هفقرم الکرم

مجموعهٔ فارسی فی بیان
سلسلهٔ موتصوف

TOPHANESİ İSTANBUL
F745

۱۹۹
۱۸۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
وعلی اله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید خادم الفقرا
امیر سید احمد مولانا شیخ ناصر الدین المرغنانی
نسبت این کمینه از جانب جدهٔ خویش ما ماتش بی بی
فاطمهٔ صغری نام ست برسول کریم ست صلی الله علیه
وآله وسلم انشاء الله مذکر فی الاخیر لانه مدعائی
فی الدین والدنیا والآخره واز یک جانب جدهٔ خویش
اغا بیگیم نام ست نسبت این کمینه بخلیفهٔ اول است
رضی الله عنه اسم شریف شان عبد الله وکنیته
ابو بکر صدیق رضی الله عنه وهو ابن عثمان ابن عامر
ابن کعب ابن سعد ابن تیم ابن مره ابن کعب ابن
سعد ابن لوی وهو من اجداد نبینا محمد مصطفی صلی

الله

الله علیه وآله وسلم وکنیته ابه ابی قحافه واسم امه
ام الخیر سلمی بنت صخر ابن عامر یعنی امه بنت عم ابی قحافه
وفی البعض ای من کتب السیر اسمه فی اوان الجاهلیة
عبد الکعبه وکان بین القریش صاحب جاه الکبیر ومال
الکثیر ومن رؤساء اهل المشاورة من القریش وصاحب
علم الانساب وعلم التعبیر وعلم العروض والقافیه والاشعار
وایشانرا در زمان جاهلیت دو زن در نکاح بوده
قتیله بنت عبد العزی بود از وی دو پسر متولد شده
پسر نخستین عبد الله وپسر ثانی اسما باسم سلطان جلال
الدین رومی مشهورند ونیز این هر دو عزیز را بلقب
ذات النطاقین میخوانده اند ونسبت این خانه دان
عالیه صدیقیه ما بحضرت سلطان جلال الدین رومی است
اسم اول ایشان اسماست زن دویم رومان بنت
عامر که والدهٔ عبد الرحمن و عایشه است ودر اسلام
نیز دو زن در نکاح اوردند یکی اسما بنت عمیس که
اول زوجهٔ جعفر طیار بوده مادر محمد ابن ابی بکر است
دویم حبیبه بنت خارجه ابن زید انصاری که وی در
حین وفات حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه در
شکم مانده اند حضرت خلیفهٔ اول طویل القد سفید اندام

حضرت ابی بکر صدیق
رضی الله تعالی عنه

اندک مایل بزردی خفیف العارضین غایر العینین پشانی
بیرون آمده و معروق الوجه و عاری الاشاجع بوده اند
و در کتاب روضة الاحباب بوصاف دیگر نیز هست و محاسن
بحنا و سمه رنگ میکردند اکنون مسموع باد که خلیفه دوم

حضرت عمر الفاروق رضی الله عنه

عمر الفاروق رضی الله عنه کرده می شود و هو ابن الخطاب
ابن نوفیل ابن عبد العزی ابن عبد الله ابن قرط ابن رزاح
ابن عدی ابن کعب لوی العدی القریشی هو من اجداد
النبی علیه السلام و امه حنتمه بنت هاشم ابن المغیره ابن
عبد الله ابن عمرو ابن مخزوم بدانند که در مادر حضرت
عمر رضی الله عنه خلاف است بعضی گویند خواهر ابو جهل است
و بعضی گویند دختر عم ابو جهل است و کنیه خلیفه دوم
ابو حفص است و بعضی گویند ابو حفصه و هو کان فی
الجاهلیة من اکابر القریش و اشرافه و له منصب السفارت
و الرسالة و مفاخرة القریش له بکل الاوصاف الحمیدة بر عمهم
فی الجاهلیة و بعد الاسلام هو صاحب الزهد و الورع و
التواضع و الرفق و وفور الفهم و العلم و ضخیم الجسم و طویل
القامت بوده اند چنانکه پیاده راه رفتی مردم از دور
سواره می پنداشتند و در روایتی آنکه مشرف بوده
از مردم بیک زراع و در پهلوی هیچ کس نشستی که از همه

او بلند بنودی و اضلع و اعسر و ایسر بودی یعنی هم بدست
راست و بدست چپ توانستی کارها کردن اکثر بر آنند که
گندم گون بوده اند و بعضی بر آنند که ابیض امهق بوده اند
یعنی در غایت سفیدی بوده اند و هر دو چشم بغایت شیرین
بی علت و مرض بوده اند و محاسن و شاربین او بغایت انبوه
بوده و در اطراف شاربین پشمان صبیه بوده و چون بغضب شدید
آنرا تافتندی و اکثر بر آنند که موی خویش را بحنا رنگ
کردندی حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شش زن
در حبالهٔ نکاح در آورد ندی یکی زینب بنت مظعون ابن
حبیب ابن وهب جمحی را دو پسر یک دختر بوده و عبد الله و عبد الرحمن
و حفصه و زن دویم ام کلثوم بنت علی رضی الله عنه ابن
ابی طالب که والدهٔ زید و رقیه بوده یک پسر و یک دختر داشته اند
و از ان بتحقیق عقیب مانده است و عقیب ماندگانش غلط
و این نسل این را فاطمه صغری نیز میگویند و زن سیوم
ام کلثوم بنت جرول ابن مالک ابن المسیب ابن ربعه والدهٔ
زید اصغر و عبد الله بوده اند که دو پسر داشته اند زن
چهارم جمیله بنت عاصم ابن ابی افلح والدهٔ عاصم بوده اند
و زن پنجم ام حکیم بنت الحارث ابن الهشام والدهٔ
فاطمه بوده اند یک دختر داشته اند و زن ششم عاتکه بنت

زید ابن عمرو ابن نوفل که یک پسر داشته اند عباس نام و دو سریت
داشته اند از یکی یک پسر بوده ابو الخیر نام که عبد الرحمن اوسط
میگفته اند و از سریت دیگر که فکیهه نام داشته اند یک پسر و یک
دختر بوده است عبد الرحمن اصغر و زینب از مجموع زنا کنیزک و حره
پسر و چهار دختر بوده اند مادر حضرت سلطان خواجه احمد یسوی
حضرت قراساج اتا که همشیره شیخ عمر باغتیانی ابن شیخ حسن
پرنده ابن شیخ عثمان پرنده ابن شیخ عمر پرنده ابن شیخ
ناصر الدین المانی ابن شیخ ابی بکر ابن عبد الله ابن امیر
المؤمنین عمر رضی الله عنه و نسبت این خوانه وادی عالیه
بگوهر خوش تاج بنت حضرت سلطان خواجه احمد یسوی
قدس سره باین خلیفه دویم میرسد و ذکر مقتل آنحضرت
رضی الله عنه بعد از اقامت مراسم حج چون بمدینه آمده اند
روزی در مسجد رسول صلی الله علیه و سلم خطبه میخواندند
در اثنای خطبه گفته اند که در خواب بمن نموده اند گویا
خروس دو یا سه نوبت مرا منقار زد گمان نمیبرم تعبیر این
واقعه را جز آنکه اجل بمن رسیده است و روایتی آنکه واقعه
خود را بر اسما بنت عمیس عرض کردم تعبیر نمود که مردی از
اعاجم ترا بقتل رساند و ذکر تاریخ ولادت و وفات و بیان
سن آن حمیده صفات جمهور اهل تاریخ بر آنند که حضرت امیر

حضرت گوهر خوش تاج
بی بی بنت سلطان خواجه
احمد یسوی ابن قراساج
قدس سرهم

المؤمنین

المؤمنین عمر رضی الله عنه سیزده سال بعد از واقعه
فیل قدم در دایره وجود نهاده بوده اند و شب یکشنبه
اول ماه محرم سال بیست و سیوم از هجرت بود که آن یگانه
روزگار و ثانی اثنین فی الغار و ثالث ثلثه عدالت
شعار ازین مربع عناصر و مسدس جهات جهان بمثمن جهات
جنات عالیه خرامیده اند و روایتی آنکه روز چهارشنبه بیست و هفتم
ذی الحجه سنه ثلث و عشرین شربت ضربت شهادت چشیده اند
و روز یکشنبه رخت حیوان ازین مطموره مغاک بعالم افلاک
کشیده اند و روایتی آنکه چهار روز از ماه ذی الحجه باقی بود که
ازین غار غرور بسرای پر سرور انتقال فرموده اند ذکر
نسب خلیفه سیوم و هو ابن عفان ابن ابی العاص و اسمه
الحارث ابن امیه ابن عبد الشمس ابن عبد مناف ابن قصی
القرشی و هو من اجداد النبی علیه السلام و کنیته علی
الاشهر ابو عمرو و قد یقال ابو لیلی و یقال ابو عبد الله و اسم
امه اروی بنت کریز ابن ربیعه ابن حبیب ابن عبد الشمس
ابن عبد مناف هو من اجداد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و بالجمله هو یعنی حضرت عثمان رضی الله عنه من اعیان القریش
و محبوب قلوبهم و مودود صدورهم و ذو المال الکثیر
و جاه الکبیر و من اهل العلم و الشرف و ایشان را هشت پسر

حضرت عثمان رضی الله عنه

و نه دختر بوده عبد الله اکبر از زن فاخته بنت غزوان بوده
و عبد الله اصغر از رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
و عمرو و ابان و خالد و مریم از زن ام عمرو بنت جندب
ابن عمرو ابن الحارث ابن ازدیه بوده اند و ولید و سعد و ام
سعید و ام عثمان از زن فاطمه بنت الولید ابن عبید الشمس ابن
المغیره ابن عبد الله ابن عمرو ابن مخزوم بوده اند و عایشه
و عبد الملک از زن ام البنین بنت عیینه ابن حصین ابن بدر فزاری
بوده اند و عایشه و ام ابان و ام عمرو از زن رمله بنت
شیبه ابن ربیعه ابن عبد الشمس ابن عبد مناف ابن قصی بوده اند
و ام خالد و اروی و ام ابان صغری از زن نایله بنت الفرافصه
ابن الاحوص ابن عمر ابن ثعلبه ابن الحارث بوده اند و روایتی
غیر مشهور است که دختر دیگر مدعوه بام البنین از سریت داشته اند
نسبت نسب این خواندان عالیه بحضرت عثمان است بواسطه
بی بی شمسه که کنیت او ام ابان صغری و زوجه حضرت امام محمد
حنفیه اند و والده شش پسر اند ابو هاشم و عبد الله و جعفر
و عبد الفتاح و عبد المنان و شاه منصور بدانند که حضرت شاه
منصور جد اعلاء عزیزان این خوانواده اند از جانب پدران
و اما از یک جانب مادر که حضرت گوهر تاج بی بی بنت سلطان
خواجه احمد یسوی قدس سرهما اند حضرت عبد الفتاح جد اعلاء

حضرت شاه منصور ابن بی بی شمسه بنت حضرت عثمان رضی الله عنهم

عزیزان

عزیزان ما بند قدس الله اسرارهم ذکر بیعت با امیر المؤمنین
عثمان رضی الله عنه در سلخ ذی الحجه دست داد و غیر ازین
نیز گفته اند و اقوال مختلفه در سال آن ستوده خصال بنظر
رسیده جمهور بر آنند که عمر حضرت عثمان شصت بوده
و قولی آنکه پنجاه و پنج و قولی پنجاه و هشت بوده و قیل غیر ذلک
والله اعلم حضرت خلیفه سیوم در سال بیست و سیوم از هجرت
بدولت بیعت رسیده اند و در سال سی و پنجم از هجرت بدولت
شهادت رسیده اکنون بدانند که قامت حضرت عثمان
بطول مایل و جمایل صورتش بکمال سیرتش قابل و موی مشک
بویش انبوه دلپذیر و هیات با هیبتش پر شکوه و بی نظیر و
رنگ رخسارش بصفرت قریب و بشره با انوارش رقیق و بجیب
بود و عظیم الجثه بود و فی روایة طولها بعیده بین المنکبین
عظیم الکرادیس اصفر اللون اروح الرجلین و اصلع الرأس
گویند و جنبتین الکریمتین او بنده از ابله داشت و در اخبار
آمده که حضرت جبرئیل علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و سلم
گفت اگر خواهی که نظر انورت بروی کسی افتد که در حسن
و جمال مشابه حضرت یوسف پیغمبر علیه السلام بود در روی
عثمان ابن عفان نظر کن رضی الله عنه که یوسف ثانی بود
بدانید و آگاه باشید که شغل به بیان اولاد رسول علیه السلام

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

از بطن فاطمه و از صلب علی رضی الله عنهما و اولاد علی
از بطون ازواج دیگر نوشته میشود بدانند چهار یار
عظام بترتیب خلافت افضلند بعد از این بواسطه قربت
حضرت نبینا محمد مصطفی و ابراهیم صلوات الله و سلامه علیهما
و آلهما چون حمزه و عباس رضی الله عنهما هذا قول من
الاقوال و فتوی من الفتاوی و اجمع اهل الحق افضل العالم
نبینا صلی الله علیه و سلم ثم آدم ثم الانبیاء علیهم السلام ثم
خلفاء اربعه ثم اولاد فاطمه ثم ستة من اصحاب المبشره ثم
الاصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ثم التابعین و خیر
التابعین اویس القرنی ثم ابو حنیفه ثم علماء العاملون
ثم من ینفع الناس هذا من نفس شرف السادات ایضا منها
تعظیم خلفاء الاربعه بترتیب الخلافه و هکذا اولادهم و
قال البعض تعظیم اولاد خلفاء الاربعه فی بینهم الاعتبار
بالفضل و العلم و العمل و الزهد لا بترتیب الخلافه و الاول
اوجه تم الکلام قوله تعالی اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم
الآیه و قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا هذا ایضا من شرف السادات
و قال فی الفتاوی قال الله تعالی و تبارک و لقد کرمنا بنی
آدم و حملناه فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناه

علی

علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا قال النبی علیه السلام اصطفی الله
من بنی آدم من له الرساله و النبوة خصوصا من بینهم
آل ابراهیم یعنی اسحاق و اسماعیل و اولادهما ثم
اصطفی من بین اولاد اسماعیل بنی کنانه ثم اصطفی من بینهم
بنی قریش ثم اصطفی من بینهم بنی هاشم ثم اصطفی من بینهم
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اهب الله تعالی
له رزیة طیبة طاهرة نقیة من صلب علی المرتضی صاحب الحوض
(ای محمد علیه السلام)
و اللوی و نور اهل الدنیا و سراج اهل الجنة فی العقبی و قال
النبی علیه السلام نسب کل نبی من صلبه و نسبی من صلب علی
ابن ابی طالب رضی الله عنه و فی روضة الاحباب قال النبی
علیه السلام یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا
انه لا نبی بعدی الحدیث و فی هذا الکتاب ایضا یا علی انت اخی
فی الدین و الدنیا و الآخرة الحدیث و فی هذا الکتاب ایضا
قال النبی علیه السلام انا مدینة العلم و علی بابها و بروایة
انا مدینة الحکمة و علی بابها الحدیث و فی شرف السادات
الفاطمه بصفه منی الحدیث اکنون مسموع عزیزان گردد که
فرزندان دوازده امام بیان کرده شود تا که سید از
متسید کذاب است و مستحق لعنت است امتیاز یابد امام اول
حضرت شاه مردان اسد الله الغالب علی المرتضی ابن ابی

حضرت شاه مردان
اسد الله الغالب علی المرتضی
رضی الله عنه

طالب رضی الله عنه فرزندان ایشان سی و پنج اند هژده
پسر اند حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت امام محسن
و حضرت امام محمد حنفیه و حضرت عباس و حضرت عمر و حضرت
اصغر و حضرت عبدالله و حضرت ابوبکر و حضرت عمر و
و حضرت عثمان و حضرت عبدالرحمن و حضرت عون و حضرت
یحیی و حضرت یسهیل و حضرت زید و حضرت زبیر و زینب
و هفده دختر اند رمله و خدیجه و امهانی و زینب و فاطمه
و حمامه و ام جعفر و ام هکرام و ام الوسط و ام صغری و
ام السلام و بقیه و ام عبدالله و میمونه و رقیه و ام کلثوم
و ام البنین و حضرت شاه مردان اند و کنیت است ابوالحسن
و ابوتراب اسم پدر انحضرت عمران بوده و کنیت ابو
طالب و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد و جای تولد

حضرت فاطمه بنت اسد الله الغالب رضی الله عنها

او درون حرم نزدیک استانه شریف حرم محترم رسول
کریم صلی الله علیه و آله و سلم در روز جمعه سیزدهم ماه
رجب پیش از هجرت به بست سه سال بوده و مدت عمر او شصت
سه سال بوده و دوام خلافت او پنج سال بوده و وفات او
در بست یکم ماه رمضان شریف بعد از هجرت چهل
سال بوده و قاتل او عبدالرحمن بن ملجم بوده و قبر مبارک
انحضرت در قریه نجف کوفه و قول دیگر در بلخ و قول دیگر

در لب

در لب آب خواجه بقرغان خوجند و قول دیگر در کوه نور
و قول دیگر در کوهستان بلده مرغنان بوده امام

حضرت امام حسن رضی الله عنه

اول حضرت امام حسن ابن علی رضی الله عنه و کنیت او
ابومحمد ذکی و مادر او حضرت بی بی فاطمه بنت رسول کریم
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و جای ولادت او مدینه
و عمر او نجاه و از جمله هشت سال کرده و قدم بچهل نه سالی
آورده و دوام خلافت او شش ماه بوده و نقش خاتم
او الحق مر و قاتل او زوجه بنت اشعث الکندری که با مزید
زهر داده و قبر او در کورستان بقیع است و از این
پانزده فرزند بوده به پسر و شش دختر و اسامی آنهارا
ذکر کرده شد از این حیثیت که این شجره بجره سادات
حسینی بوده امام دوم حضرت امام حسین کی برادر صلبیه و

حضرت امام حسین رضی الله عنه

بطنیه امام حسن رضی الله تعالی عنه بوده کنیت او ابوعبدالله
شهید است و مدت عمر او از جمله هشت سال کذشته قدم
بچهل نه سال نهاده جای ولادت او بمدینه بوده در سیزدهم
شعبان حمسة من الهجرات و نقش خاتم او طالب الدنیا
ملعون بوده و قاتل او شمر جوشن بوده با مزید
و قبر او در کربلا و اولاد او شش اند چهار پسر بوده
حضرت علی اکبر و حضرت علی اصغر و حضرت امام زین العابدین

وحضرت جعفر و دو دختر بوده حضرت سکینه و فاطمه و نزد
بعضی سه پسر و سه دختر بوده و نزد بعضی پنج فرزند داشته اند
امام سیوم حضرت امام زین العابدین رضی الله تعالی
عنه است و ایشان را دو کنیت بوده ابو الحسن و ابو السخاء
الشهید و اسم ایشان علی اصغر و لقب زین العابدین و پدر شان
حضرت امام حسین و مادر شان شهربانو بنت یزدجرد
کسری از آل نوشروان عادل جای ولادت او بمدینه بوده
در تاریخ سنه تسع و ثلثین من الهجرت بوده و عمر او پنجاه
هفت سال بوده و مدة خلافت شان سی و چهار سال بوده
وفات شان در سال خمس و تسعین من الهجرت نقش خاتم شان
الصبر مفتاح الفرج بوده قاتل شان ولید ابن عبد الملک بوده
و قبر شان در گورستان بقیع در قبه عباس است و اولاد
شان شانزده است نه پسر بوده حضرت امام محمد باقر و عمر
الاشرف و زید شهید و حسن الاصغر و علی الاصغر و عبد الله و
عبد الرحمن و سلیمان و محمد الاصغر و هفت دختر بوده خدیجه
و فاطمه و عایشه و ام کلثوم و ام موسی و ام الحسن و ملیکه
الامامة و امام چهارم حضرت امام محمد باقر ابن امام
زین العابدین و مادر شان ام الحسن بنت حضرت امام
حسن ابن حضرت علی شاه مردان رضی الله تعالی عنهم جای

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه

ولادت

ولادت شان بمدینه بوده در سال سبع و خمسین من
الهجرت نقش خاتم شان القنوع غنی و قاتل شان ابراهیم
ابو الولید و قبر شان در بقیع علی جانب باب الذی هو قریب
بقبة العباس رضی الله تعالی عنهم و فرزندان شان هفت
بوده چهار پسر حضرت عبد الله و حضرت امام جعفر صادق و حضرت
عبید الله و حضرت محمود و سه دختر بوده و در منقول عنه
این نسخه اسامی دختران را ذکر نکرده اند و امام پنجم حضرت
امام جعفر صادق ابن محمد باقر رضی الله تعالی عنهما و مادر
شان فروه بنت ابو القاسم ابن محمد ابن ابی بکر صدیق
رضی الله تعالی عنهم جای ولادت شان بمدینه بوده در سال
ثمان و ثمانین من الهجرت و مدت خلافت شان
سی چهار سال بوده و مدت عمر شان شصت سال بوده
وفات شان در سال ثمان و اربعون و مائه من الهجرت
و قاتل شان ابو منصور از خلفاء عباس بوده نقش خاتم
شان الوفاء سبحة الکرام و قبر شان فی البقیع عند قبور آبائه
بقبة العباس و فرزندان شان ده بوده اند هفت پسر
حضرت امام موسی کاظم و حضرت اسماعیل و حضرت عبد الله
و حضرت اسحاق و حضرت عباس و حضرت علی رضی و حضرت
امام جعفر و سه دختر بوده فروه و اسماء و فاطمه امام ششم

حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه

حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

حضرت امام موسی کاظم ابن امام جعفر صادق و شانرا
دو کنیت بوده ابو الحسن الکاظم و ابو الصالح و مادر
شان حمیده و جای ولادت شان در میانهٔ مدینه یا
در میانهٔ مکه بوده است آن موضع را الوان گویند در
سال ثمان و عشرین مائه من الهجرت و مدت عمر شان
پنجاه پنج سال و مدت خلافت شان سی و پنج سال و وفات
شان در سال ثمانین مائه من الهجرت بوده است و قاتل
شان رون الرشید و نقش خاتم شان من کثرت سلامته
دامت غفلته و قبر او در بغداد بقریب جانب مغربست
و اولاد شان سی و پنج بوده شانزده پسر حضرت امام
موسی علی رضی و حضرت امام ابراهیم الرضی و حضرت
عباس و حضرت قاسم و حضرت اسماعیل و حضرت جعفر
و حضرت هارون و حضرت احمد و حضرت حمزه و حضرت
عبید الله و حضرت اسحاق و حضرت محمد و حضرت حسین
و حضرت زید و حضرت فضل و حضرت سلیمان اولاد شان
از چهار و سه مشهورست امام موسی علی رضی و امام ابراهیم
الرضی و امام محمد و امام جعفر و امام هشتم حضرت امام
موسی علی رضی ابن حضرت امام موسی کاظم و کنیت شان
ابو الحسن الرضا و مادر شان ام البنین النبویه و جای

حضرت امام موسی علی رضی رضی الله عنه

ولادت

ولادت شان بمدینه در سال ثمان و اربعون مائه من
الهجرت و مدت عمر شان پنجاه و پنج سال و مدت خلافت
شان بیست سال و وفات شان در سال ثلثه و مائتین من الهجرت
بوده و نقش خاتم شان من رفض هواه کفی الدنیا و قاتل شان
مامون بوده و قبر مبارک شان در چهار فرسخ شهر طوس
در قریهٔ ساباد بوده و ایشانرا سه فرزند بوده امام محمد التقی
و امام موسی و امام جعفر و از امام محمد تقی و از امام موسی البرقع
اولاد مشهورست و امام هشتم امام محمد التقی ابن امام علی موسی
رضی و کنیت شان ابو جعفر المنتجب الجواد التقی و مادر شان
سکینه یا تویبیه یا مملکه تویبیه یا حبیبه و جای ولادت شان بمدینه بوده
در ماه رمضان سنه خمس و تسعین و مائه من الهجرت بود
و نقش خاتم شان من کثرت شوکته دامت حسرته و قاتل
شان معتصم بود و قبر شان در بغداد بقایم بر قدوم قریش
و معه زوجته الفضیله المامول و فرزندان شان چهار اند
دو پسر حضرت امام علی النقی الهادی و موسی البرقع و دو
دختر امامه و دختر دیگر را در منقول عنه ننوشته اند و امام
نهم حضرت امام علی النقی ابن امام محمد التقی و کنیت شان
ابو الحسن الهادی النقی و مادر شان شمامه ام ولد بوده اند
ولادت شان بمدینه در شب یازدهم ذی الحجه ثلث در سال

حضرت امام محمد التقی ابن امام علی موسی رضی رضی الله عنهما

حضرت امام علی النقی ابن امام محمد التقی رضی الله عنهما

عشرین و مأتین من الهجرت و مدت عمر شان جهل یکسال
مدت خلافت شان سی و سه سال بوده و مدت وفات سان
در ماه رجب سنه اربع و ثمنین و مأتین من الهجرت و نعش خانم
شان من عصی هواه بلغ مناه و قابل شان متوکل و قبره فی السامرة
و صار مدفنه مشهدة و بلدة حفرة علیها صور صور من آجر و الشارا
پنج پسر بوده حضرت حسن حضرت حسین و حضرت محمد و حضرت اسمه
و حضرت جعفر و یک دختر عایشه بوده بدانند حضرت امام موسی
البرقع جد اعلاء این کمینه خادم الفقراء امیر سید احمد ناصر
الدین لم زغنانیت تیسیر لفهم و الادراک انساب این سادات را
از سر نوشته میشود رضی الله تعالی عنهم فاعلم ان هذا النسب
الشریف الفاطمة بنت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ابنها امام
حسین و ابنه امام زین العابدین و ابنه امام محمد الباقر و ابنه
امام جعفر الصادق و ابنه امام موسی کاظم و ابنه امام موسی
علی رضی و ابنه امام محمد تقی و ابنه امام موسی البرقع و ابنه امام
محمد حسن و ابنه سید محمد خلیل و ابنه سید محمد خلیل و ابنه سید محمد
ناصر و ابنه سید عبد الرحمن و ابنه سید محمد سراج و ابنه سید
محمد قاسم و ابنه سید محمد ولی و ابنه سید محمد علی و ابنه
سید محمد مولانا زاهد و ابنه مولانا سید محمد سراج
و ابنه سید مولانا سید فتح الله و ابنه مولانا سید عبد الله

و بنته فاطمه الصغری لقبها مامس بی بیجه و ابنهما مولانا
شاه محمد شاه و ابنه حضرت سید باقی باقد الوارث
و ابنه سید باقی باقد سیح و ابنه مولانا شاه محمد شاه
و ابنه مولانا امیر سید ابراهیم و ابنه امیر سید عمر عزیز
عزیزان و له ابنان امیر سید احمد المشهور امیر سید
ناصر الدین و ابن الآخر امیر سید فاضل و لابن الاول
اولاد کثیرة کسید محی الدین و سید عروت الله و سید
خرب الله و سید عاشق یوسف و سید غیور و غیرهم
زاد الله اعمارهم و اعمالهم امام دایم حضرت امام حسن
العسکری ابن علی النقی و کنیت شان ابو محمد عسکری مادر
شان سوسن ام ولدست ولادة او بمدینه در ماه
ربیع الاول سنه ثمنین و ثلاثین و مأتین من الهجرت
و مدت عمر شان بست هشت سال و مدت خلافت شان
شش سال بود و وفات شان در ماه ربیع الاول سنه
ستین و مأتین من الهجرت و نعش خانم شان من
لانت کلمة حیت مجنة و قبره فی السامرة و مشهور الشارا
یک فرزند بود حضرت محمد المهدی امام یازدهم حضرت
امام محمد المهدی و کنیت شان ابو القاسم بوده و مادر
شان برجیس ام ولدست جای ولادت شان بسامرة

حضرت امام حسن العسکری
ابن علی النقی رضی الله عنهما

حضرت امام محمد المهدی
رضی الله عنه

در شب پانزدهم از شعبان سنه خمسین و مائتین من
الهجرت بود و مدت خلافت شانرا و عمر شان جز خدا کسی نداند
نقش خاتم شان العلم عند الله لا یعلم الغیب الا الله
اکنون بدانند که اکابر سادات هر یکی یکی ازین ائمه
سادات بر سند سلسله سیادت چون بحر مواج است گاه
گاهی چون خروش دریا نسبت بحر سیادت بحکمت بالغه
حق تعالی بواسطه تجلیات جلالیه و کبریائیه و عظمته و جبروته
هدایة للخلائق و معرفة من الحقایق و رمزة من الدقایق و
کرامة بالتصرف و عنایة بالتعطف و ولایة بالتعرف در مسند
ظهور و اشتهار کمالات یابد و باین اسم مشتهر جماعه سادات
قبیله قبیله پیدا آیند و گویند سید اتای و اسماعیل
اتای و شرف اتای و چوپان اتای و حکیم اتای و منصور
اتای و زنگی اتای و خروسان اتای و میر حیدری و
مخدوم اعظمی و مخدوم خوارزمی و سید ناصری و سیدان
پدرکش و سیدان آق اشک لیک و این جماعه سادات عزیزان
ما را سادات سید ناصری گویند ازین حیثیت که سلسله
سیادت اکابران این خوانواده علیه بحضرت امیر سید
محمد ناصر الدین ابن امیر سید خلیل ابن امیر سید خلیل ابن
حضرت امام موسی البرقع ابن حضرت امام التقی منسوب است

حضرت امیر سید محمد ناصر
ابن سید محمد خلیل قدس سرهما

وزوجه

وزوجه این کمینه خادم الفقرا نسبت سیادت بحضرت
امیر سید علی همدانی برسند که صاحب اوراد فتحیه اند
یعنی بی بی ساجده بیگم بنت امیر شمس الدین ابن امیر سید
ذکریا که مرشد این خادم الفقرا است و ماه رو بیگم
بنت خان بی بی بنت امیر سید ذکریای مذکور ابن سید
نعمة الله ابن سید رحمة الله ابن امیر سید شادی ابن امیر
سید احمد ابن امیر سید حاجی ابن امیر سید یوسف ابن
امیر سید برکه ابن امیر سید احمد ابن امیر سید علی همدانی
صاحب اوراد فتحیه و اوراد عصریه و هو ابن امیر سید
عیسی ابن امیر سید نورا ابن امیر سید هادی ابن امیر سید
ناعیم ابن امیر سید هاشم ابن امیر سید صابر ابن امیر سید
موسی ابن امیر سید عبد الله ابن امیر سید علی اکبر ابن
امیر سید ابی عبد الله ابن امیر سید محمد عابد السنجری ابن
حضرت امام موسی کاظم المذکور و حضرت سید موسی
خواجه که از خلفاء این خادم الفقرا است و هو ابن
سید منصور خواجه ابن سید خان خواجه کوچکی
القرشکی من اولاد سید محمد قتال ابن سید
قراء اعرج ابن سید عبد الله زرنجش ابن سید
احمد المشهور باسم سید اتا ابن سید ابو بکر الرضی ابن

حضرت امیر سید علی همدانی
قدس سره

نیز اعظم خادم الفقرا امیر سید
ناصر الدین المرغنانی و نیز
پدر عروس کلانی این خانه
دان سید ذکریا خواجه
قدس سره

از خلفای سید
خادم الفقرا امیر سید احمد
ناصر الدین سید موسی
خان خواجه قدس سره

سید موسی ابن سید عبد الله ابن سید محمد ابن
سید جعفر ابن سید عبد الحق ابن سید شاه محمد ابن
امام ابراهیم الرضی ابن حضرت امام موسی کاظم المذکور
و نیز مسموع عزیزان گردد که نسبت سیادت این خادم
الفقرا صلبا علی صلب از سادات علویه از اولاد حضرت
امام محمد حنفیه است از نسل حضرت شاه منصور قیر قیز آثار
این حضرت در شرقی بلده مرغنان در محله تاشلاق دوجویه
در پایان مزار ابن معاذ ابن جبل است رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین و هو یعنی خادم الفقرا و عبد الغربا امیر سید
ناصر الدین ابن حضرت امیر سید عمر عزیزان ابن حضرت
مولانا سید ابراهیم شهید ابن حضرت مولانا شاه
محمد شاه ابن حضرت سید باقی بالله شیخ عزیزان ابن
حضرت مولانا سید باقی بالله العارف ابن حضرت
مولانا شاه محمد شاه و هو الذی امه حضرت ماماش بی بیجه
من سادات سید ناصریه یعنی من اولاد حضرت امیر سید
محمد ناصر و ابه ای اب حضرت مولانا شاه محمد شاه الاول
حضرت سید محمد معدن السخا ابن حضرت سید
احمد شیخ عزیزان ابن امیر حسین سادات الثانی ابن
امیر حسین سادات الاول ابن امیر علی سادات

حضرت امام محمد حنفیه رضی الله عنه

حضرت امیر سید باقی بالله العارف رحمه الله

ابن

ابن امیر سید علی سادات ابن حضرت شیخ خواجه
شیخ ابن خواجه شاه شیخ ابن حضرت شیخ امیر ولی ابن
حضرت شاه امیر ولی ابن حضرت سید امیر ولی ابن
حضرت خواجه امیر ولی ابن حضرت امیر ولی کفش دوز
ابن حضرت امیر قلندر اولیاء ابن حضرت شاه مسلسل
زنجیر پا ابن حضرت شاه منصور ابن حضرت امام محمد
حنفیه ابن حضرت شاه مردان اسد الله الغالب علی
ابن ابی طالب رضی الله عنه و نیز مسموع عزیزان بوده
باشد که حضرت ایشان عباد الله خواجه کوشک کمالی
البخاری از سادات پدرکش بوده ابا جدا سلسله سادات
می جنبانیده و هیچ وقت بمقتضای الابن سر لابیه ترک
تقاضاء سیادت نمی نموده یعنی فقیر و بیچاره و عاجز
و شکسته محب العلما و جلیس الفقرا و ذو الجود و الکرم و
صاحب التوبة و الندم بوده اند و هو ابن شادمان
خواجه ابن سلطان خواجه ابن یادگار خواجه ابن
محمد امیر خواجه ابن میرزا محمد خواجه ابن حضرت محمد خواجه
ابن سید محمد قتال خواجه مذکور زاد الله سیادت
سلسلتهم الی یوم القیمة غرض از این نسخه شریفه
و رقعه لطیفه اینکه اهل نسب امتیاز گردد زیرا که حرمت

حضرت ایشان عباد الله خواجه رحمه الله

آل نبی و اولاد علی و بنی هاشم در شریعت غرا بمذهب بیضا
واجب است والله الموفق آدم که اولو العزم صفی و
نبی بود عمرشان هزار سال بوده نقلست که حضرت بی بی
حوا صد و بیست شکم فرزند آمده هر شکم یک پسر و یک دختر بوده
عالم ترین بزرگ فرزندشان حضرت شیث نبی علیه السلام
بودند جمله انبیا از نسل شیث بوده و عمرشان نهصد و دوازده
سال بوده اما نور حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم
از سلسله شیث نبی علیه السلام بوده پسر شیث نبی انوش
عمرشان هفتصد و پنجاه سال بود پسرشان قینان بود عمر
شان صد و چهل سال بود پسرشان مهلائیل بود عمرشان
هفتصد و بیست شش سال بود پسرشان اخنوخ بود بزبان
عربانی و نیز نام دیگر هم بود آن نام شان ادریس بود بزبان
سریانی و دیگر نام نیز بود آن نام شان یبرو بزبان یونانی
و عمرشان سه صد و بیست سال بود شانرا به بهشت بردند
هنوز در بهشت اند نام پسرشان متوشلخ یا مطوشلخ
بود و پسرشان کمل بود و پسرشان نوح نجی علیه السلام
بود و عمرشان هزار و چهار صد سال بود پیغمبری که یافتند
نه صد و پنجاه سال خلق را بدین حق تعالی خواندند قوله تعالی
فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما زبان ایشان سریانی

حضرت آدم و حضرت بی بی حوا علیهما السلام

حضرت شیث رحمه الله

حضرت ادریس رحمه الله

حضرت نوح النجی علیه السلام

بود

بود و پسرشان چهار بودند سه ایشانرا پیغمبری رسیده
یکی از ایشان کافر بوده یونانیان انرا کنعان گفتندی
مادر او از قوم دیگر بوده او از طوفان هلاک گشته
دویم یافث پیغمبر علیه السلام بوده سیوم سام پیغمبر علیه
السلام بوده چهارم حام پیغمبر علیه السلام بوده این
سه پیغمبر سریانی زبان بودند اما نور حضرت محمد مصطفی علیه
السلام از سلسله سام علیه السلام بودند پسر سام ارفخشد
بود پسرشان شالخ بود یک نام ایشان هود بود پسرشان
فالغ بود پسرشان ارغو بود پسرشان ساروغ بود
پسرشان ناخور بود پسرشان تارخ یا نارخ بود بزبان عبری
او را آزر گویند پسرشان ابراهیم خلیل علیه السلام بود
و عمرشان صد و بیست سال بود ایشانرا هشت پسر بوده
دو پسر را پیغمبری رسیده اول اسماعیل پیغمبر علیه السلام
دویم اسحاق پیغمبر علیه السلام و شش از ایشانرا پیغمبری
نرسیده چون مریان و یغشان و سورم و مرین و
سوخ و مدن اما نور محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در
ظهر اسماعیل ظاهر شده بود و عمر اسماعیل علیه السلام صد و
سی سال بود پسرشان لابان بود پسر او قیدار پسر او
جمل و پسر او نبیت و پسر او سلامان و پسر او همیسع و پسر او

حضرت یافث علیه السلام

حضرت سام علیه السلام

یا ارغون

حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت اسحاق علیه السلام

حضرت اسماعیل علیه السلام

الیسع و پسر او اود بتشدید واو مفتوحه و پسر او ادد بسکون
دال بی واو و بدو حرف یعنی بهمزه و دال و پسر او عدنان
و پسر او معد و پسر او نزار و پسر او مضر الحمرا و پسر او الیاس
و پسر او مدرکه و پسر او خدیمه و پسر او کنانه و پسر او نضر
و پسر او عدی و پسر او لوا و پسر او کعب و پسر او مره و پسر او
کلاب و پسر او قصی و پسر او عبد مناف بودند و ایشان را دو
پسر بوده یکی امیه حرب از اجداد یزید باین طریقه که یزید ابن
معاویه ابن ابوسفیان ابن امیه حرب مذکور و پسر دیگر
هاشم بود و پسر او عبد المطلب بود و ایشان را شش پسر بوده
ابوطالب و حمزه و عبد الله و حارس و عباس و ابولهب
اما ابوطالب را سه پسر بوده اول جعفر طیار دویم امیر المؤمنین
علی و سیوم عقیل و عبد الله را یک پسر بوده که مفخر کل عالمیانست
لولاک لما خلقت الافلاک و رحمة للعالمین و شفیع الاولین
والاخرین از صفات اوست اعنی به محمد مصطفی صلی الله
علیه و علی آله و سلم

حضرت حمزه و عباس و جعفر طیار رحمهم الله و حضرت علی و عقیل رحمهما الله

درین مسئله که بر تقدیر آنکه سلاطین نامدار و خواقین
ذوی الاقتدار هر یک در عصر و زمان خود بعضی از سادات
عظام و اولاد سید انام ابقاها الله و انسابهم الی

یوم

یوم القیام و افاض الله برکاتهم علی العالمین و اوامرا
بنا بر امتثال اکرموا اولادی الصالحین لله و الطالحین
لی و باعمال فحوای کریمه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی از جمیع تکالیف ملوکانه و تصادیع خسروانه
مثل پل کلان سالیانه و ماهیانه و قونارغه و محله پلی
و کشتی پلی و غیرها مرفوع و مستثنی دانسته حضرت مشار الیه را
من کل الوجوه از مداخلت و مزاحمت عاملان و ملازمان
خودها مرفه الحال و فارغ بال گردانیده بحکم عالی و سند
متعالی سرافرازی بخشیده باشند و بمضمون حب السادات
افضل الطاعات و بغضهم اعظم السیئات کما هو اللائق بحالهم
مهربانی نموده و دریغ نا داشته و عداوت ایشان را
گناه عظیم انگاشته از قدیم الایام تعرض نی نموده باشند
بشریعت حکام این زمان اعطاها الله غرف الجنان در
حق حضرت مومی الیه مذکور اسالیب سلاطین سابقه
و قواعد خواقین سالفه مرعی داشته از تکالیف مذکوره
محفوظ و مأمون دارند ایشان را باین سبب عند الله
اجر تمام و ثواب لا کلام حاصل آید بشرایط یافی و نیز
بر تقدیر آنکه سلاطین ماضیه خراج اراضی کذا معلومة
الحدود حضرت مشار الیه مذکور را حال کون الاراضی

مذکورة فارغة عن ملک الغیر و خالیة عن تصرفه در حال
صحت ذات و نفاذ تصرفات بعضی از خراج مذکور اراضی
مذکوره وقف ساخته و بعضی را بسیادت پناه مذکور
ملک کرده داده باشند کما هو طریقه شرعا بشریعت غرا
در این صورت گرفتن پادشاه الوقت از اراضی مذکوره
و طلب نمودن چیزی از آن بلا سبب شرعی نادرست و نا
مقبول باشد بشرایط یانی یجوز دفع الخراج الی العلوی
ولا یجوز دفع العشر الیه جواهر الفتاوی السلطان
اذا جعل الخراج لصاحب الارض و ترکه علیه جاز عند ابی یوسف
رحمه الله و علیه الفتوی اذا کان صاحب الارض من اهل
الخراج خلاصه و ذکر فی النظم و قاضی خان ان الفقیه
و العلوی و المعلم و القاضی و الامام و المؤذن من اهل الخراج
عند الفضلی و اصحابه جامع الرموز من نفسه

درین مسئله بر تقدیر آنکه زید سید سالک مسالک راه
الهی و راه نورد ممالک نامتناهی گاهی در حالت استغراق
و اشتغال باذکار بواسطه ظهور هستی حق و تجلیات
جمال مطلق بر باطن و برابطه غلبات جذبات که وقت
التفکر حاصل است بمضمون صدق مشحون قوله تعالی

من یشاء

من یشاء و یهدی الیه من ینیب و قوله علیه السلام
جذبة من جذبات الحق توازی عبادات الثقلین بما
سوای حضرت حق جل و علا شعور نمی ماند بلکه بآن بی شعوری هم
شعوری نخواهد ماند بناء علیه ترک تعظیم که از سالک مذکور
بالقیاس بعالم یا متعلم واقع گردد مثل کون العالم و المتعلم
جالسا و کونه راکبا او کونهما قایما و کونه قاعدا و غیرهما
با آنکه سالک مذکور سید صحیح النسب بوده و عالم بعلوم
عقلی و نقلی نیز بوده و از اکثر مشایخ عظام مرخص بوده
و مجاز گردیده و بسن بلاغ رسیده باشند و مشکک
و معاندی تعرض باطل نموده میگفته باشد که ترک تعظیم
از سید مذکور موجب اثم و وبالست بشریعت غراء
مصطفویه و بملت بیضاء حنفیه این قول از مشکک مذکور
بی مستند شرعی نامسموع و نامشروع و نامقبول باشد بشرایط
یانی قال الهمدانی العلوی افضل من العالم و ان کان
امیا لانه من اولاد الرسول صلی الله علیه و سلم و هو
افضل و اشرف المخلوقات و کذا اولاده برهانی من نفسه
و لا یجوز للرجل العالم المتقی ان یجلس فوق العلوی الامی
لانه اساءة فی الدین شرف السادات
و فی شرح العلم لیس احد افضل من اولاد رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم غیر الخلفاء الاربعۃ القرآن افضل علی
سایر الکتب کذلک العلوم افضل علی سایر الناس کذا
فی المہند و محیط من نفہ و غیرہما اتفقت الروایات
علی ان افضل بعد نبینا صلی اللہ علیہ وسلم الخلفاء الراشدین
فی معالم التنزیل افضلیۃ الآباء مفاخرۃ الابناء و جمیع
اہل الحق افضل اللہ لعالم نبینا صلی اللہ علیہ وسلم ثم آدم علیہ السلام
ثم الانبیاء ثم خلفاء الاربعۃ ثم اولاد فاطمہ ثم ستۃ من
اصحاب العشرۃ ثم الاصحاب البدریین ثم التابعین و خیر التابعین
اویس القرنی ثم ابو حنیفہ ثم العلمی العاملون ثم من ینفع
الناس و لا یکون العالم و لا الوجیہ کالسلطان کفوا علیہ
و ہو الاصح کما فی المضمرات ان القیام لغیرہ لم یکرہ و انما المکروہ
محبۃ القیام ممن یقام لہ کما فی مشکل الآثار و عن ابی القاسم الحکیم
انہ یقوم للاغنیاء الاشقراء و کان صلی اللہ علیہ وسلم یکرہ
القیام لتعظیم الغیر کما فی النہایہ ملا انس الاسن محمد ارکتاب
الکراہیت

در بیان کہ جماعۃ از معتقدان اولاد حضرت سید البشر
و فرقہ از مخلصان احفاد ان نیکو ہدیہ و نیاز کردن
از اطیب اموال و از اخلص املاک خود ہا ضروری از غیر تسمیہ
شخص معین افراز نمودہ باشند بشرعت در بیصورت

ولایت

ولایت باشد زید را کہ از اولاد حضرت رسول کریم صلی اللہ
علیہ وسلم ہدیہ و نیاز مذکور را گرفتہ بجوایح خود صرف نماید
بشرایطہ یا نی و عمرو تعرض نماید بر زید مذکور بر نہج کہ
ہدیہ و نیاز کنندہ از مریدان اجداد منست غیر عمرا
ولایت استحقاق ہدیہ مذکور نیست این تعرض از عمرو بی
مستند شرعی باطل و ناہمسوع باشد بشرایطہ یا نی مصرف
الصدقۃ الفقراء فاذا قبض لم یجز منعہ خزانہ لا یجوز اعطاء
الصدقۃ الواجبۃ الی من لا یجوز اعطاء الزکوۃ زاہدی

در بیان مسئلہ کہ خادم الفقرا و ملازم الغربا و صدیق الکبرا
و حقیق العظماء و عمدۃ السادات العظام زبدہ الطبقات الکرام
مرشد وحدانی و موحد صمدانی موقع اسرار سبحانی مرجع
آثار ربانی ہدایت پناہ کفایت انتباہ حورشید جانب
سیر بروج مقامات ناہید انوار الخیر عروج کمالات جناب
قدسی صفات روحانی ذات امیر سید احمد موصوف
باتباع الاثر مشہور آبرسول آبائی من بعد اسمہ احمد ملقب
و المشہور باعتبار انتساب انساب و حسب مراتب القاب
بجناب حجۃ اماب بزرگوار ان عالی قدر موصوف
موصوفین فی ضمن سطور الصدق پیشگ و شبہ مسرت سید ایدہ

در طی این سلسله خللی و زللی حسب مرور الایام از احدی
واقع می شده مع ذلک بین یدی یکی از نقباء عمدة المحسنین
و دار المحکمه زیبنده سرع سعادت بین صحه انتماء بروضه
مذکور خویشتن را بنا بر طغیان ادعاء مخالفیکه خصماً
در آنجا حاضر بوده بشهادت عدول مسلمین و کمول مؤمنین
محقق گردانیده اند بشریعت علیه غرای نبوی و بطریقه
جلیه بیضای مصطفوی علیه الصلوات افضلها و التحیات
اکملها در بودن واقعه حنین بی وقوع آن و این تعظیم
و اکرام تکریم و احترام حضرت مشار الیه کافه و عامه من
الخواص و العوام واجب و لازم بوده باشد بشرایطه یانی
و امداد حکام ذوی الاحکام من السلاطین و الامراء و الوزراء
مادام بقاء الدهور بر ذات گرامی مولانا مشهور و اولاد آن
حسب القرون و البطون نزد تغلب و فساد جهلا نیز لازم و فرض
بوده تا که اجرای تعزیر بلیغ عند التمرد و ترک التعرض از اولی
الامر مذکور در صورت التماس واجب و متحتم باشد بشرایطه یانی
و بسبب مذکور که صدور اطوار شایسته انهاست و هر یک انها
مستحق شفاعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و دخول
جنات نعیم باشند بشرایطه یانی و در عکس این بیانیه العیاذ
بالله موجب حرمان باشند بشرایطه یانی بینوا توجروا

وذکر

وذکر فی النظم و قاضی خان ان الفقیه و العلویة و المعلم و القاضی
و الامام و المؤذن من اهل الخراج عند فضلی و اصحابه
کتاب الجهاد فی فصل یملک بعض الکفار علی بعض لا یعذر
بیا حمار و یا خنزیر و یا کلب و یا قرده و یا ذئب و یا بقر
قال الفقیه ابو جعفر انه فی الاخسة و اما فی الاشراف
فالتعذیر و الیه اشیر بکونه و قیل لا یعذر بیا حمار و امثاله
الی اذا قاله لعالم بالعلوم و نیته علی وجه المزاح فانه یعذر
فلو قال بطریق الحقارة کفر لان اهانته من اهل کفر علی المختار کما اذا
قال له ای ابله و ای نادان و ای ناکس کما فی الفتاوی البدیعیه
او علویه ای منسوب الی علی رضی الله عنه سواء کان من اولاد فاطمه
رضی الله عنها او لم یکن و لعل المراد کل متقی و الا فالتخصیص
ظاهر علی ما ذکرنا عن الفقیه و کذا فی التقدیم و قیل اشعار بان
الاول اصح کما فی المضمرات و هو مروی عن محمد رحمه الله هو الصحیح
کما فی قاضی خان ملا شمس الدین محمد فی کتاب الحدود

فی حق الاخسة
بهذا القول ص

در این مسئله که بشریعت تمهید اساس حضرت نبوی و طریقت
سعادت اقتباس مصطفوی عوام سادات صحیح النسب
در وجه تعظیم تاکید یافته از آثار و اخبار و آیات بینات
جلیات بر سایر عوام افضل و اولی بل از جمله حتم بوده باشد

بشرایط یا نی و در صورت اجتماع آن طایفه بر طایفهٔ علم نیز
بقدر شناسایی فضل نسبی واجب التعظیم بمعیار قیاس
فقهای عظام جعل الله مثواهم دار السلام بوده باشد بشرایط
یا نی بینوا توجروا حب السادات افضل العبادات و بغض
السادات اعظم السیئات کفایه من نفسها تعظیم و توقیر السادات
علی جمیع الموجودات واجب و لازم محیط و تمهید من نفسهما
و احترام السادات عالی المرتبة علی عامة الامة فرض عین
و تصادع هذه الجماعة السادات بالرمز القول و الفعل و باشارة
العین و الحاجب اثم عظیم لا یقاس علیه اثم آخر و هذا قول المجتهدین
الذین کانوا مقوما للدین فتاوی الفقیه فاعلموا ان کل
انساب ینقطع و ینفی الا نسب رسولنا صلی الله علیه و سلم کما دلت
سورة انا اعطیناک الکوثر مولانا حسین واعظ و لقول الاسلام
کل حسب و نسب ینقطع الا حسبی و نسبی و لکنه یکون بعد العهد و کثرة الوقایع
و الاختلافات و تبدل الازمان و الاوقات مختفیا و مستترا
حتی یکون الناس جاهلا یکون السید سیدا و العلوی علویا فلا توقیره
و لا تعظیمه کسایر الناس فیکون آثما و مردودا من الشفاعت
و یصیر یوم القیمة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و اعزازه
فی الدنیا فرض و شفاعته فی الآخرة حق لقوله علیه السلام
اکرموا اولاد الصالحین لله و الطالحین لی و قال علمائنا

الثلث

الثلث رحمهم الله من رفع صوته علی صوت السادات
علی وجه الحقارة فقد کفر و طلقت امرأته لان هذه فی
الحقیقة اهانة رسول الله صلی الله علیه و سلم و قال فی الزاهدی
الولد جزء الوالد فتعظیم الولد مستلزم لتعظیم الوالد و تحقیره
مستلزم لتحقیره و قال من احب سیدا فله الجنة و من
ابغضه فله النار و من کان یرجو لقاء ربه فلیکرم السادات
و اولادها و اولاد اولادها هکذا الی غیر النهایة و فی المحیط
ان العلویة افضل من العلماء حتی لو کان العلوی قایما و العالم
جالسا یکون علی ثلثة اوجه الاول ان کان جلوسه علی وجه
الحقارة و الاستخفاف یصیر کافرا و الثانی ان کان
بطریق المزاح یعذر بالاجماع و الثالث ان کان
بعدم قدرته علی القیام یکون عفوا

در این مسئله که بشریعت غراء نبویه و ملت بیضای مصطفویه
علیه الصلوة و التحیه و بمذهب مهذب رئیس امم اعنی به
حضرت امام اعظم رحمه الله مادر سید باشد یا نی علما
در این امر خلاف است که سیادت من جهة الام سیدة و لا
یکون الاب سیدا فقال بعضهم لا یکون سیدا جامع الفتاوی
و کامل الفتاوی نقل من الاوشی رجل له ام سیدة و ابوه

لیس بسید اختلف الصحابة والمشایخ وقال بعضهم لیس بسید
والاصح انه یکون سیدا خزانة المفتین اکنون بدانند که
حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شش زن در حبالهٔ
نکاح خود در آوردند یکی زینب بنت مظعون ابن حبیب ابن
وهب و ویرا دو پسر و یک دختر بوده عبد الله و عبد الرحمن و
حفصه و زن دویم ام کلثوم بنت حضرت شاه مردان
رضی الله عنه است عبارت روضة الاحباب اما در شرف السادات
اسم این زن دویم را حضرت فاطمه صغری بنت شاه مردان
نوشته شده است ازین زن یک پسر و یک دختر بوده زید و
رقیه و زن سیوم ام کلثوم بنت جرول ابن مالک ابن المسیب
ابن ربیعه ازین زن دو پسر بوده یکی زید اصغر دویم عبد الله
هذا عبارة روضة الاحباب حضرت عبد الله ابن حضرت امیر
المؤمنین عمر رضی الله عنه جد اعلای این خانواده عالیه است
در منقول عنه معلوم نیست که عبد الله ابن ام کلثوم بنت
جرول باشد یا عبد الله ابن زینب بنت مظعون باشد
بهر حال که باشد منکوحهٔ حضرت عبد الله دختر حضرت امام
حسن ابن حضرت امیر المؤمنین علی شاه مردان رضی الله عنه
بوده چنانچه در شرف السادات است درین کتاب معلوم
نیست که کدام دختر حضرت امام حسن باشد حضرت سلطان

العارفین

العارفین وقدة المتقین حضرت خواجه احمد یسوی ابن
حضرت تغابی بیجه لقبها قراساج انا بنت حضرت شیخ
حسن پرنده و هو ابن حضرت شیخ محمد پرنده و هو ابن
شیخ عثمان پرنده و هو ابن شیخ عمر پرنده و هو ابن
حضرت شیخ ناصر الدین المآبی و هو ابن شیخ حسن الواصلی
و هو ابن شیخ عثمان الفقیه و هو ابن شیخ ابی بکر و هو ابن حضرت
عبد الله و هو ابن حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چنانچه
در بالا تفصیل یافته بود پس این جماعه علیه از جملهٔ سادات بوده
از اوقافی که باولاد حضرت افضل الانبیاء والمرسلین محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم تعیین کرده شده است و نیازهای
از اموال و امتعه و عروض و حیوان و طلا و نقره و فلوس که
از برای سادات العین یافته است مستحق باشند چنانچه در شرف
السادات بصورت روایت نوشته شده است پس اکنون
معلوم گردد که تولیت و دعاگوی مسجد حاجت مبارک که در
زیر نور کوه که سر مبارک حضرت امام حسین رضی الله عنه در
مغاکی بالای آن کوه بوده که این نیز کوه تخت گویند و
حضرت سلطان خواجه رضی الله عنه در زیر این کوه
بدعاگوی عمر گذرانیدند و نیز تولیت و دعاگوی ایشان
باین بزرگواران بوده است بعد از سلطان خواجه احمد

کوه پوته

بسوی معلوم نیست که کی رسیده است یعنی از سلطان العارفین
از اولاد و اخوان کسی متولی و دعاگو نگشته اند منقول و مسموع است که
شیخ شمس الدین کشی ابن شیخ حجاج پرنده ابن شیخ محمد پرنده مذکور
متولی و دعاگو بوده اند و درین مسئله بشریعت غراء نبویه
و بملت بیضای مصطفویه علیه الصلوة والتحیه و بمذهب مهذب رئیس
امم اعنی به حضرت امام اعظم رحمه الله علیه محبت و مودت اهل
بیت و اولاد و عترت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم
یعنی به حضرت علی و فاطمه زهرا و عباس و حمزه و غیرهم از عم و عمه و
از خال و خاله از مسلمین و مسلمات رضی الله تعالی عنهم و فرزندان
ایشانان از جمله طاعات و احسن سعادات باشد بشرایط یانی
و ایشانرا حقوق بر عامه مومنین از وجوه اعزاز و اکرام
و اشراف همه خلایق ایشانان باشند بشرایط یانی تعظیم و توقیر
و احترام آل عظام و سادات کرام بقرب خلاصه بنی آدم اعنی به
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بر تمام اهل اسلام من الخواص
والعوام واجب و لازم علی الدوام و از جمله فرایض و واجبات
ایمان و اسلام باشد بشرایط یانی و محبت آنها موجب میمنت
و سعادت و عداوت ایشان سبب کم بختی و شقاوت در
دنیا و آخرت باشد بشرایط یانی و تحقیر ایشان هزلا موجب
تعزیر و استخفافا موجب کفر و زن طلاق باشد بشرایط یانی

زهرا

اگر زید

اگر زید کامل اهل عزت و علم و مال و جاه و حشمت سید زاده
صحیح النسب مصطفوی و علوی و عباسی و حمزی و غیرهم من
بنی مطلب و بنی هاشم را بالفاظ قبیحه و دشنام شنیعه صراحة
یا بایماء دست و چشم و ابرو و سر و غیرهم بعضو من الاعضاء
اشاره بحقارت کم میزده باشد نعوذ بالله من ذلک چون اهانت
این آل و اولاد مستلزم اهانت ائمه سادات و چون اهانت
حضرت علی و جعفر و عقیل و عباس و حمزه و حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم باشد بشرایط یانی العیاذ بالله من ذلک اهانت
این جماعه مذکوره بقربت آنحضرت موجب کفر و زن طلاق
و مستلزم قتل از روی حد باشد بشرایط یانی و این جماعه عظام
و سادات کرام هر چند از جمله جهال باشند یعنی عالم بعلوم شرعیه
چون احادیث و تفاسیر و فقه و عقیده اهل سنت و جماعت
نباشند مساوی با علمای محدث و مفسر و فقیه و عقیده صحیح
در مشی و جلوس و اقبال و غیر ذلک باشند بشرایط یانی و تقدم
هر یکی ازین دو طایفه بر طایفه دیگری صحیح و درست باشد بشرایط
یانی و اگر یکی ازین دو طایفه در مشی و جلوس پس آمده نشسته
باشد دیگری ازین دو طایفه ثانیا آمده بر بالای آن
پس آمده تقدم کرده نشیند بی حجت شرعی غیر صحیح و
نادرست باشد بشرایط یانی بعضی از طلبه علم که عالم

بعلوم شرعیه بوده و از خواجگان عالی مقام و شیخان کبیر
السن نیک افهام و یا از اکابران کرام و اغنیاء ذوی
الاحترام و یا از اقرء القراء کلام ملک العلام و مشایخ زادگان
عظام که سید و عالم نی باشند تقدم ایشان بر سادات علماء
انام جایز باشد بلا سبب شرعی یا نی و تقدم جماعه مذکورین
بر سادات عظام و علماء کرام بر جهار وجه استخفاف با حقارت و اهانت
و یا مزاح باشد بشرایط یا نی واجب باشد بر والی ذوی الاحترام
و قضاة اسلام که این جماعه مذکورین را ازین کردار شنیع
و اثام قبیح منع نمایند بشرایط یا نی و ایشان را بسبب این منع و
اعلام عند الله اجر عظیم و ثواب جمیل باشد الی یوم القیمه بشرایط
یا نی بینوا توجروا باشد والله تعالی اعلم بالصواب در مسئله که
مادر سید باشد یا نی علماء عظام را درین امر خلاف است که السیادة
من جهة الام والاب لیس بسید اختلف فقال بعضهم لا یکون سیدا
جامع الفتاوی و کامل الفتاوی و نقل من الاوشی رجل له ام سیده
و ابوه لیس بسید اختلف الصحابة والمشایخ رحمهم الله و قال بعضهم
لیس بسید والاصح انه یکون سیدا خزانة المفتین قال الشیخ
الفرق بین السید والمتسید بعشرة اشیاء الاول لا یکون فاعلا
و مفعولا بالحرام والثانی ان لا یغیب والثالث ان لا یکذب والرابع
ان لا یاکل الحرام والخامس ان لا یکون جاهلا والسادس کظم الغیظ

اذا کان م

بالحرام ص

والسابع

والسابع ان یقبل المعذرة وان یعفوا والثامن ان
لا یمیل الی الدنیا والتاسع ان لا یخالط السلطان والعاشر
ان لا یتکبر واذا وجد هذه الخصال العشرة المذکورة کان
سیدا فوجب تعظیمه وان لم یکن هذه الخصال کان متسیدا
فلم یجب تعظیمه وعلامة السیادة فیها ان لا یمیل بالمحرمات وبغیر
المشروعات لانهما منهی عنهما وممنوع عنهما وان یمیل باحدهما
فهو لیس من اهل السیادة ودعواه باطل والمیل به فسق والفسق لیس
من خصائل اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم بدلیل قوله علیه
السلام الولد سر لابیه نقل من المحیط یعرف اولاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم بستة اشیاء اولها بالعلم والثانی بالحلم والثالث
بالشجاعت والرابع بالسخاوة والخامس بالتقوی والسادس
بالفقر صدق یا رسول الله قال ابو الفضل البخاری عن الامام فخر
الائمة هل یعرف اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم بالعلامة
بین الناس یعنی یصح بها سیادتهم ام لا فقال الامام لهم علامات
الاول حسن الخلق مع الناس والثانی ستور العیوب عن الناس
والثالث کظم الغیظ عن الناس والرابع العفو عن الناس والخامس
لا یکون فاعلا و مفعولا بالحرام کما قال النبی علیه السلام اولادی
لا یلیط ولا یلاط دلیل الاول قوله تعالی انک لعلی خلق عظیم
فان کان سوء الخلق لا یصح نسبته الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

بالاجماع وكذا من اشتى عيوب الناس وكذا من كان له غضب
وجرى على غضبه وكذا من كان فاعلا ومفعولا باحرام لا يصح
نسبته مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن كل ذلك وما بالاجماع
ثم الكذب والغيبة والبهتان والنميمة كلها ليست من صفات اولاد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن كان فيه هذه الخصال لا يصح نسبته
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الامام ان معرفة هذه المسايل
واجبة على امة محمد صلى الله عليه وسلم يرسلون شعارهم مثل العلويين
فاذا وجد فيهم هذه العلامات فلم تقبل عنهم وتعظيمهم ليست بواجبة
على الناس وهذه المسئلة كثير وقوعها في اخر الزمان والناس عنها
غافلون طحاوي ومن نقله ينبغي للشيخ الجاهل ان يتقدم على الشاب
العالم ويجوز للشاب العالم ان يتقدم على الشيخ الجاهل في المشي والمجلس
والا قبال في السراجية لا ينبغي للجاهل وان كان كبير سنا ان يتقدم
على الشاب العالم في المشي والمجلس والكلام في كفاية الشعبي روي عن
النبي عليه السلام انه قال المشي على الكبراء كبيرة ولا تقدمهم الا اللعونون
فقيل من الكبراء يا رسول الله فقال العلماء الصلحاء وهذا لان العالم
حافظ الدين والصلحاء عامل الدين فبعظيمهم يعظيم الدين وترك تعظيمهم ترك
تعظيم الدين كثر الله امثالهم من نقله اتفقت الروايات على ان افضل
الناس بعد نبينا صلى الله عليه وسلم ثم الخلفاء الراشدون ثم اولاد رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم اولادهم على ترتيبهم لان في معالم التنزيل في فضيلة

قدام

الاباء

الاباء مفاخر الابناء حب السادات افضل العبادات
وبغض السادات اعظم السيات كفاره من لقب
العلماء اصحاب التفسير والحديث لا غير خزانة المفتين
ورزق اي نصيب العلماء وما يكفي تمفسرين والمحدثين و
المفتيين لا غير كما في الكبرى والخزانة وغيرهما شمس الدين محمد
قال النبي عليه السلام لا تنظروا الى وجوه العلماء الذين يأتون ابواب
باب الامراء وقاليقولي الطريق ورفتاوي خاقاني مذكورست
طلبة علم بد وكونه اند فشيم انها مغفور باشند خواه العلم خود
عامل باشند وبا نباشند وايشان كسني باشند كه بجنسايس
معاملات سر فروزنيا رندچون وقف وظيفه وزكوة وسط
وغير آن فشيم دويم آنها اند كه سر كجا بجنسايس معاملات فروزآيند
قال في بحر الرايق هم خارجون من تحت الاشراف وعليه الفتوى شرح
حديث ملح من نقله قال في بحر البحرين قال النبي عليه السلام العالم
العامل الذي لا يشوب علمه وعمله بشئ من الخسايس شرح حديث
ملح من نقله علوم دين سه است فقه وتفسير وحديث وبيش
متكلمان جهار است كلام نيز از علوم دين است چون بمادة
فساد باشد ابن عباس كفته اند صرف ونحو علم ست وعلة
الاعتماد لقوله عليه السلام الصرف ام العلم ونحوا بوها منطق صحيح
مذهب علم نيست مكر نزد بعض معتزله چون جاحظ نزد بعض

متأخرين فرض كفاية كفقه الدين ودرست بيت لما روى
عبد الله بن عمر عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه
قال لو اعلى الفلاسفة وحرموا اشعارهم يغفر لكم الله يوم القيمة
ويدخلكم في رحمته متفق عليه قال ابو علي دقاق لو اعلى المنطق
شرح حديث ملح من نفى وذكر في البحار ان من استغل بعلم الكلام
ينسب الى البدعة وتعلم المنطق كشرب الخمر وفي قوت القلوب تعلم
الجهال اصحاب المنطق وفي الجواهر ان الاشتغال بعلم الجدل يقسي
القلب سمس الدين محمد كتاب الكراهة وذكر في المضمرات الاستنجاء
بما كتب عليه علم محترم كالنحو واحترز به عن غيره كالحكميات مثل
المنطق سمس الدين محمد ولا يلزم العالم ولا الوجيه كالسلطان
كفؤ المعلوم وهو الاصح كما في المضمرات وفصل الاستنجاء سمس الدين محمد
ويقدم القرشي في المشي والجلوس شرعة الاسلام ويعظم اولاد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ويبجل فرجوا بجلهم ويجبهم لقبة ولا
ويقدمهم في كل شان شرعة الاسلام من غيرها حب السادات
افضل العبادات وبعض السادات اعظم السادات كفاية مصور ميزان
السيد افضل من العالم مضمرات في كتاب الكفر ميزان ولا يجوز
لرجل العالم المتقي ان يجلس فوق العلوي الا لضرورة اسائة في ايذاء
فان قال السيد انا سيد فقال الآخر لست بسيد فهو كاذب ويجد
ميمونة العبادي مصور ميزان وهذه الروايات اذا ادعى العالم

الذين

الذين قالوا على تقدم العلوي الامي على العالم وذهبوا بعض
العلماء على تقدم العالم على علوي الامي هذا روايا تهم من
البغض عالما او فقيها من غير سبب ظاهر خيف عليه الكفر
بهداية المفتين ولا يقدم الهاشمي والقرشي على العالم
واستاذه في المشي والجلوس والكلم روي عن النبي عليه السلام
ان لا يمشي بين يدي الكبرى الا لعوز قيل من الكبرى فقال العلماء
والصالحون لان العلماء حافظ الدين فتعظيمهم تعظيم وترك
تعظيمهم ترك تعظيم الدين غريب الرواية وشرح هداية شرف
الحسب في شرف النسب جواهر وكفاية وشرح مختصر الاكور
للسيد الجليل ان يجلس من العلماء والمتعلمين فان جلس وجب
على الوالي والقاضي ان يمنعه لان في ذلك استخفاف واهانة واستخفاف
العلماء كفر روضة الفتاوى وكذا المعروفة كتاب الحدود
فضل العلماء على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب
والعلماء خير من دماء الشهداء جامع الفتاوى لا يجوز لغير
اهل المنصب الشرعي ان يتقدم على اهل منصب الشرعي كالمفتي
والقاضي والمدرس والعالم مختار الفتاوى ولا يجوز على
غير منصب الشرع وان كان عالما ان يتقدم على اهل المنصب
الشرعي كالقاضي والمفتي مختار الفتاوى امام خواهرزاده
ميزان فصل في الشرف والتقدم في المجلس

ذکر فی رسالة المخدوم ملک العلماء قدوة الفضلاء قاضی شهاب
الملة والدین قدس سره العزیز بدانند که تقدم یکی بر یکی
و تفوق بشری گاهی بنسبت و وصلت است چنانکه علما را
بر جهلا و گاهی بمنصب عالی چون سلطنت و حکومت
و گاهی بشرف حسب چون زهد و مسکنت و گاهی بتحقق چون
حقوق پدران و استادان و پیران و گاهی از حقوق
افاضهٔ نعم و تربیت و احسان و هر آن کسیکه ازین جهات
تقدم و اسباب تفوق دارد مقدم است هر کسیکه هیچ ازین
جهات ندارد و مانند آن پیدا نمی آرد لا محاله ان یتقدم علی
صاحب الفضل چه تقدم مفضول علیه بر فاضل و تأخیر فاضل از مفضول
علیه وضع شیء در غیر محلش است در روایت آمده است که
التقدم علی الکبراء کبیرة و هتک الحرمت موجب الطعن و اللعن
و در بعض کتب آورده است که من تقدم علی الکبراء فهو ملعون
کما عرفت و اگر دو نفرند که هر یکی از ایشان بنوعی از فضیلت مخصوص است
اگر فضیلت یکی اعلی از فضیلت دیگر است چون علم نسبت بکبر سن
بحکم روایت لا ینبغی للشیخ الجاهل ان یتقدم علی الشاب العالم
و یجوز للشاب العالم ان یتقدم علی الشیخ الجاهل فی المشی و
الجلوس و الاقبال و لا یجوز ان یتقدم العالم علی استاذه
و ابنه و ابن ابنه اذا کان ذلک الابن و ابن الابن عالما

لان

لان فیه تحقیر استاذه کما ذکر فی الزاهدی و العتابی الولد جزء
الوالد فتعظیمه تعظیم الوالد و تحقیره مستلزم لتحقیر الوالد و
لهذا ینبغی ان لا یجلس علی ابن استاذه و ان کان جاهلا
ایضا اما اذا لم یکن عالما فهو بالخیار زجرا علیه کذا فی الآداب
و ان کان فی جنازة المیت ولیان احدهما ابوه و الآخر
ابنه فالابن اولی بالصلوة علیه لکنه تفوض الی الاب حرمة له
و ان کان ابن المیت قاریا غیر عالم و ابنه عالما فالابن
اولی بحق علمه و فضیلت علم را رعایت باید کرد و کبر سن و
پدری را در حیز تقدم نباید آوردند برادران کبر سن و اعمام که
عالم نیستند علی طریق الاولی در حیز تقدم نباید آوردن
و همچنین است حق عالم بر عابد لقوله علیه السلام فضل العالم
علی العابد کفضلی علی ادناکم و قوله علیه السلام فقیه واحد
اشد علی الشیطان علی الف عابد جهات فضیلت هر یکی
معارض است فضل هر دو مساوی و بحکم التعارض تساقط
هر دو را در یک مرتبه دانستند چون عالم غیر سید و سید
غیر عالم و چون عالم غیر علوی و علوی غیر عالم جهات فضل
هر یکی مشهور است و در کتب معتبره مسطور و دلایل فضایل
هر یکی متساوی و متقابل اند و شک نیست که دلایل مذکوره
در باب سادات و علما آوردند متعارض بی ترجیح

موجب تساویست با آنکه در بعض کتب آورده است که اشرف
الاشراف العلماء والعلویة هر دو را در یک مرتبه داشتند و در یک
درجه پنداشتند چون همچنین باشد در تأخر و تقدم میان
ایشان معادله بود که در کتاب الشفا از زید ابن ثابت و از
ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که روایت کردکان زید
ابن ثابت علی جنازة امه ثم قرب الی دابة لیرکب علیها جاء ابن
عباس رضی الله عنه فاخذ برکابه فقال له زید جل عنه یا ابن عم
رسول الله فقال هکذا امرنا ان نفعل بالعلماء فقیل زید ابن ثابت
عن ابن عباس رضی الله عنهما وقال هکذا امرنا ان نفعل باهل بیت
نبینا علیه وآله وسلم هر یک از اصحاب شرف دیگری بر شرف آخر
اعظام نماید و با جلال و تقدیمش آید اگر فرزند نبی و علی مقدم
شود از جهت شرف پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اگر عالمی از علمای
دین تقدم ورزد شرف علم و وراثت نبی روا باشد و لکل
وجه وجهة چون هر یکی را جهتی ممهد باشد نیز مقدم کند دیگری را
انقیاد باید و در تقدم و تقدیم منازعت نشاید کرد هیچ
یکی در تقدم و در تقدیم مدام نبود و تأخیر سزاوار مدام
نشود و مرجح هر یکی اختیار شرف و مرتبه و فضل باشد
ذکر فی الینابیع اذا کان الرجل واحدا کالسلطان و العالم

بدانند که حضرت سلطان العارفین و قدوة المتقین
خواجه احمد یسوی زاد الله برکات سلسلته الی یوم
القیمة بالهام حضرت حق تعالی و بامر حضرت خضر و الیاس
علیهما السلام از بلدهٔ سیرام ببلدهٔ خویش که یسی است
آمده دختر موسی خواجه قراجوقی را بنکاح خویش گرفته
اند که عایشه خوش تاج نام داشته اند از ایشان دو فرزند
شده یکی پسر شاه زاده نام ایشان شهید شده اند و دیگر
دختر که گوهر خوش تاج نام است و ایشان را به پسر خواهر
خود سلیمان خواجه تزویج کرده اند حضرت سلطان صد و
بیست سال بحضرت خضر و الیاس علیهما السلام صحبت داشته
اند در وقت رحلت حضرت سلیمان خواجه در مقام خود
مانده اند و ایشان در وقت رحلت شیخ احمد قراجوقی
پسر خود و نبیرهٔ حضرت سلطان را در مقام خویش خلیفه کرده
اند و ایشان نیز صد و پنج سال بحضرت علیهما السلام صحبت
داشته اند و ایشان در وقت رحلت پسر خود عماد بابو را
خلیفه کردند و ایشان با این دو بزرگوار بیست سال صحبت

گرفته و ایشان در وقت رحلت هارون خواجه اتا را خلیفه
کرده اند و ایشان بین دو بزرگوار بیست سه سال صحبت
داشته بعد از آن این دو بزرگوار غایب شده و ایشان
در وقت رحلت اتا بابو پسر خود را خلیفه کرده اند و ایشان
چهار پسر بودند عماد شیخ صفا شیخ اسد الله شیخ عالم شیخ
اما خلیفه عالم شیخ شدند بعد از آن پسر ایشان اسد الله شیخ
خلیفه شدند بعد از آن نسبت سستی کشید و با حدوث انجامید
اکنون بدانند که انساب دو پسر سلیمان خواجه را بیان کرده
میشود سلیمان رحمه الله بود پنج سال بحضرت خضر و الیاس علیهما
السلام صحبت داشته اند و ایشان را سه پسر مشهور بوده زیاء
الدین شیخ عبد العزیز شیخ و دیگر شیخ احمد قراجوقی که از حضرت
گوهر تاج بی بی بنت حضرت سلطان خواجه احمد یسوی قدس
سره بوده زاد الله برکات سلسلته الی یوم القیمه شدند چنانچه
مذکور شد و ایشان یعنی سلیمان خواجه عزیزان قدس سره
ابن ماهم شیخ ملقب بلقب حضرت پیرمان اتا ابن هندو اتا
ابن سلطان اسحاق ای فرزند بدانید که ایشان دختر حضرت
صدر شیخ ابن حضرت ابراهیم اتا را به تزویج گرفته بوده
اند از ایشان دو فرزند شد یکی هندو اتای مذکور و دیگر
خواجه اتا اکنون بدانند که سلطان اسحاق ابن اغوز

خان که

خان که از دختر خان شدند اغوز خان ابن بوبک اتا ابن
سلطان خواجه محمد اتا ملقب بلقب پلاس پوش اتا
از ایشان دو پسر بوده یکی بوبک اتای مذکور و دیگر سلطان
سلطان ابوبکر که هر دو از دختر پادشاه روم شده اند
سلطان خواجه محمد اتا ابن سلطان ابراهیم که کنیت
ابن ادهم است بدانند که ابن سلطان ابراهیم ابن
ادهم غیر آن سلطان ابراهیم ادهم است سلطان ابراهیم
ابن ادهم اتا ملقب بلقب خواجه روشنائی ابن سلطان
جلال الدین اتا که مزار فیض آثار ایشان در بلده فاخره
کاسان که ببلده نمنگان یک روزه راه شرعی است
و با بلده خوقند سه روزه راه شرعی است قدم جای خواجه
روشنائی مذکور در هر جا بسیار است اما بدانستن اهل
کیف یقین اینکه در بلده کاسان است سلطان جلال الدین
اتا ابن سلطان جفا ابن سلطان سلیم ابن سلطان
ابو العاص ابن سلطان قیدار ابن سلطان مولود
ابن سلطان خالد ابن سلطان ولد ابن سلطان کعب که
از دختر پادشاه شام است و شامات عبد الرحمن باب که
پدر اسحاق باب پادشاه ترکستان و اوزکند و صوران
و شغناق و قرناق و سزاق و جمکت و سیرام و تیمر قفقان

بلخی

دبغشایش کنت و تمیش کنت ست و مولود ست و ایشان
ابن سلطان محمد صبیب ابن حضرت ابو بکر ملقب بلقب پیر
صدر عزیزان ست قبر ایشان در شرق بلدهٔ فاخرهٔ مرغنان
در لب جوی دو جویه ست ابو بکر ابن سلطان جلال الدین
رومی ست ایشانرا نیز پسر دیگر هست که توکلاسی اتا کویند
و نیز بدانند که دختر ابو بکر مذکور را حضرت شیخ مسلسل زنجیر با
ابن حضرت شاه منصور ابن حضرت امام محمد حنیفه قدس سره
بنکاح خویش گرفته ازان دختر یک پسر تولد یافته اند که حضرت
امیر قلندر کی اند از نسل ایشان در بلدهٔ فاخرهٔ مرغنان ایشان
و حضرت سلطان جلال الدین رومی مذکور ابن خلیفه اول
امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بدانند که حضرت
خلیفه اول را از چهار پسر اولاد بسیار ست یکی عبد الرحمن دوم
عبد الله سیوم محمد چهارم سلطان جلال الدین مذکور قدس سره
اسرارهم بدانند که زیاء الدین شیخ ابن سلیمان خواجه
مذکور را یک پسر بوده سراج الدین شیخ نام دارند پسران
جنید شیخ پسران ایشان ابدال شیخ و پسران منکوح شیخ و پسران
در مزار شیخ و پسران مولانا کمال الدین صدر الاسلام شیخ
و پسران ایشان دهاتا و ایشانرا سه پسر بوده یکی ابدال دوم
امان شکور شیخ سیوم گدای حاجر از ابدال شیخ دختر تو

یکی سلوخ بی بی دویم زینب بی بی سیوم نور بیکیم بی بی جهارم
ماه بی بی پنجم بی بی از کدا اجاقی یک پسر بوده قوله ترخان
از امال شکور شیخ یک پسر بوده مولانا بابا شیخ پسران ایشان
ایوب خواجه و پسران ایشان عرب خواجه و پسران ایشان عرب
خواجه و پسران ایشان حمزه قاضی از ایشان دو پسر بوده یکی
عبد اللطیف قاضی و دیگری قاضی بابا از عبد اللطیف قاضی
دو پسر بوده یکی صلاح قاضی و دیگری باتر قاضی از باتر
قاضی دو پسر بوده یکی اورا از محمد و دیگری شکور محمد از
شکور محمد سه پسر بوده آدینه سک قاضی مل محمد قاضی ملا
شاه حیدر شیخ بدانند که عبد العزیز شیخ ابن سلیمان خواجه
مذکور یک پسر بوده عبد الله خواجه پسران ایشان موسی خواجه
و پسران ایشان عیسی خواجه و پسران ایشان نجی خواجه شیخ و ایشانرا
دو پسر بوده عیسی خواجه و دیگری عیسی شیخ مولانا شمس
الدین اوزکندی بوده و ایشانرا دو پسر بوده یکی
حسام الدین خواجه و دیگری صدر جهان خواجه
و پسر صدر جهان خواجه کمال الدین خواجه و ایشانرا
هفت پسر بوده محمد خواجه شکور شیخ تاد کار شیخ محمود شیخ
خالد ارشیخ قاضی خواجه لطف الله شیخ محمد خواجه را یک
پسر بوده ملا خواجه و ایشانرا نیز هفت پسر بوده ذار شیخ

بورس قاضی برهان شیخ جوانمرد شیخ سیف الله شیخ افضل صبر
خواجه اکنون بدانند که ایشان ذوالنون شیخ گفته میشود
ای فرزند بدانند که حضرت ذوالنون شیخ که یومه لاق شیخ
لقب دارند از جمله مشایخ جهریه اند و ایشان از اولاد برادر
زادهٔ حضرت سلطان خواجه احمد یسوی میباشند که صدر
شیخ ابن ابراهیم شیخ اتا اند باین طریقه ذوالنون شیخ ابن
احمد اتا ابن شمس الدین شیخ ابن قرا شیخ ابن خواجه اتا
ابن احمد شیخ اتا ابن صفطی شیخ اتا ابن ابدال علی شیخ ابن
عبدالملک شیخ ابن صدیر شیخ مذکور ابن ابراهیم شیخ اتا که
پدر سلطان خواجه احمد یسوی اند و نیز بدانند که انساب
ابراهیم شیخ نوشته شود ابن محمود شیخ افتخار شیخ ابن حسن
شیخ عثمان شیخ ابن اسماعیل شیخ ابن موسی شیخ ابن
مؤمن شیخ ابن هارون شیخ ابن اسحاق باب ابن عبد
الرحمن باب ابن عبدالفتاح ابن حضرت امام حنفیه ابن
علی مرتضی رضی الله عنه و نیز بدانند که حضرت سلطان
العارفین اعنی خواجه احمد یسوی دو برادر بودند یکی
حضرت سلطان العارفین و دیگری صدر شیخ و این
شیخ را دو پسر بوده یکی خواجهٔ دانشمند که زاهد اوردیک
قویلاقی گویند پسر ایشان مولانا صیف الدین قویلاقی

و دیگر

و پسر دیگر صدیر شیخ عبدالملک شیخ و پسر ایشان ابدال علی
شیخ حضرت خواجه دانشمند در قریهٔ زریوق بوده اند
از انجا امده بحضرت سلطان مرید شده دوازده سال
خدمت کرده چهل مرتبه بخلوت درامده اجازت یافته
بامر ایشان ماوراء رفته هفتاد سال سفره انداخته بحضرت
خضر و الیاس درین مدت بر تمام صحبت گرفته مرید شده کانرا
بارشاد رسانیده شیخوخیت نموده صد و ده سال عمر دیده
در وقت رحلت از دنیا بدار الاخرت پسر خود را که مولانا
صیف الدین اوردیک قویلاقی است در مقام خود خلیفه
کرده و ایشان در وقت رحلت از دار الفنا بدار البقا
ابدال علی شیخ ابن عبدالملک شیخ ابن صدیر شیخ مذکور ابن
ابراهیم شیخ که پدر بزرگوار سلطان العارفین حضرت
خواجه احمد یسوی است در مقام خود مانده اند و نیز
بدانند که حضرت خواجه صوفی دانشمند سیزده هزار مرید
داشته اند همه از اولیا کرام بوده اند معظم این مریدان
حضرت اولیا ملک اتا بوده اند و ایشانرا خلیفهٔ کل
میخوانده اند و ایشان نیز بحضرت خضر و الیاس علیهما السلام
هفتاد سال صحبت داشته ده هزار مرید انرا بارشاد
رسانیده اند و نیز بدانند که حضرت خواجه صوفی دانشمند

از اکابر خلفاء حضرت سلطان بودند با و سوار شده
بکعبه میرفته اند حضرت سلطان مطلع شده بدعتست
کویان تعزید کرده منع نموده اند و نیز بدانند که حضرت
حکیم سلطان سلیمان نیز از اکابر خلفا بودند در بلده
خوارزم شیخ بوده اند نود و پنج سال عمر یافته اند و ایشان
نیز بحضرت خضر و الیاس علیهما السلام هم صحبت شده پنج هزار
کس را بحضرت حق تعالی رسانیده اند و نیز بدانند که حضرت
سلطان بهزار شکستکی در اکثر عمر در هر روز و در هر شب
کریبان خود را بدست خود کرفته این کلمه را بزبان ترکی
بسیار میکفته اند و میکریسته اند الهی جمله عالم اولکالدی
من اولکالمادیم و نیز بدانند که حضرت خواجه سلیمان
قراچوقی خلیفه اول و اقدام حضرت سلطان بوده اند و بعضی
کویند خواجه سلیمان خلیفه سیوم بوده اند صد سال عمر یافته
و شصت سال بحضرت خضر و الیاس علیهما السلام صحبت کرفته
خلایق را ارشاد نموده اند و نیز بدانند که حضرت مولانا
سیف الدین اوردنک قویلاقی ابن حضرت خواجه صوفی دانشمند
قدس سرهما از حضرت اولیا ملک اتا اجازت یافته اند و نیز
از حضرت شیخ احمد قراچوقی ابن حضرت خواجه سلیمان قرا
چوقی که داماد حضرت سلطان العارفین است رخصت

یافته

یافته نود سال عمر دیده پنجاه سال بحضرت خضر و الیاس علیهما
السلام صحبت کرفته هزار کس را بحق رسانیده اند ابدال و
اوتاد از مریدان ایشان بوده اند و در بعضی رسایل نوشته
اند و اصلان حق تعالی نزد شان از هزار کس بسیار بوده اند و نیز
بدانند که باب شیخ رحمه الله از خلفاء حضرت سلطان
بوده اند بجانب خوارزم با همراهی طالب علمان رفته بحضرت
سلطان اتا ملاقات کرده اند در آن صحبت دوازده
هزار مفتی بوده اند کلان این مفتیان حضرت شیخ امام
مرغوزی بوده اند از احوال حضرت سلطان پرسیده اند
کما هو حقه کمالات حضرت سلطان را بیان کرده اند حضرت
شیخ امام مرغوزی سه هزار مسایل دینی طیار کرده با همراهی
چهل مفتی ببلده یسی آمده از حضرت سلطان کرامتهای
غریب دیده و جوابهای عجیب شنیده باین طریقه که
بهر بحثی ده جواب شنیده بدست مبارک حضرت توبه کرده
مرید شده خلوت نشسته رخصت یافته بر سجاده شیخوخیت
نشسته خلایق را ارشاد نمودند حضرت شیخ نجم الدین
کبری از کبار خلفاء حضرت شیخ امام مرغوزی بوده اند و خلیفه
ایشان یعنی شیخ نجم الدین کبری و حضرت شیخ مجد الدین
بغدادی و این حضرت را دو خلیفه بوده یکی حضرت

شیخ سیف الدین باخرزی و دیگری شیخ کمال الدین سمنانی
و نیز بدانند که مادر حضرت سید عاشق یوسف زیده عمره
و فضله و برکات سلسلته الی یوم القیمه حضرت شاه بی بی باشد
از اولاد سلطان العارفین حضرت بایزید بسطامی قدس سره
باین طریقه که حضرت شاه بی بی بنت صوفی عبد الخالق عشقی
ابن ملا عبد الرحمن عشقی ابن صوفی بیکری بردی صوفی از جانب
مادر نیز اولادست از دختران شیخ شهاب الدین است چنانچه
مذکور شد بیکری بردی صوفی مذکور ابن شعیب شیخ ابن یوسف
شیخ ابن محمد موسی ابن میر محمود ابن میر مجنون ابن سید رضی
ابن سید ضیاء الدین ابن سید کمال الدین ابن شیخ محمد
علی ابن شیخ احمد ابن محمد شریف شیخ ابن سلطان زیرک ابن
سلطان ابراهیم ابن سلطان محمود ابن سلطان بابا ابن
سلطان ولد ابن سلطان بایزید ابن عیسی ابن آدم ابن
سروشان ابن عیسی ابن عبد الله ابن مغیره ابن حلیمه بنت
سید احمد ابن سید برهان عبد الله اصغر ابن حضرت امام
زین العابدین ابن حضرت امام حسین ابن حضرت علی
رضی الله تعالی عنهم در مسئله در انچه اراضی که اکه وقف
لازم شرعی بر مزار فایض الانوار حضرت قطب الاقطاب
شاه منصور از قدیم الایام الی هذا الهنگام

الخط حجة قویه سواء کانت قدیمة او حادثة لامور الدنیا
کوثیقة الشرعیه ولامور الآخرة کشجرة السادات
علیه الفتوی محیط

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین وآله اجمعین
حمد نامحدود و شکر نامعدود بیزای حضرت معبودی که بحکمت محبت
ازلیه و بمشیت عطوفت لم یزلیه بمقتضای قوله علیه السلام لولاک لما
خلقت الافلاک سیدی را آفرید که همه عالم بطفیل او برتبه ظهور
رسید چنانچه سید الانبیا علیه السلام گفته اند خلقت انا و علی من
نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم
رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل شیء واحد حتی افترقا فی صلب
عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة و ضیحه دایره نبوة
و رسالت بخط خطه وجود نبینا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مختم شد
امید است که دایره خلافت و سلطنت حضرت علی رضی الله عنه
بنقطه نقوط فطرت حضرت مهدی علیه الرحمة والرضوان متمم
خواهد شد درود و دود بر خلاصه شجره بشریه و نقاده او
لاد آدم از عربیه و عجمیه قرین مروح روح معطر قریب مرقد
جسیم منور بچندین هزار هزار رواحل تحف عطیه تحیات ذاکیات
و بتعداد جمیع مخلوقات صغار و کبار قوافل صلوات تسلیمات

بر روایح

بر روایح حقیقت محمدیه و قوالب صورة احمدیه و بر آل شموس اقتداء
و اصحاب نجوم اهتدا باد قوله علیه السلام اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم
اهتدیتم الحدیث قوله علیه السلام عن زید بن ارقم قال قام رسول الله
صلی الله علیه وسلم وقال انی تارک الثقلین فان تمسکتم بهما لن تضلوا من
بعدی احدهما اعظم من الآخر هو کتاب الله ممدود من السماء وثانیهما
هو عترتی ولن یتفرقا حتی تردوا علی الحوض فانظروا کیف کان لا
تخلفونی فیهما مصابیح مشکوات قوله علیه السلام یا علی کنت مع الانبیاء
سرا و صرت معی جهرا و بک یا علی یهتدی المهتدون شرح گلشن راز
و ضیحه صدر بدر منیر خلافت عطر قدر مظهر امارت بسواطع انوار
اقتدار اقتداء بلوامع ازهار اظهار اهتداء از اصلاب حضرات
علی و علوی از روی صدارت و سلطنت و امارت و حشمت و خلافت
و حکومت تا انقضاء انقراض عالم همه منور خواهد شد و ضیحه
اکنون شغل کرده میشود به بیان نسب صور حضرت جناب خلافت پناه
ایالت دستگاه بهرام صولت گردون بسطت قدر قدرت مرد
میدان فیروز جنگ صاحبقران قضا آهنگ کیوان رفعت
برجیس منزلت خورشید رای ممالک آرای فرمان فرمای کشور
کشای جم جاه انجم سپاه سلطان اعظم خاقان اکرم ابو المظفر

والمنصور حضرت امیر سید عمر بهادر خان صان الله ملکه عن الآفات
والطغیان واین حضرت خان پسر پادشاه ظل الله فی الارض
القایم المقیم باقامة السنة والفرض حافظ بلاد الله ناصر عباد الله
معز اولیاء الله مذل اعداء الله حامی حوزة الدین والدنیا مظهر
کلمات الله العلیا عامر شاهد التوحید والایمان ماحی آثار الکفر و
الطغیان ابو المظفر والمنصور خاقان ابن الخاقان اعنی حضرت
امیر عالی نار بوته خان واین حضرت خان پسر پادشاه آفتاب بهادر
تابان خلافت وماه نور افشان عدالت وسرور خاقان اهل
جلال وشاه امیران صاحب کمال مهتر عون الضعفا والمساکین
غوث الاسلام والمسلمین ابو المظفر والمنصور سلطان ابن السلطان
اعنی حضرت امیر عالی عبد الرحمن بهادر سلطان واین سلطان
پسر شهریار کامیاب خورشید رکاب المؤید من السماء بالدولة
الباهرة المنصور علی الاعداء بالنصر الزاهرة سپهر معدلت
واحسان فلک عاطفت وامتنان سالک نواحی الایام شرقا
وغربا ممدوح ممالک الآفاق بعدا وقربا ابو المظفر والمنصور
سلطان ابن السلطان اعنی امیر عالی عبد الکریم بهادر سلطان
واین حضرت سلطان پسر امیر شهریار وصاحب نوای کامکاری

ودوران

وکنز یافته
ودوران رانده زیر اطلس نیلگون وصاحب همت بصفت فریدون
معادن دولت وعروج سپرده بمصاعد جاه جلالت ومصدر
پادشاهان فرغانه ومبدء مبارزان میدان مردانه ابو المظفر والمنصور
سلطان ابن السلطان اعنی شهرخ بهادر سلطان واین سلطان
پسر امیرزاده زرین قلم وصاحب نکته مشکین رقم وقراء مصاحف
انک لعلی خلق عظیم وجواد مجامع انک لعلی کرامة کریم ابو المظفر
والمنصور بهادر ابن البهادر اعنی عشرقلی بهادر واین
عشرقلی بهادر پسر امیر مقیم کوی دولت مبارز میدان اهل
رفعت راست روان جاده عزت غیور بغیرت الهی ونعیم از نعمت
لا یتناهی ابو المظفر والمنصور بهادر ابن البهادر اعنی حاجی بی
بهادر واین حاجی بی بهادر پسر ولی زاده جابک سیر ودل
زدوده زرنگار غیر مسند نشین شهسوار حشمت حکومت
نموده در سیر سامان سلطنت ابو المظفر والمنصور بهادر
ابن البهادر اعنی شهرخ بهادر واین شهرخ بهادر پسر سالک
مسالک سبحانی وعابد معابد حقانی وحریق بحر اقت عشق نارانی
وزاهد بزهد هادت نورانی یعنی ولی صاحب کرامات وگوشه نشین
باکمالات وعزیز محترم بسعادات وشریف مکرم بتجلیات ابو المظفر

والمنصور محمد ابن ابن محمد اغنی حضرت محمد جمشید بهادر قدس الله سره
مزار و متبرک و فیض و قبلهٔ عبد الله خان ابن اسکندر خان ملک
فرغانه آمدند در لب دریای شیرابه اشدند در موضع مسمی باستاد
حضرت عبد الله خان بتردد تمام سعی نمودند نتوانستند که بگیرند
باشارت حضرت مولانا لطف الله جمع حضرت محمد جمشید بهادر را
زنده گرفته برآمدند حضرت عبد الله خان با خلاصه کمال ادب
و زمین بسیار نذر کرده حکومت از همین ملک چه مقدار ملک
باشد بخشیده اند الله اعلم بهادر همین فیض عبد الله خان بیان
نسب بابر به کرده و آمدن خود را از جانب نوغایستان جون
بلاد جمک و طبول و طاری و شمای و قری لب دریای ارتش
بیان فرمودند و فیض فرزندان حضرت محمد جمشید بهادر از زمان انقطاع
حکومت عبد الله خان بر لیق نویسند و سبب لیق حضرت خان
حکمدین نویسند ملک دو پادشاه میفرمایند ان صان الله ملکه
عن شر الاشرار و فیض حضرت محمد جمشید بهادر حضرت عبد الله خان
را شاه باشند بگفته اند حضرت مولانا لطف الله قدس سره
آنحضرت را شب مست بود میگفته اند از بس جمله که غلبات جذبه
و جنون آنحضرت در شب بسیار اوج میگرفته است و فیض حضرت

محمد

محمد جمشید بهادر سلطان زاده اسکندر منزلت بهادر رفعت سلطان
عالیجاه عاکم کواکب سپاه شهزاده اعلی نسب رفیع القدر
والاحسب ابو المظفر والمنصور سلطان ابن سلطان اغنی کوچک
بهادر سلطان که بفرزان دهر و سنون و ازمان از ملک نو
غایستان از لب دریای ارتش و جمک و طبول و طاری ملک فرغانه
آمدند و این کوچک بهادر سلطان پسر پادشاه زاده نجابت
پناهی و ملک آرایهٔ کفایت انتباهی و معدلت بعد الله تبرزه
و مسنون بسنن حمیدیه و متخلق باخلاق رضیه و متطلع بکلام
خاقان ابن الخاقان اغنی شیخ بهادر خان در نوغایستان
خان بودند و این شیخ بهادر خان پسر ملک ممالک
آرای و شاه باز بلند پرواز دل کشای و شاه بزم آرای
و دلخواه رزم آگاه و جلیل جلال دین و محقق کمال یقین
ابو المظفر والمنصور اغنی ابو القاسم محمد بهادر خان و این
ابو القاسم بهادر خان پسر سپاه لا زال خدا طلب و شاه بزم
و عرب و دلاور پاک باز دین خواه و مجرد خو و باکاه نو
المظفر والمنصور خاقان ابن الخاقان اغنی حضرت محمد امین
بهادر خان که در ملک ترکستان و خوارزم حکومت خاقانی

ورزیده اند و این محمد امین بهادر خان پسر خاقان اصالت انتساب
نسخهٔ جامعه متانت انتخاب گهر عالم آرای مجمع البحرین جوهر جان
فزای ثقلین ابو المظفر و المنصور خاقان الخاقان اعنی حضرت خدای
بردی مرزا بهادر خان و این خدای بردی بهادر خاقان پسر پاد
شاهی گنج معانی و درر البحار هر دو جهانی پیشوای موالی شریعت و
مقتدای اهالی طریقت یعنی حقیق حقایق رموز و دقیق دقایق کنوز
ابو المظفر و المنصور خاقان ابن الخاقان اعنی تنگری بردی مرزا بهادر خان
که این حضرت خان را التون بیشیک مرزا و شاه باش مرزا نیز گویند
و این تنگری بردی مرزا بهادر خان پسر پادشاه طالب رب العزة
و سلطان زادهٔ واجب الحرمت عزیز القدر رفیع الصدر مفخر
سلاطین عظام و مخلص مشایخ کرام ابو المظفر و المنصور خاقان
ابن الخاقان اعنی ظهیر الدین محمد شاه بابر مرزا بهادر خان و این
بابر مرزا بهادر خان پسر اصیل زادهٔ شاهان و صاحب الفضل و
الاحسان و واجب الاطاعت و الاذعان و علیه الرحمة و الرضوان
ابو المظفر و المنصور اعنی مرزا عمر شیخ بهادر خان و ضیحه حضرت مرزا
عمر شیخ ابن امیران شاه در حدود جام بمرزا شهرخ مقاتله کرد زخم
دار شده در توقوز رباط وفات یافت مرزا عمر شیخ ابن امیر تیمور

در چهار

یافته اند

در چهار فرسخ ولایت بغداد بقلعه که او را خرماتو گویند وفات
و ضیحه مرزا عمر شیخ که پدر ظهیر الدین محمد شاه بابر مرزا است پسر سلطان
ابو سعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن سلطان امیران شاه
میرزا ابن امیر تیمور گورکان قدس الله اسرارهم و ضیحه دو بابر مرزا
بوده یکی بابر مرزا ابن بای سنغر که لقب وی ابو القاسم است دوم
بابر مرزا ابن عمر شیخ که لقب وی ظهیر الدین است و ضیحه التون
بیشیک مرزا که مسمی باسم تنگر بردی سلطان است دختر محمود سلطان
را بقید نکاح خود گرفته اند از دختر محمود سلطان چهار پسر شد
دین اصیل سلطان جین اصیل سلطان ایر اصیل سلطان خدای
بردی سلطان اولاد چهار سلطان در میانهٔ نود و دو فریق اوزبک از
روی حشمت و سلطنت باشتهار تمام منتشر است نسب محمود سلطان
ابن است محمود سلطان ابن سلیمان سلطان ابن جانی بیک سلطان ابن
خواجه محمد سلطان المشهور بخوخای سلطان ابن ابو الخیر خان دولت
شیخ اعلان خان ابن قزان سلطان ابن بغلان سلطان ابن ای جواق
سلطان ابن بوکای سلطان ابن سلطان رحمة الله خان ابن سلطان
نعمة الله خان ابن سلطان ابو سعید خان ابن سلطان خدای منده خان
ابن ارغون خان ابن اباخاقان خان ابن هلاکو خان ابن تولی خان

آن

ابن جنگیز خان ابن تبوکه بهادر ابن برتان بهادر ابن قبل بهادر ابن
تومنه خان ابن بایسنغر خان ابن فاندوخان ابن ذوتمن
خان ابن توقان خان ابن بوزنجر خان ابن محمد آلتوتی خان از بطن
دختر امام حضرت علی باقر ابن حضرت امام زین العابدین
ابن حضرت امام حسین از بطن شهربانو بنت یزدجرد ابن شهریار
ابن وداوس ابن انوشیروان عادل حضرت امام حسین ابن علی
امیر تضی از بطن حضرت فاطمه بنت حضرت رسولنا محمد مصطفی صلی
الله علیه وسلم وضیحه حضرت میرزا عمر شیخ پسر پادشاه اهل سعادت
وذوالاحکام اهل کفایت حامی اهل شرایع واقف اهل وقایع
ابوالمظفر والمنصور خاقان ابن الخاقان ابن سلطان ابوسعید بهادر
خان وابن سلطان ابوسعید میرزا بهادر خان پسر خاقان الاعظم
علی العزو المحترم حلال مشکلات رعایا کشاد مغلقات مطایا جناب
فقرا و مساکین مستقیم الحال با تمکین ابوالمظفر سلطان محمد میرزا
بهادر خان وابن سلطان محمد بهادر خان پسر والا زاده
ملک ایران وطوران وحکومت عراقستان وخوارسان ابو
المظفر والمنصور خاقان ابن الخاقان سلطان امیران نشان
میرزا بهادر خان وابن سلطان امیران نشان پسر پادشاه

حاجی

وخدمت
حاجی لحرمین وطایف الکعبتین وپیر وردهٔ حضرت سید امیر کلال
کرده بملال وصاحب جاه جلال وطالب حضرت متعال ابوالمظفر
والمنصور خاقان ابن الخاقان اعنی حضرت امیر تیمور کورکان
قدس الله سره ونتیجه حضرت امیر تیمور در سه هفته بحضرت امیر سید
کلال قدس سره سه هزار طلا نذر دادند از برای پادشاه
شدند دعا کرفته اند بعد ازان در میانه چنان ثمر قند پادشاه
شدند ودر جنگ چنان حادثه پیدا شد سبب این حادثه
واقعه کرخیه بقلعه شیران که در میان کوهستان لایکه باغ بست
رفتند در غار کوه قلعه شیران خزینه پادشاه زمان قدیم
بود بعنایت الهی باخبار آخر مکس که بسوراخ غار کوه باد واز
بلند میدامد وی بر آمد قصه امیر دا از سر خلاصه بقصه
خزینه را یافتند وکرفتند وصرف کردند اول که از بلاد خود از
کرفتند وحاکم شدند دلایت قرشی بود وحاکم بلخ بیک کر
بسیار آمد محاربه کرد منهزم شد وکرخیت بعد ازان نجا دارا
محاصره کردند با در حضرت سید امیر کلال بخواندن رفتند عمر
بیان نام حاکم داشت بدشت قبچاق کرخیت بشهر قبه آمد در میده
پانزده روز خواندن را کرفته ببلاد بخارا وثمرقند وبلاد فرغانه

تا عقبهٔ کاشغر در مدت شش ماه گرفتند و عمر بیان که پادشاه خوارزم
بود در آقسو خجند دید حضرت امیر تیمور عمر بیان را در میانهٔ
دو دریا قیقو و اسواس کنت و تورت کول است داد حضرت
امیر تیمور پسر سپه سالار و شایسته بجمیع اطوار مبارز میدان و
محاربه و شیر عران در ایام مقاتله ابو المظفر امیر تراغای بهادر
امیر تراغای پسر امیر الامرا معین الضعفاء ابو المظفر و المنصور
امیر توکل بهادر ترکل امیر توکل پسر شاه دوران مرد امین الامان
سیاست دهنده زمین زمان زبر به کنندهٔ مکین مکان ابو المظفر
و المنصور امیر ایلنگر بهادر امیر ایلنگر پسر قاتل کفار و منذر
فجار صاحب ملک مصلحت پیشه و مدبر خوش اندیشه ابو المظفر و المنصور
امیر اینجیل امیر اینجیل پسر شهنشاه زبردست و ملک ملوک بالای
پست ابو المظفر و المنصور امیر قراجار نویان بهادر خان امیر قرا
جار پسر پادشاه بعز و اقبال و فقرا پرور بی ملال ابو المظفر و المنصور
خاقان ابن الخاقان اعنی امیر سوغوخجن بهادر خان امیر سوغوخجن
پسر پادشاه اصل اصول و شکر گوینده بی ملول ابو المظفر و المنصور
خاقان ابن الخاقان اعنی ایردمجی برلاس بهادر خان ایردمجی
برلاس پسر پادشاه جمشید جهر وجیه الوجه چون ماه و سپهر
ابو المظفر

ابو المظفر و المنصور خاقان ابن الخاقان اعنی قان جولی بهادر خان قان جولی
پسر شهنشاه کثیر البرکات روا دارندهٔ حاجات و مهمات ابو المظفر و المنصور
خاقان ابن الخاقان اعنی تومنه بهادر خان و ضیحه و این تومنه
خان وافر البرکات و کثیر الاولاد اعاظم ملوک اقالیم از همین
اولاد است در اقالیم هند پادشاهان عظیم الشان اولاد همایون
مرزا است پادشاه فرغانه از اولاد حضرت تنکر بردی مرزا محمد
بهادر خان که ملقب بلقب آلتون بیشک مرزا ابن ظهیر الدین محمد
شاه بابر مرزا ابن مرزا عمر شیخ ابن سلطان ابو سعید مرزا ابن
سلطان محمد مرزا ابن سلطان امیران شاه ابن حضرت امیر تیمور
کورکان سلاطین قزاق از اولاد چهار پسر تنکر بردی مرزا محمد بهادر
خان مذکور است اول این چهار پسر دین اصیل مرزا دویم جین اصیل
مرزا سیوم ایر اصیل مرزا چهارم خدای بردی مرزا محمد بهادر خان
که جد اعلاء حضرت امیر سید عمر بهادر خان ابن حضرت امیر نار
بوته بهادر خان ابن عبد الرحمن بهادر سلطان امیر عبد الکریم
بهادر سلطان ابن امیر شهرخ بهادر سلطان ابن امیر عشر قلی بهادر
سلطان ابن امیر حاجی بهادر سلطان ابن امیر شهرخ بهادر
سلطان ابن حضرت صوفی حقانی و سالک سبحانی و پروردهٔ بنبوة نبی

وسلوک کردہ شبرست بعلم و کجبہ عمل و علم و معدن حیا و حلم حضرت محمد جشید
سلطان ابن امیر کوچک محمد بہادر خان ابن امیر نجک محمد بہادر
خان ابن امیر ابو القاسم محمد بہادر خان امیر محمد امین بہادر
خان ابن خدای بردی مرزا محمد بہادر خان مذکور حاکم بخارا
در این زمان ماسنہ ۱۲۲۹ ہزار دویست بیست نہ بہت امیر حیدر
پادشاہ ابن امیر شاہ مراد بہ منغرت قدس سرہ از بطن حضرت
ابو الفیض خان بہت خواقین سابقہ بخارا از اولاد بلید اللہ
خان و شیبانی خان ست کہ از اولاد جنگیز خان ست نقل مشہور
ست کہ خواقین اوزبک و خطا از اولاد جنگیز بود بہت
تومنہ خان پسر پادشاہ اہل اجتماع و معتصم بعصمت اعتصام
ابو المظفر و المنصور خاقان ابن الخاقان باسنغر بہادر خان و این
باسنغر بہادر خان پسر پادشاہی کہ کوس نوبت شہنشاہی
زدہ نوای و الای محمدی را بجرخ نیلگون رسانیدہ ابو المظفر
و المنصور خاقان ابن الخاقان اعنی قاید و بہادر خان و این
قاید و بہادر خان پسر پادشاہ ساکن سریر سلطنت سلطانی
عدالت پسپردہ در مسند جہانبانی ابو المظفر و المنصور خاقان
ابن الخاقان اعنی ذو تمین بہادر خان و این ذو تمین بہادر
خان

خان پسر پادشاہی کہ عربہ کمال اعتدال پسر کشیدہ و از ثمرہ اقبال شہد رشادت
ابو المظفر و المنصور خاقان ابن الخاقان اعنی نوقان محمد مہادر خان
و این نوقان محمد مہادر خان پسر پادشاہ شیر شجاعت شجرہ
حضرت امام علی باہر بالکفایت ابو المظفر و المنصور خاقان ابن الخاقان
اعنی امیر سید بوزنجر محمد بہادر خان و این امیر سید بوزنجر محمد بہادر
خان پسر پادشاہ پیشینہ اورنجمند ثمرہ شجرہ سعادت بیوند
ابو المظفر و المنصور خاقان ابن الخاقان اعنی محمد المنصور بہادر
خان رحمہم اللہ تعالی امین یا رب العالمین سلطان ملت مصطفوی
برہان حجت نبوی ابو المظفر و المنصور حضرت امام علی باہر این
میوہ دل اولیا و حکمرانی گوشہ سید انبیا ابو المظفر و المنصور
حضرت امام زین العابدین این میوہ نخل نبوت رسید الشہداء
اہل فتوت ابو المظفر و المنصور حضرت امام حسین این
اسد اللہ الغالب حضرت علی ابن ابی طالب از بطن حضرت فاطمہ
بنت حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بنسب نامہ مادر امیر تیمور کو
رکان قدس اللہ سرہ حضرت سکینہ بانو بنت حضرت بیلکا خان
ابن حضرت حسن خان ابن سلطان ایلیک ماضی خان
ابن کورا سلان خان قرنیل ارسلان خان ابن سلطان سنجر ماضی

سید عماد الدین خان ابن سید جمال الدین خان سید الیاس خان
سید اسماعیل خان سید نیم قرا خان ابن سید قلیچ ارسلان شاه
محمد جاقوی خان ابن شاه منصور ابن شاه منصور ابن شاه
عثمان خان ابن حضرت شاه ذو النون اولیا قرا خان ابن
عبد الرحیم باب ابن عبد الجلیل باب ابن حضرت امام بطال غازی
عبد الرحمن باب ابن سلطان عبد المنان ابن حضرت امام محمد
حنفیه از بطن بی بی شمسیه بنت حضرت عثمان رضی الله عنه ابن حضرت
علی المرتضی رضی الله عنه از حضرت خورا بنت جعفر که از پادشاهان
یمن اند نسب نامه والده حضرت امیر سید عمر بهادر خان این است
حضرت اغا ماه بنت امام قلی بی این دو است قلی بهادر از بطن
بنت حضرت شاه رستم ابن یوسف علی خواجه ابن یونس علی
خواجه ابن درویش علی خواجه سید محمد کریم خواجه ابن سعد الدین
خواجه ابن شمس ابن امیر حسین سادات ابن سید عالم خواجه
ابن خطیب الدین خواجه ابن محمد شیخ کبیر خواجه ابن خواجه محمد
حکیم ترمذی ابن امام طاهر ابن حضرت امام علی نقی ابن حضرت امام محمد
التقی ابن حضرت امام علی موسی الرضا ابن حضرت امام موسی الکاظم ابن
حضرت امام جعفر صادق ابن حضرت امام محمد باقر ابن حضرت امام زین
العابدین ابن حضرت امام حسین ابن علی المرتضی من بطن فاطمه بنت حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

خواجه نظام الدین
ابن خواجه محمد ابن ار
ابن بیگم کلان بنت
عبد الرحیم خواجه جانکی
عبد الوهاب خواجه
محمد بابا خواجه مذکور

بیگم بی بی
هاجر نیز گویند

خواجه ابن شاه
کوچک خواجه محمد
علی خواجه محمد بابا
خواجه صح

مولانا قطب الدین بن مولانا نور الدین مولانا شمس الدین

عازی سلطان الاولیاء
امیر سید احمد المشهور بکم
شیخ ناصر الدین

جاکبا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى زين قلوب العاشقين بانوار الجلال وحرق صدور الكاملين بانار الجلال وكرم مرتبة الواصلين بمشاهدة الكمال وعظم آيات المتحيرين بارادت الوصال والصلوة والسلام على محمد قدوة الانبياء والمرسلين وزبدة الاصفياء والمتقين وعلى آله واصحابه اجمعين الطيبين الطاهرين اما بعد فقد سال منى بعض اخوانى فى الطريقة الجهرية السلطانية عن كيفية اذكار الجهر بالطريقة المتداولة بسلوك مشائخ الاتراك اجبت ان يشتمل بكيفية الاذكار الجهر بمقتضى رسمهم ليسهل على الطالبين النفيس لها واستدامتها عليها بفضل الله تعالى ومقاصد الاقصى وسميته هذا المختصر بتبيين الاذكار والله الموفق والمعين فاعلم ان حجاب الانانية وجوده قال النبى عليه السلام وجود كل ذنب لا يقاس عليه ذنبا آخر فيسلك الانانية وجوده قالبا لكل وجوده وهو اثنا عشرة وجود وجود الحقيقة ووجود الحقيقة ووجود النور انا ووجود الروح انا ووجود النفس انا ووجود الخلقية انا ووجود الجنية انا ووجود النباتية انا ووجود الحيوانية انا ووجود الانسانية انا ووجود الملكية انا ووجود الصفاتية انا ووجود الاسمائية انا ووجود الجامعية انا وهو الحجاب الاكبر فلا يجوز حجابا الوجود الا بالذكر وهو الحال جهرى واخفائى فالاخفاء على ثلاثة انواع قولى وقلبى وفعلى والجهر على ثلاثة انواع قولى وفعلى وقلبى وذكر الاسم مع وجود النوع ثلاثة المذكورة منقسم على قسمين قسم الاول رفع الصوت بالاسم والاسم تصحيح الحرف من المخرج وقسم الثانى رفع الصوت بتصحيح الحرف من المخرج ومع ذلك يخرج من خنجرة الحلقوم

ابنى اى سيد عره

سيد عره

وجود الظاهر انى

وجود النور انى

وجود الروحانى

وجود الوصفانى

وجود الاسمانى

وجود الجوهر انى

الحلقوم الذاكر ويستمع الشايخ هذه الذكر وذكر الاذرة الذى ذكره شيخنا على الله عليه فى غار جبل الجرى كما كتب مولانا شريف البخارى فى الترجمة واخذوا عليها علماء البخارى والسمرقند والحصار والبلخ وعلماء بلاد الفرغانة وجميعا قضاة هذه البلاد فى نزاع شيخ الشيخ رحمه الله وهذا الذكر الاذرة مسلك الشايخ الكبار كما بينوا اعاظم الاولياء فى الكتب المعتبرة واستندوا خصوصا فى النفحات والرشحات وهو على انواع كثيرة النوع الاول ذكر الاذرة العظمى بتكرار كلمة الطيبة لا اله الا الله ويقول فى الاصنام محمد رسول الله وجماع مسالك الاربعة المذكورة مسلك الصدر الكبير ومسلك العلباء ومسلك العظم فيها باعتبار اضافة النفى والاثبات الى الصدر واسمه باسمائها كثيرة كما بين فى موضعه والنوع الثانى ذكر الاذرة المعدية هو تكرار هذه الآية لا اله الا انت ويقول فى الاصنام لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين والنوع الثالث ذكر الاذرة المبنون هو تكرار معنى التاويل بهذه الآية لا اله الا انا فاعبدنى اى لا معبود غيرى متكلم الحال انا فاعبدنى ويقول فى الاصنام فاستمع لما يوحى انه انا الله لا اله الا انا فاعبدنى واقم الصلوة لذكرى الآية ونوع عاشر ذكر الاذرة المجنب هو تكرار هذه الآية لا اله الا هو ويقول فى الاصنام القيوم وكل واحد منها فى جنبتين [illegible] الاذكر الاذرة المحبون هو ذكر الاذرة الباطنية فقط ونوع لا ذكر الاذرة الظاهرية هو تكرار اسم ضمير المخاطب الواحد المذكر وتسعة عشر ذكر الاذرة الاثارة هو تكرار اسم ضمير الغايب الواحد والغايبة الواحدة والمتكلم فى بين مشايخ الاتراك ذكر الاذرة الاثارة بلغات الفارسية او بضم الغرة وبسكون

ويقول الاصنام الا اسم الا هو الى القيوم وكل واحد منها ذو جنبتين اى

الواو نوع ٨ ذكر آرة الالهوت هو تكرار رسم الذات اى هو
بضم الهاء وسكون الواو وكاف تغير الماضى وفى النفحات وغيرها
من كتب المعبرة ونوع ٨ ذكر آرة الالاهوت هو تكرار رسم الذات
اى الله على اقوال الاشهر ونوع ٩ ذكر آرة العناق هو اما بالباطنة
كتكرار الله انت هو او بالتراكيب كتكرار هذه الاسماء الثلاث تبرتيب
الاشباس او الثلاثة باى حال كان وكيف كان ونوع ١٠ ذكر آرة تجليات
الذات مع الصفات هو تكرار كل واحد من اسماء الثلاثة مع تركيب اسم
الله نوع ١١ ذكر آرة تجليات صفات الذات هو تكرار كل واحد من اسماء
الثلاثة المذكورة مع تركيب اسم الله وكل واحد من اسماء الثمانية الرحمن
الرحيم الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الخالق
البارئ المصور الغفار القهار الوهاب الرزاق الفتاح العليم القابض الباسط الخافض الرافع المعز المذل السميع البصير الحكم العدل
اللطيف الخبير الحليم العظيم الغفور الشكور الحفيظ المقيت الحسيب الجليل الكريم الرقيب المجيب الواسع الحكيم الودود المجيد
الوكيل القوى المتين الولى الحميد المحصى المبدئ المعيد المحيى المميت الحى القيوم الواجد الماجد الواحد الصمد القادر المقتدر المقدم
المؤخر المتعالى البر التواب المنتقم العفو الرؤف مالك الملك ذو الجلال والاكرام المقسط الجامع المغنى المانع الضار النافع فاعلم ان ذكر آرة ام الاسماء
البضع من تعداد واذكار آرة ملأ الاصغر النوع ١٩ ذكر آرة المراد هو
على ثمانية وثلاثين قياما الموس الخالق البارئ المصور الرزاق العدل
اللطيف الخبير الحليم الغفور الشكور الحفيظ المقسط المحسيب الوسيع الحكيم الودود المجيد
الوكيل القوى المتين الولى الحميد المحصى المبدئ المعيد المحيى المميت الحى القيوم الواجد الماجد الواحد الصمد القادر المقتدر المقدم المؤخر
المتعالى البر التواب المنتقم العفو الرؤف مالك الملك ذو الجلال والاكرام المقسط الجامع المغنى المانع الضار النافع فاعلم ان ذكر آرة ام الاسماء
البضع من تعداد واذكار آرة ملأ الاصغر النوع ١٩ ذكر آرة المراد هو
على ثمانية وثلاثين قياما الموس الخالق البارئ المصور الرزاق العدل
اللطيف الخبير الحليم الغفور الشكور الحفيظ المقسط المحسيب الوسيع الحكيم الودود المجيد
الوكيل القوى المتين الولى الحميد المحصى المبدئ المعيد المحيى المميت الحى القيوم الواجد الماجد الواحد الصمد القادر المقتدر المقدم
المؤخر

النوع ٣١ ذكر آرة قرب النوافل هو ذكر المجواى ذكر ذاكر الذى ليس فى علمه تذكر
الا بسمائه وصفاته ولا يمكنه جميعا الا تذكر المذكور النوع ٣٢ ذكر آرة التوب
الاستغفار اى ذكر ذاكر الذى ليس فى ادراكه علم الاحد اصلا الا الله تعالى مع
بسمائه وصفاته النوع ٣٣ ذكر آرة المجابتون اى هو السرعة فى الذكر واعلم
ان المجابتون بلغات التركية سرعة سير الفرس فى المشى النوع ٣٤ ذكر
آرة الوصول هو الصحبة مع الاكبر من اهل الطريقة والخفيف النوع
٣٥ ذكر آرة الحضور هو الصحبة مع مثله ومساويه فى الذكر والمقام
النوع ٣٦ ذكر آرة الجمع هو الصحبة مع الصغير من اهل طريقة النوع ٣٧
ذكر آرة الجموع هو الصحبة مع الصالحين سواء كانوا من اهل طريقة او لا
النوع ٣٨ ذكر آرة جمع الجمع هو الصحبة مع العالم الملابس النوع ٣٩ ذكر
آرة التعمية هو ذكر آرة الباطنية فقط النوع ٤٠ ذكر آرة المحبوه هو
الذكر بخفية او بسر الوسيعة عند الشيخ او بمكان الخلاء النوع ٤١ ذكر
آرة التزيح هو ترتيب الاسماء على وفق المرام والاصل النوع ٤٢
ذكر آرة الجاية هو ان يكون مذهب فقهى حماية الحق النوع ٤٣
ذكر آرة الحامية هو ذكر الباطنية لا من اذكار الآرة النوع ٤٤ ذكر
آرة الخلاف هو ذكر الانبياء الخميس ليلة الجمعة وليلة القدر وليلة
من الرجب ليلة المنتصف من الشعبان وليلة العيد وذكر ايام وليالى
عشر ذى الحجة وذكر ايام وليالى عشر الاول من المحرم وذكر ايام وليالى
عشر الآخر من الرمضان وذكر ايام وليالى عشر النصف من الشعبان وليلة
البرات منها وذكر ايام وليالى الاربعين من الشتاء وذكر الاوقات
بعد فرض فى ذكر الاسحار قال النبى عليه السلام خير ليال لا ترد فيهن
الدعاء

الدعا ليلة الجمعة وليلة القدر وليلة الاول من رجب وليلة النصف من شعبان
وليلة العيد وقال الله تعالى يوم ندعو كل اناس بامامهم قوله تعالى والفجر وليال
عشر قال انس من رجع اربعين ليلة الحديث تتابع الحكمة من قلبه الى لسانه النوع
٤٥ ذكر حق القدوم هو ذكر بعد نزول من السفر سواء كان سفر آخرة
او لا تبرك بسم الذات مع اسم الحى وكيفيته الله الله حى حى حى الله
يا حى حى حى الله حى من عدد واحد واربعين لا عدد الثلاث وتترا وتترا
على ثمانية وثلاث الزمان والصحيح النوع ٤٦ ذكر آرة الخفيفة هو سرعة الذكر
باسم هو فى نفس واحد ثلاثا ثلاثا النوع ٤٧ ذكر آرة المناجاة هو
حكمة القوال حى حى الله يا حى حى الله فصل وربيان اوراد ليل ونهار
اى فرزند بتغير و بتبديل اوراد ما كنت وما عمل امن مسنجى يا سبحانك
سبطانه را نوشته مشغول وقتيكه روز كشت چهار ركعت نماز قبل از
زوال بيايد خواند بعد ازان مشغول باين ورد شود تا وقت الضحى
حق ليس الذى الا هو خدا تعالى او را بفضلات وكرامات نوازد و
از فرض گذارد وقبل از نيمه روز او را كدخدا خواند اللهم صل على محمد و
على آل محمد اللهم انى اعوذ بك من غير ركيك شيئا وانا اعلم واستغفرك
لما لا اعلم انك انت علام الغيوب اللهم انت السلام ومنك السلام اليك
السلام واليك يرجع السلام حينا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام
تباركت ربنا وتعاليت يا ذا الجلال والاكرام يا الله يا الله يا الله يا ارحم
يا رحمن يا رحيم الامان الامان الامان من زوال الايمان ومن
شرور آخر الزمان يا دايم المعروف يا قديم الاحسان يا ايها الذين
اياك نعبد واياك نستعين برحمتك يا ارحم الراحمين وبعد از نيمه روز

نخوانده و سبحان الله بگفتن و بشنودن را تا آخر یکبار بخوانند ان شاء الله تعالی
بیان او راد العصر بعد ازان سه بار کلمه شهادت را بخوانند باین طریقه که لا
اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بعد ازان سه
بار کلمه طیبه را بخوانند لا اله الا الله محمد رسول الله بعد ازان سه بار صلوة
خوانده و دعا کنند اللهم صل علی محمد و سلم اللهم صل علی محمد و سلم اللهم صل علی محمد و
صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ملائکتک المقربین و علی عبادک
الصالحین و علی اهل طاعتک اجمعین و ارحمنا معهم برحمتک یا ارحم الراحمین
یا الله یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا حی
یا قیوم یا احد یا صمد یا فرد یا وتر یا قایم ما دایم ان تصلی علی محمد و علی آل
محمد ان تعطینی حاجتی و ان تغفر لی و لوالدی و لجمیع المومنین و المومنات و المسلمین
و المسلمات و تسئلک العفو و العافیة فی الدین و الدنیا و الآخرة بفضلک
و کرمک و رحمتک یا ارحم الراحمین الله اکبر و لله الحمد بعد ازان مراقبه کند
بعد ازان او راد چهار تسبیح را بخوانند اسعد الله العلم اسعد الله العظیم اسعد الله
العظیم اسعد الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسئله التوبة اللهم
انت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام حینا ربنا بالسلام و ادخلنا
دار السلام تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شئ قدیر و الیه المصیر
هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شئ علیم لیس کمثله شئ و هو
السمیع البصیر حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر ۳۳ بار گویند غفرانک ربنا و

الیک المصیر سبحان الله ۳۳ بار الحمد لله ۳۳ بار لا اله الا الله ۳۴ بار الله اکبر
۳۴ چهار بار بعد ازان اسم ذات را صد یکبار گویند بعد ازان اصول چهار
تسبیح را ۳ بار گویند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد ازان این تسلیم را یکبار گویند السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بعد ازانه
کلمه شهادت سه بار و کلمه تحیت سه بار بعد ازان صلوة سه بار اللهم
صل علی محمد و سلم دور اخیر و سلم کثیرا گویند بعد ازان گویند و صل علی جمیع الانبیاء
و المرسلین و علی ملائکتک المقربین و علی عبادک الصالحین و علی اهل طاعتک
اجمعین و ارحمنا معهم برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان این مناجات
را بخوانند اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لمشائخنا و لاستاذنا و لمن علمنا و لمن تعلم منا
لقبا علمنا و لمن له حق علینا و علی جمیع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات
عذاب النار اللهم افتحنا یا فیاض یا فیاض من جمیع البلایا و الامراض و
صل الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان
سورة انا فتحنا خوانند و ثواب این اوراد را بروح جمیع انبیاء و اولیاء
و اهل بیت و آل اولاد و اصحاب و تابعین و جمیع پیران و مشائخ
امت بخشند و استمداد کنند و حاجت خود طلبند ان شاء الله تعالی حاجت روا
گردد بعد ازان باذکار سبعه مشغول شود و ذکر اول الله الله یا الله
ذکر دوم الله الله حی یا الله ذکر سیم الله الله هو یا الله ذکر چهارم الله الله
حی الله ذکر پنجم الله الله هو الله ذکر ششم الله الله حی ذکر هفتم الله الله
بعد ازان بذکر زره خوض کند که ذکر زره یا الله است افتتاح کند و ختم بذکر
زره لا اله الا الله کند ای قدرندان آگاه باشید که اذکار اوراد و وقت عمر را

گفته میشود قبل از سنت عصر صد یک مرتبه این ورد را گویند یا الله یا رحمن
یا رحیم بعد از آن احوال بقاضی الحاجات کند بعد از نماز عصر صد یک مرتبه تعویذ
گوید و پناه طلبد بحریق تعویذ اینست اعوذ بالله صد یک مرتبه و سه بار اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و یک مرتبه اعوذ بالله من شرور انفسنا اعوذ بالله من
شرور اعدائنا اعوذ بالله من شرور احبابنا اعوذ بالله من شرور ازواجنا
اعوذ بالله من شرور اولادنا اعوذ بالله من شرور عشایرنا اعوذ بالله من شرور
قبائلنا اعوذ بالله من شرور من له حق علینا اعوذ بالله من شرور جمیع المضرین
والمضرات اعوذ بالله من شرور جمیع المؤذین والمؤذیات اعوذ بالله من شرور
المؤمنین والمؤمنات اعوذ بالله من شرور الفقر والفاقات اعوذ بالله من
شرور المحن والمفاجات اعوذ بالله من شرور الوبا والآفات اعوذ بالله من
شرور جمیع البلوی والبلیات اعوذ بالله من شرور جمیع العلل والکسل
والخسران اعوذ بالله من شرور جمیع الجن والانس اعوذ بالله من جمیع الجسم
والحیوان اعوذ بالله من شرور جمیع الجواهر والامکان اعوذ بالله من جمیع
خلق الظلمات والنیران اعوذ بالله من جمیع فتنة آخر الزمان اعوذ بکلمات
الله التامات کلها من شر ما خلق بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض
ورب السماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو
السمیع العلیم اللهم اعوذ بک من البرص والجنون والجذام ومفنی الاجسام
وسیئ الاسقام اللهم انی اعوذ بک ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک
لما لا اعلم انک انت علام الغیوب اللهم انت السلام ومنک السلام والیک السلام
والیک یرجع السلام حینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تبارکت
وتعالیت یا ذا الجلال والاکرام یا الله یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحمن

الامان الامان الامان من زوال الایمان ومن شرور آخر الزمان یا
دایم المعروف ویا قدیم الاحسان ویا هادی المضلین ایاک نعبد وایاک
نستعین بفضلک وکرمک ورحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن کلمه شهادت را
تا آخر بخوانند چنانچه در بالا مذکور شد بعد از آن مراقب شوند بعد از آن
صد یک مرتبه استغفر الله گویند بعد از آن چهار تسبیح گویند و اوراد عصریه
خوانند و ثواب این اوراد را بطریق مذکور بارواح بخشند و استمداد
کنند بعد از آن باذکار سبعه مشغول شوند ذکر اول الله یا الله الله ذکر ۲
الله حی الله الله ذکر ۳ الله هو یا الله الله ذکر ۴ الله حی یا الله الله ذکر ۵
الله هو الله الله ذکر ۶ الله الله حی الله ذکر ۷ الله الله حی الله بعد از آن
ذکر اره خطاب که ذکر اره یا من انت است افتتاح کند و ختم بذکر لا اله
الا انت بسازند ای فرزند آگاه باش اذکار و اوراد بعد از نماز
شام را گفته میشود میانه فرض سنت اوراد کوچک خوانند بعد
از سنت و نوافل مقرره تعویذ و کلمات توحید و شهادت و طیبه
تا آخر و استغفار و چهار تسبیح را بی تغییر و تبدیل مع سوره اذا وقعت الواقعه
خوانند و ثواب این اوراد را بارواح بخشند بعد از آن باذکار
سبعه مشغول باشند ذکر اول یا الله الله الله ذکر ۲ حی یا الله الله الله ذکر ۳
هو یا الله الله الله ذکر ۴ حی الله الله الله ذکر ۵ هو الله الله الله ذکر ۶ الله حی الله
الله ذکر ۷ الله هو الله الله بعد از آن ذکر اره اشارت که ذکر اره هادی
بود افتتاح کنند و این ذکر را مشایخ سلسله چشتیه و مشایخ سلسله قادریه
و مشایخ سلسله سلطانیه جهریه گویند اما مشایخ اتراک سلسله سلطانیه گویند
ذکر اره او که معنی ضمیر غایب است ذکر اشارت گویان اشارت بجناب

حضرت حق تعالی کرده بر سبیل اذکره گویند و ختم بذکر اذکره جنون بر طریقه
باطنیه کنند لا معبود غیر متکلم بکلام انا فاعبدنی اتی فرزند آگاه باش
او کار را در اوقات عشا را گفته مشغول شود قبل از سنت عشا صد یک مرتبه
این ورد را گویند لا اله الا هو الحی القیوم میانه فرض سنت او را دو گوی خوانند
و بعد از عشا کلمات تعوذ تا آخر و کلمه توحید و کلمه شهادت و کلمه تمجید
و صلوات و دعا مذکور تا آخر چون بسلک تعوذ از الحمد بخوانند و چهار بار
و سوره تبارک الذی بیده الملک الا آخره و آیت فاصبر انه ربه بخطه
من الصالحین الی آخره و آیت لله ما فی السموت و ما فی الارض و ان تبدوا
ما فی انفسکم الا آخره و آیت امن الرسول الا آخره و سوره یاسین المنزل آه
بخوانند و ثواب این او را در بار دوم بخشند و استمداد کنند بعد ازان
باذکار بسبعه مشغول شوند ذکر اول الله الله هو یا حی ذکر ۲ الله حی هو ذکر ۳
الله یا حی الله هو ذکر ۴ یا حی الا الله هو ذکر ۵ یا حی الله هو الله ذکر ۶ یا حی
هو الله الذاکر ذکر ۷ یا هو یا حی الا الله بعد ازان بذکر الخاص المخصوص که ذکر اره
یا هو است افتتاح کنند حضرت سلطان العارفین خواجه احرار سیور یا هو
مثل یار باوه و یا مولاه گفته بود در سه کیت فتاوی و لیلها گفته زنده آه
الله عز قریب نوشته میشود فتاوی شرح ارشاد ۴ باب الذکر فتاوی جامع
الصغیر ۵ باب فتاوی الحج ۶ باب الوصول الی الله ۷ باب النشور و ختم بذکر اره
لا اله الا هو کنند ای فرزند آگاه باش که ذکر او را در اوقات
خود بگفته مشغول و وقت حضرت مستقبل نشیند چهار بار یکبار و چهار
قل و آیت الکرسی و صلوة سه بار بخوانند بعد کف دست بدهند و صورت
آب بر سر و تن بیندازند و جمیع اعضا را بجا کنند و بعد ازان از

از جا بگاه خود برخاسته و سه بار با بستین خود جا بگاه را
برو بندد و هر بار یکه برو بندد بسم الله الرحمن الرحیم گویند بعد ازان
بکف دست راست روی خود را بمالند و پشت دست را بر بالای
بالشت نهند و سه بار بگویند اللهم با سمک اموت و احیی و
نیز سه بار بگویند که ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین
و سه بار بگویند که ربنا قنا عذاب یوم تبعث عبادک بعد ازان
خود را چون مرده انگارد و در گذارد و در حد که باشد خود را بان
رساند و با بستی خویش مشغول شود ای فرزند آگاه باش اذکار
را در اوقات بگفته مشغول شود و گوید وقت که از خواب بیدار
شود این ورد را سه بار با آواز بلند بگوید الحمد لله الذی احیانا بعد
ما اماتنا و الیه النشور و در بین میان تیمم کند بعد ازان
شش کلمه را با آواز بلند خوانند بعد ازان تجدید وضو کرده نماز
شکر وضو و نماز تهجد خوانند بعد ازان چون بسلوک مذکور کلمات تعوذ
و بسم الله و توحید و شهادت و صلوة تا آخر و استغفار و چهار بار شیخ مع سوره
یاسین بخوانند و ثواب او را در بار دوم بخشند و استمداد کنند بعد ازان
باذکار بسبعه مشغول شوند ذکر اول الله الله حی یا هو ذکر ۲ الله الله
یا هو حی ذکر ۳ الله یا هو الله حی ذکر ۴ هو الله الله حی ذکر ۵ یا هو الله
حی الله ذکر ۶ یا هو حی الله الله ذکر ۷ حی یا هو الله الله بعد ازان ذکار
را بسه تقسیم کرده بروه اول مشغول شود ذکر اره عشاق ذکر اره
تجلیات ذات مع الصفات ذکر اره تجلیات ذات صفات
ذات ذکر اره ملا الاعظم ذکر اره ملا الاعلی ذکر اره ام الصفات ذکر اره
ام الاسماء ذکر اره ملا الاکبر ذکر اره ملا الاصغر ذکر اره مراد ذکر اره انوار

ذکر آرۀ الابرار ذکر آرۀ المراقبۀ ذکر آرۀ المحاسبۀ ذکر آرۀ
العلماء ذکر آرۀ الندمۀ ذکر آرۀ المحبان ذکر آرۀ الاصول ای فرزند
آگاه باش که اذکار و اوراد اوقات صباح را کیفیۀ مشعوف جعل از بهشت
صد یک مرتبه یا حی یا قیوم گویند و بعد از نماز پنجگانه صد یک مرتبه
سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله گویند و بعد از
این مناجات را خوانند اللهم سیدنا محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیهم
اللهم یا واجب الوجود و یا واهب الخیر و الجود افض علینا انوار
رحمتک و یسر لنا الوصول الی کمال معرفتک بگویند بعد از نماز فجر اوراد
فتحیه مع لا اله الا الله و اسم ذات بصورت چهار رکن گویند بعد از
مناجات گفتند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیهم اللهم احسن عاقبتنا
الامور کلها الی آخره و نوبت ذکر را بار دوازده گفتند و استماد آرند
بعد از ان باذکار بسیوله افتتاح کنند ذکر اول لا اله الا الله یا هو ذکر
الله الا الله حی یا هو ذکر سبحان الله آه یا هو ذکر یا الله الا الله یا یا هو ذکر
الله الا الله حی یا هو ذکر یا الله الا الله هو یا هو ذکر لا اله الا الله حق یا هو بعد از ان
بنشش انواع اذکار آرۀ مشغول شوند ذکر آرۀ مشاهده ذکر آرۀ مکاشفه
ذکر آرۀ محاضره ذکر آرۀ قرب بلا قرب ذکر آرۀ قرب القرب ذکر آرۀ
قرب و دیگر انواع اذکار آرۀ را بموافق زمان و استعداد اهل
صحبت گویند مثل ذکر آرۀ جامعون و ذکر آرۀ وصلا و ذکر آرۀ حضور
و ذکر آرۀ جمع و غیرها من انواع اذکار آرۀ الباقیه ای فرزند
آگاه باش اذکار اوراد مولانا ابراهیم قوغا را نوشته میشود الحقیقت
را الحقیق و ملک خاص الخال در سر فرار خفیف آثار حضرت سلطان حضرت

حضرت یوسف جاری ذات الخفت راشش حلقه ذکر آرۀ اول
ذکر آرۀ دوم ذات الله هو سوم ذکر آرۀ دوسره حی حی
یا هو سیم ذکر آرۀ اولیه و ابتدائیه حی آه ای فرزند بدانکه
روح آدم عم را بالغالب در آمد باین ذکر مشغول بود بنابر این ذکر
را اولیه و ابتدائیه نامیده نزد و بعضی این ذکر را ذکر نفخیه میگویند
چهارم ذکر آرۀ چار رکن حی آه آه آه حی هو پنجم ذکر آرۀ
هو دق ششم ذکر آرۀ جامعون ای ذکر اخفی المطلق هو ذکر حق
القدوم مولانا ابراهیم قوغا این ذات الله الله حی حی الله آه حی
حی الله الله حی حی آه حی الله آه حی حی الله آه حی حی الله
حی حی الله آدم را آدم مولانا ابراهیم قوغا در خلوة بعد از نفی و زوال
قبل از نماز ظهر گویند حی الله الله الله الله ای فرزند در اوراد
و اذکار حضرت مولانا ابراهیم قوغا را تبرکا و تیمنا نوشتم و مینویسم
من بعد از ان الله تعالی شاید که این رساله منظور نظر اولیا شده مهمی
و متبرک گردد ای فرزند بدان که بعد از ظهر تا وقت نماز دیگر
آرۀ است بعد از نماز دیگر بگویند و مراقبه است و قبل از نماز شام
این ورد را گویند حسبنا الله آه حی حی و نعم الوکیل و خلیفه
با جمع خود گوید الوکیل نعم المولی آه حی حی و نعم النصیر باز از سر
گیرد حسبنا الله آه حی حی و نعم الوکیل و خلیفه گوید الوکیل نعم
المولی آه حی حی و نعم النصیر باز از سر گیرد حسبنا الله آه حی
حی و نعم الوکیل آه حی حی و خلیفه گوید الوکیل نعم المولی آه حی
حی و نعم النصیر آه حی حی بعد از شام افطار کنند و باز بذکر مشغول شوند

قبل از نماز خفتن و بعد از نماز خفتن دو حلقه ذکر اره
در وقت سحر این ورد را گویند الله حی الله الله الله
الله ذکر افتتاحیه حضرت مولانا ابراهیم قوغانی این است حی
الله آه حی یا ربنا حی حی الله آه حی یا ربنا حی الله آه حی
یا ربنا حی الله بر این قیاس تاق تاق گویند تا بمرتبه که دل
مانده شود اگر نصاب گویند چهل یک مرتبه گویند ذکر افتتاحیه
مولانا چون ذکر حق القدوم چنانچه در بالا نوشته شد ذکر
مناجات بعد از حکمت این است آه حی حی الله الله آه حی
الله یا الله بسا وقتی شود که ذکر مناجات بعد از حکمت را
این چنین گویند حی حی حی الله الله یا حی الله یا الله ای
فرزند بدان اذکار و اوراد مولانا ابراهیم قوغانی را در
ایام غیر خلوت را نوشته میشود اوراد بعد از نماز
فجر این است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم
بعدد من صلی علیه و صلی علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم
بعدد من لم یصل علیه و صلی علی محمد و علی آل محمد و بارک
و سلم کما تحب ربنا و ترضی علیه و صلی علی محمد و علی
آل محمد و بارک و سلم کما امرتنا بالصلوة علیه و صلی
علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم کما ینبغی الصلوة
علیه و صلی علی جمیع اخوانه من الانبیاء و المرسلین
و علی آله اجمعین و سلم و بارک و رضی الله تعالی
عنهم و عن اصحاب رسول الله اجمعین و من تبعهم الی یوم الدین

یوم الدین لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم سبحان
الله حی سبحان حی حی الله الله آه حی سبحان حی حی الله
الله آه حی سبحان آه حی حی الله سبحان الله العظیم الحمد لله
حی الحمد آه حی الحمد لله الله آه حی الحمد هو هو لله الحمد لله علی
کل حال لا اله الا حی الله حی حی لا اله الا حی حی الله ها لا اله الا
حی الله آه حی حی لا اله حی الا حی حی الله لا اله الا الله محمد رسول
الله الله حی الله الله هو اکبر حی الله آه هو اکبر حی حی الله
آه آه هو هو اکبر الله الله حی الله آه هو حی حی حی الله
آه حی حی الله آه آه هو هو حی الله ای فرزند بدان که حضرت
مولانا ابراهیم قوغانی بعد از نماز حی آه گویند چه مقدار یکه
اگر بعدد گویند بقدر استعداد خویش و بقدر توسعه زمان
یا مکان تا بعدد چهل یک تاق تاق گویند بهتر است و نیز اوراد
حضرت مولانا مذکور بعد از نماز عصر این است استغفر الله
استغفر الله استغفر الله آه استغفر الله آه استغفر الله آه حی
یا ربنا حی استغفر الله استغفر الله آه استغفر الله آه حی یا ربنا
حی استغفر الله استغفر الله آه استغفر الله آه استغفر الله آه حی یا
ربنا حی الله الله الله الله الله حی آه حی یا ربنا حی الله آه حی
الله الله حی ها آه حی الله حی الله آه حی الله آه حی الله اکبر
لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد بعد از نماز شام نماز
نوافل گذارند و سوره واقعه خوانند بعد از نماز خفتن یک حلقه

ذکر اره اسم ذات گویند و سوره تبارک خوانند روزی وظیفه
بخانقاه حضرت سلطان رفتم دیدم که کلمه توحید ده بار خوانده اند
و تهلیل بسیار نیز خوانده اند کلمه توحید این است لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت
ذو الجلال و الاکرام بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و تهلیل
این است لا اله الا الله الجلیل الجبار لا اله الا الله الواحد القهار
لا اله الا الله العزیز الغفار لا اله الا الله وحده لا شریک له الها
واحدا احدا صمدا و نحن له مسلمون لا اله الا الله وحده لا شریک
الها واحدا احدا صمدا و نحن له مؤمنون لا اله الا الله وحده
لا شریک له الها واحدا احدا صمدا و نحن له مخلصون لا اله الا الله محمد
رسول الله لا اله الا الله محمد حبیب الله لا اله الا الله محمد شفیع و شفاعة
فی عرصات القیمة باذن الله ربنا توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین
و خلصنا عن شر کل الظالمین و نبهنا عن نومة الغافلین و
شارکنا فی دعاء المؤمنین و نجنا من النار الصالمین و ارزقنا
شفاعة سید المرسلین بفضلک و کرمک برحمتک یا ارحم الراحمین
بعد از آن آیة الکرسی خوانده اند بعد از آن فسبحان الله حین تمسون
تا آخر خوانده اند و نیز دیدم آب طعام خوردم و سفره برداشتم
و دعا کرده اند بعد از آن برخواستند و حلقه گرفتند این اوراد
شریفه را که ارثا فارثا از حضرت سلطان مانده بوده است بخواندند
بسم الله الرحمن الرحیم الله هو اکبر الله هو اکبر حی لا اله الا الله و الله هو
ها هو اکبر حی الله الله هو اکبر و لله الحمد الحمد هو الله الله هو اکبر الله هو اکبر حی لا اله

الا الله ها هو و الله هو اکبر حی الله الله هو اکبر و لله الحمد الحمد هو الله آه
الله اکبر الله هو اکبر حی لا اله الا الله ها هو و الله هو اکبر حی الله الله
هو اکبر و لله الحمد بعد از آن سه حلقه ذکر گویند و بعد از آن این اوراد
را خوانده اند الله حی حی الله آه حی حی الله آه حی الله الله حی الله
الله حی الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد بعد از آن
دعا کرده اند و بعد از آن ختم بمصافحه کرده اند ای فرزند بدان که
فقیر کمینه که والد شما است بسه واسطه بحضرت مولانا ابراهیم قوغانی
مرید میباشد باین طریقه که حضرت شیخنا و مرشدنا و مولانا
نیاز محمد چقماقی مرید مولانا عوض بصیر و ایشان مرید مولانا خواجه
محمد اوترارت و ایشان مرید مولانا ابراهیم قوغانی مذکور ای فرزند
اوراد چهار تسبیح بچهار طریق است اول طریق اصغر که طریقه سید
اتا قدس سره میباشد دویم طریق صغیر که طریقه مولانا صادق
عشقی است سیم طریق کبیر که طریقه مولانا عالم شیخ میباشد ای
فرزند این بنده و کمینه مرید ایشان سید عثمان خواجه سید اتا
بوده که ایشان را اوراد چهار تسبیح بر سبیل ارث بوده است
مولانا ابراهیم قوغانی مرید مولانا قاسم شیخ کرمینه کی و ایشان
مرید مولانا ولی و ایشان مرید مولانا صادق عشقی مذکور بوده اند
و مولانا نیاز محمد چقماقی مرید مولانا شریف و ایشان مرید مولانا
عالم شیخ اند چهارم طریق اکبر که طریقه جامعه است و مشتمل بر طرق
کثیره است چهار تسبیح بطریق اصغر این است استغفر الله العظیم سه بار
گوید الذی لا اله الا هو الحی القیوم سه بار گوید و اتوب الیه سه بار گوید

واسئله التوبة دو بار گويد يكبار گويد اللهم انت السلام ومنك السلام
واليك السلام واليك يرجع السلام حينا ربنا بالسلام وادخلنا
دار السلام تباركت ربنا وتعاليت يا ذا الجلال والاكرام يكبار گويد
لا اله الا الله لا شريك له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير
يكبار گويد لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد يحيي و
يميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شئ قدير
والله المصير هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ
عليم كيل شئ وهو بجميع المصير سه بار گويد حسبنا الله ونعم الوكيل نعم
المولى ونعم النصير يكبار گويد غفرانك ربنا واليك المصير سه بار
گويد سبحان الله در اخير ختم يكبار گويد سبحان الله عما يصفون
سه بار گويد الحمد لله در اخير ختم يكبار گويد الحمد لله رب العالمين
سه بار گويد لا اله الا الله در اخير ختم گويد يكبار لا اله الا الله محمد
حبيب الله سه بار گويد الله اكبر در اخير ختم گويد يكبار الله اكبر
كبيرا والحمد لله كثيرا سبحان الله بكرة واصيلا صديق مرتبه گويند
الله الله بعد ازان به حلقه ذكر كنند در حلقه اول به ذكر گويند
اول هو دوم الله سيم حي در حلقه دويم نيز به ذكر كنند اول ضمير
دويم ضمائر ثلاث كه هو ها و هي سيم اسماء ثلاث كه الله
واحد احد صمد سيم گاه در حلقه سيم نيز به ذكر كنند يكبار ترتيب
اسماء ثلاث اول با يكبار دويم ترتيب ضمائر اربعه با يكبار سيم
ترتيب اسماء ثلاث ثالث با يكبار گويد سه بار گويد جل ذكره
ذكره جل ذكره وعم نواله ولا اله غيره وعظم ثناه وسه بار گويد

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلي العظيم يكبار گويد السلام عليك ايتها النبي ورحمة
وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين سه بار گويد
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله سه بار
گويد لا اله الا الله محمد رسول الله دو دو بار گويد اللهم صل على محمد
وسلم وبكبار گويد اللهم صل على محمد وسلم كثيرا وصلى الله جميع الانبيا
والمرسلين وعلى عباد الله الصالحين وعلينا معهم واجمعين وازجمله
معهم برحمتك يا ارحم الراحمين بعده جاذ بكبر گويد بعد ازان
مناجات را گويد اللهم غفرلنا ولوالدينا ولمن يجب الا آخره خواند سوره
يسين را در سي و بعد از فجر خوانند و سوره فتح را بعد از ظهر خوانند
و سوره عم را بعد از عصر خوانند و سوره واقعه را بعد از مغرب
خوانند و سوره ملك و آيت فاجتباه و آيت لله ما في السموات
وما في الارض و آيت امن الرسول و سوره مزمل را بعد از عشا
خوانند و در كل اوقات بيست اذكار را فتاحيه يكي بعد ديگر
الله الله حي حي الله يا حي حي حي الله حي در مسلك كبرى جهار
بيست بطريق صغير بيست و اذكار را تتمه نوزده مذكوره مع جهار
نوع اثبات يعني لا اله الا الله ولا اله الا انت ولا اله الا انا
فاعبدني ولا اله الا هو مع نوزده اذكار در اوقات بيست
بر سبيل تحفه قسمت كرده ذكر اثنه كنند هذا سلوك الشيخ
هر قسم از اقسام بيست را بتقسيم پاك الملك ذو الجلال والاكرام
بتقسيم عدد ميباشد اي فرزند ابن نوزده اذكار كه بتقسيم مذكور صد

اذکار میباشد در سحر بالکل گوید جایز است و اگر بهر گونه
تقسیم کرده در شبان روز در اوقات سته و در غیر
اوقات سته نیز جایز است ای فرزند بدان و آگاه باش
کیفیت تقسیم مفوض برای طالب است زیرا که مرادات طالب در
بالحسن طالب است ای فرزند معلوم شما باشد اوراد چهار تسبیح
بطریق صغیر خوش اوراد و چهار تسبیح بطریق اصغر میباشد
لیکن بعد از ختم اسم ذات بصد یک مرتبه اختتام بالله اکبر و ظاهر
کنند بعد از آن اسم ذات را بر سبیل استماع گویند باین طریقه که
ذاکران دو طرف شوند اول یک طرف گویند آن طرف استماع
نمایند بعد از آن مستمعان گویند اسم ذات را قوالان شنوند
هکذا باین نهج هم ذاکر هم مستمع باشند و در مسلک علیا چهار
تسبیح را بطریق کبیر گویند کما هو حقه چون چهار تسبیح بطریق
صغیر است لیکن بعد از ختم بفاتحه شش طریقه الوان اذکار
سبعه گویند بعد از آن اذکار افتتاحیه مذکوره گویند بعد
از آن باذکار اره اشتغال نمایند اذکار سبعه بعد از
ظهر این است اذکار اول الله الله یا الله ۲ الله الله حی یا الله
اذکار ۳ الله الله هو یا الله اذکار ۴ الله الله حی الله اذکار ل
الله الله هو الله اذکار ۶ الله الله الله حی اذکار ۷ الله الله
الله هو اذکار سبعه بعد از عصر این است اذکار اول الله
یا الله الله اذکار ۲ الله حی یا الله الله اذکار ۳ الله هو
یا الله الله اذکار ۴ الله حی الله الله اذکار ل الله هو الله الله

اذکار ۶ الله الله حی الله اذکار ۷ الله الله هو الله اذکار سبعه بعد
از مغرب این است اذکار اول یا الله الله الله اذکار ۲ حی یا الله الله الله
اذکار ۳ هو یا الله الله الله اذکار ۴ حی الله الله الله اذکار ل هو الله الله
الله اذکار ۶ الله حی الله الله اذکار ۷ الله هو الله الله اذکار سبعه بعد از
عشا این است اذکار اول الله الله هو یا حی اذکار ۲ الله الله یا حی هو
اذکار ۳ الله یا حی الله هو اذکار ۴ یا حی الله الله هو اذکار ل یا حی
الله هو الله اذکار ۶ یا حی هو الله الله اذکار ۷ هو یا حی الله الله
اذکار سبعه در وقت سحر این است اذکار اول الله الله حی یا هو
اذکار ۲ الله الله یا هو حی اذکار ۳ الله یا هو الله حی اذکار ۴
یا هو الله الله حی اذکار ل یا هو الله حی الله اذکار ۶ یا هو حی الله الله
اذکار ۷ حی یا هو الله الله اذکار سبعه بعد از فجر این است اذکار
اول الله الله ربنا الله یا هو اذکار ۲ الله الله ربنا حق الله یا هو
اذکار ۳ الله الله ربنا حی الله یا هو اذکار ۴ الله الله ربنا حق یا هو
اذکار ل الله الله ربنا حی آه یا هو اذکار ۶ الله الله ربنا حق یا هو
اذکار ۷ الله الله ربنا حق یا هو و نیز در مسلک علیا اوراد و چهار
تسبیح بطریق کبیر و اذکار اره را بنهجی گویند که در اوراد چهار
تسبیح بطریق صغیر نباشد ان شاء الله تقریر کرده میشود این است
بعد از فروض خمسه و سحر افتتاح از تعویذ کنند و صد یک
مرتبه اعوذ بالله گویند و دو مرتبه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
گویند و یک مرتبه گویند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من شروره
و من وسوسه اعوذ بالله من شرور انفسنا و هو احسبنا اعوذ بالله

بالله من شرور اعدائنا اعوذ بالله من شرور اجانبنا اعوذ بالله
من شرور ازواجنا اعوذ بالله من شرور اولادنا اعوذ بالله
من شرور اخواننا اعوذ بالله من شرور اقربائنا اعوذ بالله
من شرور عشائرنا اعوذ بالله من شرور قبائلنا اعوذ بالله من
حق علينا اعوذ بالله من شرور جميع المفترين والمفتريات اعوذ
بالله من شرور جميع الموذين والموذيات اعوذ بالله من شرور
جميع الموهشين والموهشات اعوذ بالله من شرور جميع الفقر والفاقة
اعوذ بالله من شرور جميع القبيحة والقبيحات اعوذ بالله من
شرور جميع المحن والمفاجات اعوذ بالله من شرور جميع الآفات
والكوارث والآفات اعوذ بالله من شرور جميع البلوى والبليات والآلام
اعوذ بالله من شرور جميع العلل والكسل والخسران والنقصانات
اعوذ بالله من شرور جميع الجن والاهرمن والانس اعوذ بالله
من شرور جميع الحيوانات والنباتات والجمادات اعوذ بالله من شرور
الجواهر والاعراض اعوذ بالله من شرور جميع الخلق
والنور والنيران اعوذ بالله من شرور جميع البحر والبر
والخاص اعوذ بالله من شرور اصحاب البر والخواص والاحلال
اعوذ بالله من شرور جميع الكيد والمكر بالشر والاسقام
اعوذ بالله من شر جميع فتنة آخر الزمان اعوذ بكلمات الله
التامات كلها من شر ما خلق بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض ورب
السماء بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو
السميع العليم اللهم انا اعوذ بك من البرص والجنون والجذام ومن

شر الاسقام اللهم انا اعوذ بك من ان اشرك
بك شيئا وانا اعلم واستغفرك لما لا اعلم انك انت علام الغيوب اللهم
انت السلام ومنك السلام واليك يعود السلام فحينا
ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تباركت ربنا وتعالت
يا ذا الجلال والاكرام يا الله يا الله يا الله يا رحمن يا رحمن يا رحيم يا رحيم الامان
الامان الامان من زوال الايمان ومن شرور آخر الزمان يا
المعروف ويا قديم الاحسان ويا هادي المضلين اياك نعبد واياك
نستعين بفضلك وكرمك ورحمتك يا ارحم الراحمين يا مبارك
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان وحده لا شريك له له الملك
وله الحمد واشهد ان محمدا عبده ورسوله وبه يا مبارك لا اله الا الله
محمد رسول الله وحده يا مبارك اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبارك
اللهم صل على محمد وسلم كثيرا وصل على جميع الانبياء والمرسلين وعلى
ملائكتك المقربين وعلى عبادك الصالحين وعلى اهل طاعتك
اجمعين وارحمنا معهم برحمتك يا ارحم الراحمين يا الله يا الله يا الله
يا رحمن يا رحيم يا رحمن يا رحيم يا رحيم يا حي يا قيوم
يا احد يا صمد يا فرد يا وتر يا قائم يا دائم ان تصلي على محمد
وعلى آل محمد وان تعطيني حاجتي وان تغفر لي ولوالدي ولجميع
المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات وأسألك العفو
والعافية في الدين والدنيا والآخرة بعدد ان مر آية
كتبت بعدد ان صدقت مرتبة استغفار كتبت بعدد ان جاء
بالتسبيح رانا آخر بخوانند وبجا آرند بجا كتبت بعدد ان قرأ

وتوضیب اوراد آدمیار و آح بخشند و ابتداء کنند و حاجت خود طلبند
بعد ازان باذکار سبعه مخصوصه در اوقات مخصوصه اشتغال جایز که
در بالا تقریر نموده شد بعد ازان باذکار اثره مخصوصه در اوقات
مخصوصه مشغول از ذکار اثره ظهریه است ذکر اثره یا الله و ذکر اثره
لا اله الا الله و ذکر اثره عشاقی در حلقه اولی و ذکر اثره تجلیات ذات
مع الصفات در حلقه ثانی و ذکر اثره تجلیات ذات صفات در حلقه ثالث
اذکار اثره عصریه این است ذکر اثره یا من انت و ذکر اثره لا اله الا انت
در حلقه اولی و ذکر اثره ملا الاعظم در حلقه ثانی و ذکر اثره ملا
الاعلی در حلقه ثالث اذکار اثره مغربیه این است ذکر اثره انا یحی
چون یا هی و هو و ذکر اثره ام الصفات در حلقه اولی و ذکر اثره ام لا
در حلقه ثانی و ذکر اثره ملا الاکبر در حلقه ثالث اذکار اثره عشائیه
این است ذکر اثره یا هو و ذکر اثره لا اله الا هو و ذکر اثره ملا الاصغر
در حلقه اولی و ذکر اثره مراد در حلقه ثانی و ذکر اثره منظر الابرار در حلقه
ثالث اذکار اثره سبحیه این است ذکر اثره لا اله غیرک در حلقه اولی و ذکر
اثره مراقبه در حلقه ثانی و ذکر اثره محاسبه در حلقه ثالث اذکار
اثره فجریه این است ذکر اثره لا اله غیره در حلقه اولی و ذکر اثره عزیز
فلاده در حلقه ثانی و ذکر اثره حیات در حلقه ثالث ای فرزند
تفصیل این کار در بالا سبقت کرد در سلک عظم او را آورد چهار
تسبیح بطریق اکبر و اذکار اثره بنوعیکه گفته میشود که در اوراد
چهار تسبیح بطریق کبیر نباشد تقدیرش این است بعد از نماز
ظهر او را چون اوراد آورد چهار تسبیح بطریق کبیر خوانند بعد از

از اذکار سبعه ظهریه یا اوراد چهارین که مذهب حنفی الشرع این اذکار
را متابعت خوانند بتدریج سبعه زمان و مکان لحاق لحاق تکرار
کنند حی الله آه حی یا رب حی الله آه حی الذی بعد ازان
به قسم اذکار اثره مشتغل نمایند اول اذکار اثره یا الله دویم ذکر
اثره لا اله الا الله سیم ذکر اثره از اوراد بسم الله الرحمن الرحیم
نفس کشیده مسمی بذکر اثره یک سره است اگر بسم الله را در طرف این
نفس کشیده مسمی بذکر اثره دو سره است چهارم ذکر اثره
ترکیبیه که رابعه از جمله اذکار اثره دو سره است چون ترکیب
اسم الله با اسم هو صورت ذکر این است الله هو ذکر اثره
پنجم ذکر اثره ترکیب حی با مجموع حی یا هو صورت ذکر این است
حی حی یا هو ششم ذکر اثره ترکیب اسم حی با اسم آه صورت
ذکر این است حی آه الحی فرزند بدان که اسم آه از اسم الله است
کما دل علیه قوله تعالی ان الاواه حلیم و کما دل علیه کون اسم الآه
فی بین ادعیة الماثورة مثل دعاء اسم المکنون کما فی تمهید عین
القضاة همدانی و کما دل علیه معاملات الائمة حیث ما نبهوا علی
آه مسمی باسم تنحه اولیه است زیرا که حضرت آدم در حین بارو
بتاب مشغول باین ذکر بودند هشتم ذکر اثره ترکیب اسم حی با اسم
اربعه یک اسم او اوه دویم اسم واه سیم اسم آه چهارم اسم هو
صورت ذکر این است حی او اوه واه آه حی هو نهم ذکر
اثره ترکیب اسم هو با مرء لام که وقف بقف وقی معتبر بعضی لیکن
امر بلام البته با واو باشد صورت ذکر این است هو وقی این نیز ذکر حضرت آدم علیه السلام است

تنبیه ۱

زیرا که آدم علیه السلام بعد از معرفت خود این ذکر را گفته از
از آن زمان تا باین زمان انبیاء و اولیاء تبرکا گفته اند بنزد ما
این خاندان رسیده است و این ذکر نیز ورد سعد ابن وقاص
بوده است بعضی از بزرگان این ذکر را من ذکره آده یا هو علیک تو
وقی من العذاب بعضی از مشایخ این ذکر را به فصل و اومیه
اسم هو امر به لام گفته اند بعضی از مشایخ گاهی هو حق
گفته اند اتکاء علی الاشکال و التاویل بهم ذکرا آنه خفیف باسم
هو بود بعضی از مشایخ اتراک این ذکر را ذکر جابقون گویند
و ختم اذکار بجار تکبیر کنند و بنا چه بسازند بعد ازان بتعلیم و
توجه مرید از مشغول شوند بعد از فراغ تعلیم و توجه سوره
حجرات خوانده دعا کنند و قشکه صوفیان از دور و نزدیک
بیایند بعد از مصافحه اذکار حق القدوم گویند که اذکار افتاحیه
هر وقت اذکار حق القدوم اوقات مختلفه چنانچه انشاء مذکور شد بعد
ازان شیخ اذکار حق الضیوف تلقین کنند الله حی یا آه
حی الله آه حی آه آه الله آه حی حی الله یا آه الله حی الله
آه آه الله حی آه آه حی زبانیکه وقت عصر در آید ذکر و ثناطاعت
و عبادت عصریه قیلا و بعد از بجا آرد و بعد از اوراد چهار رکعت
سنت عصریه اورا د عصریه مع مناجاتش خوانند بعد ازان
اذکار افتاحیه عصریه سه بار یا هو آواز حزین گویند استغفر الله
استغفر الله استغفر الله آه استغفر الله آه حی یا رب تبا حی

الله الله الله الله الله الله استغفر الله حی آه حی تا رب تبا حی
الله آه حی الله حی یا آه حی الله بعد ازان باذکار ارته اشتغال نماید
الاول ذکر ارته المخاطب مع الله ذای ذکر یا انت الله ذکر ارته لا اله
الا انت بفردیین او بفرد و الثلاثه او بفرد و الاربع و الثالث ذکر ارته
الثانی هو اما بالبساطه کتکرار آر الله و انت و هو و حدانا و حدانا
او بالتراکیب کتکرار آر آه الله گویند ترکیب کل و حد منها علی الآخر الاثنین
او الثلاث و الاربع ذکر ارته بتجلیات الذات مع الصفات هو بالتراکیب کتکرار
کتکرار اسم الواحد من اسماء الله سورة اولا یسمین منها او یجمعها
مع اسم الحی یا ذی الجلال و الکمال و ختم الذکر هنا الفقر تبکیر
الاربع بعد ازان شیخ دست بروی ناکشیده باواز بلند گویند
حسبنا الله آه حی حی و نعم الوکیل آه حی حی بعد ازان شیخ چون
خلفاء و صوفیان ساکت و مستمع باشند بعد ازان خلیفه جماعه
صوفیان گویند الوکیل نعم المولی آه حی حی و نعم النصیر آه حی حی بعد
ازان خلفاء و صوفیان چون شیخ ساکت و مستمع باشند بعد ازان
شیخ گویند النصیر حسبنا الله آه حی حی و نعم الوکیل آه حی حی اسکفار
بهمین نوع مسلک سه بار سلوک کنند و ختم بجار تکبیر کرده دعا کنند
زبانیکه وقت نماز مغرب در آید بعبادت و ثناطاعت مغربیه مشغول شوند
بعد از چهار رکعت اذکار سبحه مغربیه باواز حزین سه بار اذکار
افتاحیه مغربیه گویند آه حی حی ربنا حی الله آه حی حی الله
یا الله بعد ازان بجار نوع اذکار ارته اشتغال نمایند در حلقه
اولا ذکر ارته شارته و ذکر ارته لا اله الا انا عبدنی ای لا معبود

غیر متکلم بکلام انا الاذکار الاثنا عشر اربعة و ثلاثة منها ضمایر الثلاث
کل واحد منها موصوفة بالغیبة و الوحدة منها بهم الاشارة بلغات
الفرسیة هو او بضم الهمزة و سکون الواو و در حلقه ثانیه اذکار
ذات صفات گویند الاذکار هی اذکار تجلیات ذات الصفات منکر از کل
واحد من اسمای الثلاثة المذکورة مع واحد من اسمای الثمانیة کالحیاة
و العلیم و المجید و الاحد و الحق و الحی و القیوم و اللاله و انزت و در حلقه
ثالث ذکر اذکار تجلیات صفات ذات گویند الاذکار هی اذکار تجلیات صفات
الذات بتکرار کل واحد من اسمای الثلاثة المذکورة مع بهم من اسمای الثمانیة
کالرحمن الرحیم و الملک و العزیز و المتکبر و الوهاب و الکبیر و الکریم زنهار تا یک
وقت غافل نباشید و در عبادات عشائیه قولاً و فعلاً و بدناً مشغول باشند بعد
از فراغ چهار تسبیح و اذکار سبعه عشائیه سه بار اذکار افتتاحیه
عشائیه را باواز گویند آه حی حی یا ربنا حی الله آه حی حی یا حی
حی الله یا الله بعد ازان باذکار اذکار اشتغال نمایند که بر شش انواع
الاول ذکر اذکار القرفة هو تکرار بهم هو مع حرف النداء ای تکرار یا هو
و الثانی ذکر اذکار لا اله الا هو و الثالث ذکر اذکار ملأ الاعظم و الرابع
ذکر اذکار ملأ الاعلی و الخامس ذکر اذکار ام الصفات و السادس ذکر اذکار
ام الاسمای و السابع ذکر اذکار ملأ الاکبر و الثامن ذکر اذکار ملأ الاصغر
فالاول داخل فی حلقة الاولی و الثلاثة المتوسطة منها فی الحلقة الثانیة
و الثلاثة الاخیرة فی حلقة الثالثة فالفهم علیک کما بینت فی السبق یا یک
وقت سحر و رابعد عبادات سحریه مشغول شوند بعد از فراغ چهار تسبیح
و اذکار سبعه سحریه باواز حزین سه بار اذکار افتتاحیه گویند الله

الله الله حی حی الله یا حی حی الله بعد ازان بهمت نوع ذکر اذکار
اشتغال نمایند در حلقة الاولی اذکار المراد و در حلقة الثانیة اذکار
اذکار منکر الانوار و در اذکار اذکار منکد الاسرار و در حلقة الثالثة
ذکر اذکار المراقبة و ذکر اذکار المحاسبة و ذکر اذکار القلادة و ذکر اذکار
الشدة و ذکر اذکار الحیاة و بیانها انشاء الله فی السبق فعلیک بالمطالعة جمیعاً
ای فرزند معلوم باشد که یکی از سلسله عالیه این خاندان عالیه علیه سلطان
پیر اعظم حضرت مولانا امیر صاحب اند اوراد و آداب و اذکار ربانی باوقات
مشخصه که بشمار تقسیم ناکرده و در ثلث اول شب تمام میکرده اند و
باوقات مشخصه که و تقسیم کرده یکی را در ثلث اول شب تمام کرده
و دیگر را در ثلث اخیر شب تمام کرده منوط بحق جل و علا شده نظر
ازین سبب این کمینه حقیر اوراد و آداب و اذکار ربانی را مجملاً بدو نهج بیان
کرده مفصلاً تقسیم و تفریق ناکرده بیان کند تا که بکار دار سر اعظم
کشتار این کمینه توفیق یابد این است مفصل اوراد و آداب و اذکار رب
الاذکار هی منسوب بمعاف الملأ الاعظم علی ارقام کثیرة کما یسوح
و السبحان و القدوس و السلام و العلی و الجلیل و المتعالی و الغنی و غیرها
من اسمای صفات ملأ الاعظم الاذکار هی منسوب بمعاف الملأ الاعلی علی
ارقام کثیرة مثل کما یاتی و فعال ما یرید و حبیب التوابین و امان الخائفین
و دلیل المتحیرین و غیاث المستغیثین و رجاء المنقطعین و غیرها من اسمای صفات
ملأ الاعلی فاعلم ان کل اذکار ملأ الاعلی من اذکار ذاتیة الباطنة لا
الظاهرة کذکر اذکار الجنون ای ذکر اذکار لا اله الا انا فاعبدنی بتاء و بل
لا معبود غیر متکلم بکلام انا فاعبدنی الاذکار هی منسوب بمعاف الاسم الصفات

منذره

كالحي والعليم والقدير والبصير والمريد والمتكلم والكون
الاذكار هي منسوبة مضاف الازم الاسماء على اربعة كالاول
والآخر والظاهر والباطن الاذكار هي منسوبة مضاف الاملاء
الاكبر على اقسام كثيرة مثل مالك الملك وذو الجلال والاكرام وذو الملكوت
وذو العزة وذو العظمة وذو القدرة وذو الكبرياء وذو بديعة
وغيرها من اسماء التصفات ملاء الاكبر الاذكار هي منسوبة مضاف الى
ملاء الاصغر على عشرين اقساما كالقهار والقهار والقابض و
الباسط والخافض والرافع والمعز والمذل والمدبر والمعيد والمحي
والمميت والمقدم والمؤخر والمنتقم والعفو والمعطي والمانع
والضار والنافع الاذكار هي المسماة باسم المراد على سبعة وثلاثين
اقساما كالمؤمن والخالق والبارئ والمصور والرزاق والعدل
واللطيف والخبير والحليم والغفور والشكور والحفيظ والمقيت والحسيب
والواسع والحكيم والودود والشهيد والوكيل والقوي والمتين
والحميد والمحصي والقادر والمقتدر والرؤف والتواب والمقسط
والجامع والغني والبديع والباقي والوارث والصبور والرشيد
والنور والهادي الاذكار هي المسماة باسم مظهر الانوار على سبعة اقسام
كالباعث والواجد والماجد والبر والنور والهادي واعلم ان
اسم الموجد والاحد ايضا من اذكار ائرة مظهر الانوار الاذكار
هي المسماة باسم مظهر الاسرار على سبعة اقسام كالمهيمن والفتاح
والحكيم والرشيد وكنگر از آيات المقطعات كالباء والحاء وغيرها من
وكنگر از اينده الايا عالم الغيب والشهادة واعلم ان اسم السبوح
ايضا

ايضا من اذكار ائرة مظهر الاسرار الذي هو مسمى باسم ائرة الفراقية
على قسم كما ان ذكر ائرة الجبايا على قسم واحد كما ان المحيط
وكما ان ذكر ائرة الجبايا على قسم واحد كما ان الاذكار هي المسماة باسم ائرة
الذائرة على ثلاثة اقسام كاسم الاذاة والواوة والالة كلهم من اسماء
الله تعالى بلغات العبري كما دل عليه قوله تعالى ان لاذاة جليم الآية اي فرزند
بدان واگاه باش كه بهترين كرامات استقامت است كما قال عليه السلام
الاستقامة فوق الكرامة وبهترين سلوك موالفت بر طاعات است
صاحب سلوك وطريقت بسيار است اما موالفت طاعات وعبادات حضرت
خداوندگار است صاحب خوارق عادت بسيار است اما مستقيم در شريعت
وطريقت كم است وكمياب است وهر كسي كه بشريعت نبوي استوار است
اورا صاحب عبادت گويند وهر كسي كه بطريقت نبوي استقامت دارد
اورا صاحب عبودية گويند وهر كسي كه از اسرار وحقايق ومعارف
ومعارف باخبر است بنظر بر حق انتظار بر رحمت دارد ودوام شغل
بر سنت نبوي نموده در رياضات بر وفق شريعت كوشيده وعمل بر
وزن طريقت شيخ خويش كرده باشد صاحب عبودية است واگر
هر كسي كه مخالفت بطريقت شيخ كرده عمل كند ورياضات شاقه
در روزه ونماز نوافل وخيرات چند بسيار دارد باشد بخصي
جنبي ودوسيس وخناس ومرتد وملعون وصاحب استدراج باشد
نه اورا مشرع گفته عابد بعبادت گويند نه اورا سالك وزاهد واهل
طريقت گفته عابد بعبودية گويند نه اورا عارف ومحقق وصاحب
اسرار واهل حقيقت گفته عابد بعبودية گويند چنانچه در كتب معتبره

خصوصاً در تشنیع الظالمین بحکم مرارت تدآدو ملعونیت کرده علیه التشو
نوشته نهد ای فرزند در طریقت شیخ خود بودن فرض عین بود چنانچه
حضرت مخدوم اعظم و مولانا لطف الله جشتی فرض عین نوشته اند اگر شیخ
را عیبها از زیاده و کم تمام بزیاده و بسیار کند و در طریقت شیخ خویش سهل
کند و باهم طریق خویش صحبت کیرد و درویش عظیم و صراط مستقیم
بود چنانچه حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سره در تفسیر ملا اعوذ
برب الفلق بس تحقیق عجیب و حکم غریب کرده نهد ای فرزند تا تو نهد
علوم شرعیه و دینیه بطریق خود نخوانی و از کتاب صوفیه و از کتب مشایخ
خویش مطالعه نکنی چنانچه حنفی مذهب را لازم است که از کتب امام اعظم
مطالعه کند همچنین شافعی مذهب و حنبلی مذهب از مذهب خود و وجه
در کتب فقه خلافا للشافعی و خلافا للمالکی و خلافا للحنبلی نوشته نهد و در
عقاید خلافا للاشعری نوشته نهد مگر بسبب اکابر رخصت و اجازت
اختیار سهل و بهداماکی که منتهی سلوک و معتقد مسلک مشایخ خویش
باشد جایز نیست بلکه واجب است مطالعه کتب مشایخ کند و مسلک شیخ
خود را تقویت حاصل و مسند سلاسل مشایخ بشناسد بر هدایت خلائق
کامل و مکمل کردد و کرنه ضلالت محض و حرام صرف شده ای فرزند الکاه
باش که قلم مبین باصل سخن باز کشت و خشک صدیکی مرتبه باحی یا قیوم
کویند بعد ازان دعا بجا میخوانند و بعد از پنجاه فی صدیکی مرتبه
سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله کویند بعد ازان
مناجات کنند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم اللهم یا واجب الوجود
و یا واهب الخیر و الجود تا آخر بخوانند بعد ازان اوراد کوناکون بخوانند

بعد ازان ده بار کلمه توحید خوانند که لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شئ قدیر بعد ازان یکبار این اوراد بخوانند
لا اله الا الله الجلیل الجبار لا اله الا الله الواحد القهار لا اله الا الله الغفار
لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا و نحن
له المؤمنون لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا و نحن
له المخلصون لا اله الا الله محمد رسول الله لا اله الا الله محمد حبیب الله لا اله الا الله محمد منبع
رحمة الله لا اله الا الله محمد صاحب الشفاعة باذن الله تبنا توفنا مسلمین و الحقنا با
الصالحین و خلصنا من کل الظالمین و نجنا من نوة الغافلین و نارکا
یا مجیب دعوات المضطرین و نجنا من النار القائلین و ارزقنا شفاعة سید المرسلین
بعد ازان اورادی دیکر بخوانند و مناجات کنند بعد ازان اوراد
فتحیه مناجات و سوره خوانده نوبت اوراد باوراد رجی بخشیده آستواء
دعا کنند و اذکار سبعه فی چی خوانند بعد ازان صلوات خمسه خوانند
چنانچه در سبق مذکور شد بعد ازان باوراد رجی این اذکار افتتاح چی
سه بار خوانند سبحان الله الله آه هو ها ای حی حی الله الحی الله آه
هو ها ای حی حی الله لا اله الا الله الله آه هو ها ای حی حی الله الله الا
الله آه هو ها ای حی حی الله بعد ازان بیست یک انواع ذکر علی قدر
طالبین و علی قدر معراج سالکین چلفه ذکر اختیار کنند الاول ذکر آرة
الشاهدة الحقیقة هو ذکر تنبذ کر تجلیات الذات و الثانی ذکر آرة المکاشفة
هو ذکر تنبذ کر تجلیات الصفات و الثالث ذکر آرة المحاضرة هو ذکر تنبذ کر تجلیات
صفات الافعال و الرابع ذکر آرة المطالعة هو ذکر تنبذ کر تجلیات صفات الاحیاء

والخامس ذكر ارة المشارقة هو ذكر بتذكر تجليات صفات الآثارية
والسادس ذكر ارة الملامعة هو ذكر بتذكر تلميعات التوحيد والموجد
والوجود والسابع ذكر ارة الملايحة هو ذكر بتذكر تلويحات الانوار
والآثار والثامن ذكر ارة قرب الاقرب هو ذكر الحيرة اي ذكر ذاكر الذي
ليس في علمه تذكر الاسماء والمسماء والتاسع ذكر ارة قرب القرب هو ذكر
المحو اي ذكر ذاكر الذي ليس في علمه تذكر الاسماء والصفات ولا الممكنات
جميعا الا تذكر المذكور ١٥ ذكر ارة القرب هو ذكر الاستغراق اي ذكر ذاكر
الذي ليس في علمه ادراك المدركات اصلا الا الواجب مع الاسماء والصفات
١١ ذكر ارة الاصول هو الصحبة والمواجهة برابطة المشايخ الحقيقة و
خلفاء الطريقة ١٢ ذكر ارة السماع هو ذكر برفع التكلفات العقلية
والنقلية والعملية والشرعية والطريقة من طرق شيخه وفتاوى مذهب
امامه ١٣ ذكر ارة المياسة هو ذكر بقطع الترجي والتمني من الاغيار
١٤ ذكر ارة هو اي المؤانسة هو ذكر بقطع العلم والادراك من الرجاء
والاستحاشة من الغير واستيناسه بالله عز وجل على وجه الكل ١٥ ذكر ارة
الاشتياق هو ذكر بتمني المطلوب ١٦ ذكر ارة الشوق هو ذكر بالغيبة
في المطلوب ١٧ ذكر ارة المخففة هو ذكر بالترسل في الذكر الحيات
وبالتسامع عن الوعد والوعيد والوعظ ١٨ ذكر ارة الجابقون
هو ذكر بالسرعة في الذكر اللاهوتي والعظموتي من كمال الشوق والاشتياق
بجناب المطلوب واعلم ان كلمة في اصل لغات التركية يطلق بسرعة الفرس
في السير فذكر ارة الجابقون غير ذكر ارة المخففة كما ان ذكر ارة
الخفيفة غير ذكر ارة المخففة لان ذكر ارة الخفيفة هو المسارعة في

في الذكر باي حال كان وكيف كان ومختصة بذكر اسم هو وذكر ارة
المخففة ليس كذلك ١٩ ذكر ارة الغنيمة هو ذكر برفع الصوت من حنجرة
الحلقوم من سبيل الدماغ كصوت غنم المذبوح او كصوت من له حالة الغرغرة
٢٠ ذكر ارة الحمامة هو ذكر بارتفاع الصوت من تحت السرة من
الدماغ كصوت الحمامة او كصوت من له حالة النزع واعلموا ايها
الطالبين ان الاذكار هم مسماة باثنا عشر اسما بناء على الاعتبار الاول
ذكر ارة الوصول هو الصحبة مع الكبراء من اهل الطريقة والحقيقة والثاني
ذكر ارة الحصول هو الصحبة مع المماثل والمساوي في الدرجات والمراتب والمقامات
والمحاسبات والثالث ذكر ارة الجمع هو الصحبة مع الصغراء من اهل الطريقة
والحقيقة والرابع ذكر ارة الجموع هو الصحبة مع الصلحاء سواء كان
من اهل الطريقة او لا والخامس ذكر ارة جمع الجموع هو الصحبة مع
عامة الخلايق والسادس ذكر ارة الخلوة هو الصحبة في الخلق اي
في كمال الوسعة عند الشيخ او الاشتغال في مكان الخلاء والسابع ذكر
ارة الوظايف هو الصحبة في اوقات المخصوصة ليلة الجمعة وليلة القدر
وليلة الاول من الرجب وليلة المنتصف من الشعبان وليلة العيد
لقوله عليه السلام خمس ليال لا ترد فيهن الدعاء ليلة الجمعة وليلة القدر
وليلة اول من الرجب وليلة المنتصف من الشعبان وليلة العيد
قال الله تعالى يوم ندعوا كل اناس بامامهم الآية لقوله تعالى والفجر وليال
عشر الاول من ذي الحجة وليال عشر الاول من المحرم وليال عشر الاخير
من رمضان وليال عشر المنتصف من الشعبان لقوله تعالى والفجر وليال
عشر الآية واوقات الفروض والاسحار لقوله تعالى وسبح بحمد ربك

قبل الطلوع الشمس وقبل غروبها ومن الليل فسبح واد بار السجود
ولیال الاربعین المتواله علیه السلام من اصبح اربعین لیلا لم یصبه
الحکمة من قلبه الی لسانه الحدیث والثانی ذکر اربعة الشطر یهود ذکر بعد
الوضوء والغسل والثامن ذکر اربعة التسبیح یهود ذکر سبحان الله
علی وفق المرام والکمال والتاسع ذکر اربعة الحمایة یهود ذکر النفس
فی ولایته من الولایات والعشرة ذکر اربعة المناجاة یهود ذکر بین یدی
الحکمة من التوالی حی حی حی الله الله یا حی حی الله یا الله والله
الحاد العشرة ذکر اربعة حق القدوم یهود ذکر الی آخره وبعد النزول من
السفر سبوا کان سفر از شرعیا اولا والثانی عشرة ذکر اربعة حق
الضیوف یهود ذکر المقیم عند الباب فی کما ذکر تهاجم الیسق ای فرزند کم
کس زیاده بتفصیل بخواهد بداند کثرت توضیح طلبد کتاب شمس المعارف و
شرح مواقف و شرح لوذعی نامی و شرح اورادفتحی و در رساله شیخ
جلال الدین مطالعه کند و کیفیت طریقه و رویش مشایخ از ان طلبد کتاب
تنبیه الضالین که از مصنفات سلطان خواجه احمد یسوی است و کتاب
لمحات که از مصنفات مولانا علام شیخ علیا نامی است و کتاب حجة الذاکرین
که از مصنفات مولانا شریف بخارائی است مطالعه کند و دیگر مشایخ علام
و محققان کرام چون امام یثربی که صاحب کتاب نهایه بود و مولانا
صوفی و الشمندی که از کبار علماء حضرت سلطان خواجه احمد یسوی
و مولانا شیخ خدایداد و غیرهم که و مولانا قاسم شیخ کرمینی و مولانا
خواجه سلیمان اوزکندی و مولانا شمس الدین اوزکندی و غیرهم من
مشایخ الاتراک تصنیفات بسیار دارند مطالعه کنند نباید این طریقه را

را انکار کنند ای فرزند این سلسله از رسول علیه السلام تا بزمان
حضرت سلطان خواجه احمد یسوی از زمان ایشان تا زمان مولانا
شریف مروج و بارونق بوده و در زمان سبحانقلی خان حضرت
شیخ حبیب الله که از خلفای ایشان معصوم بوده نزد از هندوستان آمده
طریقه نقشبندیه را در بخارا رواج داده بود و سبحانقلی خان
و مروج شیخ حبیب الله بوده نزد او وجود شریف و تربیه خان لاکن
حضرت مولانا شریف رواج نداشته حکم بکفر کرده نزد حضرت
شیخ حبیب الله را بخلیفه حق در آورده جهد کنانده نزد از زمان مولانا
شریف تا زمان مولانا نیاز محمد چنانچه گذشت از اصحاب مولانا شریف
مروج بود بعد از ان وفات ایشان از شیخ علام احمد بی
نمانده و تخطی رجال در ین سلسله پیدا شده و در بخارا سلسله
هیچ نمانده بعد از زمان این کمینه که والد شماست مدتها بسوی شاه و در
بلده احیانا عزیمت مانده بوده نزد خدمت کردم و تتبع کردم الحمد لله
بمقتضی عزیمت نه که این کتاب که وجیزه نامه شماست نداشته شد
محصل و منتفع این سلسله علیه حق است و صاحب اختیار او
کافر است بشرط منکر نگشته شده و الله الموفق و المعین

تمت از رساله الحدیقه
السلطانیه تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین وعلی آله
واصحابه اجمعین اما بعد این مکتوبیست بنام حضرت خادم الفقراء
والمساکین والغربا فرزند عینی وصلبی امیر سید عروة الله الملقب
صوفی خواجه عزیزان زید عزه وفضله زاد الله برکات سلسله آنا
یوم القیمة صدور یافت اما بعد اعلام میرود بر فرزند نور چشم
سید عروة وعلی من تبعه ومن تبعه من الاتقیا والاذکیا والاصفیا
والاولیا فی سلک صراط المستقیم ومنهج هذا آة المبین لطلب الفنا
وفنا الفنا والبقا وبقا البقا از نیکه از ریاضات وحالات و
کیفیات واستیناسات وسیاحات این طایفه علیه عالیه رضویه مصطفویه
سلطانیه ناصریه منصوریه روح الله وجهم ونور الله مرقدهم
واد آم الله برکاتهم نسبهم وضوئیه سلسلتهم لایوم القیمة کوشش
مشغوف تا که بتذکر وحالات وکمالات فائز نگشته هرآینه در ریاضات
العطش کوبان لطاعات ودر ریاضات ومحبت وصحبت وذوق و
شوق واشتیاق الله جل ذکره کوشش نسازد حضرت سلطان
العارفین وبرهان المحققین علوی مادر زاد اویسی بلکه حضرت
شیخ المشایخ خواجه احمد یسوی قدس سره که حضرت رسالت پناهی محمد
صلی الله علیه وسلم نسبت باو وسلسله در فرزند بحث باطن تربیت در
یافته بلکه سلسله از سلسلان باب خرقه رسول الله صلی الله علیه وسلم
پوشیده بلکه خرقه نبی صلی الله علیه وسلم خورده بلکه حضرت

حضرت باب ارسلان رضی الله عنه زنده بوده بلکه خدمت الله
میکرده بلکه بعد از وفات باب ارسلان بشناد وهفتاد ونیم مشایخ را بعد از
پیر آرام خدمت کرده بلکه حضرت سلطان ابو سعید ابو الخیر وخواجه
ابو یوسف همدانی وشیخ شهاب الدین سهروردی که مرید سید یحیی الدین
ابی محمد شیخ عبد القادر جیلانی است المشهور مرید عم خود شیخ ابو النجیب
السهروردی وغیرهما من المشایخ قدس الله تعالی اسرارهم ای فرزند معلوم شما باد
که حضرت خواجه ابو یوسف همدانی قدس سره مرید حضرت شیخ ابو علی رود
باری قدس سره بود واین حضرت سلطان خواجه احمد یسوی قدس سره حضرت
شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره مادر الخضر سلسله شاد باد جنابه را
کما نور شاهین شهباز وشکار ولاجن وبک تازی وکرخ ضید
میکرده بلکه در خدمت حضرت سلطان قدس سره سه هزار جانور
اندازه اندر عایا وفقرا بوده بلکه دوازده هزار جانور اندازه
از سلاطین وامرا بوده بلکه از برج رومی وخیر آش خانقاه
صید میکرده وصیاد بیدا آمد وکمان در شمار وتعداد نبوده بلکه
صد بیت سیال بقول عزیزی صد بیت سیال بقول عزیز سه صد
بیت شش سیال بقول دیگری صد بیت هفت سیال عدد بوده بلکه
در ذکر شکار وحضرت خضر علیه السلام بوده بلکه صد سیال در بلد
بیضا که از بلاد ترکستان است شجره ثبت نموده بلکه وغیر از ناس
را بمرتبه تکمیل وکمال رسانده بلکه چون نوزده هزار مشایخ عظام
سلوک وزهد وتقوی وتوکل وفتوة وصفا وفکر وذوق وشوق
واشتیاق ومحبت وصحبت بوده بلکه هشت هزار ابدال کملاء و

خرقه پوشش و فرخی نبود و کرته پوشش و چهل هزار اوباد اهل خرقه
و جذبه در سر و پا برهنه و نه از بیمار از خوردن غمی و نه از پوشیدن جوی
برد آبا و نه از دوزخ بیمی و نه از بهشت امیدی و نه تجلیات و نه
و نه تمنیات فرخی نه از زوار آرزوی ذکری و نه از کیفیات فکری و خالص در
در محبت حق باشند و در علم شاگرد حضرت امام فخر قدس سره بوده
سی پنج سال در میانه مکه مکرمه و میانه مدینه محترمه درس گفته
بعد از آن ببلده پسی آمده بداد آیت وارث و خلایق مشغول
شده نود بیت دو هزار اعلم مهذب در نزد حضرت سلطان قدس سره
مشق فتوی نموده رقعات متفرقه بهابرد و آن صوفیه قدس الله سرآرام
نوشته و بحضرت سلطان قدس سره بر سبیل تصحیح روایات یک یک
روایات را عرض نموده شبانه روز در ملازمت بوده اند و نیز
هزار علما متکلمین تحقیقات و ندقیقات علوم مسایل کلامیه صوفیه قدس الله
سرآرام مشغول بوده تصحیح عقاید صوفیه میکرده نود و نیز دو از ده
هزار مجتهد در خدمت حضرت سلطان قدس سره کمالات رفیعه یافته
بسر حد اجتهاد رسیده بوده نود نفر بحد الصوفیه و الخفاء اجتهاد خود را
بعرض حضرت سلطان قدس سره رسانده نود اگر صواب باشد سر
میکفته نود اگر خطا باشد استغفار میکرده نود و حضرت سلطان از بر
مجتهدین بوده نود و دایم الاوقات مسلک مقطع زاد الطالبین بدی
با این دوازده هزار مجتهد و هزار علما متکلمین و بیست دو هزار اعلم
بسی بلیغ نموده نذهب نجات که معتقدات و معاملات اهل سنت
و جماعت است اتخاذ میکرده اند و از بدعت مبتدعان و از رد

از روش رندیان و ضالان و مضلان اعتراض نموده نود
دوم کرامات حضرت سلطان قدس سره خم عشق که غار تنگ است بمقدار
دو قد بور باخرد و یعنی عصا و طولاً بمقدار یک قد آدم است تنگ میکرده
حضرت سلطان قدس سره حضرت حکیم را امر میکرده و میکفته اند
ای حکیم غار را وسیع کن حضرت حکیم الله قدس سره پشت بدیوار مانده
زور میبرده نود و غار وسیع میشده بعد از فراغ صحبت با صحابه قدیم
میآمده و تا حضرت سلطان قدس سره زنده بوده نود این کرامات
بود بعد از وفات حضرت این کرامات بظهور نیامده است **سوم کرامات** حضرت
سلطان قدس سره روز زیارت معروف نشسته بوده نود در زبان مبارکشان
بیان گذشته است که مرد سپلوکر را بجای برسانند که خوشت آیند خوشت حق
جل و علا باشد مثلاً باغ را کوبد که ای باغ برقص آی باغ برقص آید در حال
مقارنت سخن ایشان باغ برقص در آید حضرت سلطان قدس سره میکفته نود
که ای باغ که ترا کفته ام که برقص و ای محض دلالت سپلوکان بر آه عشرت و
همت بود کفتم اکنون ای باغ بحال قدیم ثابت و در سبز باش تا کروان
حق تعالی در تو آرامش یابند باغ این سخن از حضرت سلطان قدس سره
بشنید متوقف شد و در متوقف خود قرار یافت **چهارم کرامات** حضرت سلطان
حضرت سلطان قدس سره در قریه فرکت دیر وقت بمجلس داشته نود و صحبت
علیم میشده روزی حضرت سلطان بجهت بیرون کانب بلده بیرون
آمده نود موضع قریه فرکت نیز بیرون آمده نود یعنی از قضا حضرت
سلطان قریه فرکت رو نهاد حضرت سلطان بلطف عنایت و تلطف
و کرامت بقریه فرکت در آمد و سلام کفته نود قریه فرکت چون حال قدیم را

ذکر آنکه حضرت سلطان قدس سره روزی بر شتر سوار شده بجانب بخارا آمد شریف نبیت حج گذارد بدین از بلده بیرون آمده بقریه غجدوان که موطن حضرت خواجه عبد الخالق است رسیده نزد حضرت خواجه جهان بجهت ضیافت و مهمانی حضرت سلطان کعبه معظمه را بشوق حاضر یافته اند بقدوم قدوم بین العینین والارض مستقبل باستقبال حضرت سلطان مع مصاحبان خویش که بودند طواف کردند نوبت بملاقات و مصافحه رسید حضرت خواجه جهان بدو انگشت خود اشارت کردند زیاده از قدر آدم تفاوت نمود هر کس با خلاص رسید بزبان برآمده کواف کرد هنوز ساعت نگذشته که در آن موضع نزدیک استاده بود که حضرت سلطان مراجعت نموده نزد حضرت خانه کعبه را بجانب بلده بیت کردند این ساعت بتکلیف کرده اند بمتابعت حضرت خانه کعبه قریه غجدوان هم روان شد آنجا حضرت خواجه عبد الخالق قدس سره مع صوفیان معذرت خواهی کرده لشکر ریخته اند قریه غجدوان باستقبال حضرت خانه غایت کثرت

ذکر آنکه حضرت سلطان در غار خرم عشق اند که غار تنگ است مع با نزده هزار مرید شکار و بیت هزار مرد آزاد و هزار علما مشکلیش و هشت هزار ابدال خرقه پوش و چهل هزار اولیا و سی و پانزده و نود و نه هزار مشایخ صاحب سلوک هم ذکر میکفته اند و همه میکفتند و عرقها میریخته بحدی که در زیر آن غار آب جمع شده بر می شده است و ازان عرق هر کدام یک قطره می چشیده است میشده است

ذکر آنکه حضرت سلطان قدس سره خلایق قریه بصور خصوصا آق

آق آن بد و قرآن بد که هر دو از قبایل ترکمنیه بوده اند بخدمت سلطان عدالت توام داشته اند فرزندان حضرت سلطان را آورده نام و آرند شهادت ریسانیده خرنوزه کوآن بسیار شده اند زاده را بیاره کریاس بچیده تبرزد حضرت سلطان قدس سره فرستاده اند حضرت سلطان اسپ بایلق خود را انعام کوبان بآن لشکران داده اند همه آنها بوسیله این بد او بچون بنزدم دار کشته و حضرت سلطان شهادت فرزندان حضرت خود را با ارشاد بالغ و با تکلیفات لایقه بزوجه خویش که عایشه خوشش تاج نام دارند اظهار نموده اند از کار افتاح اراده را افتاح کرده اند همه اهل بیت محارم چون دختر خویش تاج نام دارند و چون عمه و خاله و عم و برادر چون صدر شیخ و غیرها من المحارم ذکر کفته اند همه بر وفق شرع شریف جمع اند و دسته اند و لشکران قریه صور خدمت کرده اند و احوال این اغزه را اند دسته بیلان و ضلالت نسبت داده اند حضرت سلطان کمنچ بخته آتش را جمع کرده بخرقه بچیده در یک ظرف چون جوالی انداخته و دهن او را بموم مهر کرده فرستاده اند و آنها این داده این هر سه بکال و خصوصه فرستاده است و پسر کوبان از انکار خود با فروز نیاورده اند و با شرافت صدق نرسیده اند

ذکر آنکه حضرت سلطان علی پسر النادیت حضرت با ما چین قدس سره از اولاد حضرت عباس رضی الله عنه بوده اند در بلاد بخارا بشوخت مشغول بوده اند یک پسر بدند پسندیده شب و روز راه را می پسندیده اند آوازه حضرت سلطان قدس سره

با نسبت بطلان شنیده و غیبت کرده از بلدهٔ مرو از برای
تحقیق قضایا حضرت سلطان بلده پی بیک پیدن فرود
آمده انرو حضرت سلطان بکمال بابا ماجن اشرف یافته فی الفور
بابا را گرفته بستون بسته چهل دره زده چهل کبوتر از زمین
مبارک ایشان پریده و یک دره دیگر باز زده چهل بابا ماجن
فریاد برآورده بلا فاصله کرده چهل دره زدن کبوتر نه
پرید حضرت دره زدن را منع کرده دریافت بابا را گرفته
داشته چهل حضرت بابا بدست حضرت سلطان توبه کرده مرید
شده چهل در هیئت خلوت کمالات کرده از خلفا شده چهل
از حضرت سلطان قدس سره پرسیده چهل که سبب چیست که بابا
در چهل دره فریاد نکردند در یک دره اخیر فریاد کردند حضرت سلطان
در جواب فرموده چهل که چهل دیو از شیاطین همراه بوده در
میانه رخت بوده بابا خانه و وطن کرده می ترسیدند چهل در دره
اخیر دیو در تن بابا مانده بود ضرب دره بگذشت ناچار بابا
فریاد برآورده چهل روزی بابا ماجن قدس سره در حلقه خدام سلطان
مراقب بودند صبحه کشیده چهل حضرت سلطان سبب صبحه را پرسیدند
بابا در جواب گفته چهل در بین مراقبه جزئه تکشوف من شد
یک شیر آهو بره را زیر پای خود کشیده بخورد آید که بدرانند
صبحه کشیدم آهو بره خلاص یافت حضرت سلطان قدس سره
بابا ماجن را باز در ستون بچیده بستوار زده چهل بعد از یک
هفته یک وقت مردن صبحه کشیده چهل بابا ماجن قدس سره

حضرت بابا ماجن در صحرای قریهٔ وکت رمه گوسفند میچرانده چهل روزی
چنگیز خان با جمع لشکر فیروز آمده رمه گوسفند را تماما بخورده چهل
حضرت بابا بالبداهه چوپانی که آنجا بود رمه گوسفند را میدوشید
چنگیز خان چوب خود را بر نافهٔ چهل رمه گوسفند از بقدرت
الله زنده شده چهل روان شده چهل چنگیز خان این کرامات را دیده
بنزد بابا آمده توبه کرده عذر کفته عرض نموده که شما دعا
بفرمودید ما را بلاد ما و را النهر کرفته بدهد حضرت بابا فرموده اند
که من از شیخ بلاد عاجزم اما من کسی را نشان میدهم که وی
شیخ مصلح نام دارند در بلدهٔ بخارا و طن دارند انقضه چنگیز خان
حضرت شیخ مصلح را خلاص مصاحبت خود کرده آمدند بلاد ما و را النهر را
مسخر چنگیز خان کشت مدفن شریف بابا ماجن در قریهٔ وکت
که در چهار فرسنگ تا شکند بزرگ بنزار و تبرک به ای فرزندان معلوم
شما باد که این همه که نوشته شد از شجرة الانساب و الاصل و از
کتاب لباب و از کتاب حجة الاخیار نوشته و بعضی را بسماع
از عزیزان نیز نوشته شد ذکر حکیم ۱۲ قدس سره بیست هزار رساله
حکمت و در علم شریعت و بیست هزار حکمی در علم طریقت و بیست هزار حکمت
در علم حقیقت گفته چهل روزی حضرت سلطان قدس سره از اذکار
فارغ شده بغار مبارک خلوتخانه در آمده و چرخ را منقطع کرده
خوب کرده چهل عزیز بغار مبارک در آمده روی خود را بنای مبارک
حضرت سلطان مالیده چهل و زار بریده چهل حضرت سلطان از جوانان
عزیز پرسیده چهل آن عزیز گفته چهل که پانزده سال است که در

خدمت همایون نکرده باشم نه روی مبارک شما را دیده
و نه دست بوس کرده و نه بزیر پای شما افتاده روی سیاه خود را
مالیده و نه منظور نظر شما شده و نه مأمور و مأمور گشته و نه ذکر گفته
و نه فکر دارم و نه مقبول گشته و نه مردود و ناامید بوده و الحمد
لله این زمان بدولت استانه بوس شما رسیده و مقبول بقبولی
عیب نفسم و منظور بنظر کیمیا اثرم که این قول و این نظر وسیله
قرب حضرت جل و علا و ذریعه شفاعت رسول است صلی الله علیه و آله
بعد ازان حضرت سلطان هندوستان مرا قاصد شده بسرعت و توجه بحضرت
علام الغیوب در آورده هندوستان را بتاراج غیبیه و نهبتاراج الاریبیه
اجازت در خصوص کلی داده تکبیر گفته هندو حضرت حکیم ابو الفتح
فرهاد و دینار را در دل برآورده گفته هندو که این غلام حکیم بیست و پنج سال
بقول اهل هفت سال بقول دیگر پنجاه سال است که خدمت میکنم هیچ
نیست که بار نداده و در نیسم و کمتر از خلایق بار نداده و نرسیده هندو آیا
من هشتم و در شما دیدم گویان نگاه غلط کرده چون مرغ بیم بسمل
طپیده و زار دیده هندو حضرت سلطان مشرف شده فرموده هندو که
میخواستم باو آنکه در جهانم هم آره باشم و بعد زیارت امید این
این بود که در جوار رحمت دیگر مدفون کردیم اکنون شما را رخصت کل
داده و خلیفه بدل کرده ایم باید که ببلده خارزم رفته سلطانیان
ان دیار را ارشاد کرده شود اکنون سر خیز بد و باشتر سوار
شوید در هر موضع دو بار خارزم این شتر چوس زند چو
در صحرا خوانده در شهر خوانده در بازار اقامت نمایید تا بالاخر

بالاخر حضرت حکیم انا قدر سه روزه رفته هندو و شتر آورده در موضع چوکسیدن
بغرآخان میرسیده هندو که سه روز آمده و چوب بر دوش حضرت که بر سر
ان شتر بزنند تحرک در دوش حضرت ان پنبه خشک شده و این سبب
اخبار احوال بابغرآخان بکرده و بغرآخان بیامده توبه کرده میرسد تا
حضرت عنبر انا قدر سه روزه که دختر بغرآخان بوده نیاز کرده بحضرت حکیم
تزویج کرده هندو از عنبر انا پسر شد یکی محمد خواجه دوم محمود خواجه سیم
چلبی خواجه و آورده پسر سلطان را بحضرت حکیم انا تربیت و آورده هندو که بزیارت
و تقوی مشغول شده کسب زراعت میکرده هندو در بیست روزه
راه در بلده تاشکند ساکن بوده هندو چلبی خواجه را بحضرت عنبر انا برده
میرسد آورده هندو در سه ماه راه بقول عنبر در یک ماه راه آورده بقول دیگر
در میانه قبایل ترکمنیه در کنار دریا عبادت میکرده هندو از سر قوه چهل
ماه زراعت و ماه بلاجن و شکار و ناری میرسد میکرده هندو روزی
حضرت حکیم انا بحضرت عنبر انا نماز عشا کرده فرموده هندو که بوچلبی خواجه
را بسوار کردن بنفس همواره مشغول باشد و همه عمر خود را بمعروف
جانور اندازی کرده باشد و در اکثر اوقات در قبایل ترکمنیه
کشته از جمله مال داران شده بجب و نیاز رفته حضرت عنبر انا عزت
کرده فرموده هندو که بهر نابود ازین دو پسر شما بهتر است بعد ازان
هر دو در پسر عزت در آمده پسران خود را طلبیده هندو بیک هفته
حضرت حکیم انا هر دو پسر از بلده تاشکند بالفور بیامده هندو انا حضرت
عنبر انا چی کوتان سه بار فریاد کرده هندو بعد ازان حاضر شده هندو انا
سبب تاخیر را پرسیده هندو حضرت چلبی فرموده هندو که من بیاشیدن

از بر ای شما رعیت مشغول العدم و فی الفور خواستم که بیایم جماعه تجار
بدریا و جمله غرق شده بودند بسیار نفیس قیمت بهاء بحضرت
شما نیاز کنند یا حضرت حکیم اناکفته التماس بایشان بنده نموده اند
در شتی را بیرون خواندند خفته بگذشتیم انجماعه را از هلاکت
و خلاصی در آدم انشاء جماعه تجار خواهند آمدن و دو سه بار یک نیاز
شما بود بحضرت شما خواهند آوردن و چند حیوانات دیگر از شتر گاو
و گوسفند که خدمتانه این کمینه بود خواهند دادن و من خواهم
کشتن و مردم خواهند جمع آنکه و من دران وقت لطف و کرم
حق تعالی بطلبم طلبت من انشاء الله بحصول پیوندد و شک از دل و
قلب مبارک شما زایل گردد و ملولیت دل ما در من ارتفاع نماید
القصه جماعه تجار آمده بودند و بسیار را بحضرت حکیم اناداده و شتر و گاو
و گوسفند از بر ای حضرت ایشان حاضر کرده بودند آنها در
حضرت ایشان چیزها از شتر و گاو و گوسفند را کشته و پخته با مردم
داده بعد ازان بوسیت و استخوان انها را جمع کرده گفته بودند که
ای پدر بزرگوار و دانای برادران اگر شما آن را بگلبات صفت
احیا و صفت قدرت هست دعا کنید تا این حیوانات زنده
بعده این سه عزیز زبان عذر خاهیده گفته بودند که ما آن را
این تجلیات نیست اگر شما را این تجلیات واقع شده باشد دعا کنند
حضرت ایشان چیزها بعده دعا کردن عزیزان آمین گفتند دعا مقبول
شده حیوانات همه بقدرت الله زنده گشتند بعد ازان حضرت حکیم
اناداد رمقام عزت شده فرموده بودند که ای پسر دو سه قطعه چقار در

در یک دیگ بجوشد حضرت چیزها گفته بودند که شاخ یک قطعه چقار را
بگذارند در یک دیگ بجوشد عدد چیزها نزد مقبول نشده بعد ازان
بعد ازان از ملازمت پدر بر آمده بحجره در آمده بودند خرقه مبارک
خود را بر خویش کشیده نشسته بودند حضرت عنبر انا در حجره
را بسته در پیش در نشسته بودند و نرسیده بودند که مبادا که پسر ما آمده
رود و هر زمان از در کشاده میکرده بودند و میدیده بودند که خرقه در سر
متوجه نشسته بودند بس از مدت بسیار مادر شان ناجار شده در اهده
خرقه را کشیده نگاه کرده بودند که خرقه مبارک سیاه است و پسر خود
غایب شده بودند از آن زمان تا این زمان غایبند حضرت
چیزها را ندیده است حضرت حکیم اناخلعا بسیار بوده بودند اما دو پسر
یک حضرت زنگ انا و یکی حضرت شرف انا که پسر خود حضرت
حکیم انا هستند من کرامات شرف انا قدس سره روزی شرف انا
بدیدن سید انا قدس سره رفته بودند ملازمان نگذاشته بودند که در اندر
زیرا که قبل از آمدن شرف انا ملازمان را تحقیق کرده منع نموده
بودند بدین جهت که بابا امر بسیار است که از چیزها شرم کنید بودند
بحضرت شرف انا مخلص حضرت سید انا دیده بوده است روزی
شرف انا کسل شده است طبیب او را شیر گاو نبود و نبوده است
شرف انا خادم را نزد بابا امر بسیار رفته بیاورد خادم از حول
طالع بود سخن را بشنوش نگفت بمنع امتناع نداده شیر گاو نبود
تعین نکرده که شیر گاو نبود یا شیر گاو نبود یا شیر گوسفند نبود
گاو نبود یا بابا امر بسیار رفته بیاورد گاو نبود هیچ فرزندان او را نبود یا

نبیت فرزند چهار صد کاو کبود و چهار صد شتر کبود و چهار
کوسفند کبود و چهار صد بز کبود بحضرت شرف اتا تا نیاز برده
فرزند طلب کرد و دعا باجابت رسید و گفته اند که فرزند آن
شما بسیار شود اتا توفیق یابد کمر نیابند تا که عناد و سرکشی
در میانه فرزندان شما شده نیکبد و تکبر و کفر و ضلالت عاده
نکردند پس در میانه این دو عزیز عناد و غیرت بود از این
جهت پسید اتا شرفا تا را منع نموده بود اند از این سبب ملازمان
نخانده اند که بدیدن پسید اتا در آیند از حضرت شرفا تا غیرت
کرده بمسجد در آمده نشسته اند با انکه دروازه حرم مقفل بود در
و نیز در مسجد که در دروازه حرم است مقفل بوده است و بحضرت پسید
اتا آمده از زبان شرفا تا بر سیده اند ملازمان از منع حضرت
منع کرده اند صورت داده اند و حضرت پسید اتا از کمال غیرت مسرور
شده و قفل در مسجد را کشاده بمسجد در آمده دیده اند که حضرت
شرفا تا نشسته اند باز بر گشته اند و با خلوتخانه در آمده از
برای قتل توجه کرده اند و یک تیر با لحن بجانب حضرت شرفا اتا
انداخته اند و صوفی غلغل که خادم حضرت پسید اتا بود بجهت
نماز جنازه آمده دید که حضرت شرفا تا صحیح نشسته اند باز گشته
و با حضرت پسید اتا از زنده گی خبر داده اند حضرت پسید اتا باز غیرت
کرده تیر دیگر انداخته اند باز صوفی غلغل را از بر نماز جنازه
گذارده رفتن فرستادن صوفی آمده دید که بانه زنده نشسته اند
باز خبر جنازه یافته اند حضرت پسید اتا تیر دیگر انداخته اند صوفی

صوفی آمده دید که صاحب جنازه نشسته اند باز خبر جنازه یافته اند
و حضرت پسید اتا ملول الحال شده گفته اند که قتل شرف اتا مرد
بسیار دور بوده است اکنون کار دل بزبان انها عاجز ای صوفی
رفته بر پرس که صورت بسک اصلی کیف نجه رنگ بوده است صوفی
آمده از هیبت شرف اتا تاب نیاورده بمسجد در آمدن و در پیش در
ایستاده بود حضرت شرف اتا تاب آورده بلند بلند نظر بر یکدیگر
کلنگ صوفی غلغل را صاحب کشف انتاج پسید غیل ایر ایر ای آیا سگ
بولور ایر او قضیا ایر ما تیر مسی بولور باز گفت که ای صوفی
تیر آی و یا تیر پسید اتا را بو بین که چه تیر است گفته از زیر زانوی
راست یا تیر بر آورده اند صوفی دیده که یکپا پیکان دارد یا بر است
دویم پا پر و پیکان ندارد سیم نه پیکان دارد نه پر گفته اند
که این سه تیر رسول الله است میراثست نه تیر خدمت بر گشته
پسید اتا تیر بشکر این سه تیر را خرج کرده است و باز از زیر
زانوی چپ شصت تیر بر آورده گفته اند که این تیرهای
خدمت است همه تیرها تازه پیکان و نو پر بوده و باز گفته اند
ای صوفی تیرها خودش را و تیرهای مرا برده بدهید تا که پسید
اتا تکبر کرده بمردان حق تعالی خود را اهلاک نرساند و قبل
شرف نبود صبر کرده و کسی بیکر نخواهد صبر کند یعنی تیر خدمت کار
او نبرند و باهلاک نرساند و حضرت زنگی اتا پسر حضرت
تاج اتا ابن عبد الملک خواجه اتا ابن منصور اتا ابن حضرت ارسلان باب
رضی الله عنه است و مادر منصور اتا دختر حضرت محمد خواجه که برادر

ذکر زنگی اتا

ابراهیم شیخ که بنده بزرگوار حضرت سلطان العارفین خواجه احمد
یسوی قدس سره بود اول در دو آمس حضرت سلطان مذکور افتاده
نظر یافته بوده اند باین طریقه که حضرت زنگی بابا را بنزد حضرت
سلطان آورده اند دیده اند که عجبچه پشمینه جرده پر معنی است
از روی سر و ریخته نمیتواند و حضرت زنگی بابا قدس سره نیز
بخنده بوده اند و حضرت سلطان پرسیده اند که ای فرزند من حال
شما را دیده بعطای حضرت حق تعالی شکر کنده از روی سر و در
بخنده بوده اید شما را خنده از چه چیز بود و حضرت زنگی بابا در جواب
گفته اند که من بآن خندیدم که مرا باین کلاه خشک و خالی داده اند
حضرت سلطان گفته اند که هر کس که مرا زیارت کند اول باید که شما را
زیارت کند و هر کسیکه مرا عمارت کند باید که اول شما را عمارت
کند ازین سبب حضرت امیر تیمور اول زنگی بابا را عمارت کرده اند
بعد ازان حضرت سلطان را عمارت کرده اند پس حضرت زنگی بابا
از جانب باکلان علوی زاده اند بحضرت امام محمد حنفیه میرسند
و از جانب باباکلان صحابی زاده اند بحضرت ارسلان باب میرسند
حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره فرموده اند که از قرنبار
حضرت زنگی بابا قدس سره آواز الله الله میشنوم و حضرت بابا
فضل و حمایت و تربیت پدر بوده اند بعد ازان در قید اداده
حضرت بچکم اتا در آمده کامل مکمل گشته اند بعد از وفات حضرت
چکم اتا عنبر اتا را بجیاله عقد خود در آورده اند اولاد احفاد بسیار
دیده اند همه مقتدای اسپاکان و رهنمای طالبان و یگانه جهان بوده اند

و حضرت عنبر اتا در قید نکاح حضرت چکم اتا بوده اند در خاطر
آورده اند که از کاشغ حضرت چکم اتا بسیاه شنودی بعده چکم
اتا بخود مشرف شده فرموده اند که زود است که بسیاه تراز
من مصاحبتی می کند او را زنگی نام است و قضیکه انقضاء عدت
شد زوجی فرستاده اند حضرت عنبر اتا روی خود را تافته گفته اند
که اکنون نخواهم در قید حباله کسی در آیم بتخصیص این زنگی سیاه در بین
روی تافتن کردن عنبر اتا تلخ شده ماند عنبر اتا منتظر شده اند
این خبر بحضرت زنگی بابا رسید فرموده اند که هیچ در خاطر داشته باشد
عنبر اتا مشرف شده چه گفته بوده اند پس آن زنگی نیم دو خبری
بغراخان وی است پس از کلام حضرت چکم اتا بیاد آمده تا حال ملول
گردیده در قید نکاح حضرت زنگی بابا در آمده اند حضرت زنگی بابا باز
چهار خلیفه بوده اند **ذکر پسران اتا بیرآدران** اول حضرت اوزون
حسن اتا دویم حضرت سید اتا سیم حضرت صدر اتا چهارم حضرت
بدر اتا قدس الله اسرارهم و این چهار عزیز خانها بتاراج داده
بحالت تفرید و تجرید شده بصوب تاشکند رسیده اند نهانا
دیده اند که یک مرد پشمینه پوش بالب بسته کلاه کاوی بیچ آرند و خار ها بر
در شت را بتیغ بر هنه خود در هم شکوفته بر پس پشت خود
خود نهاده اند تا که بخانه خود میروند و این چهار عزیز رسیده اند
روی متعجب سلام کرده اند حضرت زنگی بابا جواب سلام داده اند
گفته اند که بچه مهم اینجا رسیده اند و این چهار عزیز احوال خود را
را عرض کرده اند و مقصد اصلی را گفته اند بعد ازان حضرت زنگی بابا قدس سره

چهار رکن عالم را بوی کشیده گفته اند که در زمین ربع مسکون بجز
من کسی نیست که شما یان را بمرتبهٔ کمال رسانند او آمد بدو
چون اتا و صدر اتا به انکار مرید شده نزد حضرت سید اتا رفته
گفتند که من مرد سید و عالم باشم که مرید این گاوچران باشم و
حضرت بدر اتا گفته اند که این زنگی شرلیت چه دعوی غریض میکند
خلیفهٔ اول ازدون چون اتا قدس سره در سنهٔ روز بسیولت و
اسباب رخصت کلی یافته خلیفه شده اند حضرت سید اتا را آورده خلیفه دوم
در ملازمت حضرت زنگی بابا بسی بلنبغ کرده ریاضت
میکشیده اند هیچ نتیجه نمیدید آو بالاخر عرض احوال بحضرت عنبر اتا
کرده اند تا که حضرت زنگی بابا بمن ترحم نمایند و بنظر کیمیا اثر
مشرف سازند حضرت عنبر اتا تدبیر کرده گفته اند که این پنگاه
غند سپاه در سر کرده در راه حضرت زنگی بابا تا قتل صبح
خوب کنید شاید در حق شما ترحم نمایند حضرت عنبر اتا
شب در فراش گفته اند که سید احمد مرد فقیر و سید بیچاره است
مدت چند سال است که در خدمت است بنظر عنایت نظر سید فرمایند
التماس دارم که اکنون ترحم نمایند حضرت زنگی بابا تبسم
نموده فرموده اند که سیادت و علم او سد راه او شده است
اکنون شما در خلوت کرده از گناه او گذشتم چون سحر شد
بمسجد آمده اند در راه سپاهی دیده بپای خود زمین سر کرده
گفته اند که توجه کار حضرت سید اتا پای ایشان را بوسیده اند
گفته اند که منم غلام احمد و حضرت زنگی بابا گفته اند که باین عجز

خلیفهٔ دوم

عجز و شکستگی تو اکنون کار تو درست شد بعد ازان باندک فرصت
همهٔ مقاصد حاصل کرده بدرجهٔ ارشاد رسیده اند خلیفهٔ دوم
شده اند من گرانا پسر اتا قدس سره حضرت بهاء الدین نقشبند قدس سره
فرموده اند که حضرت سید اتا روزی نشسته و همگان آمده اند که
ازین میکشته پت گفته اند که یاد همگان ازین میکارند همگان
گفته که آری لیکن این زمین ارزن را نیکو نمیدهد بعد ازان
حضرت سید اتا بر زمین فرموده اند که ای زمین اکنون ازین
را نیکو بده و گویند که آن زمین بی انکه تخم کارند چند سال ازین
رو بیده بت خلیفهٔ سوم حضرت صدر اتا قدس سره از زمان ارادت
تا زمان رخصت در فتوح بوده اند و حضرت ایشان نیز علوی زاده اند
بحضرت علی کرم الله وجه میرسند خلیفهٔ چهارم حضرت بدر اتا قدس سره
بسبب این انکار که قتیل ارادت کرده اند در لشکر بالحن بوده اند تا جا
حضرت بدر اتا عرض احوال بحضرت عنبر اتا کرده اند روزی حضرت
زنگی اتا از صبح منبسط الاحوال فرود آمده اند پیغام حضرت بدر اتا
رسانیده التماس التفات کرده اند حضرت زنگی اتا فرموده اند که
مرا قتیل ارادت زنگی شرلیت چه دعوی غریض میکند گفته کار او
بود آن انکار سد راه او گشت اکنون قدر التماس کرده ازین گناه
وی گذشتم بعد ازان که التفات کرده اند اول و آخر ظاهر و باطن
وی یکسان گشت کار چه در فتوح شد چون صدر اتا و ازدون حسن
اتا و سید اتا و [illegible] حضرت اسمعیل اتا چون تولد کرده
کردند بنزد او ازدون حسن اتا آورده اند حضرت ایشان بسیار

خود را در دهن کودک نهاده مکانیده و از این جهه بر بسیاری از
حضرت اسماعیل اتا قدس سره ازان مکیدن پیدا شده بالاخره
خلیفه پیشوا تاکشت و حدت اول الذکر در نخل تربیت و حمایت
پدر بزرگوار بوده و که ابراهیم شیخ نام دارند خلیفه اعظم بکم
حضرت سلطان خواجه احمد یسوی میباشند و ابراهیم شیخ بعد از
وفات حضرت سلطان خواجه احمد یسوی نیز رخصت از حضرت ر
یا تبلیغ بوده پس اتا یافته اند که ایشان نیز از خلفاء حضرت سلطان
خواجه احمد یسوی میباشند و بعد از وفات حضرت پدر بزرگوار
بحضرت شیخ مصلحی کرایشان را بعضی سوزلوک اتا گویند
و بعضی سوک اتا نامیده اند آمده مرید شده اند و خدمت
کرده اند رخصت یافته اند و شیخ مصلحی خلیفه حضرت صوفی
دانشمند اند که ایشان خلیفه حضرت سلطان خواجه احمد یسوی اند
و نیز حضرت اسماعیل اتا صحبت شیخ مصلحت خجندی را دریافته
بوده اند بلکه مرخص و مجاز شده اند و حضرت اسماعیل اتا
دختر صلبیه حضرت پیدا اتا را گرفته بوده اند از ان خواجه
اسحاق قدس سره شده اند از این جهت اکثر اسماعیل اتا میفر
موده اند که پیر ما خواجه اسحاق او غلوم خواجه اسحاق مرید ما خواجه
اسحاق خلیفه خواجه اسحاق در کتاب حدیقة العارفین
که اثر مصنفات همین خواجه اسحاق است نوشته اند که
تولد حضرت اسماعیل اتا در غرة ماه مبارک رمضان بوده
از اول رمضان تا اخیر رمضان روزانه نمیمکیده اند و شب

و شب نمیمکیده اند روز بسیار روز تمام شده است از جهت ابر
ابر بودن خلایق عید رمضان را نکرده اند بعد بتردد انکه امروز
عید باشد یا نه اتا حضرت اسماعیل در ان روز نمیمکیده بوده اند
در واقع آنروز عید رمضان بوده است در کتاب مولانا کشف
ابن عبد الفتاح مکتوب است که حضرت خضر علیه السلام بحضرت
اسماعیل اتا تعلیم و تلقین ذکر هو کرده بوده اند و نیز در کتاب
مولانا لطف الله است که در همسایه که حضرت اسماعیل اتا در
بود غلام این جهود در روز شنبه نمیکرده است و در رخانه
اسماعیل اتا بند کرد فکر بوده است یک شنبه بسکر روی داده است
تا چاشت مانده است آخر حضرت اسماعیل اتا در ابو جهل
بیدار کرده فرموده اند که ای غلام قل هو الله احد اگر جهود یا نو عیب
کند کور خواهد شد قل هو الله احد نیز و جهود رفته است و جهود عیب
کرده خوانده است که جوب برداشته نزدند هر دو چشمش کور شده
جهود غلام را بحضرت اسماعیل اتا نیاز کرده است و حضرت
اسماعیل اتا بدو چشم جهود دست مبارک خود را مالیدند
هر دو چشمش صحت یافته و حضرت اسماعیل اتا غلام را آزاد
کرده رخصت کل داده اند از جمله مشایخ شش صد هزار حکمت است
و نیز در ان کتاب است که در صحبت با باخ شمس الدین کفلیز نیز
حضرت اسماعیل اتا بوده اند حاقظ غزل باخ خوب خوانده است در باغ
خواندن بخاطرش رسید که انگشتر نیم در موضع لحاظ است مانده
دلش پیش شد در واقع در باغان موضع مانده بود حضرت اسماعیل

فرموده اند که ای حافظ بنشو بنشین خواهند که از مکه زمین در موضع
عمارت است بیا بنگر فته است بخواهد گرفت بعد از فراغ خواهش
حافظ رفت و از مکه زمین از موضع عمارت بگرفت و هم در آن
کتاب است که مولانا احمد که از مریدان این است بنیت حج
اجازت گرفت حضرت اسماعیل اتا تعلیم کرده اند که بعد از عبور
از دریا آمونیه نام خود را باهم ابرآهم یا اسماعیل یا اسحاق
موسوم سازند تا که ترا فایده رسد چون عازم شود بعد
از عبور از دریا مذکور نام خود را اسماعیل مانده اند چون
ببادیه رسیدند شتر اتچی بیاده اند هم را گرفته بند کرده بگذشتن
در آمده اند لیکن هر یک را نام میرسیدند میگفتند چون نوبت من
رسید نام میرسیدند گفتم اسماعیل او را نگذشته تمام مال او
را بداده اند مولانا احمد پرسیدند که هر کرا نام میرسید و
میگشید و مرا نام میرسیدند نگشتید همه مالم را بداد یدند گفتند
که ما از زمان حضرت ابرآهیم و سپس را که نام ابرآهیم باشد
یا اسحاق باشد یا اسماعیل باشد او را رعایت کرده نگذاشتیم
و مال او را نگیریم بعد از آن مولانا از حج آمده اند حضرت
اسماعیل اتا خاصیت آن سه اسم را بیان کردند مولانا
احمد تقصیر کرده بنای حضرت اسماعیل اتا افتاده اند و هم در آن کتاب
مذکور است که روز عرفه جمع عظیم در صحبت حضرت اسماعیل اتا در
نشسته بودند از میانه ضحبت اسماعیل اتا غایب شده اند حضرت
اسحاق خوجه بالتی پس از مصاحبان سبب غیبت پرسیده اند

از ایشان بزرگوار خضوص

حضرت اسماعیل اتا قدس سره در جواب فرموده اند که روزی ما
ذکر میکردیم جوانی ناشناس از سمت فرود آمده در پیش ما بخضوع
خود را در گرفت بما موافقت کرده ذکر گفت بعد از ذکر باد تمام
بمقصد یکه دارد بر گفت الآن آن جوان بحالت نشر عروج
نمود شیطان لعین وسوسه پیدا آورده ای ما آورده الحمد لله که این
سر بسر بالین او رفته تلقین کلمه کرده شد الحمد لله آن جوان بما
بسلامت برد و هم در آن کتاب است که درویشی را قبض پیدا شد
در خانه تاریک در آمده الحمد لله حضرت اسماعیل اتا کرده است نور
پیدا شده و خانه را روشن کرده است و نور دیگر از طرف
قبله پیدا شده است و گوینده میگوید این نور اسماعیل اتا است
وقت آن درویش خوش شده قبضش ببسط مبدل گشته است
وفات حضرت اسماعیل اتا در خرزیان است و مزار ایشان هم
انجاست بزیارت تبرک به روزی پاشلیغ یونس شیخ فرموده
ای ابرآهیم شیخ مرا الله بالهام کرده است که شما را و اولاد
شما را بر گزیدم که آوازهٔ او از شرق تا غرب رسید و
خورشید فرو گیرد و خلایق بمحبت دارادت و اخلاص بر این فرزند
از پیشتر نا پیوت بشغف لاهوت عروج نماید لیکن ابرآهیم
شیخ شما را لازم است که از قریهٔ یارجین بلده و سیرام بشهر
برادرم سوزوک میباید رفتن تا که سیر ارشاد الاحج و
روشن بگردد و بامر پاشلیغ یونس شیخ ابرآهیم شیخ عازم
بلدهٔ سیرام شده اند سوزوک اتا مع صوفیان خویش

استقبال کرده بمنزل خویش فرود آورده اند مدة مدید ابراهیم
شیخ در بلدهٔ سیرام شده اند ابراهیم شیخ در واقعه دیده اند
که مناره را میاندازند و مناره دیگر عظیم قایم مقام او میسازند
و ستونها در اطراف او استاده میکنند و طنابهای او باطراف
عالم تا شرق و غرب میکشند حضرت ابراهیم شیخ قدس سره این
واقعه را بحضرت سوزوک اتا قدس سره عرض نموده اند حضرت سوزوک
فرموده اند که زود باشد که ما از دنیا رحلت نمایم و یکی از فرزندان
شما قایم مقام شوند و شهرت او از ما زیاده باشد و خلایق
لا یعد و لا یحصی در سلک ارادت او در آیند و این فرزند والله
اعلم حضرت اسماعیل اتا باشد از حضرت اسماعیل اتا هژده پسر و هفده
دختر بوده است

ذکر حضرت اسماعیل اتا خواجه اسحاق قدس سره

حضرت اسماعیل اتا اند

فرزند اول خواجه اسحاق قدس سره صاحب وجد حال بوده اند
در نواحی استجاب نشسته اند و آن قصبه میان تاشکند و
سیرام است وفات حضرت خواجه اسحاق در نواحی خرزیان
در موضعی که آنرا تربت گویند و مدفن شریف ایشان آنجاست
قریب بمزار اسماعیل اتا یزار و یتبرک به و حضرت شیخ عبدالله
خجندی قدس سره از خلفا حضرت بهاء الحق والدین نقشبند است
پیش از آنکه بحضرت شاه نقشبند جذبه قوی روی داده بمزار
خواجه علی حکیم ترمذی رفته اند از روحانیت ایشان اشارت
رسیده است که ای عبدالله الحال باز گرد مقصود تو بعد از
دوازده سال دیگر در بخارا نبرد حضرت خواجه بهاء الدین

نقشبند است بعد از آن شیخ عبدالله قدس سره فی الجمله آرام یافته بجانب
بلدهٔ خجند رفته اند روزی در بازار خجند دو ترک درویش را
در مسجد هم کلاه شده میگریسته اند شیخ عبدالله استماع کرده اند
که از طریق درویشی گویند شیخ عبدالله نیازمندی کرده
چند مقدار طعام و میوه آورده اند و این دو درویش نیاز
مندی شیخ عبدالله را دیده بجانب حضرت خواجه اسحاق تمیل داده اند بواسطه تمیل
این دو درویش شیخ عبدالله بخدمت حضرت خواجه رفته از
واقعه ترمذ هیچ ناگفته چند روز در خدمت بوده اند حضرت
خواجه اسحاق التفات میکرده اند روزی حضرت خواجه اسحاق
عبدالله شیخ را بپدر بزرگوار تعیین نموده اند حضرت خواجه اسحاق
عنایت نموده فرموده اند که این شیخ عبدالله مرید خواجه
بهاء الدین نقشبند اند نصیبه او در آنجاست مرا مجال تصرف
در او نیست چون این سخن را شیخ عبدالله شنیده بجانب
خجند رجعت نموده اند بعد از دوازده سال حضرت نقشبند را
دریافته مرید شده و خدمت کرده بالاخیر از جمله خلفا شده اند
ای فرزند معلوم شما باد که خلیفه اول حضرت زنگی بابا اوزون
حسن اتا در علم اصول بسیار متبحر بوده اند بنا بر این قبایل ترکیه
اصولق حسن اتا گویند قبر او در نواحی بلدهٔ تاشکند است در
لب دریای سیحون خلیفه دویم حضرت زنگی بابا حضرت سید اتا اند
نام ایشان سید احمد است قبر ایشان در بلدهٔ خارزم است خلیفه
سیم حضرت زنگی صدر اتا که نام ایشان مولانا صدر الدین است این

سلسلهٔ عالیه با بخضرت می پیوندد و قبر مبارک ایشان در نواحی بلده
تاشکند در قریهٔ اورته سر است خلیفهٔ چهارم حضرت شیخ بزرگ ابدال
بدر آتا که نام مبارک ایشان مولانا بدر الدین است ای فرزندان
درویش که پدر شما است معلوم نشده که قبر ایشان در کجا است
ایشان بحمد ذکر با حضوره بسیار آتا می میگویند که قبر ایشان در قریه
بزرگ آباد که قریب باش خرد است و نیز ندانند که از کدام اولاد حضرت
آتا به خلفاء اولاد علوی زاده اند **ذکر المکین باباقدس سره**
المکتوب فی اللمحات حضرت المکین باباخلیفهٔ صدر آتا میباشند
بعد وفات حضرت صدر آتا بخضرت مولانا احمد حضرت شیخ
نیز مرید شده اند و خدمت کرده اجازت یافته اند باین
طریقه حضرت صدر آتا را وقت نزد یک رسیده فرموده اند
که ای مولانا احمد از حال المکین باباخبرتان بعد از وفات ان
حضرت حضرت المکین باباخضرت مولانا احمد سر فرود با
آورده اند بالاخر حضرت مولانا احمد بزبان مبارک خود فرموده
که ای المکین باباهن باتو موزه بوشانم یعنی کار ترا بعهده
آلله جل ذکره بتمام رسانم حضرت المکین قبول نکرده اند بعد از آن
مولانا احمد عزیمت کرده توجه نموده حضرت المکین باباراز
پای بروی غلطانیده پیلوش کرده اند بعده مرید شده اند و
خدمت کرده رخصت کمل یافته اند قدس الله سرارهم **ذکر**
شیخ علاقدس سره المکتوب فی اللمحات والرشحات خلیفهٔ المکین باباً
حضرت شیخ علاقدس سره و خبر این دو عزیز در یک صفحه در قریه

موذوذ

قریه یکومش کنت نزد یک حضرت امام علی سعد ساکن **ذکر شیخ علاء**
قدس سره المکتوب فی اللمحات خلیفهٔ شیخ علا شیخ موذود قدس سرهما
و من سر آتا به علی سبیل الکشف حضرت شیخ زاده کاتب باخضرت مرید
شده اند باخضرت آن ها را فی الغفور رخصت کمل داده اند و
حضرت خادم شیخ که خلیفهٔ کلان باخضرت اند این سبب باخضرت ان
میپیوندند در حاطر آورده اند که این جوان این زمان مرید شده
کی از وی زمانی نگذشته رخصت کمل داده اند مگر باخضرت پیر شده اند
باخضرت بگالج خادم شیخ فرموده اند که آنرا که این پیر داده است
شما ندیده اید این پیر بعد از دو روز وفات کنند این جوان
از روی غیرت باکس انتیاد نکند و این رخصت کار را تمام کنند
بعد از وفات باخضرت سه سال در خلوت بوده بمقصود
رسیده حضرت خادم شیخ فرموده اند که ای شیخ زاده کاتب
چون پیر ترا رخصت داده اند که باخضرت در این دو سه روز های شیخ
فرود رفت **ذکر کمال الدین شیخ قدس سره** که لقب او شیخ التقانی
جد اعلای حضرت عاشق یوسف اتا قدس سره میباشند از شیخ الله
در میان این سلسله ایشان را نوشت میشود المکتوب فی اللمحات
حضرت شیخ کمال الدین قدس سره پسر یافته شیخ بوده اند در
وقت سماع صوره بیرون میشده اند المکتوب فی اللمحات که
ضعیفه نزد باخضرت بنظر وف خالی اده عرض از حوال ان
حضرت فرموده اند که ای ضعیفه نظر بنظر وف خود بکن
ضعیفه نظر بنظر وف کرده همه را بر دیده المکتوب فی اللمحات

از حضرت طعام از غیب میآمده است و هیچ کس نمیدیده است آنرا
المکتوب ۲ از رشحات آنحضرت بنزد حضرت عبید الله احرار
قدس سره آمده اند باستدعا حضرت خواجه عبید الله احرار
آنحضرت را دیده گفته اند حضرت خواجه فرموده اکنون پس
کنید از عرش تا فرش بسوخت و بعضی اصحاب خواجه گویند
حضرت خواجه فرموده اند دل ما در دست آورد در المکتوب ۲ الی
حضرت خواجه را سیف الله نام کرده اند مریدان بوده باشد
شیخ کمال الدین قدس سره با او به کرده است آنحضرت شاید در غضب
آن سیف الله را آثار ضعف و بیماری پیدا شده و این واقعه در
قریه علیا بوده سیف الله در المکتوب ۲ حوالت و باسر عت
خود را بملازمت حضرت خواجه قدس سره رسانیده و آنده
عرض احوال کرده حضرت خواجه فرموده ما رجحان تر از
حضرت کلیم سیف الله این را نشنیده الفور مرد المکتوب
۲ الی سیکاه خلوت آنحضرت را صوفیان خادم آمده
عرض کرده اند بیماره غیبت لازم است در محل طهارت
زیر پای صوفیان انداخته شود آنحضرت فرموده اند که مرا
فرزندان است که این خدمت را وی خواهد کرد و بیاعت
نگذشته بود حضرت شیخ سید احمد قدس سره بشماره غیبت
برخاست خود بر داشته بملازمت آنحضرت آمده اند ای فرزند
این ملازمت اول ملاقات شیخ سید احمد با آنحضرت است باشد
اکرامات عظیم المکتوب بعد از ان سید احمد قدس سره در

بیست سال شبها از در سجد خانقاه بیرون میکشیده تا خانقاه هیچ آدمی
اطلاع نمیشده است و روز ها بخدمت دیگر اختیار میکرده است
در سال بیستم ارشاد یافته اند و مرخص شده اند ذکر سید احمد در
المکتوب ۲ الی اول مرید شیخ منصور بوده و وی مرید شیخ
تاج الدین بوده و وی مرید شیخ زین الدین الکاخ بوده اند
و کمالات را نزد شیخ کمال الدین قدس سره یافته اند خانقاه
مذکور شد او کار و او راز است حضرت شیخ میگفته اند
روز شیخ احمد از جانب کجاران بسیف کجانی میرفته اند میاده
در راه باران بارییده و زرقه کرمینه خانقاه شیخ احمد افتاده
غیر از سید احمد نزول نموده اند شیخ احمد فرموده اند لباس
را در میانه خانقاه بکنید که صوفیان را باران رسیده است
جان بیک خان که پدر عبد الله خان است بکلم النفس حضرت مهدی
را بخانقاه انداخته بوده اند حضرت شیخ خدایداد غیر از ایشان
ان کلیم را از میانه برنیده شکافکاری کرده اند بحکمت آنکه
ان کلیم در زیر پای حضرت سید احمد بود و بعضی از روی غیر از
و احترام حضرت شیخ سید احمد انکار نکرده اند بریده شکافتن آنش
کرده اند روز دوم حضرت خدایداد غیر از حضرت شیخ احمد را
بعنان سیب در آمده سیلانیده اند روز سید احمد فرموده
که غیرت شیخ خدایداد غیر از ان از روی حلم و ادب است بلکه او
جوان است کار کرده و کمالات را ریاضت و یافته شیخ جمال الدین است
روز سید احمد در مسجد جامع امیر تیمور گرکان که در سمرقند است نماز

جمعه گذاریده بطریقه خواجه بصحبت درویشان مشغول شدند و
بشیخ چیپن حاجز مرقد منوره تبریز دران مسجد نماز جمعه
گذاردی بلده بطریقه خواجه مشغول شدند بعد از ادای صبح در بعض
مسجد مذکور با یکدیگر ملاقی شده مدتی قیام نموده مشرف
شده بودند بعد ازان با یکدیگر وداع کرده بودند و از هر یک ازین
دو عزیزان پرسیده بودند که بچه سبب مراجعت شده بودند و هر
معلوم شما باشد و هر یک ازین دو عزیزان جواب داده بودند
که درین واقعه مراقبه هر دو دی ما ملازمت رسول علیه السلام
رفتیم عرض طریق خود کردیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
که یک شما فرزند من و دیگری شما برادر من و هر دو را
شما حواله بروز بسپید اجد را در صحبت خواجه مکشوف شده
که از جانب آسمان بر سر مبارک خواجه عبید الله طرار نور
متولا شده و حضرت خواجه در ان نور مستغرق گشته بود
و بعضی از صوفیان را نیز باستغراق حضرت خواجه در انوار
مکشوف گشته بوده از زور ریاضت طاقت صحبت نیاورده فرمان
کرده بود اما شیخ بسپید اجد را از ذوق تمام متواضع شده بود
حضرت خواجه اجد را نیکو راضی گردیده مرد و در مجلس شده بود
و شیخ احمد نیز در خواجه مقبول محبوب شده بودند

ذکر مولانا شمس الدین اوزکندی

المکتوبی باللسان مولانا شمس الدین قدس سره بعد
از ختم علوم رسمیه در جمعه در مسجد جمعه در بلده هراة
بوده بود هفت کس متصدر هفت اقلیم بوده بود از اقالیم و بلاد آنیم

تفهیم میکرده بود جاذبا نا خر بوده بود بعد از ختم فاتحه خلایق شده بود تا شیر
صحبت بسنت تن بحضرت شیخ بسپید اجد گردیده شده بود قدم بطریقت
زده سالها بسیار خدمت کرده ارشاد و کمالات یافته بود از
جمله خلفا شده بود من کراهات مولانا شمس الدین اوزکندی
در ولایت اوزکند فائز گشته بود و بر بسیران بوده بود جمع از
طلبه علم آمده بود حضرت مولانا پیر خود در ذکر فرموده بود که از
فائز خبر نبوده برادر بسپید و حالا از نکه فائز را نوکاشته بودند
و بکمال نرسیده بود و آنحضرت مولانا با کمال نهایت تفضل کرده بود
در آمده خرقه خلافت بر آورده بود حضرت مولانا شمس الدین
فرموده بود الحق له من شیخ کمال شده ام هر چه بکویم آن شود
مزار مبارک ایشان در جوار حضرت سپید اجد در پیر مند در دروازه

ذکر حضرت خادم شیخ عزیزان

شیخ زاده بود بزرگوار و متبرک بهمان
المکتوب باللسان حضرت خادم شیخ عزیزان قدس سره در ابتداء
حال ارزاده بیکی از اکابر کرده مرید بوده مدت بسیار در
ملازمت خدمت کرده تا لاخر اجازت یافته بحضرت شیخ
موده و عزیز مرید شده هفت سال خدمت کرده چنین
کلام و قلت ریاضات شاقه کشیده و مجاهدات لایقه و مکاشفات
فائقه از جمله اعاظم خلفا شده بود حضرت خادم شیخ عزیزان
در بلده سمرقند صوفیان را باجاده گرفته و کرارته میکفته بود
و صحبت با وکمار ازده تاثیر کرده تمام مزدوران از جمله صوفیه
میشده بود مکرر اجیانا کسب بصفت مزدوری میکرده بود تبول مولانا

یکی از بلاد و ولایات ترکستان است

عصمت الله قدس سره از اینکه مولانا امامی منکر طریقت چرا بوده و بحسب ظاهر
از برای احتساب و سیاه نشده نه تا که حضرت خادم شیخ حاضر
غیر ایشان را از بلد بیرون نکنند و ذکر منع نماند پیش از انکه رئیس
احتساب کنند حضرت شیخ فرموده اند که ای رئیس تو اراده کرده
ما را از ذکر حبس منع سازی حالا انکار امروز نماز جمعه را نکنند از رده
این سخن را رئیس شنیده در غضب شد همه اهل احتساب گفته اند
که ما در قلان مسجد جماعت گذارده ایم بعد از ان شیخ
گفته اند که آدینه نماز نگذارده اید لیکن بخون حیض گذارده اید
و اگر قول من قبول نمیکنید از ارحضور انگریزید که از ازار زنان
شما است که بخون حیض غرقه است القصه رئیس این کرامات
دیده شرمنده برگشت و بر مولانا امامی عرض کرد و کرامات
مولانا و جود این کرامات از زنگار ریا ساده متردد
در پای امتحان شیخ رود و در مسجد منقطع سر قندیها بر
اصاغر بنا بر کبار جمع آمده بوده اند مولانا امامی مورد
امتحان شیخ را دریافت و مصلی و التفات نموده که اگر شیخ را
بیابد هیچ یک از این اکابر اصاغر سر خود نزند و قشنگ
شیخ از در مسجد در آمده بسم الله الرحمن الرحیم گوان در آمده
همه اکابر اصاغر بر خود بسته کمال توقیر و تعظیم ایشان را
بجا آورده اند حضرت شیخ سر در محراب از همه بالا گذشته
نشسته اند مراقب شده اند و همگی اکابر نیز مراقب شده اند
در این مراقبه بسنگ آسیا بر گردن مولانا امامی افتاده

نزدیک بود که گردن مولانا امامی بشکند حضرت شیخ رفع آن
کرده اند و بعد ازان فرموده اند که ای ملایان شما مانع سامع
باشید امروز من از ایات و احادیث و روایات و ادله بر این
طریقه عالیه علیه حجت سخن گویم و سخن گفته اند و همه مشغول اند
و هر کسی که در ان مجلس از علما و فضلا و زهاد و عباد و عوام
و خواص که در ان مجلس بودند همه مرید شده اند فرزندان حضرت
سر بوده اند یکی حضرت مولانا شیخ زاده که اکبر و اعلم خلفای
و از حضرت شیخ شصت و شش سال تمام داشت و از ارشاد
رسیده اند و این فرزند در زنده حضرت شیخ وفات یافته
در غار مبارک حضرت شیخ که در بلده سمرقند دفن
نموده اند و نیز حضرت شیخ در ان غار مدفون اند فرزند دوم
حضرت شیخ علاءالدوله بعد از رحلت حضرت شیخ
صوفیان را بخلوت فرموده و خود را بخدمت اکابر
مشغول میداشته اند روزی حضرت مولانا لطف الله داماد
سر حلقه انکار شده ذکر ارته میکفته اند یکی از مریدان حضرت
شیخ از کمال غیرت سر التفات فرود ناورده در کناره
خلوت متوجه بوده اند از انکار صوفیان را فتوحات و خواص
نمی بوده است حضرت شیخ علاء الدوله را سرزنش فرموده که این
عدم فتوحات و خواص بتوجه غیر و بیگانه آمده است تا حال
بالفور خود را در حلقه انکار نشسته حضرت مولانا لطف
الله و آماد را بخدمت فرموده اند که کفش متغول شده اند ان

صوفی که از مریدان پدر که متوجه بعد فریادکنان در زیر قدم
افتاده مرید شده بود بعد ازان حضرت شیخ علی مخدوم فرموده بود
که شمشیر بردارد خواستم که برگردد بزنم حضرت
پدرم ظاهر شده شمشیر را دور کرده بود حضرت شیخ علی مخدوم
در نوبت حصار مدفون شدند بزرگ بزرگوار و گویند که در ریاض قدس
ان بشر بوده است و وقتیکه مخلص بزیارت آید و در رسیده
بعد از زیارت بار بموضع قدم میاندازد است و حضرت میکرده
و فرزند سیم حضرت شیخ قدس سره قطب الکرم و غوث الوفا
حضرت شیخ عبدالحق عزیزان قدس سره حضرت خواجه عزیزان
که نسبه حضرت شیخ عبدالحقند فرموده بود که بامام حضرت
مولانا عبدالحق در دو نیم سالگی مجاز و مخصص از پدر بزرگوار
خود خادم شیخ عزیزان بوده اند باین طریقه که حضرت بزرگوار
در بالا بلندی منبسط کمال شوق و شوق و باهیت و باغیرت
شیخت بوده اند حضرت شیخ عبدالحق حوالیده و شوریده
افتان و خیزان بخدمت پدر بزرگوار رجوعش سر آورده اند
حضرت بزرگوار بسمت و غیرت زبان مبارک خود را بدهان
حضرت عبدالحق انداخته مانده اند متوجه بخناب حق سبحانه
شده بمثابت او تعالی عزشانه بشیر را بمرتبه تکلان و
ولایات رسانیده اند و فرموده اند که ای فرزند بعد الیوم
تر را هیچ کس احتیاج نباشد و نیز حضرت خواجه شیخ فرموده که
با بام حضرت شیخ عبدالحق در سن دوازده سالگی بعد از وفات پدر

پدر بزرگوار در یکی از کوه باره ها شش شبانه روز اربعین نشسته اند
یکی از زنها بر اصحاب حضرت بزرگوار که مسمی محمد صوفی نام فرموده بود
که ای حضرت مخدوم یک از خلفا و الا شریف مرید شوند و از ین
اربعین نشستن بحضرت شما سود در نیست حضرت عبدالحق فرموده
فرموده بود اگر شما را اعتقاد و این است که من مرد عبث کارم و در
این کار کذب و مدعیت باشم نعوذ بالله من ذلک انا اعتقاد و من باشم
این است که من مرد صاحب کمال و از پدر بزرگوار خود نیز
مجاز و مخصص و شما نیز مرد صاحب کمال و مجاز و مخصید
از پدر بزرگوار من اگر اینچنان میکنید بیائید هر دو بی ما باغی
مرا تعب باشم و توجه تمام با یکدیگر نمایم بالاخر متوجه شده اند
بعد از ساعتی حضرت میر محمد صوفی مسموم شده بیفتاد و
حضرت شیخ عبدالحق فرموده اند که این مسموم را از ین در
خلوتخانه ببرد ارید تا که بتحقیق تادیب یابد و آن صوفی
یکهفته تمام در بالای برف در تحت کوه میر بیرون خلوتخانه
خاب کرده اند و از حرارت بدن صوفی برفها آب شده بعد
از یکهفته حضرت شیخ عبدالحق عزیمت تشریف کرده اند
الغور صوفی بهوش آمده عذر و تقصیر کفته انقیاد نموده اند
و نیز حضرت خواجه فرموده اند که حضرت رحمت صوفی قطب زمانه
نیز از انکار اصحاب حضرت شیخ خادم بوده چون میر محمد صوفی
بحضرت شیخ عبدالحق اعتراض نموده اند بالاخر بمرتبه عزیز مرتبت
شده متوجه شده اند رحمت صوفی چون نسبت تر شده در اطراف

عالم گرنجته اند و حضرت شیخ عبد الحق چون شبباز شده پریده
و پیش گرده رسیده و شکیر زده اند بعد ازان سر بر دوشته
دیده اند که رحمت صوفی هنوز زنده اند تا چار بغرت آمده
گفته اند که ای صوفی هر چیز بغل کنی و بر پشت بگوئی امروز
چه خوانده و چه چیز را ورد کرده صوفی بر پشت گفت که ای
مخدوم امروز دعای سیفی خوانده بودم و در بغل دعای
سیفی دارم گویان بغل را کشاده دعای سیفی را بگرفت که
دعای حیفی دو تفه شده بوده است بعد ازان عذر و
تقصیر گفته انقیاد تمام نموده اند در کتاب لمحات است که
حضرت مولانا فضا عزیزان قدس سره بعد از وفات شیخ
خدا داد عزیزان قدس سره باد جفه مجاز و مرخص بوده اند
بحضرت شیخ عبد الحق مرید شده اند و از خضرت کل یافته اند
حضرت مولانا وما فرموده اند که ملا عبد الرحمن مفتی گوضتی
اوّلاً مرید شیخ عبد الحق بوده اند تا نیاگ مرید مولانا احمد شده اند
روزی شیخ عبد الحق را غیرت در گرفت از آنجا سر خند
بساحل دریا گلک آمده در حین نصف روز آفتاب
گرم متوجه شده غلطیده اند حضرت مولانا وما جامه بر
خود گرفته سایه میکرده اند بعد از ساعتی سر بر دشته فرموده اند
ای مولانا وما سر خیز ید و با کوفین رفته نماز جنازه ملا
عبد الرحمن مفتی را بخوانیم چون با کوفین رفتیم دیدیم و
دانستیم که در همان زمان متوجه از عالم دنیا بعالم آخرت

آخرت انتقال نموده بوده اند این دو نقل بحضرت مولانا عبد الحی
ابن حضرت مولانا اما ان منسوب است و نیز حضرت مولانا عبد الحی
از والد خود نقل کرده میفرموده اند که روزی حضرت شیخ عبد الحق
در خلوت خانه در اعتکاف بوده اند دیده اند که در وقت
ذلیفه یک صوفی در خواب است از اندک پای مبارک خود را
رسانیده فرموده اند که ای صوفی نمی بر خیز بگریبد و در
بیرون اندازید که کفش شده است صوفیان آن صوفی را
بیرون برآورده دیده اند که در زمان امر شیخ مرده است
و حضرت مولانا وما گفته اند که حضرت شیخ خدا داد عزیزان
را صفت جمالی بسیار بود که هزار کس نه از مریدان با او آبا
عود میکرده اند و هم نموده اند اما حضرت شیخ عبد الحق را
صفت جلالی بوده که در اکثر اوقات چون شیخ عربان
بوده اند بد و نیک را با ندک چیزی آبا بقتل میرسانیده اند
منقول است که مولانا درویش محمد نرکسیانی در قندهار
میزدا در اورده میفرمودند و اکابر علما بسیر قند همه شاگرد
بوده و نزد شیخ عبد الحق بسیار میمانده اند روزی حضرت
شیخ فرموده اند که ای آخوند شما سر ما را بر آهم شیخ را علم
علم ظاهر کنید من شما را علم باطن تعلیم کنم و باز فرموده اند که
هیچ او لیا را بشرط و اک نکرده اند ما شما را بشرط و با
سازیم مولانا درویش را شنیده شد باز بین سبب از دنیا
انتقال نموده اند بعد از وفات شیخ عبد الحق شیخ ابرا هم که

پسر ایشان است قایم مقام ایشان شدند حضرت خواجه عزیزان
برادرزاده شیخ ابراهیم و نیز از شیخ ابراهیم رخصت
یافته‌اند و حضرت مولانا لطف الله داماد که داماد صلبیه خادم شیخ
عزیزان بوده‌اند روزی در مسجد مقطع که مسجد عظیم است از
کثرت هجوم مردم در آستانه در مسجد مراقب بوده‌اند اما
حضرت خادم شیخ باذکار اره مشغول کرده توجه بحضرت حق تعالی
داشته‌اند حضرت مولانا لطف الله در واقعه دیده‌اند که نه بستر
در زیر پای مولانا انداخته‌اند بعد از فراغ از ذکر اره که
حضرت خادم شیخ حضرت مولانا را طلبیده فرموده‌اند که ای
ملا یکبار بمجلس ما آمدی نه بستر در زیر پای دیدی و اگر بیشتر آیی
از آسمان معلی بگذری بعد از ظهور این واقعه و این کرامات
مرید شده سالها خدمت کرده و کمالات یافته از جمله خلفا
شده‌اند منقول است که روزی حضرت خادم شیخ از ابیات
حضرت مولوی قدس سره بغیر موزون چون نثر خوانده‌اند
چنانچه طریق ایشان بود حضرت مولانا بیت را موزون خوانده‌اند
حضرت خادم شیخ را غبار دل شده کارد را از غلاف کشیده
بجانب مولانا پرتافته‌اند فرموده‌اند که ای ملا این کارد را
نگاه دارید حضرت مولانا آن کارد را بتبرکا سالهای بسیار
نگاه داشته‌اند بالاخره آن کارد پسر مولانا حضرت مولانا
را بشهادت رسانیده‌اند ای فرزند همان غبار دل که
حضرت مولانا را خون آلوده گردانید در کتاب لمعات است

که از حضرت مولانا از دختر خادم شیخ یک دختر تولد کرده
و این دختر را بحضرت امیر از برکه دانشمند روزگار بوده
تزویج کرده‌اند از این دختر نیز دختری شده که وی مادر
حضرت مولانا عصمت الله قدس سره میباشند پس مولانا عصمت الله
از جانب مادر بحضرت خادم شیخ عزیزان میرسند و از
جانب پدر بحضرت خواجه عارف ریوگری که در سلسله خواجگان
معروف مشهورند میرسند حضرت مولانا عصمت الله فرموده‌اند
که ما را در جوانی جمعیت خاطر بسیار تمام بود بعد از آن بواسطه شغل
بفرزندان و تودد و شفقت خلایق آن جمعیت بتفرق انجام
یافت ای فرزند حضرت مولانا عصمت الله جمعیت در وحدت را
خوب دیده‌اند که مرتبه اول است نه جمعیت در کثرت را که
مرتبه ثانیه است و حضرت مولانا صحبت درویش شیخ عزیزان
که از خلفا شیخ خدایداد عزیزان است دریافته‌اند بسیار میگفته‌اند
که از مشایخ این سلسله بی تکلف تر و بهمت تر از حضرت درویش
شیخ نیافتم و ندیدم و نیز حضرت مولانا فرموده‌اند که درویش
شیخ عزیزان مشرف القلوب بوده‌اند و اشراف تمام داشته‌اند که
باین طریقه در خلوت این درویش شیخ در تابستان بودم و گرم
شدم و بسیار محنت کشیدم و حضرت درویش شیخ بحال من
اطلاع یافته‌اند یک از صوفیه را فرموده‌اند که ای صوفی
برخیزید و این ملا را بحجره که در بیرون خانقاه است برده
مهمان داری کنید و صوفی مرا بفرموده حضرت شیخ عزت

واکرام کرده عزیز و محترم داشت و حضرت قاسم شیخ عزیز
که از نسل این سلسله اند فرموده اند که مولانا عصمت الله و
مادرزاد است و صحیح الاعتقاد است و سلیم الزیارت است
روز مولانا عصمت الله در دولابت کرمینه بخانه من آمده و
قصد سفر بخارا کرد و من پرسیدم که ای ملا بچه غرض بخارا می
روید جواب داد که بجهت زیارت مزار است و من زور را
احتمال نموده رخصت کردم برفت و زیارت مزار است کرده
و با بلده بخارا شریف نزدیک آمده بجانب قرشی و شهر سبز
رفته بسمرقند گشته آمد و مرا خوشوقت کرد آمدند و من او را
باز زیارت غیبی رخصت کل دادم ای فرزند حضرت مولانا عصمت الله
در زمان تحلک از ابتدای حال تا آخر عمر در خدمت قاسم شیخ
بوده اند و حضرت مولانا بسیار میگفته اند که من و او بیک ام
دولت مادرزاد و در یک زمان متولد شدم مرا در دین حضرت
خواجه ملاکه و او را حضرت خواجه احرار اند خدمت نموده اند و خرقه یاره
کرته زنش آن را با من سیرته کرده داده اند حضرت مولانا ذکر
جهر را نکرده اند این سلسله سلطانیه میگفته اند حضرت عالم شیخ
علیا باد گفته اند که حضرت مولانا مشرف التکلف بوده اند روزی
در مجلس درس بودم یکی از خویشزادها در پیش مخدوم باندک زر
بی ادبی غضب شده اند و من در پیش غضب متفکر و متحیر بودم
بالفور بحال من مشرف شده گفته اند که طالب علمان بی شرع
فرزند آن مشند اگر تادیب نیابند بی ادب خواهند شد متفقه

منصوصه از پی غضب تنها ترویج شریعت نیست بلکه ترویج
طریقت و حقیقت با شریعت نیست از پی این در پیش کوبه من
تفرقه من است از پی ترویج تعلیم شریعت و طریقت و حقیقت
نه از پی ترویج علم عربی تعلیم و ادن است که انما الاعمال بالنیات
عذر خواه من است و نیز حضرت عالم شیخ علیا باد فرموده
که مرا فرزند نیست و بخدمت مولانا عصمت الله بردم و بدعا
مبارک حضرت مخدوم مرا نواختند و در دل من این بود که نام
مبارک این پسر عبد الرشید باشد یا عبد الشهید یا خدا حضرت
مخدوم مولانا عصمت الله فرموده اند که من از حق تعالی سائلم شدم
که نام این فرزند عبد الرشید باشد و نیز حضرت مولانا
فرموده اند که من بخدمت مولانا نظام مصطفی آمدم که سفر حج
غالب شده زمزمه با خود کرده میکرد بستند مرا نیز نا نیز کرد
بحالا عجب و غریب سیر شدم و من نیز گریه کردم بالاخر بر قدم
مبارک ایشان افتادم خطور شد که مرید شوم فرموده اند
که چه لازم است که در پیر مرید باید آورده شود زیرا که ارادت
بالحقیقه ارادت بالقلب است و نیز فرموده اند که من نیز نزد یک
حضرت میرخان قدس سره رفتم با شد شما متاثر شدم و خواستم
که مرید شوم حضرت میرخان فرموده اند که چه لازم است که
دست داده سفر انقیاد دل ارادت دل است پس شما
منقاد شدید شما را بمریدی قبول کردیم پس از ان نیز نزد یک
حضرت بخانه در ضمن خدمت بودم و خدمت کردم ارشاد

و هدایت و اجازت و رخصت یافتم پس ای ملا عصمه الله
از آدت قلبی شما را قبول کردم و هر نسبتی که از شیخ زین
الدین الخوافی بحضرت میرخان رسیده ثبت و از آن
باین کمینه که ملا مصطفی رسیده است و از زین بکمینه بباطن
مبارک رسید بارک الله الغنی و نیز حضرت مولانا عصمه الله
فرموده اند که حضرت قاسم شیخ عزیزی در ولایت اشنخ ضن
معتکف شده اند و دران اعتکاف ملازم و مصاحب بودم
مرا جمعیت تمام حاصل شد که پیش ازین اعتکاف بارها در ز
اعتکافها و خلوتها حضرت شیخ برا یافاضات شامله مصاحبت و
ملازمت میکردم مثل این جمعیت تحصیل جمعیت نمیکردم و
چون این فضل بالفضل حق تعالی نمیرسیدم تا چار بعرض شیخ
رسانیدم حضرت شیخ فرموده اند ای ملا بدان و آگاه باش
که تمام اعتکاف با یکی اعتکاف خاصیت و تمام صحبت با یکی صحبت
لیکن تفاوت در مکان است باین طریقه که ولایت علیا با د
و ولایت میانکال و ولایت اشنخ ضن تا بخارا همگی در زمینه
طریقه شریفه نقشبندیه است گویا که اهل این ولایات مذکوره
همگی یک تن و یک جا شده اند و هر وقتیکه ذکر کنند همگی باتفاق ذکر
میکنند این جمعیت شما از زین بیش زیاده شده است
اما در ولایت اشنخار سمرقند طرق مختلفه است بطریقه
شما در اعتکافات مباشرت نمود پس باین اختلافات
و حضرت مولانا نیز منظور و مرخص حضرت مولانا ملا مذکوره

بوده اند

بوده اند حضرت مولانا ولی میفرموده اند که این ملا عصمه الله ما
ولی ما در زیارت مرقد مبارک مولانا عصمه الله در جوار حضرت
خواجه احرار است

ذکر حضرت شیخ جمال الدین قدس سره

ای فرزند الخ حضرت وحید عصر و فرید دهر قطب الاصفیاء و
غوث الاتقیاء بوده اند در علم ظاهر و باطن متبحر تمام
داشته اند خلیفه اعظم شیخ خادم عزیزان مذکور اند بسیار
خلوت می نشسته اند و گاهها بخلوت پنج میباشیده اند حضرت
شیخ خبر داده اند عزیزی میفرموده اند که حضرت شیخ تا یکبار خلوت
در تابستان متصل نشسته اند و لباس ایشان آن بوستین بوده که
روز زمستان حجرت حرارت خانقاه چون آتش سوزان گرم شده اند
همگی صوفیان را بدهلیز خانقاه حواله کرده اند بجز ده تن همه
برامده اند یکی ازان ده نفر من بوده ام حضرت شیخ بوستین خود
پوشیده نشسته اند خلوت را تمام کرده اند بیت بقدر شغل خود
باید زدن لاف که کفش کس نماند رخت در قاف ای
فرزند سوختگان از عشق الله جان حرارت چند که آتش دوزخ
همه در نظر حرارت دل ایشان محو گردد مثل حرارت شمس حیوانی که
ظلما با نار کموا بردا و سلاما علی ابراهیم الایه و قوله تعالی فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا الایه و قوله عم لا ینظر الله
الی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم الحدیث و قوله ع ان القلب لفی
غور النفس و فیها انظر سبحانه الحدیث و قول حضرت سلطان خواجه
احمد یسوی قدس سره عارف عشقت جان ملکید الم تا رباید او ز تو ننگ عالم همه غلغل بود

ای فرزند این همه ابر آوخ دله از همه اعظم من کل وجوه
و مکتوب است که حضرت مولانا ابراهیم بشرو خود در بحث چند
اشکال در رد و نقض ترتیب داده بحث ایشان برفت
و ایشان اشراف شده فرموده اند که ای مولانا ابراهیم تو در بحث
وجود سخن ترتیب داده و در ضمن خود چنان میدان ریسمان چند
بار نداشته ای خاموش باشی اکنون بیا زیاده از این
امتحان مکن ما چار مولانا ابراهیم بیامدند تمام رساله را
مع اجوبه تقریر نموده بزیر قدم ایشان افتاده مرید
شده نزد شهای عظیم یافته از جمله کبرا و اولیا شده اند
و مکتوب است که تمرتاش از مشایخ عظام دیده بودند که سلطان
خواجه احمد یسوی مع جمع از روح الفاق نموده اند که شاه
بیک که نقیب و شیبانی خان است والا این ولایت و غانه
گرفته و شیخ جمال الدین ازین واقعه خبر واقف شده بوده اند
اتا عبد العلی ترخان را که حاکم سمرقند است متصدی بوده اند
و ازین سبب حکومت شیبانی خان را عزت کرده قبول نمی
کرده اند روز شیبانی خان نزد یکی شیخ جمال الدین آمده
ادعای حکومت ولایات و غانه بخارا آورده از شیخ عرض
نمایم اگر متصدی گردد لشکر جمع سازم عبد العلی ترخان را بکشم یا
برآنم ولایات و غانه را بگیرم حضرت شیخ جمال الدین یا
خاطر او مشغول شده گفتند که ای شیبانی در خاطر آورده
که عبد العلی مشرع را بکشی یا برآنی و تو ظالم حاکم شوی خیر

برخیز برو این والا از خاطر خود بیرون آر ناچار شیبانی خان
خود بیرون آمد و با یوسف گشت و گفت که دیر سال مرید تو و خدمت
میکردم با این امید اکنون امیدم قطع یافت شیخ دیگر میباید کرد
متصدی شوم تا که من حاکم و غانه گردم بیکی از زده کنند
گفت که شیخ صاحب تصرف نا کرده که دعا او را بگیرد و ما مرد
بر سم زده کنند گفت متصود شیخ که از خلفا شیخ تاج الدین است
وی از خلفا و زین الدین است و مستجاب الدعوه است و زین جهت را
نشستند نزد یکی از متصوران رفت شیخ بر خود خطر او از خلفا یافت و
فرمود که ای شیبانی خوش آمدی تو حاکم بلاد و غانه خواهی شد
زیرا که حضرت سلطان خواجه احمد یسوی کمر همت مع جمع مشایخ را
از برای حکومت تو بر میان بسته اند اما شیخ جمال الدین بر تو
خیانت کرد اما من امینم از امانت تو بر تو میرسانم ان شاء الله
تو پادشاه میشوی و مار عیت تو میکردم اکنون ای شیبانی بر
خیز و برو بزیارت حضرت سلطان زا لجای آرا جازت
دهند مدد رسانند تا که حاکم سمرقند شوی شیبانی خان
بنزد سیان آمده حضرت سلطان را زیارت کرد ازیشان رخصت دید و
اعانت یافت و لشکر جمع کرد و بیامد تمام ملک و غانه و تاشکند
و سمرقند و میانکال و بخارا بگرفت و عبد العلی را بکشت بعقوبا
و برآمد بقول او شیخ جمال الدین را غضب کرد و پسران ایشان را در نظر او
بیاورد و بخت و بیست پسر ایشان را با کوپان فرو یاد برآورده
میکرد و حضرت شیخ این را از زار بشنید و بگفت ای بگیرم تو تم چه

بمضمون اولاد ما اکباد ما الحدیث بعد ازین کلام شیخ تمام عقده
پیر نشاده گفت چون او زبکیه این کرامات را بدیدند بهرات
و کس بزان نشده نزد شیبانی خان آمده تمام قصه را بگفتند خانه
گفت من هم مرید او یم و اعتقاد من آنست که از اعظم مشایخ و از
جمله اولیا الله است تکیه و معین من نیست اکنون حضرت شیخ
را با ادب تمام بلکده همراه فرستید بالاخر شیخ را بهراه او
فرستادند شیخ خدایداد بحضرت شیخ گفته بودند که حرز از خارت
و هی توجه کرده این تمام را بگذار حضرت شیخ گفته بودند که ای پسر
خدا داد او را بگذار که حضرت سلطان خود او را حکومت
او نیست توجه تو بر او را و به او نیست حضرت شیخ بهرات
رفتند مولانا عبد الغفور مرید شده بود تمام خدمت مطبخ خانه
بنفس خود و لطیفه کرده بود و علمای هرات تنگ و ناموس
حضرت شیخ رسانیدند حضرت شیخ فرموده بودند که ای علمای نادان
ملا عبد الغفور کار خدا آورند اختیار کرده است کار خدا را چکونه منع
توان کرد بعضی از علمای بحضرت ملا عبد الغفور گفته که شما در
سلسله خوجکان بمشایخ عظام سالها خدمت کردید و اجازتها
یافتید اکنون چکونه این سلسله حقیره سلطانیه را اختیار کرده اید
حضرت ملا عبد الغفور در جواب گفته بودند که این سلسله سلطانیه
جمیعه بخرید و وقت یافت بمنتهی بعضی گویند که حضرت ملا
عبد الغفور گفته بودند که بنسبت سلسله شدن از کمال سیادت
مکتوب است که حضرت شیخ آرزوی دیدن مولانا را داشتند

و مشایخ کرده بحضرت مولانا عبد الغفور الخطار نموده اند که حضرت
مولانا فرزند را جواب کو یم گفته فرصت طلبیده اند بعده یکی از
فرزندان مولانا در قدس سره اتفاق نموده ما حضرت ساخته جمیع
مشایخ و اکابر و مولانا هرات را طلبیده اند و دران مجلس از حضرت
شیخ تصرف تمام واقع شده که همکی اهل مجلس سلسله کشیده
مرید کشته اند در مدة یکماه جمیع مشایخ و علما و سادات و
اکابر بتصوف یافته بعضی مرید بعضی مخلص شده اند بکمیکه
که سلطان حسین میرزا بادشاه هرات بود بخدمت حضرت شیخ
آمده بود خدایداد خان در یک جامه از صوف بمجلس
بود بهیئت بیقوده بنک و ند و بادشاه تبرک کویان تکیه
را کرفته در بغل کرده اند و سلطان از کمال اخلاص برسید که کدام
از صوفیان و درویشان و طلبه علم پوشش صحیح الاخر و خرقه
در مطبخ خرق کشند از برای کار تعهد نبند و حضرت شیخ زه
جمیع ایشان داده اند حضرت سلطان بر خواسته تواضع نموده
کفته اند که همت شما از ما عالی تر بوده است که با فرمنقت سیر
بتوشن خورد یم مکلوب با حکومت خود خواهد بود رسید یم و دران
حضرت شیخ فاتحه بعموم برسانند ضیافتی کفته بودند
و من بروند ثواب از ند نیا تو نیته منتا و من از و کتوب الاخرة تو نیته
منتا و باز سلطان برسید که کدام از ین صوفیان صاحب ضیافت
باشند حضرت شیخ فرموده اند که مرا با درست در ماوراء النهر که ملا جوزه
و فی صاحب ضیافت است بعد ازان سلطان چند جفته آب زمین نیاز او

حضرت شیخ عذر گفته قبول نکرده از عذر ایشان این بعد نیم حضرت
نخواهد اختیار کردم از نخواهد اخراج کرده نزد و اگر از زمین زیاده
اختیار کنم میترسم که از عالم اخراج کنند ای فرزند پس تحقیق
ترک دنیا و اجتناب از ما سوی است حضرت قاسم شیخ گفته نزد
که در مجلس شیخ خدا بیامرزد بخدا و کرامة ما حضرة دیگر شنوده نه خود
نه گاه و نیز گفته نزد منی گفته قاسم شیخ از بس یک کاسه خود
یک دامن گاه مهیا شده ام این همه شوش از حضرت گاه و
خود اسپ و اشتر و آب زمین خوشتر ای صوفیان چاره سلوک
اگر تواند چون این کمینه قاسم شیخ شود و گر نشود این ناچیز
کردن چون حضرت شیخ خدا بیامرزد بخدا و کرامة حضرت دیگر از
آب زمین و دان و گاه و حیوان نخواهد ای فرزند این پند موعظ
را عمل نما باید شاید که بمین عالم احسان در سلک عزیزان ما
در آید حضرت مولانا صوفی برکتی گفته که حضرت مولانا ما
گفته نزد در بلدهٔ هرات در مجلس عظیم که از علما و فضلا و مشایخ
و اکابر مجتمع بوده نزد از حضرت شیخ از صنع خدا رسیده نزد
بعبارت مختلفه بیان میکرده نزد آخر کلام انجا رسید که
اگر خدا متحد بودی چون ملا خدایداد ما بودی آه ملا خدایداد چه
که او را دیده شنوده نزد این سخن قطع نظر نموده که حضرت شیخ
خدایداد را السلام علیکم گویان خاطر شده نزد جامهٔ نو عید بر
و کلاه از عید بر سر و چادر کرنها بپوشیده نوت دوخته نزد و
کرنها او را نیز بپوشیده نوت دوخته نزد این پس دانسته که من

من این زمان بیان نمودم بعد ازان در نثر و این جماعه رخصت
کل داده خط ارشاد نوشته داده نزد و گفته نزد که در نخ نقه ما
خط ارشاد نیست لیکن از روی بعد مسافت زمانه مکانه بنا
بر حکمت دیگر خط ارشاد نوشته شد و گویند در بین مجلس غلغله
بسیار بنیاد افتاده همه آنرا انکار کرده مجلس ساخته نزد بعضی از
شفها مذمت کرده نزد حضرت مولانا عبد الغفور سخنان شفها را
بعرض شیخ رسانیدند حضرت شیخ فرموده نزد که صوفیان را
همکاشته شده است که در بلدهٔ هرات آمده بعد از چند روز بر حسب
تحلی حضور رسید شد بعد ازان مولانا عبد الغفور را حضرت شیخ
فرموده نزد که این علفها را خود شما تقسیم کنید صوفی گفته خدا
دو خر را روزی بدهید و صوفی مجرد را یک خر روزی دهید بعد از یک
یک ماه در هرات تحط غریب پیدا شده و همگی اهل مجلس ساخته
شیخ استهزا کرده نزد و کثیر از شفها این کرامات دیده مرید
شده از شفاهیت سر کشیدند و مرقد منور حضرت شیخ در
بلدهٔ که در نخت کرمولوی حاجی سراج الدین الله مرقد همای
فرزند حضرت شیخ از بهفده مشایخ مرخص بوده نزد همگی را
نسبت بحضرت شیخ خدایداد بطریق نیاز سپرده نزد
فرموده نزد که اکنون کار کنید این نسبت به بنده کان
خدا رسانید و زنهار عزیزان اهمال مکنید و نفس خود را
در ریغ مدارید ذکر شیخ خدایداد عزیزان قدس سره
و آله بزرگوار حضرت شیخ خدایداد آدم پسر که از تق شیخ نام دارند

خاندرمی الاصلند و از بزرگان و بزرگزاده گان آن بلاد
و مرجع عوام و خواص اند بنا بر خلوص عقیده اکابر و صغار
آن ولایت سر بآستانه این بزرگوار آن میسوده اند و این
افعال مجموعه را بسعادت عظمی و وسیله و صولی بمرتبت علیا
منفهمیده اند روزی حضرت آن شیخ ببرادر خود گفته
ذکر با شیخ نمام و آرند گفته ندای مرا در گوش میسودیم
که بمردم اختلاط ننمایند بهتر بود حضرت ذکر با شیخ عرض
کرده اند هر چه بخاطر عاطر بگذرد و انست بعد ازان با این مصلحت
بجا نیکارا رد و آنه شده اند و در زاویه منزوی شوند
کسی را اطلاع بر احوال ایشان نبود و چون متوجه شده
آمده اند بکبوه سر میخ که در جانب قبلی ولایت کرمینه است
و دو فرسخ سمرقند از ین ولایت دور است در میانه
آن سر این قبله ایل حارسنگ نام در آن ساکن و متوطن شده اند
از جهت آنکه اوضاع و اطوار آن مردم را لنفقود قابل
یافته اند و لادت ان عزیزان در میانه ان جماعه دران
موضع بوده است و چنانکه متولد شده اند تا چهل شبانروز
شمع میافروخته اند و روز غایت میشده اند بعد از تولد خبر
بدر بزرگوار رسیده اند گفته اند که خدمتی بردی بعده
باین نام موسوم شده اند و آثار ولایت در آن حضرت
از زمان طفولیت ظاهر و هویدا بوده است چون آنحضرت را
شش سالگی رسیده بمکتب رفته تحصیل قران شریف میکرده اند

مکتب دار در واقعه دیده است که پسر آمده مکتب دار را میگوید که
این کودک را نجوبی پروا کنند و خوانانند که فردای قیامت شفیع
تو خواهد شد ان بسعادت تمند بعقیده تمام تعلیم سوره قران
و کتب کرده اند در کتاب حجة الذاکرین است که آنحضرت متولد
شده اند در حین تولد ذکر هو گفته اند که ذکر خاص الخاص است
ای فرزند ذکر الله ذکر خاص است و ذکر لا اله الا الله ذکر عام است
پس آنحضرت و مادر بی مادر زاد صاحب تحقیق بوده اند و
نیز در آن کتاب است که عم حضرت ایشان ذکر با شیخ گفته اند
که این کودک سر آمد ما را بظهور رسانیده گمان احوال از آبا
اجداد بر ما موروث بود اکنون این طفل قطع مسافت
کرده اند تمام کلامان ما فدا بسم الله الرحمن الرحیم یا سلام
بوده و در سر حال میگوشیده اند صدق و عقیده من
این است که این کودک مربای اسم الظاهر شده و در منظر ظهور
خواهد شد و نیز در آن کتاب است که حضرت ایشان سه سال
را بسر برده قدم بچهار سالگی مانده بوده اند که والدین ایشان
از دار فنا بدار بقا رحلت نموده اند چنانچه شنوده که
تعهد احوال حضرت ایشان کند حضرت سبحانه و تعالی از صغار
آن زمان رشادت غیبیه کرده که از تربیت این کودک
غافل مباشش که سعادت دارین تو وابسته بران است که
القصه ان صاحب اشارت غیبیه تعهد احوال آنحضرت کرده اند
چون آنحضرت از مکتب فارغ شده اند بلده سمرقند

در مدرسهٔ چهارباغ حجره گرفته از برای تحصیل علوم شرعیه مشغول
ریاضات شاقهٔ صوفیه ذکیه گشیده مناظره و مباحثه
و مطالعه و مناقشه را حجاب خود ساخته بودند چنانچه مولانا
جامی قدس سره گفته اند که هیچ حجابی بهتر نبود و شیطان خدا
از اشتغال بدرس نمی ساخت چون درس گفتن و درس
خواندن ؎ بهتر ز کتابی ز جهان یار نیست ؛ در
غمکدهٔ زمانه غمخوار نیست ؛ هر لحظه ازو بلوحی تنهایی
صدر راحت است هرگز ازو عار نیست ؛ زمستان تابستان
پوستین پوشیده اند اگر زمستان شعله جانب موی او را
در بر میگرفته اند اگر تابستان شعله جانب بر عکس
او را میپوشیده اند روزی چندی از اثر این ریاضات
میانکال که وطن اصلی انحضرت است بحجرهٔ ایشان آمده
مهمان شده اند از جهاز حجرهٔ خود یک جامه طلسه
پوشیده اند و پوستین خود را خوابیده که از برای گوشت
گرفتن بقصاب ببرد و کسی قصاب انحضرت را دیده
شناخته باره گوسفند مع پوستین آورده در مدرسه
طبخ فرموده مهمان داده اند بعد ازان هر روز آن
قصاب جهاز از برای انحضرت می آورده خلوص
عقیده دارد و بروز ان قصاب زیاده میکرده است
بالآخر انحضرت ازان قصاب کرنجه یعنی بلوی پوستین که
در سمرقند معروف مشهور است رفته در بالاخانهٔ
خانهٔ دران جا مدت سه سال استقامت ورزیده اند
درین مدت از فرش یک بوریا پی کنده نداشته اند در
انجا نیز کثیر مردم اخلاص ورزیده جمع آمده اند از
آنجا نیز کرنجه بقریهٔ عمجد دران آمده مدهٔ سه سال در
آنجا اقامت نموده اند مردم عمجد و آن نیز الحاح یافته ازرده
اخلاص جمع شده اند از انجا نیز کرنجه ببلدهٔ فاخرهٔ
بخارا آمده اند در مدرسهٔ ملا محمد مسکین حجره گرفته
اقامت نموده ریاضات شاقهٔ صوفیه ذکیه کشیده می
بوده اند درین مدت تمام در سمرقند و در عمجد و آن و
در بخارا بوده اند نه از آلات طبخ و یکی نه از آلات
آش پزی و کاسه و نه از فرش بجز پوریای کهنه
خرید نداشته اند بقوله علیه السلام النفقة من زاد آن الطبخ
لم نجد قدرا و من زاد ان لیس له بیت لم نجد اناء الحدیث
در آنجا اهل بخارا انبوه جمع کرده اند بنابر عقیدهٔ اخلاص
که داشته اند انحضرت بزبان ترکی میگفته اند که
کوز لیکدین قاچمق قول آلمدیم ؛ کوز سز کوز یکا
کردیم کوز آلمادیم ؛ ای فرزند بی کوز قول انحضرت
بکنیم کمال الدین آنیکه روزی خون خود بیاض
جمالا باهر آهر بدر خفه میکشته اند او را دیده مبتلا
شده میحیرانه ازو پرسیده اند که این چه

باید در عزم کجا دارند مرد تا بنگرد از حال پدر سر باخبر
بوده اند تعیین نموده اند که در قریهٔ قلعهٔ حضرت شیخ
جمال الدین هستند بزیارت ایشان میروند چون از
پی همراه آمده بزیارت درآمده اند چون نظر مبارک
حضرت شیخ جمال الدین بخضرت شیخ خدایداد درسید
مدتی بیهوش شده افتاده اند شب بدین منقضی گذشت
چون صبح شد آمده بپای حضرت شیخ جمال الدین افتاده
مرید شده اند بعد ازان حضرت شیخ جمال الدین نام ایشان
پرسیده اند ایشان جواب داده گفته اند که نام من خدایداد
بزرگوار حضرت شیخ گفته اند که من خدایداد اکنون نام
شما خدایداد باشد ازان زمان تا این زمان نام
مبارک ایشان باسم خدایداد در عالم مشهور شده است
و چنانکه حضرت شیخ جمال الدین در بلدهٔ هرات ایشان را
رخصت داده اند گفته اند الحمد لله بجریدهٔ تقویت داشتند مقدار
ناگذشته خانه خود را بتاراج میدهند اکنون شما را
رخصت کلی دادیم خیل و بچه و کار و کاسبی را بگو سپند
نیاز خود آمده شما تحویل نمایند التفات کرده نگاه دارید
و مکتوب است که در زمان ریاضات مکاشفه بسیار
بر ایشان شده بوده است بجمله از اهل علم در مدرسه
بزرگ که در سمرقند است از ملکیان مناظره و مباحثه می

می کرده اند بخضرت مناظره اهل علم را بمکاشفه خود
موازنه میکرده اند مخالف مبافته آمده اند و مولانا محمد فرغانی
بعضی از زمانیان امیر خلیل میدانی را رسانیده اند که ملا خدایداد
ادعای قطبی دارد چون امیر خلیل میدانی این سخن را شنیده
در غضب شده فرموده اند که اگر ملا خدایداد در ملاقات
افتد او را بچه نوع خواهم تغیر سر و ریش او در مجلس عظیم
او را ملاقات افتاد امیر خلیل چند بن کرت قصد کرده که
بایشان رقت نقض کنند نتوانسته اند که حرف بگویند با این
همه بقیه که در چین سخن گفتن مطلوبی از امیر خلیل بسته می
شد و آواز غرغره میماند بالاخر مجلس تمام شده از امیر
خلیل پرسیده اند که قبل از ملاقات در غضب میبودید
امروز ملاقات افتاد حرف نگفتید چه آنکه او را اذاد
اهانت دهید امیر خلیل در جواب فرموده که ملا خدایداد چنان
پر زور و بعده است هر چند زور زدم سخن گویم از گلویم
سرفه بیرون میزند نمیگذارد از این جهت او را از گلوی من
چون هم آواز غرغره میماند حضرت ملا عصمت الله میگفته اند که
بیدرم مولانا مجمع العلما بعد گفته اند که بنیاز نما به پیش
ملا خدایداد و مباید بما نمیدهند و حال آنکه ما نمیدانیم و معترف
بنیاز هستیم و در اکثر اوقات هم صحبت با وجود این
سخن شنیدن و دیدن نمیدانند مولانا ما نمیدانیم که شارح
کتاب اوراد ایشان است بجمله تمام درسته اند لیکن بر فقیه ناقص

مثلا بوده اند مبلغ دو هزار خانه بهم رسانیده اند تا بحال
مضطرب شده بنزد آنحضرت آمده عرض مرام خود را
کرده اند آنحضرت فرموده اند که دنیا بجانست مولا
چون کل دیده دوخته بجانست را بر روی کل چگونه نهاده
شود بعد ازان از خانه خود و از صوفه مال جمع کرده داده اند
مولانا ایشان را با بتلا خود آورده از بتلا خلاص یافته آمده
مرید شده در سلک عزیزان در آمده نوشت پس ازان حضرت مولانا
مجموع سیرخ وغیره مالا معلوم گردیده که گناه و دشت مال از
بر آی خلاص از بن ابتلا بوده است حضرت ملا علی الله
فرموده اند که آنحضرت یعنی شیخ خدا بداد بخانه ما دو سه
نزول فرمودند و مرا در بهلوی خود گرفته فرموده اند که
ای مولانا مجموع این ملا عصمت الله کس خواهد شد دیگر
مکتوب است که مولانا از صفهان در زمان جلال بیک سلطانی
بر آنحضرت تعرض کرده فرموده اند که سلطان ما را سر
رو افضی میروند چند بن هزار معدود را زنده سلاخ
در کار است زیرا که شما دعوی قطع میکردید و خطاب
کردید بفضل و مشیت حق تعالی آن خواهد شد آنحضرت
فرموده اند اگر خدا بداد بمنصب قطبی قانع باشد چون
دعوی دعوه دیگر حق تعالی خبر دیگر در دل راه داده
باشد گفته بر خواسته بخانه حضرت شاه نقشبند قدس سره
روان شده بپل علی اسبلمان رسیده اند که مراقب شده

شده و فاتحه خوانده بر گشته اند و گفته اند که مرا از انبیاء علیهم السلام
و اولیا میکرده و مرا از اولیا قدس الله اسرارهم آدم عالم میکرده مولانا
اصفهانی در خدمت شاه نقشبند بوده است چون بپل علی اکبر
رسیدم حضرت شاه نقشبند پیش آمده گفته اند که مولانا مرا
من بوده در حق شما یاد آوری کرده اکنون از بهر رو گذشتم
بعد ازان یک ماه نگذشته بود که بعلت خرم کرفتار
شده هلاک شد ای فرزند آزاد یک دو آزاد از جمیع
اولیا است و مکتوب است که حضرت شیخ جلال الدین منجوشی که
با دو کار زده مشغول کردند میفرموده اند که ای یاران
چون ملا خدا بداد ذکر کوبید که با لطف یار زبان یکی است
کردل جان یار زبان یکی است ذکر تو بر قلب تو خرزنگ نشست
و مکتوب است که یکی از مشایخ زاده طالبان علم بخلوت آنحضرت
در آمد حرارت خلوت او را از کرم غریب هلاک
کرده است آنحضرت در کوشش او گفته اند که این نسبت را
نمیتوانند آورد یکی از این آن بود بهترین کارش ترک جان بود
بعد ازان شیخ زاده مرید شده از جمله اولیا گشت
و مکتوب است که در وقت رجعت از هرات آنحضرت آمده
بغجدوان رسیدند یکی هم پیره زنگی نزد آنحضرت آمده
گردنی الفور هلاک شد و مکتوب است که در وقت رجعت
از هرات آنحضرت بخارا رسیدند صوفی احمد نام پیره
دشته بود از ایشان روی گردانیده همان حال سخت شده و حضرت

بغیره رسیدند که وطن ایشان است غلامان و خشتند و او به
گرد بالغور رهلاک شد و مکتوب است که وحضرت را بخضرت
شیخ جمال الدین نیاز کرده بودند حضرت شیخ با بخضرت گفته
خواهیند تزویج کنند و حضرت قبول نکرد و بعد پیره زن گفت سالی
شد یخ احمد را و را بتزویج نگرفت و مکتوب است که مولانا
آشوبه که پیر شوبه بود با بخضرت هم پیره بعد و مود که
از حضرت شیخ بسیار کرامات دیدیم از شما هم از زمانی
که آدمی تا این زمان هیچ کرامات ندیدیم از بخضرت فرموده
این سکاه از حلقه ذکر بیرون رفته از زن طعام طلبید
زن گفت هیزم نیست پدر تو بر آمده از باغ اجنبی هیزم
و زن طعام بخت و تو خوردی و او را مرده از باغ اجنبی
خدا آباد کرامات می خواهی و مولانا آشوبه رفته از پدر رسیده
هم واقع بود و گفت بعد از ان پدر و پسر یک قوچ قصاب را
گرفته ریسمان او را بگردن خود بسته آورده نذر کرده
توبه و استغفار کرده اند و مکتوب است که یک بوستین دوزن
مخلص بخضرت بود صد بن سال هر سال یک بوستین نذر میکرد
مدت سه سال نیامد در این مدت او را بلاز بسر برده بود
باز بوستین نیاز آورده زاری میکرد و بخضرت فرموده اند
هر سال بوستین نیاز میکردی آقای بلیان را بر ما چرا نمی
کردی در این مدت سه سال بوستین نیاز نا ورد ما را
سبلیان کرده اند و مکتوب است که خواجه یاباکای که از مریدان

در پیش شیخ و قاسم شیخ بوده گفته است که یکی از اخوند یکه نوز ندان
حضرت باباکای از ایشان تلاش کرده جنگ کرده است باباکای
او را بزمین زده گفته که ای اوزبک نمیخواهی که مرا از ما را بکشی
او زبک در آمده گفته که ای حضرت سید شده این واقعه را گفته بسیار
نیزه زده اند و از خواب بیدار شده این واقعه را گفته بسیار
مکتوب است حضرت عالم شیخ علیباباد گفته که گفت امر صنع الله یک او زبک
در قرا قشلاق صد شتر کم کرده نا بوس شده است نا جار مراقب شده
گفته است که خواب شب دارم بمنبر صوفه نام میر روی متوجه شوم میر روی
این شتر را نیافته بدیدوی را غیبتی واقع شده دیده که از بخضرت
آمده گفته که ای صوفه او زبک میر قنبر صوفه نم از میر چل اسکال قو
آمده چهل درم صوفه گفته الفور بقدم او افتاده مرید شده و عرض
اشتران گم شده کردم ایشان فرمودند که ای صوفه از زمین بلند
پشته قوز آی یا نزده پیش شتر ها از غلاف شده شتر ها را پیش کرده
خود بهمدان رسیده که هیچ آسیب نشود بخود بهمدان رسید بعد الان
از غیبت بیدار شدم آنچه مرا در واقعه بیان کرده بودند همه را
بجا آوردم یا نزده پس اشتران مرا پیش کرده آمدند شتر ها را
با قاچ حواله کردند از زمین و از بند نشسته غایب شده چون این کرامات
دیدم هر سال متاع که داشتم همه را نیاز کرده مرید شده این کلمات
و دلالت یافتم مکتوب است که بخضرت در پیش کاه در یک خلوت هزده
رخصت کل دادم از بند چون بخدمت وضو میکرده اند در رو دیوار
خانه ها سنبک مکتوب همه شهادت داده اند که کار را حمد صوفه تمام
از جمله کرامات بیکمان است بعد از ان بخضرت در میانه مجمع مرید آن فریاد کرده

مکتوب بست روزی آنحضرت قدس سره سماع کرده اند صوفیان را وجد حال
شد یکی مثلا بنالد بگفت که مرا رتبه تجرید است تا آنچ احوال من بگفتند حضرت
قبول کند فرزند پس علام حضرت بنالد گفت مرا رتبه تجرید است تا آنچ
مال متاع من بگیرند حضرت قبول کرده اند و قصه که با پسر از زن بنالد و گوید
رحلت نموده اند همه را فرموده اند که بجنازه او بروید که همه شما را
فردا قیامت شفیع خواهد آما خود سر فتند بعضی از حضور را منظور
نداشتند آنحضرت فرموده اند ای صوفیان نادان نه او را من احتیاج
نه مرا باو احتیاج آما همه شما را باو احتیاج است ازین جهت شما را
امر بجنازه او کردم مکتوب است که با اسماعیل که غلام آنحضرت است با
همراه دو خلفا اتفاق نموده اند که آنحضرت هفت روز در مسجد
معتکف اند ما نیز بتبعیت ایشان در سر فند معتکف باشیم و هر روز
نوبت بنوبت شبخوابت تمام و دو خلیفه نوبت شبخوابت نموده اند
نوبت بنا اسماعیل رسید خلق تقاضی عهد کرده گفته اند که ای غلام
تراز خصت کامل نداده اند که شبخوابت تمام یا با اسماعیل منسوب شده
دم نزده اند بعد از اتمام اعتکاف هر یکی رخصت آنحضرت یافته اند
در اول ملاقات فرموده اند که ای بد عهد از با اسماعیل را بد عهدی
کردید خود شما گواه بودید که من او را رخصت داده ام با
اسماعیل بعد از و ما آنحضرت بخدمت درویش شیخ که یکی از خلفاء
آنحضرت است مرید شده نیز رخصت یافته اند خلفاء آنحضرت بعد از
وفات ایشان جمع آمده گفته اند خلیفه قایم مقام که خواهد شد
حضرت مولانا خود گفته اند آنحضرت فرموده اند هر کرا علم بیشتر است بوی
اقتدا باید علم از همه شما یان بیشتر است با اسماعیل گفته که همه

همه ما را حالت علم باطنیم شما را علم ظاهر است آما غلبات علم ما را من جمله
کردیم بنا یافتیم حضرت ابو الحسن شیخ گفته که بمنزل رو نشسته طرف خود
چوزه و نوکران و خورد و خرم و کوزه و دشک و کاه و الحق و غرها
من انظروف آب را از در یا آنحضرت بر داشتیم و با این جمله افتادیم
معلوم نیست کی نشسته خواهیم شد حضرت قاسم شیخ گفته اند که از صحابان آنحضرت
کامل مکمل بوده اند علی الخصوص صحبت نجاه تن قدس الله اسرارهم مکتوب است که حضرت
مکتوب آنحضرت است بواسطه از دو آنچ آنحضرت بر شیخ ابو الحسن نوشته اند
و داشته اند خصوصا بر دفع البتی و ام التصبیان که زنان را بخود گرداند
و کودکان را از محبت دور نماند چنانچه آنحضرت ایشان بوده اند وقتیکه آنحضرت
بغزنه آمده اند صوفیان دیده اند که قریب صد مرد آراسته گرد کرده میروند
پرسیده اند شما آن چه کس اند جواب داده اند که ما از قبایل اجمیر ایم
بخدمت تشریف فرمودن آنحضرت بخزینه دیگر میرویم اشارت بر طریقت حقه
فرموده اند که در این سلسله همه بیشه شیطانیه بد فعله حق نمیباشد حضرت
ایشان فرموده اند که دو شب سر خود بر سر مسجد نعجب گفته اند که سبحان الله
چون شب سیم سر خود بر دیگ چوآلا راشن داده فرموده اند که ای
در دیگ شب نیست که خود را شویش میدهی و ما را که سر منده میسازی
در خانه خود نیست که بتوانیم و نیز حضرت ایشان فرموده اند که
آنحضرت قریب نصف شب شده مشغول اند که ای خدا یا دوستان ترا شفاعت
کن تو در خواب از آنجا خانقاه رفته شما کجا ما کجا همه صوفیان بر روز
ذکر آنرا میکنند نزد نگاه ما با ما یه را نمی نوازند خود بخود
میرفته اند ای فرزند معلوم شما باد که این نانی چو با نه نی دیگر است

حکمتوب است که آنحضرت قدس سره نقض وضو را نذر کرده بودند که تا بیت الله السلام
یعنی من بنفیس خود خانقاه نسازم بنفس خود خانقاه نسازند و فریب یکسال رسیدند بعد بنا بر کار خانه رفتند تا وقت آمدن
آنحضرت باباترش و دو زر چند شونیز کل بر سر دلو آرمانند
آنحضرت آمده همان کل ها را غلطانیده از سر زدند و گفته اند که
ای صوفیان اگاهر مولانا ترکش دو زر چون کمینه خداوندیست و
این خانقاه در غایت بی تکلفیست و بی زرند و هر چیست در
غزنه است و در غایت تنگیست هیچ خانقاه مشایخ مثل وی تنگ
نیست مگر خانقاه سلطان خواجه احمد یسوی که او را آخر عشق گویند
و خانقاه شیخ جمال الدین که او را خلوتخانه گویند سیم خانقاه
شیخ خداوندادست و خم عشق سیم خلوتخانه است در خانقاه شیخ
خداوندادست سلطان ابو سعید خادم شیخ هزار آمده مع اصحاب
ذکر از ده میگفته اند در خم عشق حضرت سلطان یا بنزده هزار مرد کار
و نوزده هزار رفتی صاحب سجاده هشت هزار ابدال خرقه پوش
و چهل هزار راه و دو یا بزیاده بیست و دو هزار را علم مهدی دار
هزار رعایا متکلم و دوازده هزار رخصت ذکر میگفته اند ای فرزند
درویش که بدرستی بیافت است که در خلوتخانه شیخ جمال
الدین چه مقدار ذکر میگفته اند مکتوب است که حضرت قاسم شیخ
در خانقاه شیخ خداوندادی نشسته اند یاد شه شمر خدا جوانمرد
مرد علی خان پسر وی ابو الخیر سلطان مرید قاسم شیخ بوده اند بنفس
خود با آب شیرم کشیده خدمت صوفیان میکرده اند مکتوب است که

حضرت قاسم شیخ در وقتیکه خلوت می نشسته اند حضور مرد علی خان ابو الخیر سلطان مع
جمیع لشکر و فرزندان و برادران و امرای وی بوده اند همه قندهار بود
اصاغر و اصالکال و ندوحه همه قندهار بوده اند مکتوب است که در
بعضی از اهل تفرقه بوده است که سه هزار کس با شد که در
خانقاه حاضر نباشد مکتوب است که با وجود این کثرت
حضرت شیخ خداوندا میگفته اند که نوبت خداوندا در رسید خانقاه
شد معنی کم نشد مکتوب است که در وقت رخصت حضرت شیخ خداوندا
حضرت شیخ جمال الدین گفته اند ای خداوندا مارا ریاضت را بسیار دیم
بفضل حق سبحانه و تعالی ما را بر نفس خود و تنگدستی ظفر دادند هم خانقاه و
هم خانه و هم جاه و هم مقبل اما کسی را رخصت نداده ایم که
سوار وقت زمانه بسلوک کنند از بن خانقاه تا سیصد و اند
و گاه گاه در خلوت روی بن خانقاه را میگشاده اند صوفیان را اندر
اندر را آرام میداده اند و حضرت شیخ جمال الدین در خلوت
روزن خانقاه را نمیگشاده اند و خانقاه از حرارت تابستان
میشده است مولانا بنایی که از جمله مخلصان حضرت است خان کرم
شده اند که خان کنجیره حلقی رسیده است و آن را دندانه صوفی
گفته عرض کرده اند وقات حضرت شیخ جمال الدین میگفته اند مولانا
بنایی نیز دستور گفته عرض کرده که تو به دیدم که خان کنجیره رسیده میگوید
که یا تو از بن جا بر یا من از تو حضرت شیخ جمال الدین مولانا بنایی را
رخصت داده اند که در دهلیز خانقاه باشد مکتوب است که حضرت قاسم
شیخ اول از امرای سلطان ابو سعید خان بوده بحضرت شیخ خداوندا

مرید شده خدمت مطبخ خانه را میکرده اند روزی در نیشابور
نی میدرویده اند خان در سمرقند شکار میکرده اند شخصی خبر داده
که قبر صوفی در فلان بیستان نبی درویش مشغول است خان
الغور سیب را تاخته پیش حضرت قبر شیخ رسیده اند نبی درویش
مشغول اند مست چو مستغرق دریاد حق جل وعلا شده اند از هیچ چیز
خبر ندارند چه انکه خانرا التفات کنند خان ناچار زبان را
گشاده بگفت ای قبر صوفی نبی درویش مشغول شده اید مرا کم کرده اید
مرا هیچ نه پسند قبر صوفی گفته اند ای ابو سعید اگر در سر چشم عقل دارسی
به پهلوی من بیا نی در وکن گفته توجه نموده اند این توجه خان دل
خان زد نی الغور خان متوجه سمرقند شده اند چون بمنزل فرخ رسیده اند
نتایج کران تباسوار آن خود را بالحضرت فرستاده اند نیت کرده اند
که اگر الحضرت این نتایج را گذرانیده او را خام باخته بمن فرستاند
من الحضرت را مرید میشوم الحضرت او را قبول کرده گذرانیده او را
بخان فرستاده اند و گفته اند که شاید که این نیت خان را از ضعف
برآرد قوته دهد هر درد که در دل دارد درمان کرده باشفا
حق تعالی رساند سبب این بود که خان آمده مرید شده اند اما
وقتی الحضرت میرفته اند کنار رنان آب خیز بود خان لشکر خود را
میفرمود که ای لشکریان شما یان ازین بشوید تا بآن پار دریا
صف کشید تا که الحضرت از آن پار صف کنند رند بسیار جاها
میگفته اند ای کاش ابو سعید خوب میشد که بر روی دریا
پل میکرد ید الحضرت از بالای من میگذشته اند این معنی با الحضرت

قدس سره شاق نموده اگر حضرت میشد شب بخانت سمرقند میآمده اند
تا که سلطان بیتوار نشر آید و مردم تصدیع نکشند زیاد صوب
آمدن الحضرت خان بیتوار نشها میآمده اند و در پیش رو داده
آهنین آمده میایستاده اند وقتیکه الحضرت میآیند سر خود را
بتعظیم مرکب نهاده اند و پای او را بوسه داده گریه میکرده اند
یاری که بدید اردی از دیدن بشوی آن به که بزیر پای او مست شوی
از بیتوار آمدن خان در شب با اختیار از خان رسیده اند که
خان چون آمده اند که چون الحضرت بخانت سمرقند متوجه نشوند
دل من بحرکت آمده در آرزوی الحضرت بسوختن میگیرد ازین
بهتر میشود که الحضرت باین خانت سمرقند تشریف فرما آورد حضرت
قبر شیخ گفته اند روز ساتزد خان آمدم خان گفت چند روز شد است
درد باشده ام خصوصا از زانوی پای آزار دارم بیتوانم راه رفتن
رفتن الحضرت و حجام عاجز آمده اند امید از الحضرت دارم عرض
خان را بالحضرت رسانیدم نی الغور سوار شده سمرقند در آمده اند
و مرا گفته اند که ای قبر سر و باخان بگو نی فردا آنش بسیار کنند
جمیع الحجامان بر دو پای و اتها را جمع ساخته دعا کنند چون روز شد خان
چنین کرده اند در پیش الحضرت یک لب گرد عظیم تنگه بر کرده اند
و حجامان بسیار نزد الحضرت آورده نهاده اند الحضرت همه را
با اهل مجلس علی قدر مرتبه داده اند دعا کرده اند و اهل مجلس
آمین گفته اند نی الحال خان در ان مجلس صحت یافته اند
ما الحبیا نیم و شاکر دان حق ؛ عشق ما از عشق او گیرد سبق

بعد ازان آنحضرت بخانقاه شریف که در سمرقند است تشریف آورده
فرموده اند ای خادم کرسینامی آتش بیار خادم گفته که ازان تنگه
خان حضرت خواستم نگاه دارم و لیکین از رشی تر رسید و نگاه
نداشتم آنحضرت فرموده اند که خورده اما موقوف بسل خان است
بعد ازان فرموده اند آنرا بدیگ اندازند چون چنان قدرت الله
را تماشا کنی و خادم چنان کرد شخصی کاد بره بنیاز اورد اورا
کشته بدیگ اندوخته اند آنحضرت که در قیر تاغ که در نوح
میانکال است قلعه اندوخته اند در انجا بوده ریاضت میکشیده اند
باد اچه تاخ که در آن کوه بوده صوفیان گرفته مجذوب شده اند
شده است روزی در خواب صوفیان افتاده که کوشت بخته ای
میبایست ناگاه از کنار تنه صخره شخصی پدید شده دو کوسفند
بخته بیاورده اند آنحضرت فرموده اند که پیش صوفیان گذارند
کوشت بخته را خالی بوده اند مکتوب است که یکی از سلاطین
که مرید آنحضرت بوده در خاطر آورده که در این مجلس عظیم ان
شیخ که در جوار سلطان بوده مشرف شده فرموده اند که ای
سلطان از این خطه ممنوع باش که ایشان مشرف القلوب اند این
خطه مطلع خورشید شد و در این حین آنحضرت فرموده اند که ای
خادم این پشت را پیش سلطان ببرید بدرویش شیخ همراه
بخورند درویش شیخ فرموده اند که ای سلطان جوار شما بر ما
هم اشکال آورد مکتوب است که مولانا باقی شیرازی گفته اند که ان

آنحضرت در قیر تاغ دیوار میزده اند چون بانی نوحه ان حضرت را
حال دیگرگون شده چند بن بار بجانب آسمان برآورده گریان میده
باز میآلا دیوار نشسته این مصراع را گفته اند ای وقت خوش که
وقت خوش کرد و در هر بیت تکرار کرده چون خوش میشده
میکرده اند آخر الامر از دیوار فرو آمده ذکر آزاده گفته اند که
صحبت عظیم واقع شده است مکتوب است که آنحضرت در میانکال
رفته اند چند اسب همراه آنها نزاشب فرو برده اند چون روز شد صاحب
اسپ را گفته اند که نقلان موضع بروید که آسمان در آنجاست صاحب
اسپ از آنجا در یافته اند در واقع چنان بوده است مکتوب است
که قاضی خان عبد الله خان گفته است پدر من مرید آنحضرت بوده
از نوح تا منزل رباط که در میانکال است میگذشته اند گفته اند که
این خانهای سیاه از آن مریدان ماست شما آن در سر راه
باشید من خود تنها رفته رسیده گذرم و این خانها از آن
پدر قاضی خان مذکور بوده چون آنحضرت بدانجا رسیده اند
قاضی خان پسکی داشته که آنرا در روز نسیه مانده اند یکی از
دی تشویش نزد سر چون آنروز گشاده شده نوه آن پسک متوجه
آنحضرت شده چون بپای مبارک رسیده سر خود را سوده بر
گشت آن قصه همه این حال را دیده اخلاص را زیاده کرده اند
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون مکتوب است که آنحضرت
روز عید تا سه روز غایب شده اند بعد از سه روز در کیوه
قریقوز در زیر سنگ یافته اند که توجه تمام داشته اند صبح خبر نمیرسد
بعد ازان فرموده اند که از توجه رجوع مردم کرنجه انی آمده اند

و مکتوب است آنحضرت قدس سره بمقتضای لی مع الله وقت لا یسعنی
فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل مغلوب میشده اند هیچ شعور نمانده
مست مستغرق میگشته اند صوفیه ذکیه دختر ایشان بی بی مخدومه را که
خرد سال بوده اند میآورده اند محاسن پدر را گرفته سخن گفته گفته
بسخن میدر آورده اند و بسیار که مغلوب میشده اند میفرموده اند
بی بی مخدومه را بیارید که از محو بصحو آرد وقتیکه قنبر شیخ عزیز را
بآنحضرت مرید شده اند در کرمینه بوده اند عرض کرد این ولایت
مختلف است بعضی مخلص بعضی منکر اما اهل سمرقند همه مخلص
شمایند گفته بسمرقند آورده اند چندگاه در اینجا تشریف داشته
مردمان هجوم کرده اند بعد از آن از جهت کثرت توجه مردم از
آنجا بقریه ارمو که از دهات سعد کلان است تشریف آورده اند
و چند سال آنجا بوده اند در آنجا نیز شهرت یافته اند پس از آن
از جهت کثرت مردم بموضع عزیزه تشریف نموده اند
تا وقت وفات وطن ایشان آنجا بود مرقد شریف ایشان نیز
آنجاست و مکتوب است که آنحضرت قدس سره بنجارا تشریف
آورده اند چون نماز بامداد شد بحضرت مولانا محمد قاضی قدس سره
همراه نماز خوانده اند عادت مولانا اکثر این بود که بعد از نماز
بواسطه معارف میگفته اند تا بآن زمان که وقت نماز چاشت
میشود امروز نیز برویش اول متوجه سخن شده اند دو سه کلمه
گفته ساکت شده مراقب گشته اند تا وقت چاشت بعد از آن
از همدیگر جدا شده اند میان این دو عزیز هیچ مکالمه واقع
نشده است آنحضرت فردا نیز بحضرت مولانا محمد قاضی نماز

نماز بامداد خوانده اند حضرت مولانا محمد قاضی فرموده اند که با شیخ
باوراد مشغول شوید آنحضرت سه بار لا اله الا الله گفته سکوت
کرده مراقب شده اند تا وقت چاشت بعد از آن از یکدیگر جدا شده اند
مولانا محمد قاضی باصحاب خود گفته اند شیخ خدایداد جوانی است تمام در
غایت ادب آنکه جهت اقبال ما کلام کرده بود و مشغول شد باز
جهت چالاک ساکت شد تعلیم ما بود که این همه معارف دور
دراز نباید گفت و مکتوب است که آنحضرت قدس سره کرت دیگر
از ولایت بخارا بسمرقند بخارا تشریف میبرده اند حضرت مولانا
محمد قاضی از جانب بخارا بجانب سمرقند در محافه که در اشتر
سوار میآمده اند آنحضرت زمام اشتر ایشان را گرفته روان شده اند
حضرت مولانا محمد قاضی را اشراف شده فرموده اند که کیست که
زمام اشتر ما را گرفته است آنحضرت گفته اند که فقیر است خدایداد
نام امید این دارد که فردا قیامت اینچنین محشور گردند حضرت
مولانا محمد قاضی فرموده اند که صاحب اشتر و اشتر همه نیاز شماست و
و مکتوب است که حضرت شیخ خدایداد بحضرت مولانا خواجگی که باسم
حضرت مخدوم اعظم مشهور اند در زمان تحصیل علم ظاهر و
تکمیل علم باطن با یکدیگر مصاحبت تمام داشته اند در ایام بهار
حضرت مخدوم اعظم از ده بید سمرقند بجانب کاسان اخسیکت
موطن اصلی ایشان است بجمیع متعلقان و یاران سفر اختیار کرده اند
نزدیک بقریه عزیزه که منزل آنحضرت است فرود آمده اند
آنحضرت بدیدن ایشان رفته فرموده اند که بمنزل ما تشریف

برند حضرت مخدوم عظم معذرت نموده نرفتند و این
موضع شمول از برای مراکب علف بسیار و وسعت تمام دارد
الخضرت از ایشان جدا شده بخانه آمده صوفیه و دکه را
فرموده نرفتند که مخدوم اعظم را ببرند در خانه خود میباریم شما بخانه
خانه و جاه و منزل و آشپزخانه و خانقاه را بروبید چون
شب در آمد باران باریدن گرفت و از خیمها یکذشت مخدوم
اعظم فرمودند که شیخ خدا بدو ما را نمیگذارد که در بیرون موضع
باشیم و میخواهند که بخانه خود ببرند القصه کوچ کرده بجمیع متعلقان
و یاران بمنزل الخضرت آمده فرود آمدند مهمان دار ایشان
را خورد و نمد و چون روز شد الخضرت بمعارف الهی مشغول
بودند حضرت مخدوم اعظم مجمع شده نشستند چون معرفت
تمام شد عزم سفر کرده روی براه آخیکت نهاده رفتند
و یکنوبت است که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در سفر مکه
معظمه بهرات رسیده اند بملازمت حضرت زین الدین خوافی
آمده اند حضرت شیخ در سخن شده اند حضرت خواجه تمام گوش
شده نشسته اند فردا حضرت شیخ بزیارت خواجه آمده اند
حضرت خواجه معرفت در زاویه اند حضرت شیخ علی الوجه الاتم
گوش شده نشسته نشسته اند بعد ازان حضرت خواجه بیاران
خود گفته اند که طریقت مشایخ چنین است هر درویشی
که بدین درویشی میباید که معارف الاحیین من الاحیاء را یکبار
گوش شده نشسته معارف بشنود یا خود زبان شده

شده سخن گوید لیکن این سخن گفتن باجازت و رخصت مزاحم
میزبان نبود و یکنوبت است که در خانه بدر مولانا ابراهیم صدر که
از اکابر خدیته اند مرید الخضرت است در اول روز در آمده اند و
بعد ازان حضرت مولانا خود چون حضرت مخدوم اعظم حضرت شیخ
چنین خاطر مرد در یک خانه تشریف آورده بملاقات یکدیگر
صحبت در گرفتند اول کسی که مجلس در حضرت مولانا شیخ خاطر
بودند نوازنده بسماع رفته اند و دو عزیز در پای استاده اند
بعد ازان تمام صحبت حضرت مخدوم اعظم در سخن شده بسیار
گریه کرده اند و دو عزیز دیگر دست الفلام کرده بطعام استاده اند
بعد ازان الخضرت شیخ حمی گفته اند بزیارت مشغول شده اند این
دو عزیز از پای افتاده بیهوش شده اند حضرت شیخ
در بر آنها نشسته دست گرفته اند بطریق چهار ضرب بعد ازان
از بیهوشی بر خاسته اند و یکنوبت است که الخضرت در اکثر اوقات
در معارف الهی سخن میکرده اند همه از عشق و محبت سوز دارد
هر چه جز عشق خدا آخر هیچ است ☆ کر شکر خایت آن جان کندن است
در ابتدا حال بسیار دزدی کرده صبحه میکشیده اند و در آخر احیانا
احیانا صبحه میکرده اند و میفرموده اند سالک باید که این الوقت
باشد یا الوقت الوقت گر سالک این الوقت نیست منتظر وقت است
در رسیدن وقت و جد و صبحه اختیار نیست و گر سالک این
الوقت است صاحب وقت است و غالب بر وقت است در
خود شدن و صبر کردن مختار است لیکن صبر کردن و لیکن

یافته تمکن شد ز نیز و اصحی و جد معتبر است صاحب سلوک باید که
در وقت وجد و سماع چنان حاضر باید بود که اگر از زن قدر
دو کف در گشته باشد یکباره از دست ساقط شود و باید دانست
دانشی در عیش نادانی است این منطق الطیر سلیمانی است این
و باید سالک بداند که در وجد و سماع دست بازار زدن وی تکلف
اند اختن و موزون کردانیدن حرام است و در رسیدن وجد مبالغه
کردن در تکلف وی نیکو نیست مرغ بی تکلف گرد در آید دلش
آنحضرت بسماع میرفت خواجه نیز صوفیه و کذلک بر آن حضرت هجوم
کرده میدان را آنچنان میباخت نیز بعضی از مخلصان از بزرگی
میدان مردم را از آنهجوم منع مینمودند آنحضرت تند شده در سماع
اهل وجد تکلف جائز نگویان میگفته اند زنهار نشده کسان را
خدا را از آنهجوم منع کرده گشاده تا میدان نبازند که وقت از دست
بنده کسان خدا را دود و تکلف در میان در آید پس بگذارید کسان
احق حافظ احوال خود باشد آنحضرت میگفته اند چون من بسماع
سر میخورم زمین آسمان عرش کرسی را در سماع می بینم چنانچه گفته اند

رقص چه عجب آنچو از سماز من است ‌ ‌ ‌ قد سیمان را صبحی زاد آز من است
هر که دو در افتاده با لخت نشست ‌ ‌ ‌ میگنم آکاهش از بانگ بلند
آنکه اندر صف نعلین نشست ‌ ‌ ‌ راز میگویم بگوشش نیست پست

و مکتوب است که آنحضرت در اواخر عمر بسیار ضعیف و منحنی بوده اند
تا اندر او دو کس نباشد از جای خویش بر خویشتن نمی توانسته اند
چون وقت سماع شد مثل جوانان بسماع میکرده اند چنانچه جلالی رقص میکرده

بسماع آنچنان بود بر صوفی گرم ‌ ‌ ‌ جوانش هست پیر پرسیدنش چه کار است
بسا روقت بود که بقوال طرب بانغمه در سماع میشده اند
و میگفته اند سماع در لغت شنیدن است و این چرخ زدن و
نعره کردن از او از کجا است جل و علا عند لیت روح در
وجود احدیت نیست شده بود عدهٔ او خلع خلقی مسرور گشته
بسر دود میدر آید و بجناب لاهوت قدس و تنزه پریدن گیرد و بیدن را
در عالم جبروت شهادت و ناسوت گذارد و معارضه و منافسه
بر سبیل منازعت و مخالفت افتد ناچار بخبر نکرد و اضطراب
خبر ظهور نماید کما بدن چون جماد و کما هیون مرغ بسمل شود و
علی قدر قربی در درجه و معراج روح بحضرت حق تعالی لایتناهی
گفتم ارنی نیست گشتم ‌ ‌ ‌ از بیم جوب لن ترانی
و مکتوب است که فقیری را وقت خوش شد صیحه زد سر بر زمین افتاد
چون او را دیدند که جان داده است و مکتوب است که آنحضرت بندگان
پند و عظ و معرفت از سر بسوز و گداز و وجد و حال میگفته اند
از این جهت تاثیر عظیم داشت چنانکه بسمن تا ده هم چون بر سماع
صحبت متاثر میشده است حضرت خواجه کلان چون بیمار شد قدس سره
اشکال بوده و هیچ حل نمیشده است و در بسیاری از ریاضت کشیده
بر نزد مشایخ ها دویده اند و کتبها مطالعه نموده اند هیچ حل نشد
بنا گاه بگوش هوش حضرت خواجه کلان چوپانی این ندا از غیب
عنیب در داده که ای طالب بخود دون و دریاب که از جانب سمرقند عزیزی
تشریف میآرند که حل اشکال تو از ایشان خواهد شد ناچار حضرت

حضرت خواجه کلان جویباری بجاره و آثار متوجه دروازه سمرقند
شده از دروازه میشافته تا بموضع سنگ سبز که یکروزه راه
شرعاً است از بخارا رسیده بودند که آنحضرت سر در از کوش بسواره
و جمعی از صوفیه دیگر پیاده در ملازمت ایشان دویده می
آمدند حضرت خواجه کلان جویباری تقصیر کوه آن دو دیده آمده دامنو
را با دو بوسیده بچشم سر و ضمیر و تواضع و نیاز مندی در
عرض مقاصد و مآرب خود نموده میفرمودند که مرا چندین
مشکل حل میشده که تا بدروازه سمرقند جمیع مشکلات منحل شده
مسرور و مشهور و پر نور بلا قصور در باطن حضور یافته بودم
ای جمال تو جواب هر سوال ✤ مشکل از تو حل شود بی قیل و قال
بعد از ان بعرض حضرت خواجه کلان جویباری گفته اند ای خواجه
زاده اکنون سر کردید هر وقت که مشکل بر شما واقع شود مرا
یاد کرده شفیع نمائید ان شاء الله منحل خواهد گشت حضرت خواجه
جویباری را هر مشکل که پیش میآمد بمجرد انکه حضرت آنحضرت
در اینه دل میآورد و بدان اشکال مرفوع میگشت و مکشوف میشد که
آنحضرت گفته اند که هر که در خلوت نشیند مقصود وی بر آمده و
ولایت بعهده اشخص ضال و مضل است و بتر از عشق شیخ
نمودن و بتر از بکیه کردن ضلالت و اضلال است و گمراهی است
عشق اسرار الاهی بر آرد خلوت ✤ علت عاشق ز علتها جداست
حکمت عارف عشقنک جان تکیده الم تاریته ✤ اون بسر منک
ممنوع غلغلی بولور آنحضرت میفرموده اند که در زمان تحصیل در بخارا

در بخارا میبودیم و از مجلس خواجه عصام و عوام بمنصوری و به الصحیحه آفته
و فی الغزاله راجه تحمل نموده اجتناب مینمودیم چون مولانا تاج الملة و الدین
بر سر منبر از محبت سنجن میگفت استماع مینمودیم بغوره نسبت
در کوی تو مشتاقان شیدا را ✤ خرزلفت بتقلاب محبت میکشد ما را
کیفیت عظیم دست میداد و گریه و ناله بسیار میکردیم و چشم من مما
آما پسید قال العطار ✤ چون رود چرخ در آرد انچی اشک آله ✤ نبده دارد
این متاع جانکاه آنحضرت میفرموده اند که بعضی از علماء در باره
من لعن زده میگفته اند آخر خدا بدولت وصل حق سبحانه و تعالی
خوش نباشد دامن یوسف بکف ✤ زار نالیدن چو یعقوب از اسف
خوش نباشد کنج قارون در بغل ✤ خویش را در مفلسی کرده مثل
مراد موقت این بعده که جمال و جلال الله را نهایت نیست و هر جا که
سالک رسید انجا جمال و جلال الله باقی است هیچ وقت نیست که سالک بر سیدن
ای فرزند علامت گریه باد در گریه خشک و بی اختیاری باشد و علامت
گریه بی درد منعکس بعود آن حضرت گفته اند که تا مرید عاشق پیر کامل
استفاده از شیخ نمیکند و من به سر خود عاشق بعودم روزی
فصادی بحضرت پدرم شیخ جمال الدین نشتر میزد و آن نشتر بر جای
من زد مصرع ✤ من کیم لیلای لیلا کیست من حضرت سید بحی الدین
شیخ عبد القادر جیلانی گفته اند که المجاز قنطرة الحقیقة مفروض است
و آنحضرت گفته اند در وقت ضعف حمار و دشتم میان من و میان
پدرم دیوار بعده و در فترت هر وقت که از زیارت حضرت ایشان
را میدیدم از حجت هجران میرفت و قتیکه حاجیل میشد از حجت هجران آن

بکنیتی غالب بود که زحمت در دل کسی کو یا هیچ نبود پیکاهی پیرم گفته
بسیار گریه بنزدم حضرت پیرم چرا گریه اورا نه جمال مبارک ایشان را
دیدم و ایشان نیز پیرمن چند از بگریسته او و من بیهوش شده او
افتادم حضرت پیرم گفته او که ای ملا خدا را حمد از انکه شما عاشق
نا پیدید و ما صد چندان شما عاشقیم عاشق که بجانش شد نظر نکرد
ای خواجه درد نیست و گرنه لحیت نیست و میگفته او که میانه پیرو مریدی
پسری است لنانا و رمزی است تو دانی سیرت در بین پیله لب مجرم نیست
گر سیر بود سیر تو من نکتایم و آیت و کونوا مع الصادقین بر بیانه
با اینکه یک نفس با تصور شیخ نباشد ذکر درویش شیخ عزیزان
قدس سره مکتوب است که از انتساب حضرت درویش شیخ عزیزان بحضرت امیر
المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه بود و خلیفه اعظم شیخ خدا داد رحمه
بشوند و در تجرید و تفرید بود و تا کل بی نظیر بود تدبیر هر سال خانه خود را
یکبار تاراج میکرده او حضرت خواجه یاها باشکند قدس سره از مشایخ
خوارجگان است گفته او که بصحبت درویش شیخ رسیدم چون شب در آمد
قریب بحوض بودم زمان زمان شور عشق در دل من زور
میکرد و بخاطر رسید که بدرویش شیخ توجه کرده گوشتین کیرم باین
خاطر واقف شدم مراقبتی واقع شد دیدم که حضرت درویش شیخ
برآمده فرموده او که ای خواجه شما گوشتین کیرم کو تا من دست مرا
گرفته بکنار حوض اشارت نموده او چون از غیبت بدر آمدم خود را
در درون حوض در زیر آب یافتم بجهت تمام از تحت آب خود را
بیرون کشیده تمام لباس را یک یک بیفشردم حضرت درویش شیخ از

از خانه برآمده گفته او ای خواجه هر درویش را از خود بیخبر مکن
و خود را خاص گردان بعد ازان توبه کرده هم را از خود میدانستم
بارچه بخشی بیرمان بارچه بعدای بیرمان و نیز گفته او
تا نگردی از خودی از خود خلاص نگشوی در راه حق تو مردی خاص
و نیز خواجه یاها تا نشکند از علما و بصوفیا نشکند متوجه بوده او که
مدجول و زنق با یکدیگر ملاقات نکردند حضرت درویش شیخ این بیت را خوانده او
بار پیلان جول لاروده بوسم جول و زنگیان بار سیر جولاروگوسم چیزیده
و مکتوب است که در جول و زنق رسیدن کم شد و این را بحضرت درویش
شیخ عرض کردند فرمودند که هر بار با خوشی که دیدید که رسیدن را
در بار بندید با خوشی یک بیخ مراقب شده فرمودند که رسیدن
را از درون در شنارهٔ دیوار کلک در بیخ پای رسیدن را بسته او
و دهان رسیدن را بحکم کرده او جول حاضران رفتند از جای معین
با فتند هم چنانکه تعین نکرده بودند و نیز در جول و زنق با یاران
بارید صوفیه ذکریه محنت کشیده قریب بهلاکت شده او حضرت
درویش شیخ با با خوشی را گفته بنده او که کاری کنند یاران از
یار آن خلاص یابند با با خوشی ابر بها را متوجه کرده گفته او ای ابر
دور شوید که یاران صوفیه قریب بهلاکت رسیده او ابر بها الفور
دور شدند و یاران باستاد با با خوشی گفته که حضرت درویش
خود میگفتند پیام من تهمت را میفهمند که مرید آن بود که از سر
پندار ازوی قدوه تدبیر زند هم افعال خود را روا داند هم اقوال
خود را نکو داند و مکتوب است که درویش شیخ در صحبت سید الاولیا سید ولد

شیخ الله گفت خادم بامر شیخ خضر رحمه آمد آن درویش آن خبر را
گرفته بجانب عراق که مولد وی بود رفت تعظیم کرده گفت یا قطب الدین
اگر شما نمی بودید یکبر سنگی هلاک میشدم خادم گفت ازین حال تعجب نمود
حضرت شیخ قطب الدین گفته بود که این درویش تعلیم سلوک بر شما کرد
که جمیع خصوصات امر مرید باید کرد از شیخ خود و اند و مکتوب است در دیوان
حضرت عزیزان درویش شیخ در چول قزاق نشسته بود حضرت عزیزان
با خوشی زاد مسوده بود که توجه نمایید که آب پیدا کردیم با خوشی
و عاکرد باران بارید و سیلاب روان شد و همه سیر اب شدند مثنوی
اولیا را هست قدرت از الٰه ۞ آنرا جاری شاز ذره تا مه
و مکتوب است که حضرت درویش عزیزان بخدمت امیر خلیل مدتی آمده
تقصیر کرده بود حضرت امیر گفته بود که سلام بشیخ برسانید حرا تقصیر گفته بود
حضرت عزیزان بار تقصیر گفته بود خدمت امیر را وقت خوش نکرده
فرموده بود والله که درویش شیخ است که بعد شما دو حضرت
دیگر میشود و رعایت میکردید و منافقه میکردید و مکتوب است که
درویشان با شیخ خود تقصیر کنید و سلام نگفتند ازین جهت
که مرید پیر را اعتقاد کند که همیشه در ذکر است بس که در
ذکر است باو سلام نباید گفت سلام المرء فی الجام جهل و فی الاسواق
و فی وقت الاشتغال و عند الدرس و بالطعام گذلک و الذکر کالدرس بعده
الروایات فی اللجاج و مکتوب است که حضرت عزیزان در وقت انتقال بوالده
مومن شیخ که پدر عالم شیخ علیا باد میباشند عالم فرزندان را سپرده بود
که شما ترتیب فرزندان کنید و الله مومن شیخ عرض کرده بود بعض فرزندان از

ایشان والده دیگر بودند گفته بودند که فرزندان آنها را من تربیت کنم
حضرت عزیزان گفته بود بسم الله درویش است که بعد از وقت او فرزند جلالی
ماند که وی درویش زنده کرده و بعد ازان والده مومن شیخ عرض
کرده بود زن ظاهر محمد شیخ که پسر فرزند حضرت عزیزان است بسیار
بی ادب است حضرت عزیزان گفته بود علاج او هم بکنیم بعد ازان بیماری
و بیماری خرد و بزرگ ظاهر محمد شیخ را طلبیده آن همه خود بجانب آنها
انداخته فرموده بود که برخیزید بعد ازان صوفیان را طلبیده ذکر
الله گفته خاتم و آورده بود و بین سه زن بعد از وفات ایشان در مدت
بیست یک فرزند هیکل در وجود آمد رحمت حق تعالی بسوسته بود والله اعلم
شیخ جمیع فرزندان را از تربیت نموده بود و مکتوب است که حضرت عزیزان
بحکم آیت مجید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر و اقام
الصلوة و آتی الزکوة و لم یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین
و بمضمون حدیث من بنی مسجدا لله بنی الله له بیتا فی الجنة مسجد جامع
ناتمام را تمام میکرده بود مولانا درویش محمد را میگفتند که اعلم العلماء
وقت بودند ملازمت حضرت عزیزان آمده بود بخاک آمده که حضرت
عزیزان در میانه خاکها نشسته بودند صورت این خاطر را حضرت عزیزان
مشرف شده بود فرموده بود ای آخوند نشسته اند در خاک و ذکر و مشغول
که این مقدار از خاک و گرد و خشت مینماید بعد ازان در بحکم بزرگ
که از حجلا نام شکندست پر آمده بود بخدمت غلطانیدن مشغول شده بود
خدمت آخوند مذکور با هر از حضرت عزیزان در کنار نشسته بود در حضرت
که او را مشغول نیافته بود بجانب دیگر مایل بوده نزدیک بوده که بجانب دیگر افتد

در آن وقت حضرت عزیزان گفته بودند که ای آخوند بر خیز و بدرخت
بجانب دیگر بنشین آخوند آخوند گفته که درخت بجانب دیگر تمایل دارد که
حضرت عزیزان بر خواسته دویده رو بدرخت نشسته بودند و این درخت که
بجانب آخوند آخوند آخوند آمده بود از آخوند آخوند بر خواستند بروی افتادند
بعد از آن آخوند بحضرت عزیزان رسیده شده بودند چنانچه گفته اند که

یار یکه بدیدار وی از دولت شوی ❊ آن به که بزیر پای او مست شوی
اگر خواهیکه گردی از محنتان ❊ نزدوی گریزی راز دردآن

و مکتوب است که ذوالنون شیخ که او را بوملاق شیخ گویند از خلفاء
درویش عزیزان است بسیار مرتاض بوده و سالها در خدمت حضرت
عزیزان میگذرانیده اند هر روز دوازده هزار بار کلمه لا اله الا الله ورد
وی بوده و سالها در ولایت تاشکند با مریدان درویش عزیزان زندگانی
میکرده اند و در مناقب نامه مکتوبه اند و بسیار شیخ مشهور بوده اند و
کثیر از علماء و فضلاء و کبراء امراء و سلاطین مرید بوده اند و خدم و فقر
و خفا داشته اند و مرجع خلایق بوده اند از اوزکند بالا و شیخ
بالا و شیراق بالا که در قریب بلدهٔ فاخرهٔ اوش و زند جان تشت
و سیر کوی تا اوزکند پایان و شیخ پایان که از بلاد قرقیز ستان است
و الیقان و قوناق و صوران و سپغناق بوده مشهور اینکه قبر
مبارک وی در بلدهٔ کاسان است اولاد بوملاق شیخ در آنجا
بسیار است اما در کتاب لمحات قبر ایشان در بلده تاشکند در جوار
شیخ زین الدین باباکه جد اعلا حضرت درویش شیخ عزیزان است
بوملاق شیخ را بسر برده است یکی رحیم بردی شیخ دوم شیخ

در بلدهٔ کاسان است دوم قاسم شیخ که قبروی در باباق است اگر
یکی از اولاد ایشان است سوم خوجکی شیخ که قبروی در سیراق بالا
در جوار حضرت ایوب علیه السلام است و اولاد این سه عزیز در
چار دوک شیخ مقبره حاضر و دستور آرند و نشر بندند که بوملاق شیخ
متاخر زاده نوه این نسبت ببوملاق شیخ از آنست چنانچه در کتاب
مناقب دیده را نوشته میشود و دیگر اینکه نسبت درویش شیخ
ابن شیخ خاوند شاه سر بست ابن فتح الله شیخ ابن هبت الله شیخ ابن
فتح الله شیخ ابن تاج الدین شیخ ابن شیخ علاء الدین ابن شیخ زین
الدین بابا ابن شیخ شهاب الدین ابن محمد بن عبد الله ابن محمد ابن
عبد سعید ابن حسین ابن قاسم ابن نصر ابن قاسم ابن محمد ابن امیر المؤمنین
ابو بکر صدیق رضی الله عنه بوملاق شیخ نیز از اولاد شیخ زین الدین
بابا میباشند که مادر عبد الملک شیخ دختر زین الدین بابا میباشد
و مکتوب است که مولانا یوسف که از جمله مریدان و خواجه زادگان درویش
عزیزان است گفته که ضعیفه مستند بعد از حضرت عزیزان اسلام
شیخ خاوند شاه گفته بود که روز رخصت حضرت عزیزان
دیدم که از نیزه دران شخصی بیگانه بسرده آمد از حضرت عزیزان
سوال کردم که این شخص بیگانه کیست حضرت عزیزان گفتند که
حضرت خضر علیه السلام است و من برخاستم حضرت عزیزان گفتند که
چرا گریه میکنی گفتم از حضرت خضر علیه السلام خبر نخواستم باز گفتند
که مجوز بستم محمد باز گفتند باد عاکنم معمر بردی الحمد لله دعا کردند
بکبر سن رسیدم و نیز مولانا یوسف گفته اند که ستون خانه حضرت

درویش عزیزان متکاه حضرت خضر علیه السلام بوده و در زیر ستون شتا
می نشسته اند مردم تبرکا بخوض میفرستند و مکتوب است که شیخ
شاه مرید خواجه بوده اند مرتبا این است که تعلیم طریقت در منزل
خود از حضرت خواجه یافته اند و فرموده بودند که ز شما این طریقه
را از مردم پنهان دارید حضرت شیخ جاوندشاه چندوقت مداومت
کرده اند حال دیگرگون شده مادران این فهمیده بسیار تعلق ورزند
تا چار بجا در خود تعلیم طریقت کرده اند حضرت خواجه اجرا کردند
و مکتوب است که حضرت جاوندشاه سر پیت در غلبات حال سه روز در نوحه
تا شکنده پیت بسر در شده میگشته اند پرسیده اند که سبب این تشنن چیست
جواب داده اند که قلاش پیت کم کرده ام او را میجویم و حال انکه ان سبب
در زیر قدم ایشان بعبور کرده بسر در گشته اند خبر ندارند که سبب پیت تا
آمدم پیت بگوی تو مجنون رفتم ✻ خبر نیست که چون آمدم چون رفتم
و مکتوب است که چون حضرت شیخ بابا پس پرده بعد از انتقال پدر بزرگوار
خود که شیخ شهاب الدین بلخ و در قندوز رحلت فرمود از سر ملاقات
سلطان خواجه احمد پسر خود پیش او متوجه گشته بنوحی شتر زین چند
رسیده اند و شب شده و در ان شب مصطفی عارف که از اولاد
سید الطایفه شیخ جنید بغدادی قدس سره میباشد از شیخ زین الدین جدا
افتاده چون روز شد بقریه علیابا رسیده اند اهل وی بخصوص مصطفی
عارف اخلاص آورده اند حضرت مصطفی عارف فرموده اند من مسکین
فقیر خادم و پاکین شیخ شهاب الدین بلخ وارد بودم بعد از ان حال
حضرت شیخ شهاب الدین حضرت مخدوم شیخ زین بابا را بت آوردم شما نیز را با قندار

حضرت شیخ

با قندای وی لایق می بینم بعد ازان اهل قریه بحضرت زین الدین بابا
رسیده مرید شده اند در مناقب غوث الثقلین بصریح از خلفاء حضرت
بابا مذکور شده اند و مکرر شده است که حضرت سلطان خواجه احمد پسر
شنیده اند که حضرت مخدوم شیخ زین بابا میایند باستقبال برآمده
چندین روزه راه از دریا گذشته رفته اند چون بلکدیگر ملاقات
کرده اند با جانب تر کستان و قریه پسیچ اورانش شده اند بدریا
رسیده اند دیده اند که در بابا وجهه حرارت و گرمی با سیان بیخ
پیچیده پت از روی بیخ گذشته اند دران زمان زاد تذکره ان بابا
تمام شده بوده آهوان کرده آمده بزیر قدم هر دو عزیز
سر خود بارانداده عرض میکرده اند که بسر بارا هوان خالق
یکتا نداد داده که ای آهوان شما بروید بپای عزیزان بچسبید
که شما بان را الهام کنند قوله تعالی هو الذی خلقکم ما فی الارض جمیعا
آن عزیزان قبول نکردند آخر الامر آهوان آهی کشیده غلطیده بان
شده اند نا چار این دو عزیز خورده اند بعد ازان حضرت شیخ زین
الدین دعا کرده اند همه زنده شده اند تعظیم کرده بجانب بحر
رفته اند بعد ازان حضرت سلطان بابا وقت خوش شده وجد کنان و
رقص کنان بخانه آمده فرموده اند که اگر حضرت مخدوم شیخ زین
الدین بابا را ندیدیم کو یا هیچ یک مرد از مردان خدا را ندیده باشم و
مکتوب است که یک مخلص او در یکبیه را فرزند نمیشد بحضرت در ویش
عزیزان عرض کرده مشرف شده حضرت خالق یکتا فرزند را کرامت
بخشیده ایشان بوده و مکتوب است که روز را بحضرت در ویش شیخ زاده

شتابان مرکب بسیار شده بزیارت مزار حضرت شیخ فضایل مرقت پناه
و صوفیه در رشت میآمده اند چنانچه بطریقت حضرت شیخ خدایداد
مردی مست پیش آمد ایشان را دو صد تحسین زد و در روی شد حضرات
جامه خود را کشیده بر سر مرد مست زده اند که تو مرا زدی
و مست تو در رو کرد و آن مردی مست گفت مرا نباید امیکنی کو یار سوار
فرو آمده بزرگوار را از مرکب غلطانیده لت بسیار کرده رو در شد
آخر الامر صوفیه آمده ازان مرد سر پسیدند که حضرت را دیدی آن
مرد گفت من حضرت ایشان را ندیدم لیکن مرکب سوار را دو صد
تحسین زده لت بسیار کرده آمدم بعد از شنیدن این سخن صوفیه
فریاد بر آورده گفته اند که ای جنده پسر حضرت پیر ما در رویش شیخ
را زدی بعد ازان مردی مست هشیار شده خود را بند انبده
با همراهان صوفیه مرید شده است حضرت درویش شیخ فرموده اند که
خداوندا تا دو صد تحسین نزدی دولت بسیار نکردی یک سیکانه را
نشناختی و مکتوب است که مراد خان بحضرت درویش شیخ مرید
بوده میر محمد خان را سیاه و در بخارا می حره کرده اهل بخارا
را فریب بهلاکت رسانیده انحضرت رفته مراد خان نصیحت
کرده بخارا داده خواسته اند که میر محمد خان را نصیحت کنند و
بشکین فتنه کنند میر روزه دار که از مریدان شیخ خدایداد بوده
مرتد شده بلعنت سخن بد بعضی گفته شتم و اهانت بسیار کرده انحضرت
خرسند و نگفتند اصاغر و اکابر علما و مشایخ و سادات بودند
بمثل حضرت خواجه جان ابن حضرت خواجه پارسا و الشتبدان

بخارا آمده ازراجر حد قذف و تعزیر فتوی نوشتند و حضرت خواجه
سلطان جویبار خلیفه پسر که از مصاحبان قدیم و هم سبق و رسبه بودند
میر محمد خان که بادشاه بخارا منخصص بود در منزل فتوی شیر بودند
همگی حکم کردند که هیچ یک از قضاة تخلف ننمودند حضرت رویش شیخ
فرمودند که ما آمدیم از برای انکه مراد خان و میر محمد خان با یکدیگر
آشتی بسازند و فتنه و شر از بین بشکنیم یا بدانه از برای انکه آمدیم که
علما و مشایخ فتوی نویسند و بادشاه و قضاة حکم کنند بر
روزه دار را بقتل کردیم و هر حق شرع نبوی را بصاحب شرع
بخشیدیم شاید که بصدق توبه کند عفو نماید بعد ازان این رباعی را خوانده اند
هر که یار از خار و آزرد از جفا بیشمار یار شاد بر خود در جفا
هر کسی در راه ما خار افکند از دشمنی هر کجا در پای ما مقصد شکند با خار با
و جمیع اهل مجلس تحسین کمالا در رویش شیخ نمودند میر محمد خان از آن
مجلس اخلاص آورده بخارا را نیار کرده اند و فتنه عظیم در میان
دو خان بود بهمین همت قدوم انحضرت مرتفع شد حضرت خواجه
عبد الشهید ابن خواجه عبید الله احرار از حضرت درویش شیخ پرسیده اند
پرسیده اند که در حدیث است که هر که را یک قطعه زمین است ان
کس زراعت نکند در روی مغبون است این کلام بچه معنی محمول
است حضرت درویش شیخ فرموده اند که مراد از زمینی که در حدیث است
زمین دل است که هر کس در روی دانه محبت نکارد مغبون است
حضرت خواجه عبد الشهید تحسین این معنی نموده اند و مکتوب است که
حضرت مولانا فدای از ان معنی این بیت را استفهام انکاری نشنیده اند

عاشقانیکه صرف معشوقند ؛ به زعثمان به زفاروقند
حضرت درویش شیخ گفته بود که مراد بعاشقان که صرف معشوقند
هم فاروق هم عثمانند که ایشان را دو حال است یکی ولایت علی
ولایت ایشان مثل به زخلافت ایشان است چونکه الولایة خیر
من النبوة شده است و مکتوب است که حضرت لدرویش شیخ صاحب
خبر و صاحب خلق و صاحب ضا بوده بود مقتضای این کلام الله
که و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم
الجاهلون قالوا سلاما عمل نموده این بیت موکد ایشان خواندند
مرا کویند هم زرآن سالوس پس ؛ بکو هستم دو صد چندان که میترسم
و مکتوب است که حضرت درویش شیخ از بهر دفع فتنه که در
میانه برادران خان و پسر محمد خان بود از سمرقند بخارا آمدند
در کوفلین بحضرت امیر خلیل میدان ملاقات کردند حضرت امیر
حضرت شیخ را از سوء صنع کرده این بیت را خوانده بود که بیت
بر روی چو آتش ای ماه منی ؛ چون پس برروی آتش چرخ
زان بر دو آنده وش ای هیچ کس ؛ حضرت امیر گفته بود که باشیخ
گذارید این دو تمام را که هر چه شود میشده باشد حضرت درویش
شیخ سخن حضرت امیر را قبول ناکرده عازم سفر بخارا شده بود
حضرت امیر گفته بود که با شیخ ما بمقتضای غیرت خود میکوئیم اما
تحت شما از انکه جمیع مسلمانان از صدمات این فتنه و آفت خلاص
یافته بسنده که حق تعالی مشغول باشند بعد ازان متوجه شده بود

از برای

از برای دفع فتنه چنانچه مذکور شد بعد ازان از سمرقند
مزار شیخ العالم سیف الدین باخرز رسیده بود جمیع علماء و مشایخ
و سادات و اکابر و اصاغر صحبت و مجلس داشته بودند یکی از انها گفت
که تمام عزیزان فوت شده بود الحمد لله تعالی در زمرهٔ حیات غنیمتند که از
صد شیر مرده یک روبه زنده به گفته بود بعد ازان درویش شیخ
بوجد و حال شده گفته بود که سه نشان بود در ما را گفت
آن یعنی انکه چون روی او به پیش دل تو با او گرم آید دوم انکه
در مجلس چون سخن کند زمعنی همه را الهی خود بحدیث ربانی
سیم آن بود یعنی که دلها خلق عالم که ز هیچ عضو او را وحشت
بدل نیاید و مکتوب است که حضرت درویش شیخ فرزند خواندهٔ
حضرت خداوند درویش شیخ است اما فرزند صلبی شیخ خداداد
یک صالح نام که در ترک نزدیک پسر آکه خدا یافته بود حضرت صالح
بمنکوحهٔ خود التفات ننموده بود از این کاهش کشیده بسیار
این سلسله را زنده بود که آی کردن شکسته ها زور زور درویش
لغزنده کردن مبارک حضرت صالح شکسته فنا یافته بود دوم یک دختر
که به صالح است از حضرت شیخ با صالح یک پسر و دختر و سه پسر بود در
خانه حضرت شیخ خداداد دو بول کرده است حضرت شیخ گفته بود که
اگر ضد یکه بول این شیره را من بردارم ارواح اولیا الله
قبول کنند اما زمان شیره ایشان را جان داده است بعد از چند
گاه حضرت شیخ با صالح نیز وفات یافته بود هیچ فرزند از وی نماند
سیم یک دختر دیگر که با هدیه از وی سه فرزند بود و یک صبیه عبد الباقی

فعل حضرت ؟

که حضرت شیخ غربزان نام مانده بودند مقبول همه طوایف و منظور
قاسم شیخ بوده اند در سن پنج سالگی وفات یافته اند از ان دو پسر
مانده یکی خواجه کلان دوم خواجه خورد و دختر یکی
به مخدومه که مقبوله و منظوره الخضرت و منکوحه حضرت
امیر شاه این حضرت امیر دختر که یکی از خلفای حضرت سید امیر
کلال است حضرت امیر شاه بحضرت درویش شیخ معاصب تمام داشته اند
اکثر در شب نماز با سحر آه قیام می نمودند و با سحر آه می بودند دست
شما کذرد دیده و با هم نزنیم تا با نان ما بر سر ما غم نزنیم
و مکتوب است که حضرت شیخ خدایداد کو بمنزل حضرت امیر دو سه
روز نزول کرده اند امیر یکی از مخلصان بوده اند امیر یکی را
نیاز کرده اند حضرت شیخ خدایداد کفته اند که با وجود سید بودن
امیر سید را نیاز کران میدارند بعد از چند روز در محل
انس افتاده با هم مردند و خانه و آوده سید را و تا عظم شده
سید از یکجا نمودند بعد از ان حضرت شیخ خدایداد بمنزل
سید تشریف نموده حضرت امیر شاه را دعا کرده اند و مکتوب است
در زمان ازدواج حضرت به مخدومه منکوحه خویش کفته اند
که ما بسر قند عازم عید را میکذاریم و چند کاه انجا میباشیم
شما طوئی و خبر بیا مخدومه را بکنید حضرت شیخ خدایداد در نماز
عید را خوانده به النور سوار بمنزل خویش بغزنه آمده اند
حضرت به سبب سیر عشرت رجعت نرسیده اند ان حضرت شیخ خدایداد
کفته اند روز عید دیدم که بادشاه بسلطنت خود مشایخ زاده ها

زاده ها شیخ و خت مولا بمولیت اهل بیت و رانده اند و با غفلت بسر کرده
کرفتار نموده و کرحق سبحانه را معطل کذاشته اند یک خدا آید او ذات
بزنده که اسماهی مرده حیات است در این کفت کو بودند که وجد حال
دیکر کون شده کمر را این سبب را می خوانده اند و میکفته اند که ای خدا
تا چند با بر روی مرده کان مینهی ست وقت آنست که می و ای مستانرا
خاصه هم چون منی شوریده حیرانرا همان بر عیت انار ضعف در ان بزرگ
ظاهر شد و در میانه هفته کسل کشیده و وفات یافته اند و پسران نفس
ایشان ابی بوده که میکفته اند بوخدایداد اولدی و ای اول
تر یکدو رجا و بدن: از خدمت با به مخدومه امیر صنع الله بوجود
آمده بود اول از حضرت قاسم شیخ مجاز بوده اند بعد از وفات
شیخ بحضرت پیر مرید شده رخصت یافته اند اما از پیر
صنع الله یک پسر و دو دختر بوجود آمده بود این دختر در نکاح
علم شیخ بوده اند از ان دو پسر بود یکی خواجه عبد الرشید و
دیکر را امیر علاؤ الدین و مکتوب است که حضرت شیخ زین الدین
ما با از زوجیت حضرت مولانا ابو بکر قفال است مدتی
که از کبار اصحاب شیخ حسن بلخار است از ان ان نسبت یافته
و کویند که هر روز حضرت شیخ بمزار حضرت مولانا تعلیم علوم
منموده اند و مدفن شریف شیخ زین الدین با با در نا کندست بنده
تبرکا به این مقدار معلوم عزیز بوده باشد که حضرت امام ابو بکر قفال
دیکر اند حضرت مولانا ابو بکر قفال دیکر اند و مکتوب است که حضرت
شیخ زین الدین با با کفته اند که هر که بمزار من آمده و زنده خواهد

انشاء الله تا جابت رسید حضرت شیخ عرباعث شد که از رفتن نخجوان
یک شب با همراهی روحه خود بمزار فایض الانوار حضرت پیر الدین
آمده فرزند لطف نموده نزد تا نداد حضرت باباعلی بهدف اجابت
رسید حضرت حق تعالی حضرت شیخ خاوند الطهور را کرامت فرموده
چون وجود فرزند نطهور سوسیت یعنی فرزند متولد شد ان آن را نام
نهاده نزد مزار حضرت باباعلی آورده بگیوتران مزار الطهور
گویند پرپیده اند باین سبب اسم مبارک ایشان آن را الطهور نام کردند
شیخ خاوند الطهور از مزارت تا شکنبوت اما شیخ عمر از مزارت
باغستان است که از نور حرتا شکنبوت و مکتوب است که حضرت طاهر
محمد شیخ بسر کلان حضرت درویش شیخ بود در وقت رخصت حضرت
ایشان گفته بودند که مابسر خود طاهر محمد شیخ را رخصت داده قایم
مقام کردیم اگر کمتری نافت شده در ظل حمایت وی در آید
ازین سبب بود که در بارگاه بارث و خلایق مشغول بوده و مکتوب است
حضرت ارشاد پناهی قاسم شیخ قدس سره در غزنه در خانقاه
عالم پناه خلوت نشسته اند حضرت طاهر محمد شیخ واقعه دیده نزد
که حضرت قاسم شیخ فرموده اند که ایشان یکشنبه تا بدر خانقاه
را که ایشان لایق است چون ازین واقعه باز آمده نزد در ظاهر
چون در واقعه امر شد حضرت طاهر محمد شیخ این کرامات را دیده
نه النور مرید شده اند و درین زمان ارادت ایشان را رخصت
کامل داده نزد رباعی مرید لقلم زانکه جان را مرآدی علیک اعتماد
علیک اعتمادی گر از چشم دور بدل حاضری الیک حضور علیک مرادی و

مکتوب است که حضرت پیر ما شیخ گفته اند که ما با قاضی طاهر محمد شیخ
در خانقاه حضرت درویش شیخ خلوت نشیم جنبه از خدمات
آلهی بنافت و من و طاهر محمد شیخ در سماع شدیم حلقه از
از سقف خانقاه آویزان ساختند و ما خود را درآن حلقه
درآویختیم بعد ازان گذر شدیم و هم چنین طاهر شیخ حلقه را گرفته
گذر اشد چون باز متوجه شده حلقه را اخذ نموده عبور
کردم و دست طاهر شیخ بحلقه نارسیده عبور نموده گذر اشد
و بنظر طاهر شیخ مقبول حضرت مولانا ولی قدس سره شده رخصت یافته
بودند و مکتوب است که حضرت خواجه شاه کلاناد از فرزندان
صوفه دانشمندند و از مریدان حضرت مولانا ولی می باشند گفته
که حضرت مولانا در قریه نوقا که از جمله ابکال است تشریف نموده
واقعه دیده نزد و از اولیای الله مرد ازین راه میگذرد
بعد از انیکه این واقعه را دیده نزد نه النور سوار شده بر سر راه
فراز آمده تخته پست اندرخته بر بالای وی استوار شده نشسته
بودند که ساعت نگذشته بود که حضرت درویش شیخ با جمع عظیم
رسیده آمده بحضرت مولانا ولی التفات کرده ملاقات کرده
مولانا ولی را بدرویش شیخ گفته نزد که چون شما پیش قدم بودید
باین سبب تقصیر شما را نیاز لازم است حضرت درویش شیخ
جمیع همراهان خود را بحضرت مولانا ولی نیاز کرده نزد مولانا
ولی هم نیاز ایشان گفته جمیع همراهان را بدرویش شیخ مدد بانی
کرده نزد و باز فرموده نزد که مقصود امتحان همت کرم شما بود

اما اب ظاهر محمد شیخ را در تربیت شما در زمرهٔ ما نشمارند نیازمند
و مکتوب است که والد حضرت عالم شیخ علیا نبی حضرت میمن
شیخ پسر خورد حضرت و پیش شیخ زندگی میکرد در خصوص حضرت قاسم
شیخ فرمود صاحب کمالات شاقه بوده فرمود در اکثر شب بیدار و
مراقب شده می نشسته اند از کثرت مراقبه چند دو تا گشته و حضرت
عالم شیخ نقل کرده اند که والده من بحضرت پدرم شیخ مرید بوده اند
و کشف قبور داشته اند منقول میشود که ای عالم شیخ پدر شما
حضرت مومن شیخ در شب نشسته کلمهٔ لا اله الا الله را بطریق
خوجگان بنفس خویش را بند بند کرده تکرار میکرده اند و نیز حضرت
عالم شیخ گفته اند که والده پدرم روز شنبه الا آدم در خانه
خلوت میکرده اند این دعا را میگفته اند: معشوق شد از من
گمده هم با تنگ و بغال: داد از غمی عشقم قدری مالا مال: از در درون
خویش شدم فارغ بال: بر داشتم از فقان بتقاضای وصال
حضرت شیخ خدا بداد در خلوت بوده اند فرموده اند که ای
درویش شیخ فقیرهٔ شما هیچ در خانه در گریه بست مادر
این موضع سید آنهوکه موطن شما بود خلوت نشیم ترا
هدایت و ارشاد نبنده کار خدا نشیم اکنون سر بخت
بروید فقیرهٔ که زن شما هست بیارید حضرت در درویش شیخ
ایشان را آورده اند حضرت شیخ خدا بداد بدر خانقاه را
برآمده اند حضرت والده کلان در زیر قدم افتاده اند حضرت
شیخ خدا بداد یک انگشت مبارک خود را بر پشت مادر کلان

کلان نهاده اند در ان حین مادر کلان را خواب ربوده است
حضرت شیخ خدا بداد فرموده اند که این بجهت من خواب نکرده
چون بخدمت ما آمد او را خواب ربود چون مادر کلان از خواب
بیدار شد گریه کرده گفته اند که سبحان الله که پشت من درد میکرد
چون سر انگشت مبارک بر پشت من رسید درد من زایل شد
ای طبیب درد علتهای ما: ای دوای بهر و بخشای ما:
ای تو افلاطون جالینوس ما: ای دوای جزن هم نا یوس ما
و نیز حضرت عالم شیخ گفته اند که والده من زوجهٔ بزرگوار
من بوده اند که حضرت مومن شیخ صاحب ذوق و شوق و اشتیاق
و عشق و محبت بوده اند جذبهٔ قویه در داشته اند و گاه وجد و حال
غالب میشده در خانه خلوت در حویلی بلند سماع میکرده اند
و اکثر در نصف شب در غلبات عشق و سوز و گداز میر خفته اند
و گاهی بذکر و گاهی بنماز شغل مینموده اند و نیز حضرت
عالم شیخ گفته اند جد مادر من مولانا حافظ ناشکند است که
ایشان سلطان محمد را حضرت صوفی دانشمند میگفته اند
میتبا شند یعنی پدر و مادر من از اولاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه
و نیز حضرت عالم شیخ گفته اند که وقتیکه مرا زاییده اند جد مادری
من حضرت مولانا حافظ سلطان محمد ناشکندی بحضرت جد پدری
درویش شیخ گفته اند که کفیل علم ظاهر ما شدیم و شما کفیل علم باطن
شوید و مکتوب است که حضرت مولانا نور الدین بصیر بعد از چند
مفوضیت در ناشکند بملاقات بحضرت شیخ زین الدین

رسیده بود کمال آن دعوی را قبول کرده فرموده بود که حضرت خالق یکتا
و قادر بی همتا بحکمت بالغه خود کنجی را در این ویرانه نهاده است
اکنون ای نورالدین یکی از فرزندان ما باید که ما شما را بفرزندی
قبول کردیم و مکتوب است که حضرت شیخ زین الدین بابا سپر حضرت
شهاب الدین سپید و رو میباشند پدر و مادر حضرت شهاب الدین سپید
نداشته اند بحضرت غوث اعظم سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی
عرض نموده اند و ایشان متوجه شده اند از غیب بشارت شد که دعای تو
رسید فرزند سپر بلند عطا نمود نام او شهاب الدین است چون فرزند او
متولد شده دیده اند که دختر نیه آمده تحفه حضرت محی الدین
عرض نمودند که الله تعالی مرا فرزند داد لیکن دختر است نام او را چه
مانده شود و جالا انکه از شما سپر طلبیده بودیم حضرت سید فرموده اند
که برو بدیمانه دوران او را کفانیده که وی سپر است و مادر او
نام سید کفانیده بود که آلت مردی ظاهر شد بعد ازان نام او را
شهاب الدین نهاده اند و این خرد بیمار رخصت و اجازت
داده اند بعد ازان در کلان سپالا از نزد حضور شیخ الانجب و در دو
رخصت یافته اند و مکتوب است که حضرت شیخ خدا آباد و بسیار بها
میگفته اند که من نمیتوانم که مال و متاع را از یکجا
بجایی دیگر ببرم اگر خریدار آن باشد
اسباب میفروشم و گرنه باز بجای دیگر میروم و مکتوب است که
حضرت شیخ خدا آباد و بسیاری را که در باطن ایشان
شک و عناد و انکار است بکنارها غیب دیده میفرموده اند که

مثل انکه میگفته اند این جرس را کنده خاک از جرس کنید چون بیگاه
میشد میگفته اند که نجای آب مانید که باز جرس کنند و چون
شب گذرد و روز شده میگفته اند این جرس را کنده لای کرده
دیوار بنشید و چون بیگاه شده میگفته اند که این دیوار ها را اندکی
بکنید فی الحاقه صادق الوعد است میباشد و نرسیده مانده ما
رفته اند و مکتوب است که حضرت شیخ خدا آباد و از جانب بخارا
بصوب سپر قند میامده اند چون بحوالی رباط ملک سپیده بوده اند
حرارت و گرمی آفتاب زیاده شده حضرت قنبر شیخ بعرض ایشان
رسانیده که پیاده ها را اگر رشته متوجه گرمینه شدن بهتر مینماید
حضرت شیخ خدا آباد و بموجب عرض قنبر شیخ بجانب گرمینه روان
شده اند حضرت مولانا خوشحال محمد یاران پیاده را جمع کرده بسعی
نموده بتوجه کردن قنبر شیخ را بشکنند حضرت در روش شیخ نیز
درمیانه این جماعه بوده اند پیاده ها از بسیاری گل زیاده بسود
هم از الم هجر و فراق حضرت شیخ خدا آباد و اندوه گین شده بتوجه
مبالغه کرده اند حضرت در روش گفته اند این نوع لفظ لحوقی بی
ادبی است باوجود منع کردن از توجه آثار توجه از رکاب شیخ
خدا آباد و ظاهر و هویدا از رفتار ماند حضرت شیخ خدا آباد و فرموده اند
این های پیاده ما از توجهات صوفیه پیاده است کویا نمی توقف کرده اند
تا آنزمان که صوفیه پیاده رسیده اند بعد ازان پای سپ کشاده
شده روان شده اند و صوفیه و کیه از کمال ذوق شوق بدوان
و نیز از حضرت [illegible] که کابر شاه [illegible]

جلد جله نشست صوفره نیافت: جل جله بهتر بود از جل جله
از کمال دویدن و از شدت گرمی آفتاب از بینهای صوفیه
خون روان شد چون حضرت شیخ خدای داد بگرمینه تشریف فرمودند
بخدمت شیخ همه صوفیه پیاده را به بستند و غصه از ضیق جلیس
بیرون کردند و گفته بودند که ای صوفیان بی برداشت بیرون روید
از بین مجلس که مجلس صابران است حضرت مولانا خواجه محمد پارسا
عجز و انکسار گفته که ما پیاده ها را کرده کردیم اکنون کار بر شما است
و شما مختارید بهر نوع اختیار دارند آن سیاران گفته بودند که
ای خداوندان غلام قوم بنده بنده کمان قوم روزی حضرت صاحبی
میدوم در رکاب قرین حضرت عالم شیخ مؤمن شیخ ابن درویش شیخ
را گفته بودند که روزی در خدمت حضرت پیر ما شیخ میدویدم که
جماعه سپاهیان بسیار بوده بودند یعنی بخدمت من همه سپاهیان سوار
بوده بودند و من چون پیاده و شاطر میدویدم حضرت پیر ما شیخ سر عنایت
تمام سپاهیان دوانده و با من رسیده قمچی مبارک خود را بکمر دل این
کمینه عالم شیخ نواخته بیت مذکور را خوانده معنی داده بودند که
جل جله نشست صوفره نیافت: جل جله بهتر بود از جل جله
جل جله آن است که چون غلامان بهند و سیاه از سپاهیان بخرند موی
سر را بسیار بلند بگذارند بجانب سرستان بیایند غلامان را در پیش
کنند اندازند که سر بغت تمام راه بروند غلامان را جل جله
گویند صوفیه پیاده هم چنین اند چون سپاهیان این معنی
در [illegible] پیاده همه خودها را از سر انداخته پیاده دویده اند الا

این درویش کمینه سید ناصر الدین استماع داد که یکی از علمای
جل جله معتکف شد هیچ شوق و شعوف نشد و بر دل او حضرت
حق تعالی الهام کرده که هیچ کس از خویشتن خبر نشد هیچ آهن خنجر تیز نشد
اعتکاف خود را در سر آب کرده بیرون برآمده دید که گروه
مردم میروند پرسید که این افواج مردم کجا میروند جواب دادند که
یک شیخ منبر کرامت است بزیارت وی میروند عالم معتکف بگردن جل جل
خود را انداخته پیش شیخ دوانده است شیخ گفته است به تند غضب
پیش کرده نزد عالم معتکف تا بیرون مسجد برآمد از عرش تا فرش
متکلف شد بعد ازان شیخ باز عالم معتکف را گذاشته عنایت
نموده گفته بودند که جل جله نشست صوفره نیافت: جل جله بهتر بود از
جل جله حضرت مولانا امر عجایب خجندی که معلم ذکر این حقیر فقیر بوده اند نقل
میفرموده اند که صوفی پوشیده دلها بود در همه عمر کفشهای دل را می چست
روزی بغیرت کریمانه گیر شد و آهن صحی آب را کرفته گاوه ساخته جل جله
در گوشه صحی آشده خلوت اختیار کرد هیچ انفتاح دل نیافته بود
روزی حضرت حق تعالی الهام کرده که هیچ کس از خویشتن خبر نشد
هیچ آهن خنجر تیز نشد تا ناچار از خلوتخانه برآمده دید که کنک
پشتی میرود بادی اعتقاد کرده گفت که این پیر پاک من و پیر
من و امام من و مقتدای من بادی متوجه شد کنک پشت بپای
در صحی آشت بعد ازان تخم گذاشت و پرانیده جل جله روز متوجه شد
بعد ازان تخم گفتند کنک بچه برآمد صوفی دانست که صورت توجه این
نوع بوده است بعبده پاسبانی دل کرد شعوف و شعوف حضوری میسر شد

پا بست نکنی بر رکوی دل ‌ زانکه ذرّه اند در پهلوی دل

بعد از یافتن حیات دل از دل بوسعید توجه بسنگ پشت این بیت را خواند

جل جلاله بنشست صوفی زده منافق ‌ جل جلاله بهتر بود از جل جلاله

و مکتوب است حضرت سید بزرگ شاه که از اکابر مخدومان بلخ بود گفته است که حضرت درویش شیخ در بلخ بمنزل اشرف حضرت مولانا صالح که از جمله خلفای شیخ خدایداد بود نشسته و در وقت حضرت درویش شیخ مبارک حضرت مولانا صالح را گرفته در سماع شده بعد از ادای صحبت حضرت مولانا فرموده اند که الحمد لله بوسیله سماع شیخ بسر منزل مبارک شیخ بزرگ رسیدیم بعد ازین بیت را گفتند که آسمان سجده برد پیش منکر درد ‌ یکدو چون یکدو نفس یکدو نفس بهر خدا نشنید

و مکتوب است که حضرت شیخ نورالدین بطن دوم از مادر زاده بود تا وقتیکه در شکم مادر بوده اند الله الله میگفته اند و تا وقتیکه از مادر زاده بود الله الله میشنیده اند و چون متولد شده اند در اهل خانه حضور و جمعیت و آگاهی پیدا شده است و در جبین مبارک ایشان نور و صفای ولایت لایح و هویدا و در خانه بوده است و هر دو چشم ایشان همواره در و تجلی چشم خط سیاهی چون مژه منطبق نموده است

و حضرت شیخ زین الدین یاد فرموده که یکی از معارف آلهی شنیدن بوده است که شیخ نورالدین بصیر بر خود بسیار عرض نموده اند که سر رجعت شود این کمینه الله بصیر بشنیدن از معارف عین الیقین و حقایق حق الیقین و دقایق دینیه

منجر باند نذر بر آنکه همه از ملاهی و معازف و علوم لدنیه بود یک شبانه روز نگذشته است از در رر معارف و کمر حیاتی بسفتن نایستاده اند و مرید ایشان و مخلصان را بخیر و فیض شنیدن و بجد شوق شنیدن مجال دیگر نمانده است حضرت شیخ زین الدین یا بابا میفرمودند که چند نشانیها گفته اند و مکتوب است که عادت شیخ نورالدین این بوده که نخست آب بجهت طهارت حضرت بابا را در زیر سینه گاه می گذاشته اند یک شبانه روز بسیار هوا سپرد شده باد وجود شده برودت و برف و یخ در زیر سینه چون عادت قدیم نداشته اند آب را داخل کرده و نگرسیکفته اند و بالای و مناجات ازان مستقبل نبوده اند حضرت بابا بسجود برآمده است نزدیک بوده اند دست را گرفته نماز را خوانده بنظر مرحمت نگاه کرده رخصت کل داده گفته اند که بستر بین نداور داده اند وقت آنست که در سمرقند بنده کان را بنده کی حق خواند بعد ازان فرموده اند که ای فرزند نورالدین بجانب سمرقند مرو بیک شهر انبار آرد و رایگ تر کبار کرده شما نذر میباز دتو شه راه شماست و حق بلبده سمرقند در آمدید چشمه آب است که او را ناو دالک میگویند بشستن شما آنی جوکی باز برخیزد و چند قدم باز رود و باز جوکد جای شما انجاست حضرت شیخ نورالدین ره ملازم بسته شده روان شده اند حضرت را حضرت بابا گفته اند و وداع شده است مع زیاد تا انیکه اکثر اهل سمرقند خبر دار شده اند که منادی نذر میکنند که ولی الله میرسد کی بیرون

استقبال کنند چون رفته شد اهل خود را اخلاص استقبال
کرده بود بعضی اهل استقبال دعا میکرده اند بعضی ناشناخته می
پرسیده اند که دعا معظم که از ما شنیدند میآمده است شما خبر دارید
شیخ نورالدین میگفته اند که آری چون به در سیمرقند در آمده
مسجد سبوه رسیده بامر بابا پیر وزار اعتکاف نشسته اند که
بسیار کس مرید شده شهرت عجیبی افتاده شیخ ملاذ شده اند در

ذکر حضرت خواجه مولانا یعقوب قدس سره مکتوب است که ایشان از کبار خلفا
و خدام حضرت خداوندگار بوده و حید عصر و مقتدای دهر
و جامع علمین شیخ ثقلین و قائم مقام من کل وجوه الخضر بوده اند
چنانچه حضرت خداوندگار بحوی و تعزیه و پیرو دشت و غیرها من لوازم الآیات
و مقتفا اثر بوده بهر جا میرفته بجای خود نصب میکرده اند که
دیگر بمیرفته اند فرد آورده اند و اتفاقا وقتی چهار شنبه میکنند که
حضرت پیر بیم شیخ گفته اند که حضرت قاسم در خدمت حضرت خواجه
مولانا یعقوب سال گذشته اند یکبار در سنه ترکستان جانقان عمل
خوانده اند حضرت خواجه ملا تلقین گفته اند و بیاد دارم که پیر از ضیوفه
بنده حق ذکر گفته و بشوق شوریده از خارستان بسیار بیای
خود آمده و در گذشته اند ؎ پای کوبان بسر کوی تو خوش رفتم
خرم بنت که چون آمدم خوش رفتم و مکتوب است که حضرت
ملا در سفر بخدمت شیخ خدایداد همراه میبوده اند و در
مراجعت بنز همراه میآمده اند بر خصت قلعه اندر وزسا
رجعت بنز و یک عزیز را بعد از رجعت دلای

و آدم گفته اند ضوجه ملا ماشه باز خوانده که الله تعالی بما عطا فرموده است
و مکتوب است که حضرت خواجه بارصوا از جمله خلفا حضرت قاسم شیخ الله
گفته که گفته اند ببرم حضرت قاسم شیخ در ملازمت ببرم حضرت خواجه
ملا بسیار از برای شفا بحضرت ریاضت شاقه میکشیدند حتی که
ضعف تمام در بدن مزبور عارض شد در خلوت اعتکاف بنحیکا
ذکر اره بحد تمام میکشیدند حضرت ببرم ذکر اره فرموده اند فرا دوره
گفته اند که ای قاسم شیخ از آنچه شما میکوشید در وقت خود آنها شده اند
الامور مرهونة بادوقاتها این همه جد و جهد برای ما چه احتیاج
تکلیف کشت بحضرت چه کار است من خود را بسلسله غیث ببرم
مسلول ساخته از دوآم خود متعاقد نا شده ذکر میکنم و نتاده تر
بحد و جهد غیرت مینمودم تا حاجی ببرم غیرت کرده یکبار رحمة الله حی
گفته ذکر اره کشیده اند از زمین تا آسمان از آسمان تا عرش
از عرش لا اله الا الله مکتوف کشت بعد ازان بمکتوفات الثقات
ناکرده عشق و محبت بحلسلام سوختن و گداختن بر قلم که ست
سوزش در جان من از عشق اوست ؎ هر چه خبر حق ست با تو جمله حق ست
آتش ست این با تو نامی نیست با ؎ هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشق ست کاندر نی فتاد ؎ جوشش عشق ست کاندر می فتاد
کیست با آنکس که کوبد دم زدم ؎ من نیم خر موج دریا قلزم
و مکتوب است که حضرت شیخ خدایداد در خانه تنگ او در یکه
که پیغناق نام با همراه خلفا و اصحاب بوده اند حضرت شیخ خواجه
و آدم بوده اند حضرت قبر شیخ با حضرت پیر ضیوفه بوده

خواجه ملا و ملا اگر مرید ند چرا باشی همرآه طعام نخورند و اگر مرید
نیستند چرا باشما همرآه میکردند آنحضرت فرمودند که خدا آمد عادت
نباشد که طعام از خانه بیگانه ای حضور دیا در خانه بیگانه بنشینند
بر خدا توکل علی الدوام دعا میکنم بمن میکل طعام ظاهر دهند تا که ذکر کردند طعام
حلال دهند تا که بقوة وی طاعت کنم بعد ازان فرمودند که ای خواجه
ملا و ای ملا اگر ما در آمیکه در قید حیات باشم من کل وجوه تابع شما شوید
و بعد از مماتم شما بان مختار ید بجه کیفیت سلیله را احیا کنید بکنید
هذا امسلک الشایخ قدس الله سرهم آنرهم و بعد فوض شریف خواجه ملا و بنده
در رکنیه است **ذکر حضرت مولانا متجای حافظ** قدس سره ایشان
از خلفاء حضرت شیخ خدا آمد اند اول در منتشیان بوده زوجه
ایشان خواجه دیده که اولاً خود مرید شده ثانیاً حافظ را مرید کرده
چون از دار دنیا باز آمدند قصد را کفتند مولانا حافظ دفعة قبول کرده
مجاور را الله آمده الحضرت را در یافته خواسته اند که مرید شوند الحضرت
گفته اند در منتشیان اول زن شما مرید شده بعد ازان شما را
مرید کرده بوده اند در طریقت همان ترتیب اعتبار است آمده همان
ترتیب مرید شده اند بعد ازان هر وقت که بزیارت میآمده اند
همان ترتیب بزیارت میکرده اند زیرا که بعلم طریقت همین نوع
همین نوع کرده اند حضرت مولانا در ویش محمد را که از منتشیان ایشان
اند سلسله اند ما در ایشان ترتیب کرده اند ازان مولانا حافظند
بعد از وفات مولانا زیارت مزار ایشان همان ترتیب زیارت
میکرده اند هم چنانکه مولانا حافظ بعد از مولانا و بهمین ترتیب

ترتیب نقل کرده اند زنده و مرده اولیا را تو فقه شموده اند
بمقتضی شریف ایشان در کموش کشت بهت کرتیکه از قریهای نخارات
ذکر ملاقات حضرت مولانا حافظ بحضرت مخدوم و شیخ چنین اند مرحضرت
مولانا حافظ در موضع پسر پل که از جمله قریهای نخارات است بحضرت
مخدوم میرسند ملاقات کرده تو حضرت مخدوم پرسیده اند که بکدام از
اطوار سبعه و از مقامات سبعه رسیده بود بید که از مرشد شما
رخصت ارشاد شد حضرت مولانا حافظ فرموده که من از عدد سبعه
خبر ندارم چه آنکه از اطوار سبعه و از مقامات سبعه خبر نداشته ام
این مقدار میدانم که زمانیکه مرید شدم مرشدم گفته اند الله گو الله
گفتم چون ارشاد دم کردند گفتند که الله گو الله گفتم و الله میگویم بجز
الله گوئی شغل دیگر ندارم حضرت مخدوم چون این سخن شنیده
بسیار در آمده اند صحبت عظیم مرحوم بعد از فراغ صحبت عنایت
فرموده اند که بجد و درست ریاضت و ارادت زنهار در ابتدای ارشاد
در آمده ارشاد نموده اند ما هم چنین مرشد از اطوار سبعه و از
مقامات سبعه رسیده ایم از درست اهل کمال و درست دور است آه
کار مجذوبان اولیا زه کار مجذوبان اولیا حضرت شیخ خدا آمد
مولانا حافظ در قلعه که منسوب بنام ایشان است و از نور حضرت میان
کال است خانقاه انداخته اند که بورث مسکه میدهند خرچ آشپزخانه و
لحاف خانه و متعلقان وی چون عید بورث میدهند و مکتوب بنام
حضرت مولانا حافظ بحضرت شیخ محمد شیخ که مقتدای سلسله عشقیه
عشقیه این کمینه سید ناصر الدین اند باین حضرت میدهند و

چنین میسراید و ذکر میکوید بجالیست بنموده اند بعد از آن مجلس آراسته
و آراسته اند نزدیک بعصر بپیش حضرت مولانا حافظ و خود ایشان
بزمین غلطیده و غرق بسیار از هر دو ترشح بنمودند در ساعت بعد
از بوقاق آورده فرموده اند که شیخ از بس بیتابی کنند اند خرقه
کشیده اند و زور زده اند نتوانسته اند از ایشان از اند ذکر مولانا محمد
محمد عزیز قدس سره ایشان نیز از خلفاء شیخ خدا آباد بوده اند
و بکمالات تجرید و تفرید و توحید ارشاد میکرده اند و بدنیا هیچ
تعلق نبوده حتی دنیا در نظر ایشان هیچ قیمت نداشته و
مرقد مبارک در رنوح شیخ است و مکتوب است که حضرت قاسم
شیخ از بس بر آتش خانقاه حضرت خوشحال محمد عزیز فرموده اند که
کمتر بیاز آورد یک جوال بیاز را از کرمینا غشی میافتاده
بپشت خود برداشته بیاز آورده اند حضرت خوشحال محمد عزیز
فرموده اند که خوشحال محمد را طرفه عجب نیست که بیاز اندازد کوتاهی
حضرت قاسم شیخ را بکل فرموده اند که مکتوب زبخت خانقاه را
بیالاینده و پاره آنکل گرفته باشده که بر کرده میکفته اند که آه
کمالات قاسم شیخ و آه فنا قاسم شیخ و آه از اخلاص قاسم کو محال که کفته خوشحال
محمد را که از عهده تربیت قاسم شیخ بر آید یا نه کفته اند که بیت
من مور لنگم تربیت فیل تعذر نیست ؛ کس انیم که شناور نیل تواند شد
شبها جو کوه زشیخ بود فرد تو ؛ همه اهل زمین خوشه بود فرد تو
و مکتوب است که از غشی خوشحال محمد عزیز بسر چند آمده در
خانقاه شیخ خدا آباد معتکف شده اند بکبار از علماء اعلا زمت آمده

آمده بوده اند خطاب کرده کفته اند که آی علماء بسر چند شما بانی نزد
من از کبر و تربیاتی و بیموده اند بار تر میشما آید زیرا که بمعتقدات عمل
دارند اما آنشما بانی را نه معتقد است و نه معاملات و علماء را این
قول متوتر شد همه در ندامت مانده و در قدم بزرگوار افتاده و اصل آورده اند
عقل میکوید که این ننگ است نام ؛ عشق میکوید که این خام است خام
عقل میکوید که این آبوده کیست ؛ عشق میکوید که این آلوده کیست
عقل کوید جبه و دستار کو ؛ عشق کوید خانه خمار کو
عشق آمد عقل تو مجهول شد ؛ عشق آمد عقل تو مشغول شد
جمله عشقش به بود از علم تو ؛ چیست آرد عقل تو در علم تو
کما قال خواجه حافظ قدس سره جمله صوفی قاسم که علم لدنی دارد
بهتر بود از علم مولانا علی غ انکه علم از علوم رسمی کفته میشود
حضرت مولانا عبد الله خان فور غانی قدس سره از مقتدایان اهل الله
در حلقه ذکر دارد کفته اند ذکر حضرت شیخ خدا آباد
ایشان از اکابر خلفاء و از قدماء اصحاب شیخ خدا آباد بوده اند حضرت
قدس شیخ را علمای جذبه بوجود آمده و وجد عظیم و شوق کریم پیدا
شده از خود بیخبر از حلقه حضرت شیخ با هر آمد آمد شیخ بر خود
پیچ کرده اند هر زمان شوریده و جذبی بیشتر بمیدان جاب
عشق و عشوکنان بمیدان خانقاه جولان میکنند اند حضرت شیخ
از کمال رعایت خانه آمده چرا بالتفاق ذکر نمیکنند کوتاهی بسیار میکنند
پای کوبان بسر کوی تو محبوب رفتم ؛ خبر نیست که چون آمدم چون رفتم
و مولانا عبد الله خان فور غانی کوید که حضرت در رویش شیخ

با اتفاق حضرت قنبر شیخ در خانقاه حضرت خداوندگار و شیخ تشریف
نشسته بودند و علما بسیار قصد که بملازمت آمده بودند با یکدیگر مناظره
و مباحثه میکردند حضرت قنبر شیخ را این مناظره و مباحثه خوش
آمد فرموده بودند که ما هم بسخن میدانیم تقاریر و احادیث نیز در حضرت
خداوندگار میخوانده ایم و علما را بقدر فهم و استعداد خویش مطالعه میکنیم
و اکثر مسایل آنجا در حضرت با وجود این همه علوم درسی و علوم
کوشش هوش بدر افتاده حضرت در درویش شیخ گفته بودند ایم گرچه
ما همه بندگان پیر دانسته ایم لیکن چندگرت در هر واقعه میشنیم
که حضرت شیخ خداوندگار بجای درویش شیخ نشسته اند در واقعه باز می
میآیم درویش شیخ را می بینیم پس بطریق درشتی که درویش شیخ خلیفه
و جانشین حضرت شیخ خداوندگار اند و همگی علما را نظر کرده معذرت
نموده بودند نیز در این مجلس حضرت قنبر شیخ گفته بودند که پیش ازین
شبها الهام شده در آن هنگام بعضی علما موفق شده از دقایق علم موسیقی
سخن میگفتند من کلام آنها را استماع میکردم پس من از فنون علوم
موسیقیه بحضرت حق تعالی مشغول شدم و حضرت علام الغیوب دقایق
و حقایق و مشکلات علوم موسیقیه را بمن بگشودند از آن
جمله این است که بابل بسیار را از علوم موسیقیه نقرر نموده اند
علما نیز تقصیر کرده معذرت نموده بودند و حضرت در درویش شیخ
حضرت قنبر شیخ را بجای شیخ خداوندگار نسبت میکرده بودند و مردم حال
نمیدانسته بودند که کدام از این دو عزیز کلان کلانند و کدام از این
دو عزیز خورد و بزرگ حضرت درویش شیخ قنبر بجای حضرت شیخ خداوند

خداوندگار آورده بودند صحبت بسیار کرده و بجانب خانقاه میرفتند بیت
از اثر صحبت است هر چه بدیدش علم ور نه کجا یابد این نفاست و عالم
حضرت درویش شیخ در وقت ناوقت صوفیان جلالت جلیله
خویش بقصد قصد و غضب اظهار میکرده اند حضرت قنبر شیخ را
مخالفت میکرده اند حضرت قنبر شیخ این معراج را خوانده بودند
قدرش نیز لطف کرامت لطف همه قدر با ادب تمام تواضع منظور
گاه گاه صوفیان را نیز خود خوانده التفات نموده میگفته اند
ای صوفیان صوفی اهل خود میباید بعد این قدر شما نیز
نه بر من و حضرت قنبر شیخ در نیمه شب در واقعه دیده اند که
حضرت درویش شیخ در بلندی بام قریب خندقین کلاه از سر بهای
سفید بسیار قدرت بر آمده اذان نماز گفته اند باز در واقعه
بخواب اندیشیده گفته اند که این بانگ نماز درویش شیخ را بشارت بکمال
خلوت ایشان است گویا بجانب خندقین لشکر شده اند وقت صبح
رسیده بخلوتخانه در آمده دیده اند که ایشان در خلوت اند حضرت
درویش شیخ بمجرد دیدن فرموده اند که صوفی آنست که شما را بشارت
آید حضرت سید بیم شیخ گویند که والد من حضرت قنبر شیخ نزد
مولانا حافظ شمس الحق تکندی بزیارت آمده اند چند ساعت حاضر مجلس
و بکوت نشسته اند یک از شاگردان حافظ را خارزم را که از اهل آن مجلس بوده
گمان این شد این دو عزیز با یکدیگر هم معرفت نداشتند حضرت
مولانا بر ان گمان شاگرد آگاه شده فرموده اند که ای شاگرد
حال حضرت شیخ را بخلق بر شما آشکارا چنان شرح میدهیم

خورد و سالی بحضرت شیخ ام احوال ام سپر آرمیدیم من در خدمت
مولانا عصام الدین بودم و حضرت شیخ در خدمت شیخ
خدآباد بوده اند و گفتش بر وارد میکرده اند روز در مجلس
علما که در آن مجلس دیگر از مشایخ بوده اند حضرت
شیخ خدآباد از معارف الهی در حدیث آمدند و حضرت شیخ
بسخن در آمد حضرت کلام با بحضرت واقع شد و حضرت قدس
بادب تمام چند و کلام القا کرده اند آنحضرت از این سخن در خجل
شده چون از شرمساری بسخن در آمده اند مجلس بعظمت و جلالت
در گرفت عقل علما مبهوت و انگشت مشایخ متحیر گشت آنحضرت این بیت
زان روی بود آینه قلب مرید ✻ این با همه از دولت دیدار رسید
حضرت پدر ما شیخ گویند که پدر من حضرت قدس شیخ در اوایل حال
از کبار امرای سلطان ابو سعید خان بوده اند آخر الامر در اواخر
عمر بکلی دست از دنیا برداشته از جمله مشایخ گشته در
جوار آنحضرت در صفه آنحضرت که حضرت مولانا و سیدنا و مولانا
حضرت ملایا دقاسم شیخ کرسی نشان کرده بوده اند آسوده اند
حضرت مولانا ما در قریب آن صفه خانقاهی بنا کرده اند
و بر اطراف حوض در نزدیک سر مزار در خانهای با جوش ساخته اند
مزار آن بزرگوار بها

ذکر حضرت شیخ خانش شیخ خدآباد

ایشان نیز
از جمله خلفاء قطب الکبرا شیخ خدآباد بوده اند در زمان
خدمت پدر اختیار کرده ساکن و مقیم خلوت بیشه اند در
ایشان بامر آنحضرت مکتب دار میکرده اند در رضا الله

مرحبا بیشه اند و در این ایام در ریاضت بوده اند و اجره آنرا بامثال
طلبه علم صرف مینموده اند و میگویند شیخ کوشنید که از غلبه حال بتکلف
بوده تکلفی خود را در فنون شریعت میباخته و در سوم فنون
را نیز بمنیدانسته از این روش بخوخت متقشفان مامور شده اند
و شیخ ایخا بوده اند روز شنبه بزیارت درخت با برکات مزار حضرت
شیخ خدآباد رفته اند آنجا سعید صوفی که از سوم عالم بخبر
بمقتضای التصوف ترک الرسوم عامل بوده اند و حضرت
کاشش شیخ کلاه مارا از حضرت شیخ خدآباد در بر گار رسیده
بود فتحشان آن کلاه باران را در بر حضور و خدمت بوده اند و در این
سفر بیمار گشته جان و سپار بیمار گشته مع آن کلاه در سر و در گشته اند
بلکه در زمستان و تابستان بآن و سپار و کلاه عبادت میکرده اند
و صوفیان نیز بتبرک رسوم تعذر کار مرتسم بوده اند و فرشتهای خود
را از پوستهای خیوانات متوجه کرده بوده اند چون پوست بوز و
وقلاس و بشر و گرگ و شغال و روباه و قاقم و غیرها مانند
پوست تخته کرده در بر کرده بر بالای دوکتف بلند فرخته می بسته اند
و نمک خشدن قبل از طعام و بعد از طعام سنت بوده و از
رسیدن آب نجاست محفوظ بوده و روز شاخهای گاو را در خته در میان
میباخته اند و فتوای این صوفیان بر نیت فتوی شریعت را
آراسته بوده با وجود علمای جاهل و مشتاق کامل بسیار را
شریعت و نی تقید و حقیقت واقف بوده اند از این
جهت بر رسوم و تباهی رسوم بنوده اند مردم را

میشده اند بعد از زیارت در بازگشت بسمرقند در آمده از برای
خانقاه خواجه کاینه عبد اللطیف خالی نرفته اند و اکثر مردم اهل سمرقند
باستقبال برآمده اند و بعضی از علما و مشایخ و اصولیان نشسته
زبان بطعن گشاده اند و عبد اللطیف خان بمسجد جامع میآیده اند
و براه ملاقات کرده اند و صوفیان را علی التعاقب حال او نگاران نگفته اند
و خانقاه رسیده فرو آمده عصا از زنان بسیاده و استماع انکار آن
کرده بعد از آن بنیاز عام مهمان در آورده اند پس از زمان از
انکار رجوع نموده بمنبر اجازت فرمود شیخ آمده اند و خطبه خواند
شیخ رسیده اند که این کلمات تا زمانی که در وقت هجوم نزول
باران در بر سر ایشان بانگوش شعله تا که از کلمات
منع کرده اند و خطبه بخوانش شیخ فرموده که این بشر خود میرسد
تا شیخ خود آید و امید اجابت دعا و وسیله خویش تاج در
سر نگاه داشته اند بعد از ملازمت منبر شیخ بمنتشیان که
وطن ایشان است رجوع نموده اند و قاضی ایشان در ولایت
کسان است بزار و تبرکه بحضرت شیخ گوشند که حضرت شیخ
شیخ در وقت واقعه دیده اند که بکوهی بر آمده اند بر بالای کوه
سه کز مانده بوده که نتوانسته اند بر آمد نه بخدمت شیخ خود را عرض
و آنچه کرده اند در حضرت فرموده اند آن حضرت بخنده شیخ خود را
میشوید بفرمودند و شیدند و با صوفیان بدهید با کوه بر آیید و از آن کوه
بگذرید گفته این بیت را خوانده اند: بالاشه خرد و جود نبودم یک چند
کز آمدنم غم خود و دید از غم رستم

ذکر حضرت قاضی عزیز زاده

قدس سره نام ایشان مولانا محمود و پدر مرید حضرت شیخ جمال
الدین اند و از ایشان بجهار شیخ مجاز بوده اند بعد از فوت
آنحضرت بحضرت شیخ خزاید و متابعت نموده از غیر او آکوده
رخصت کل یافته اند از جمله خلفای ایشان بوده اند در علوم ظاهر
و باطن در عصر خویش فوق نداشته اند قدر و جلالت در ایشان
غالب بوده مولانا شمس الدین که وی شاگرد و مولانا حافظ که
وی شاگرد مولانا عصام الدین بوده اند گفته اند که از اوستاد مولانا
حافظ و استاد استاد مولانا عصام الدین انکار بحضرت قاضی
بوقوع آمده مولانا عصام الدین از منصب کناره داشته اند
تنزل نموده اند و نیز از انجا خارج نموده اند هرد و مولانا در آن میکان
بهم رسیده اند و مولانا حافظ را بمدرسه شاه بیکخانی آورده اند مولانا
عصام الدین در سنه شش و ثمانمائه یافته اند مولانا حافظ از ایشان
چهار ده گذشته شاگردی را بجای آورده گفته اند که ما جمع بحضرت قاضی
انکار کرده بمولانا عصام الدین آمدیم و از ایشان انکار واقع شد
و ایشان از عالم رفته اند من این زمان در واقعه دیدم که حضرت
قاضی بر سر تلی نشسته اند من آمده میگویند که ای حافظ دیر سال
داشتی نقض عهد کرده بمولانا عصام الدین عهد بشکستی انکار
و ملامت بر من روی ملا عصام الدین بکنم اکنون بر سر تو آمدم عهد
که بر ملا عصام الدین کردی نقض کن و کسر نه بهلاکت رسانم مولانا
حافظ این کلمات شنیده بانگور بر خود بسته بحضرت ملا عصام
الدین رسیده و معذرت نموده از انجا بملازمت حضرت قاضی

مشرف شده اند حضرت قاضی در حال مجرد ملاقات فرموده اند که
ای حافظ منت خلاص شدید مولانا محمد صادق که استاد عالم
شیخ اند گفته اند که مولانا عصام الدین بر مزار خود را حرز آن شریف
اورده اند علمای افضلا و شاگردان که در سر قبر بوده اند
آمده اند مگر مولانا احمد که بحضرت اخلاص داشته اند و به او
مولانا عصام الدین نشنیده بوده اند مولانا عصام الدین گفته اند
بطریق اعتراض که ملا احمد هر چند شریک ما بعد میشنید از ما بعد
چون است که بدین ما نامده اند مولانا صادق بعد از سوال ملا
احمد را از حال ملا عصام الدین فرموده اند که ملا عصام الدین میگویند
که ملا احمد هر چند شریک ما بعد میشنید از ما بعد آمدن از ایشان
لازم نبود چرا بدین ما نامدند مولانا احمد در غضب شده اند
اشارت بحضرت قاضی کرده فرموده اند که بگیر بے ادب را قاضی
گرد بر جای او تیز هلاکت است فوت خواهد کرد باد و حق این ملکه
در پیش بود نرفت و فی الحال در ما دار دنیا الله بزرد در جنازه او در
خواهد آمد خواندن حضرت عالم شیخ گفته اند که مولانا صادق بحضرت
پیر ما شیخ مخلص و مصاحب بوده اند در اکثر اوقات التفات می
یافته اند و میگفته اند که در مکه شریف زاد الله شرفا حضرت
شیخ بکر محجوب ملازم بوده ام بسماع معرفت این حضرت را در غیبت
میسر آمده ام اما پیر ما شیخ مجرد در حالت مراد در غیبت میسر نمانده اند و بے
اگر میگویند عالم شیخ گفته اند که روز سه مولانا صادق بمنزل
پیر ما شیخ آمده میانه عصر نظر فرو فرو آمده اند ملاقات کرده اند که

پیر ما شیخ بخانه در آمده اند مولانا صادق حضرت اند که از کار
اره شنوا نشده اند عرض کرده اند که بعد از ادای نماز دیگر ذکر اره
میکنند این وقت وقت معهود اره ذکر اره نیست
الغرض رسیدن پیر ما شیخ از خانه بر آمده اند متوجه از کار اره
شده اند صحبت شگرف بوجهه پیوسته وقت وداع و مفارقت
رقت بحاوقع غزل فرموده چند قدم زیر کرده اند که صحبت
غلیم و در گرفت و هر دو عزیز بر پیر عصا ساده بسیار گریه
کرده اند مولانا صادق گفته اند که منی و ملکه شریف مولانا علی
مجذوب هم خانه بوده مولانا علی را بخانه گذاشت با همراه آمده
شیخ الحرم بحرم در آمدم دیدم که مولانا علی مجذوب در خانه کعبه
نماز میگذارند و من متحیر شده در حیرت استاده ام مولانا علی
تعجب من بسر آمده بنقیض خطاب کرده گفته اند که پاره از ذکر
خدا نمیدانند که بایستید و در خانه کعبه میدر آیند و هم مولانا محمد
صادق گفته اند که در حرم شریف بوده شیخ الحرم حضرت که بیگ
از مخالف دین و ملت در خانه کعبه کشاید و بیرون میرود آن مرد
استاده بوده بغیرت آمده گفته اند یا شیخ الحرم لا تفتح باب بیت الله
چند زور سر و در زده نشد تا جار شیخ الحرم گفت و نتوانند
گذارد که در کشاده کرد و بیشتر غیرتم با تو چنان است که کرد و استاده
نگذارم که در آیا بخیال دیگر ان

مدفن حضرت قاضی در حجره حضرت خواجه عبید الله
در بخارا است و قبر مولانا محمد صادق در حجره حضرت خواجه عبید الله
در رو بروی در سر قبر است ذکر جای دولت جاوید حضور مولانا

وایشان دو عزیز اول بحضرت شیخ خدا آباد مرید شده از انحضرت
مرحمت بوده که ای جوانان شما بایان قابل و بسی خواهید شد زیرا که
کسیکه خدا آباد مرید شده است شما را تا تمام خواهد باید تا
زمان انتقال یک سال بود خدمت کرده رخصت بجهار شنبه
یافته بعد از انتقال انحضرت جمال الدین بحضرت شیخ
خاقوا مرید شده کمالات یافته بایشان گذشت و خدمت
حضور لولدین صوفه بحضرت درویش شیخ مرید شده کمالات یافته
و بعد از دولدین صوفه بحضرت پیر بابا شاه مشغول بوده بود در راه مکه در
رکاب حضرت مخدوم شیخ حسین خاکی زر مرد پیاده راه رفته و حج کرده
تا زمان که حضرت مخدوم مرد رسالم که مرقد شریف ایشان انجاست
همراه بوده بعد ازان رجعت عام فرموده اند که سیاحت در مسافر
ارشاد بوده بود و قبر مبارک ایشان در نودهی علیا یا در موضع که
اورا فانوق گویند نور الله مرقده **ذکر بابای خرلش دوز**
قدس سره ایشان در ابتداء مرید حضرت جمال الدین بوده بود و در
عمر بحضرت شیخ خدا آباد مرید شده و خدمت کرده از جمله خلفا شده
حضرت ایشان صاحب کمال و فضائل و مشائخ و مرشد بلخ بوده الله
و انجا مدفون شده مزار شریف بآدشاه بلخ گویند و قرا سلطان نام را
داشته بود بنیاز مقرر سیاسته بود حضرت بابا قبول نکرده بود و سیاحت
مذکور است روزی حضرت بابا بخرش مرقد بدرویش شیخ مهمان شده الله
بدرویش شیخ که ثبت نیافته بود مولانا یحیی علی از جمله خدمت کار
بود شیخ ابو بابا بطبیل رفته سپه بدرویش را ذبح کرده کوشت او را

او را آورده بود حضرت بابا باین ذبح سپه مطلع گشته خوش حال
شده بود درویش شیخ گفته اند که بعلامت عالی جلالت یکشنبه روز وقت
مرا خوش کرده است مصرع ای وقت تو خوش وقت مرا خوش کردی
مولانا یحیی علی از درویش شیخ است بسیار بسیار خدمت
کرده کمالات یافته و در بیرسال در ملازمت حضرت قاسم شیخ بوده
و چندین سال در خدمت پیر بابا شیخ خطیب چمه و امام فروض خدمت و مرید
باخلاص تمام گشته مرخص و مجاز بوده بود نسبت خود را انحضرت
قرتق اتا میرساند و کفای پیر بابا شیخ بوده و فقیکه مولانا یحیی
علی بپیر درویش سپرده بود این بیت را بسیار مشغول بوده بود
نیست اندر دل من جز الف قامت دوست چکنم حرف دیگر یاد ندادند مرا
بعد ازان جای کجکره جلیق رسیده است پیر بابا شیخ را ملاقات کرده
گفته بود که مرا تلقین شهادت کنید او را تلقین شهادت کرده بود
حضرت علام شیخ گفته بود که من بتبریز و اهل سیاسه بشتر رفتم و بسیار
که ذکر گفته جای داده بود **ذکر چشمه بابا** قدس سره ایشان بار خطا
و بار قدما حضرت شیخ بوده بود صاحب کرامات و صاحب
کمالات علیا قدر کرامت بشریه بوده بود هر روز دویست رکعت
نماز قضا احیانا گاهی خوانده بود و ششصد رکعت نماز نوافل
مخوانده بود و در هر سه روز ختم قرآن میکرده بود در وقت مرد
بمقتضا حدیث متوتون کما تعیشون ذکر را گفته جای داده بود
ذکر محمد فاضل شیخ بر آورد علما شیخ بوده بود و هم سیره ایشان
و در زمان ارتحال بود وق کمال و شوق عام ذکر را گفته جای داده

ذکر حضرت مولانا شیخ قدام قدس سره از فرزندان و از جمله کبار
خلفای حضرت شیخ خدایداد بوده در زمان آنحضرت از علمای ربانی
بوده اند قبر ایشان در اندجان است از اولاد حضرت عمر رضی الله عنه
ذکر مولانا عابد مجدد قدس سره ایشان عالم بعلوم ظاهر بوده اند
و از جمله خلفای حضرت شیخ خدایداد بوده اند ذکر حضرت کوکه شیخ قدس سره
ایشان از فرزندان مصطفی عارف و از جمله خلفای حضرت شیخ خدایداد
و مدفن و کوته نشین بوده اند در اکثر اوقات در عبادت و ریاضت
اقامت داشته اند و لباس رخصت که از آنحضرت پوشیده اند
بجانب علیا میرفته اند در آن درویش شیخ را ملاقات کرده اند
لباس رخصت بشما مبارک است گویا پوشانیده اند از این جهت
ایشان بجد از قدیم الایام مخلص خدا بوده اند گویند شیخ وقتا
شیخ که پسر عم ایشان است بر دوش گردن برداشته کلان کرده
بوده اند حضرت شیخ خدایداد جامه رخصت را در بر درویش
شیخ دیده سر در کشیده گفته اند که ما جاتیم مریدان ما از ما جاتیم
ترند و قبله گاه و پناه و ملجا ما بعد از گویا شیخ جمع درویشان سعی کرده
دفن میکرده اند روز گویا شیخ بخدمت درویش شیخ آمده عرض
کرده گفته اند که منهو در افد اکنم از بر اسکا پانی شما طوح کرده
برآید درویش قبول کرده برآمده اند و با برگ شد و باز
کوچ کرده آمده اند بر احد صوفی قدس سره ایشان را از اسکا صوفی
مسکفته اند بر مرکب حضرت شیخ خدایداد را و مرسلهای
فیلان شاه ما جیکرده اند وقتی که آنحضرت باب خانه بر

طهارت درآمده اند از غیب آواز باب آمد شد آنحضرت فرو آورده
گفته اند که ایشکی صوفی که رخصت بولدی ذکر با خادم نام مبارک ایشان
محمد حسین است پیر بوده اند باشکوه آثار توجه و عدم التفات بر
التفات بر غیر از جمله مبارک ایشان اشکار او معلوم بعضی سالکان
بسیار در خانقاه حضرت شیخ خدایداد خادم کرده با خادم نام
برداشته اند با و را دو چار شیخ مرخص بوده اند قبر مبارک
ایشان در جد آر حضرت شیخ خدایداد است ذکر امیر ضیع الله
با امیر شهره مشهور اند از نبایر حضرت شیخ خدایداد اند از حضرت قاسم
شیخ رخصت یافته اند در منزل آنحضرت در خانقاه علیا بنا
ذکر کفته اند ذکر ابو المحسن شیخ قدس سره از فرزندان شیخ جمال الدین
و از جمله خلفای شیخ خدایداد اند در عصر خود شیخ معظم بوده
در هر خلوت هزار صوفی میدر آمده بلکه بیشتر روز در خلوت
فریاد کرده گفته اند که و با آدای صوفیان بر خیزید از خلوت برایم
صوفیان در تردد از خلوت برآمدن مسئله ای چسته اند با لغور
و با ظاهر شد چهار صد صوفی با هم آخر ابو المحسن شیخ انتقال کرده اند
قبر مبارک ایشان در حضرت حضرت خدایداد اند ذکر عارف صوفی که
ایشان از جمله فدما شیخ خدایداد اند حضرت امیر ضیع الله گفته اند که
بعد از شهادت شاه بیک که بشبانی خان مشهور اند قبایل اوزبکیه تمامها
از ما ورا النهر رو بنی شده بدشت قپچاق رفته میرزا بابر که از اولاد
پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه ما ورا النهر
شده است بعد از چند گاه حضرت شیخ خدایداد [illegible]

فرمود گفته ای عارف پسکاه از یکبک کراکمو گفته نکرار نموده
سر بجیب کشیده بطریق واقعه خاموش گشته بند عارف صوفی
تواضع نموده بند در زمینها اندکی روزی خبر دیده به عبید الله خان
بسمع علیق رسیده با بیرمیرزا راهر اس در دل پیدا شده یک امیرا
خود را نزد آنحضرت فرستاده و عاجز شدند آنحضرت در دعا هم
چنین گفته اند هر مسلمان که با نصاف و دیانت و بسنت رسول و ملت
تمسک دارد و لا ماوراء النهر و غیره باشد این دعا بسمع میرزا بابر رسید
میرزا از دو لا بود نه در مملکت ماوراء النهر دل سرد کرده گفت مسلمانی
عبید الله خان از دنیا غالب است دل بر زکور ر عبید الله خان را داده
و نشسته بهتر ای آمرو از زبن مملکت امید خود را قطع کرده فکر دیگر کنند
آنچه پادشاه بر زکوار حضرت هر آن است و این سیلاطین و خواقین از جمله
پاده نام و چونان پیش نهست عبید الله خان از دشت منحای آمده
غلبه کرد بابر میرزا از سمرقند بخانات اندجان کشیده بنزد پدر خود
مولانا شیخ قیام کرد بلقب مولانا شیخ فتوب مشهور نداده بر زیسیار
کرده نهاد و چندین کان در مملکت اندجان بوده اند عبید الله خان را
بخانات اندخان آمده نیز غالب آمد میرزا بار نزد مولانا قیام آمده
بسجده نهادند نالهٔ بسیار کردند که جهانی بر من تنگ شد مولانا قیام
گفت که ای بی خرد شریعت را فروگذاشتی و از دل بر زکوار
حضرت شیخ خدا آمدی مشغول نهست افتادی اکنون نیز اروپ بسوی
نهست نگر زین پادشاه که هندوستان است بر و از آنجا حضرت
مسند خود را بر ای این مسیم از زمان تا باین زمان او زبکیه در

در ملک ماوراء النهر پادشاه اولاد عبید الله در ملک هندوستان پادشاه

ذکر مولانا ولی قدس سره

راست از این سلسله شریفه بایشان رسیده بایشان مولانا
بر کنز حرفه از اصحاب مولانا ولی است گفته اند که در وقتی که بسجده
خود آمده بحضرت شیخ خدا آمد مرید شده بعد از آن باز تحصیل
علوم مشغول شده نزد شیخ محمد صادق عشقیه که عالم و عارف و عاشق
بوده نزد آمده از روی تحصیل علوم ظاهر ملازمت کرده مشغول قلب
ایشان شده نسبت عشقیه از شیخ گرفته اند بعد از آن بدخشان رفته
از حضرت مولانا شیخ کبرویه نسبت کبرویه را گرفته نهاد این دو نسبت
بجهت ایشان مطلوب مستحکم بدنبا بر این با جمال اعتبار کرده شده بعد از آن
از بدخشان آمده از حضرت شیخ خدا آمد دیار آمده حضرت
یافته نهاد از آمد خبر بیرکریت از گناه از آمد کل بیرار بیت
از ماسوا حضرت مولانا ولی گفته اند که چند ماه در غار کوهی بوده
روزی از غار بیرون آمده بر آمدم رمه کوسفند نزد تلیلی رسید
کوه صحرا همه در نظر شده نهاد معرفت بعضی بام بهوا جمله بیرار
مولانا ولی گفته اند ما عاشقان تو که خاموش بمنبت بیدار زد
بر سیده در فتوح بکشاید از و فریاد همه کنیم باور زیلند بام
چون بانگ کوش بما بشاید از و این جمله را صاحب حال بر دل
در روشنی دل نهاد مولانا ولی از
قرآن حفظ کرده نهاد مولانا محمد صادق گفته اند که مولانا ولی از
بدایت حال تا نهایت حال علم بر سیده نهاد مبتدا
با خبر است نهاد سبب این چون حال مولانا دیگر گون شده مبتدا
با خبر است گویا اند که مشغول شده نهاد صحبت شیخ در کرفته

اهل علم و صوفیه همه مستغرق شده سر و پا را نداند پیش چشم مولانا
سرخ شده هر جانب نظر میکرد و خدمتی میافتاد و دست
پیر میکرد از چشم او همه هیبت شوی ۱ آن به که سر بر پای او بسپاری
در لمحات است که عبد الله خان در راه این حال عبد الله نام داشته
آهوئی را صید کرده آورد و در راه قبال کرده و گفته که پسران من در راه
که جانور بی این را گرفته است و میرود که بکشد کدام قصاب
نورده باشد و پسری که پسر آن شده این آهو را پیش کرده
وی گفت چون کدام فقیر را خورده باشد من نخواهم کرد و گفت این
چنین چیزها را قبول نکنم عبد الله خان در راه هر چند این کلمات
را بسیار تکرار میکرده او چیزی نگفته چون به خانه رسیده مولانا داود
گفته اند که عبد الله سلطان نزد مولانا آمده اند مولانا فرموده
که ای سلطان مرد بخویش را بشناس که در کوشه خانقاه
و هاشم شیخ نام دارد و بدر ای و پیش از بارت کن که پیر وقت آن
در انتظار تو آمده ما الله میگوید وی عبد الله میگوید بارها کرد
او قبول نمیکند تو پادشاه عالم خواهی شد وی شیخ معظم تو
انشاء الله رب العالمین مولانا صوفی گفته اند که مولانا در منزل هاشم
شیخ تشریف آورده اند از هر جانب صوفیان جمع آمده اند بخدمت مولانا
مکروه آمد بخدمت هاشم شیخ ضرره شد خدمت مولانا نیز خرقه
را شرف یافته گفته اند ای شیخ این جمع آمده عوام خواص و پسلاطین
و بیشتر و خواجه و شاه گدا و مولانا داود ها بر شما مبارک باشد اما
کینه و انتقام این نوع بجا نشده قابلیت و طاقت هم ندارد در

در این است که مولانا داود ها بحکمت شیخ خوبش مخلص خان را
فرموده اند شما چند بالین بر پشت خود بسته بغلاف ده
روید که از انجا مرید پسر شما بسیار است و در آن ده همه خلوت
نشسته باز بصومعه مامور ده بیاید خدمت مخلص خان جمع مامور را
را بجا آورده خود بکرد و رویت آمدن ابو المجد نام شیخ زاده باز
تاز تاسیو آره و بیکره تاز زرین رشت و جاندر و رویت پیدا
شد خدمت مخلص خان آن شیخ زاده را دیده نزد و چه خود گفته
که من باین حرف در اینده بنهان شوم تا که این شیخ زاده نشنید
هم چون نزده شنود مولانا داود آمده اند مولانا گفته اند ای مخلص
جمع مامور را بجا آورد بدر رجعت از ابو المجد شیخ زاده که
بخبر بنهان شدید سبب آنچه رو بنهان کند مرد مرید او بیاید
نزد و نشنود بیرون آید مولانا مصطفی رومی مولانا عضد الدوله
که مشت در نشنود عبد اللطیف خان که پادشاه بزرگ قندهار فرموده
که مولانا داود و درویش شیخ هر دو بخدمت شیخ خدا داد مرید اند
مولانا داود را ارادت او زیاد نیاز انها قبول نکند و درویش
بیچاره این کند هاشم شیخ در حجره خان گفته اند چون اول انکه
پادشاه را انها لیق و محرم پیچ انها لیق عوام و خواص را بر شما تا
محرم خواص را چون بیکر انکه در درویش شیخ راه بر کل اختیار کرده
و مولانا را راه به کل اختیار کرده اند سبب کرکوینده تو خانون نداری
بر سیر هر چه افتد می نوازم مولانا عبد المؤمن کاز قدما صحبت
مولانا داود ها بعد از ان بخدمت هاشم شیخ خدمت کرده اند گفته اند

مولانا و صاحب تقوی و ورع بوده روز مولانا و امیر خلیل میدانی تشریف آورده بودند از برای مهمانی حضرت مولانا بخواجه
نخفته اند هنوز خراج باغبانها را قطع نکرده بودند حضرت مولانا تا حال
نشنوده بودند تا از زبان خود حضرت امیر که بایشان عزیزه شده خراج
باغبانها را قطع کنانیدیم و در لحظه است که پدر زوجه مولانا کثیر المواشی
و فیر الاموال بودند حضرت مولانا بوزغنج و دسته را از کعبه کامل
و عیال و صوفیان متفقه میکرده اند بعد از عدیش مولانا گفته اند که این اموال
و مواشی کفایه روزگار شما میکنند چنانچه هر روز کار ما کفایه میکنند این
مقوله از حضرت مولانا کران آمد بسهل روز نگذشته بود که باغبانها
آمده تاراج کردند بعد از عروسی مولانا از جمله خواجه شده بحجره
خانه نشستند و در لحظات است حضرت امیر خلیل میدانی کوفتی
مسافر از غیب میاده اند میگفته اند اگر میل معاشی دارد پیش
ما باش اگر لحظه مشقت دارد پیش مولانا رو حضرت مولانا
میگفته اند علیکم بتقلیل الطعام و تقلیل المنام و تقوی الله فی السر
و العلانیه اکثر اوقات روزگار آزاده میگفته اند از مردم اوزبکیه
میاده اند روزگار آزاده میگفته اند هیچ میل از طریق التفات قلبا و
قالبا و فعلا و قولا و حالا نمیکردند تا شیخ از برای حضرت خانم
پشوار بوده اند روز حضرت مولانا چند سیب چیده بودند قاسم
شیخ اند خته اند سیب ها را پیاده از دامن فرو ریخت و لحاف
خود را گرفته پیاده اند سیب ها را از لحاف نیز افتاده حضرت
مولانا بر قفر قاسم شیخ تحسین نموده اند زیرا که همه لباسها در بعضی

بود حضرت مولانا روز مره در خلوت بوده اند صوفیان را از
شرب خمر حضور منع نموده بودند شیخی از مخلصان قاسم شیخ
شراب آورده بود بسبب آن مخلص کمتر از شراب خورده بودند
غلام حضرت مولانا بوست آن شراب را برآورده نذر حضرت مولانا
اند خت این فعل غلام بر قاسم شیخ گران آمد غلام را کشیدند و زدند
حضرت مولانا فرمودند که با قاسم شیخ غلام را کشیدند و زدند و در
لحظات خانه نهریم بعد حضرت قاسم شیخ صوب خشک تشنه فرار
را برزیده اند یک طالب علم منع فرموده حضرت قاسم شیخ گفته اند ما از برای
آب لحظات صوفیه میبریم اکنون صوب فرار لحظات شما نشسته
آن طالب علم با عجز بسیل انبوه بعد روزی حضرت امیر خلیل گفته اند که
ای مولانا در راه خدا عجز موافقت میکنید اما هیچ شما را
نمیدانم حضرت مولانا فرموده اند که اگر شما متصدی صاحب این را
طریقه شوید ما الحق طریقه شما را قبول کنیم حضرت امیر خلیل گفته اند که
تهیدات کی متصدی تواند شد بعد از چند گاه حضرت امیر گفته اند که
ای مولانا شما برما موافقت نمیکنید حضرت مولانا در جواب
گفته اند که محفوظ این بسیل چون عمل است معروف لذت نشناسد را
بخدا نا بخشد در سهل روز نگذشته بعد حضرت امیر وفات
کرده اند در قریه بنج کوفین در قریه میدانی آسوده اند حضرت مولانا
قاسم شیخ با چند صوفیه متین زده از کوه جوی کنده و آب آورده
در سر قبر عمارت کرده اند و درخت بسیار نشانیده اند حضرت
قاسم شیخ این بیت مولانا جام را تکرار نموده متین میزده اند بیت

از خار خار عشق تو در سینه و آدم خار ها: هر دم شکفته بر رخم
زان خار ها گلزار ها: زیرا که در وقت منین زد بر هم شکیبا بر
چسپته روی و سر ان بان را کفانیده خوش میکرد حضرت مولانا
و با در صفه حضرت امیر خلیل میدانی که خوشی است بزار و بیرون بهاله

ذکر حضرت قاسم شیخ: غیر از ین معلوم شده حضرت ان نیز بخدمت
مشایخ مرید شده اند در ابتدا بحضرت خواجه ملا امرید شده اند
با نزده سال خدمت کرده از جمله خلفا شده بعد از وفات
انشان در مقام ارشاد و خلایق بوده اند بعد از ین در وطن
اول کریاب کبیر شده در بخارا بشیخ عبد اللطیف در سلسله کبرویه غیر ین
بوده اند معتکف حضرت قاسم شیخ بخارا رفته از خادم اخبار
خواسته اند بملازمت در آیند از معتکف سر آمده شما قاسم شیخ خدمت
ملا قات کرده فرموده اند که مرا در بخارا بقیت اشکالات بود از ین جهت
اشکال از خاطرم بخارا نشد و حضرت شیخ خدا بیامرزد رفتم که
ان بان وفات یافته بودند بنابرین بحضرت خواجه ملا رفتم
خود شم مشکلات حل کرده و بدیم حیث علوم از معارف عالیه
بوده ناچار عقده مشکلات را همان جا نهاده اکنون بحضرت شما
کیم مرشد شما و ارشاد مرید ین از اقوال حضرت را بسیار
گفته اند قاسم شیخ گفته اند که میفرموده اند مقبول یک دل مقبول امت
دلالت مردود یک دل مردود همه دلالت حضرت شیخ عبد
اللطیف چون این سخن را شنیده بسیار در آزده گفته اند شرح تمام
مشکلات حل کرده بود بسبب این حل مشکلات اکنون شما را عذر

خدمت در بخارا نسبت این نسبت کرده از کجا رسیده
بود بحضرت شما مبارک است بعد از ان از بخارا بطیبات آمده
در پیش شیخ مرید شده سه ماه خدمت کرده رخصت یافته
اند از وزیر حضرت قاسم شیخ بفلیات میآمده اند در انجا حضرت
در پیش شیخ دیده اند که شیر بخانقاه در آمده است بصوفیه
گفته اند مردم شیر صفت ما را دوست آزار مستفید شده
رخصت یابند از ین جهت شیر شده مردم ما هم بوجه از سند در
زمان از ین واقعه را بیان کردن حضرت شیخ در آزده از در
خانقاه کرده اند گفته اند که این است شیره مرد که گفته بودیم ملا
حضرت قاسم شیخ بحضرت مولانا در مرید شده سالها بسیار خدمت
کرده رخصت کامل یافته بوده اند بعد از ان از حضرت خواجه
محمد امین کبیر مرخص شده که ان بان در سلسله اخفا بوده اند مولانا
عصمت الله فرموده اند که چند تکه و چند فوائد و گر با سبل از غیب
بطریق آمد خوش شده احتیاط کرده یک از صوفیه داده
من گفتم که این احتیاط چرست در حضرت گفته اند شما
را بسیار کردیم صوفیان از سر آن کاف کرده اند با ما مدیم که
فتوحات را بعرض بدهیم و هم مولانا عصمت الله فرموده اند که
از حضرت شیخ پرسیدیم که در میانه صوفیه کرام کدام اهل الله
باشد فرموده اند که شاه کمال نام مجرد و حرارت سخن بآنکه
بسیار مبارک وی این سخن را شنیده بسیار از ین مجمع شخص قدر ثروت
بحضرت شیخ با آداب تمام بنظر عشق و محبت نگریسته من گفتم که

این جوان نیست حضرت شیخ گفته که همین جوان نیست و هم مولانا
عصمت الله گفته اند که حضرت شیخ در سیمرند خلوه نشسته بود
از اول تا آخر بودیم بجز تفرقه هیچ حاصل نشد در علیا باز خلوه نشسته بود
جمعیت حاصل شد از محصولات این دو خلوه عرض کردم در جواب
فرموده اند که موجب جمعیت و موجب تفرقه سبب امکان است
نیز که در سیمرند مردم متفرقه و سپاهیان مختلفه بسیار بودند که تفرقه
تفرقه باین سبب است بخلاف علیا باد و اشتجن و میانگران تا بخارا
سپاهیان سلطانیه جمعیت است گویا این همه در حکم یک بیت اند موجب
جمعیت است و هم مولانا عصمت الله گفته اند که ابوالخیر سلطان بادشاه
و یار حضرت شیخ بودند مریدشدن آمدند حضرت شیخ از ادای
او را قبول کردند و گفته اند که تو صوفی نخواهی شد من گفتم که اگر چه
صوفی نشوم شاید که معتقد و از انابت من الذنب کمال دانند که کنار گرفته
و می معتقد گردد بعد از ان آن سلطان دست از آزار درویشان باز داشته اند
و هم مولانا عصمت الله فرموده اند که وقتی که حضرت شیخ متکف
بودند مولانا نورالدین علیا باد از شاگردان شیخ تا بعد از تعدیل ارکان
نماز شیخ بشمن رسانیده بودند من جواب دادم که حضرت شیخ جواله
کردم و کنار راه هر دو در کنار راه مسجد نماز بگذارد و رویم تا که
مقدار دو سه هزار صفه نیز دران مسجد بودند اما حضرت
شیخ خود را خادم نمی گذاشته اند سر بر داشته نگذارد فرموده اند که
تو تعدیل ارکان نماز و آن مولانا نورالدین از روی جواب ندادند
بالاخر بزبان آمده گفته اند که ای مولانا نورالدین تو ارکان نماز را

مولانا

مولانا نورالدین این خطاب شنیده بلا درنگ متاثر حضرت شیخ توبه
کرده مرید شده اند و من مولانا نورالدین را گفتم که حضرت شیخ الخیار
بسیار کرده ترا مرید کرفتند و ای بر حال تو بعد که سر بر آر را اگر
الخیار نمیکرده اند مولانا نورالدین بعد از وفات حضرت شیخ بخدمت
شیخ مرید شده اند در شرو هرو و غزنین مرتاض بوده اند و قتلمش مولانا
نورالدین وفات یافته اند حاجی ندانف درویش کبریه دوی اکثر من
گفت که مولانا نورالدین بمن بی آدبی کرد و من او را بتیر باتمش زدم حجة
عالم شیخ بعد از وفات مولانا نورالدین در واقعه دیده اند که مولانا
نورالدین در محشر که بر سر همه مقدم نشسته میگوید که مقبول الهی حضرت
قاسم شیخ و بر سر شیخ شقیقت با مثال جاروب دراز بر فرق او میزند
شد حضرت قاسم شیخ در اکثر اوقات مستغرق بوده اند گاه گاه در
تردد مرشد خود مولانا و امامت میکذارنده اند پیش از تکبیر تحریمه
امام او را آرام می نشانده اند حضرت مولانا دا میگفته اند که ای قاسم شیخ
پیش از امام تکبیر بستید گاه صورت عدم تعدیل ارکان نماز خلل
میشد از وجه مستغرانی بود و مولانا عبد المؤمن قتلمش بوده فرموده اند
که حضرت در وقت مراجعت از سیمرند بجانب کرمینیه بلده
پیش در راه میآمده اند چندین هزار طیور بر سر مبارک حضرت
شوره زده خوشیده اند سر مبارک ایشان افتاده اند حضرت زاده
طیور را رخصت داده اند رفته اند و نیز دران سفر از زمینه بکو سفند
با تنزده کوسفند جدا شده جماعه اند کوه را بریده آمده از ان
حضرت تنکر یافته رفته است میرزا هارون را این سر دقیق

شد بگریه در آمد و من کمینه عبد المؤمن خادم میکردم انحضرت این
حکایت خوجه اجرا آرزبان کرده اند صیاد گازه در بیابان
باکوه بنا کرده بر آه آهو سر بجه را در دام نهاده بود چند
روز آهو از ترس دام نزد بچه ها نرفت و شیر نداد آهو در
راه فرشنگ که از نواحی سمرقند است اهده سر در سلام حضرت
خوجه اجرا رساند بزبان حال عرض نمود حضرت خوجه یکی کتابت
کرده بر شاخ آهو نوشته اند مکتوب این بود که ای درویش اگر
چه صید حلال است لیکن ما را رحم از دین است آهو نامه را آورده
بر صیاد عرضه نمود صیاد مخلص حضرت خوجه بود کازه را ترک
کرد حضرت قطب بودند سر خود را مکشوف نساخته اند نزد دیگران
رفته اند قصه من چون قصه حضرت خوجه است الحمد لله من بخضرت
جل و علا زاری و تضرع نمودم قبول افتاد سر خود من مکشوف
نگشت امید است که چند روز عمر نزدیک کاینات برسم و هم مولانا عبد
المؤمن فرموده اند که قاضی خان عبد الله خان بران حضرت قاصد
شتر کفته که عهد نامه از سر عبد الله خان امید وارم انحضرت
غافل مشو که مدت عمر مرا نیست ۱۰ در شکم لاخ باد یه پیما بریده اند
نومید هم مباش کز پی زنده آید ۱۰ تا که یکی خرد شش بمنزل رسیده اند
چون این کتابت بر عبد الله خان رسید بالفور به بنده نامه انحضرت
توبه کرده کفت یک پیاله باده بنما نوشیده بودم الحمد لله بنور
ولایت در یافتند و سعادت من شد که بشرف توبه رسیدم
و هم مولانا عبد المؤمن فرموده اند که در خانقاه حضرت قاسم
شیخ را خادم میکردم از دور مرا شیخ اشارت میکرد انحضرت
بعد ولایت دریافته فرموده اند که مرا عبد الله خان قاصد
در واقع هم چنین بوده است عبد الله خان کفت از بخارا الی
قاضی همراه آمدیم یکی قاضی خان یکی قاضی میر تا نکشند قاضی خان کفت
حضرت شیخ غیر از پسر شیخ کسی دیگر را رخصت نکرده اند قاضی
میر تا نکشند کسی بسیار کس را رخصت داده اند مولانا عبد
المؤمن کفت که قاضی میر تا نکشند در سلسله کبرویه است از خواص
آن سلسله است که از سر چوب کلاه و تاج و خرقه و جامه و چنده
بر بدر رسید از علامات رخصت است اما حضرت شیخ زیاده از صد
کس را رخصت نداده اند این جمع نشر دیگر تا نکشند
رخصت است قاضی میر از آن حضرت است در سلسله حدیه است که
از خواص این سلسله تجاوز رخصت کل دیگر را امید از آن خواص
رخصت اعتبار نیست بعد از حروب این کمینه عبد المؤمن نزد
انحضرت اعلام کفتم انحضرت جوب را نشنیده کفتند که انچه
رسیده است در پس کوه یکه تا نکشیم بر هم شیخ کسی را رخصت کل
نداده است و هم مولانا عبد المؤمن فرموده اند که حضرت شیخ
بزیارت حضرت خوجه احمد یسوی قدس سره سفر کرده تبر کستان رفته اند
با سلطان آن پادشاه آنجا بوده با انحضرت شده اند و خواص با
را بنفس خود کاه و دانه داده لنکاه با نی میکرده انحضرت فرموده اند
که با با سلطان اکرچه قابل خیر و سلطان که پسر عم عبد الله خان است
قابل تربیت بوده است کفته اند مدتها بیاد کرده اند این کمین عبد

رسیده است از کثرت تماشا و غوغا و آنده که از مقتول شدن
خبر سلطان در دست است با با سلطان بند کمر ملالت در شده است
بود سپاه این سخن مسموع زیاده شده چهار ماه بیمار افتاده
از آنحضرت نپرسیده اند از این جهت نیز کسل ان زیاده
شد اگر چه است باد جمیع علوم عبادت آنحضرت خود دانولات
آنحضرت بسیار بوده اند فکر صحیح یافته اند بجانب کرمینه بزیارت
آنحضرت روان شده بود و الغ بیگ برادر عروس و خادم
خاص آنحضرت بوده اند بعد از عام آنحضرت را پیش و از عبد الله
خان گرفته برآمده اند و بوده اند که در حول کرمینه بسوار دو دو پس
نمایند تا که آمده بیکدیگر حرب ملاقات شد و اضح و لایح گردید
که عبد الله خان چون مجرم سر بر نه و کردن مغلول بفضل و رشته
و خان کلدی بی سر عمل در دست خود گرفته کشان کشان میاورد
و قتیکه آنحضرت عبد الله خان و خان کلدی را بشناخته اند
آنها آمده بپای سپاه آن را علیحده عرض احوال کفته زار زده
میگفته اند که تا نیت نزدیم که از بخارا تا خام رباط آتا خام تازه
بتازه از حرام بر نبنده تا کنیدم از خام رباط تا خانقاه سر
بر نبنده و کردن بسته بردیم تا نزد مرحمت و عاطفت از
بغیرت فطنت و دریا بیم زیرا که با با سلطان که با دشاه
بستان و تاشکند است خسرو سلطان که نبیره من است بکشت و
ابو الخیر سلطان که با دشاه سمرقند است قوی است بر من و من
طاقت مقاومت وی ندارم آنهوز اختیار سمرقند با مرا بنظر

بنظر سلطنت سلطانی شوکت شاهی محبت کنند تا این با دشاه
معاند ما را غالب آیم با رخصت دهید که بجانب کعبه غربت سلوم
بعد از آن غربت عزیمت آنحضرت در حرکت در آمده این چنین فرمودند
مقصود ز خانقاه مسجد آیم مطلوب تو کعبه و تجانه بهانه
بعده عمامه و لباس خود را بعبد الله خان پوشانیده بدست
مبارک خود بر سپاه سوار کرده گفته اند که بعد از این چنین کرام
کس تر از ایشان فرود میاورده باشد حضرت عبد الله خان
مرید شفقت فرموده اند که با دعا کوئی تو یم و دیگران هم دعا کوی
تو باشند و از آدات تو دعا کوئی دیگر بدطال میشوند کوبا
مرید نگرفته اند با آخر انفس مبارکشان در سهیل روز در ده
سال سمرقند را گرفته اند و با دشاه او در نزد وقت ابو الخیر
او را بکشت بعد از آن عبد الله خان قفس میمون از شر هیچ یک از
سلاطین بر عبد الله خان قابل نیامد و هم مولانا عبد المومن
گفته اند که روز عبد الله خان بر خدمت حضرت شیخ عرض
آدات گفته که ابو الخیر سلطان قابل نیست بود و او را مرید
گرفتند و من قابل بودم که دست از آدات من مشغول نکردید
حضرت شیخ قدس سره مکتوب باین مضمون نزد آن سال فرمودند که عبد الله
بنده خدا است و در حمایت خدا است اما ابو الخیر ابو الشر است اگر مرید
نکرم شرارت او عالم را بشور آرند و باین مضمون مکتوب دل عبد الله
خان نشکین یافت و هم مولانا عبد المومن فرموده اند که در با
عظیم در لشکر عبد الله خان بنده رشد حضرت شیخ در وجود لشکری

منقعت عامه است کوتاه باخود و با صوفیان خوش کرفته مع چندین
هزار آدمی در فات یافته بودند مکر مولانا عبد المؤمن که او را در کجانب شاهد
بکذاشتی فرستاده بودند که او صحی و زنده ماند خدمت ازین بود
که مولانا عبد الله پسر عم مولانا در پیش باشکندیست در تنزوان
حضرت فات یافته بود مفتاح خزینه را بانحضرت داده بود که بورث
وی رسد باین خدمت رفته بعد در لحات است که حضرت شیخ نه
واقعه دیده اند که حضرت شیخ پیلکی که از دست شیخ کبره پیش کشته بودند
شیخ نه کفته اند که شما در حضرت پند بکوش باهر ساعت در بلاد
و باوها میشوم و هم مولانا عبد المؤمن شنیده اند او زنکیه بسیار یک
دکر را میناخته اند حضرت قاسم شیخ بمجلس و افر و منقعت کثیر زیارت
حضرت حضرت احمد یسوی قدس سره اند ندرای پیلکان بیادشاه
کردم سلاطین قرار میباید بعد ازین زیارت از حضرت سلطان
آفته شیخی رو در بر دوم الله الله میکفته اند حضرت مولانا
و ما الله میکویم حضرت میکویم اما شما عبد الله میکوید منقعت عام
از خدای خواهید و هم کلمه ان شاء الله کما شیخ کلان خواهد شد
عبد الله بادشاه معظم خواهد شد و در لحات است که حضرت شیخ
در واقعه دیده اند که حضرت عبد الحق قدس سره بوسلیس شیخ
خود را در بر حضرت شیخ انداخته اند این واقعه را بحضرت مولانا
و ما کفته اند حضرت مولانا فرموده اند ای شیخ خوب بکن خوب
ببین بعد ازین کجا نه خفته خوب کرده اند و واقعه
دیده اند واقعه اول آنکه حضرت مولانا و ما را دیده اند که در یا

در یای عظیم پل باریک بر زر آن کشیده اند جمع کثیر را خورد رانده
که ازین در یا بکذرند همه بحضرت مولانا و ما بتوجه تمام رجوع
کرده اند حضرت مولانا سر بالا پل باریک از کذرانیدن زعاجز آمده
با هم آهی این جماعه اند کور بحضرت قاسم شیخ عرض عبور نموده اند
از بحور حضرت شیخ چون دلیلان راه بر بالا پل باریک مثل شاه راهی
بکذرانیده اند واقعه دویم آنکه حضرت مولانا و ما دیده اند حضرت
قاسم شیخ در بالا پسته کوشت بخته پاره کرده بجمعیت از آنجا
تقسیم میکنند واقعه سیم آنکه حضرت مولانا و ما دیده اند بادشاهی
بلشکر عظیم بطلب مولانا و آمده کس نمانده اند که حضرت مولانا را بیابند
اکر نیابند خصم بادشاه میآیند بعد ازین حضرت مولانا
ناچار بر آمده دیده اند که لشکر یکسر از لشکر بادشاه و حضرت
شیخ بوده اند بعد ازین سه واقعه را دیده اند از جانب حضرت
بر خواسته بمسجد رفته بحضرت قاسم شیخ معذرت کرده اند
حضرت قاسم شیخ چند کرت متعدده بخدمت آورده اند
حضرت مولانا و ما چند کرت متعدده رخصت کل داده اند
و هم حضرت مولانا عبد المؤمن کفته اند که مولانا و ما را انتقال
حضرت قاسم شیخ بر خلفا و اصحاب و مریدان و مخلصان مولانا
مولانا باقی را بجای شیخ امر کرده اند بعد ازین روز حضرت
قاسم شیخ در واقعه دیده اند حضرت مولانا و ما میکویند که ای قاسم
من ترا در مقام خود نشانده ام نه ملا باقی را که هر خدمتی
این واقعه را حضرت قاسم شیخ در لباب نه جمع نکرده اند بعد

حضرت مولانا با جماعه مذکوره همه مرید شده اند در
لمحات است که حضرت قاسم شیخ در سمرقند منزل مولانا بود
پیرکس که از اکابر علمای انجا بود تشریف آورده اند و جمیع علما
در ملازمت بودند بسخن از معارف بالا کشید بکیفیتی که
از حقایق حقیقت و دقایق معرفت جاری میشد نجای مولانا
نور کبار راضی حضرت مولانا و ما نود خطه تخفیف کرد
حضرت قاسم شیخ با ظن عارف بظاهر جاهل بود و ساده که در زبان
بزرگوار خطائی بگذرد و الحضرت بر خطه قلمه مولانا نور
اشراف یافته بانگ بلند برآورده فرموده اند که ای مولانا
دل از خطره نگاه دار بدانکه زبان قاسم از بلاغت و فصاحت
و طلاقت عاجز است لیکن دل قاسم بخدا واصل است و کامل است
و مولانا نور بر این اشراف غلبه دید در حال در قدم ان
افتاده مرید شد و در لمحات است حضرت عالم شیخ نجا فرموده
الحضرت رفته بود با میدانکه مولانا عبد المؤمن را زیارت کند
اتفاقا در شب مولانا در سلطانی رباط بوده اند در واقعه
دیده اند که حضرت قاسم شیخ میگویند که ای عبد المؤمن
برو و خانقاه را برو ب مهمانان در خانقاه بر تو منتظرند
در حال بر خواسته در شتاب آمده اند دیده اند که در خانقاه حضرت
عالم شیخ هستند در لمحات است که خواجه بابا یکی از کبرای
الحضرت بوده میگفته اند که حضرت تاکه قاسم شیخ است از منه
ماضی و مستقبل کشف میشد و هر چه میگفت آن بود و آن میشد

میشد چنانچه روز در لب جوی نشسته بوده اند
که دو ماهی دو نیوبه نزد من چون آب صاف است
گویا فرموده اند ای حسین حسن خواهر میشد یعنی
خواهر میشد بعد از سه سال روز حسن اتالیق و ابو الخیر
سلطان و پسر سلطان در دست شاه قدر حکم
عبد الله خان شهید شدند و فتنه عبد الله خان
نوروز شد و الحضرت آمدند فرمودند که ای عبد الله خان
میدانی که پسر پسر ترا حکومت میدهند پسر پسر ابو الخیر سلطان
را نمیدهند ای شاهم قدر حق میدانی که عبد الله خان
روی بتراسیاه کرده حکومت نمیکند تو بحکم عبد الله خان ابو
الخیر سلطان را دیدی را و حسن را اتالیق را نمیکنی بعد از
مدتی مدیدی همین واقعه بوقوع پیوست و هم خواجه بابا
کما ذکر نموده اند که حضرت کما ذکر شیخ مع چند نفر دیگر شبی
مهمان شده بوده اند که ای بابا هیچ میتوانی از پسر ما
بچاره کمان قمر بابا من با لفور بر خواسته بر در الحضرت
نشسته متوجه شدند زمانی بود که الحضرت در حجره را کشاده
گفته اند که ای بابا دیوانه این قمر دمان را بشیخ میدهد
الشان بجا هند و من این کرباس را دیده سلطانت شده
فرمانده کرده گفتم که در ولایت سنی تنگ نیست بعد از ان
قمر دمان را گرفته برده بمکانی در آورده در لمحات است که حضرت
مولانا عبد الله مجذوب نزد حضرت قاسم شیخ کرده اند الحضرت

فرمودند که ای دیوانه بیا هیچ نیاز آورد حضرت مولانا عبدالله
گفته اند که هیچ چیز نادیده ام بعد از ان حضرت گفته اند موترس
میان دار آرزو میکوید که هیچ نظارم دیده نادیده ام دیوانه
بجذوب این سخن را شنیده در شور شد و ذوق شوق شده از
طریق حرکات در رقص در آمد و رمکاشفات حضرت عالم ع
گفته اند من با همراه عم خود که حضرت کاهر شیخ زیارت حضرت
قاسم شیخ رفتیم مرا گفتند که ای فرزند توجه میخوانی عم من گفته اند که
ابن سلام میخوانم و قرآن را یاد کرده است بعد ازان بزیارت
مرتبه گفته اند ای او علوم ملا بلوبن بعد از ان بخاطر رسیده
است که تا اول بیخوانند بمن میداده باشند و من صاحب
و کمال شده باشم بجز این خطره خاموش از دست نهاده
فرموده اند که ای فرزند بیا این را بگیر و بخور صاحب
کمال باش الحمد لله ان را خوردم سر مایه محبت
گوشه چشم که مستغنی از ان بنای جنس
حضرت عالم شیخ در زمان سیزده سالگی در یاد کرده
قرآن شده بودند ضعفی در ایشان پیدا شده به بیت سالگی
انجا میده است و در این بیت سالگی از انحضرت این سخن که
ای او علوم ملا بلوب بن را شنیده و رش که سر قدرت
ایشان بود حضور دیده اند حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم را در حضور دیده اند که خلیفه اول در دست راست
خلیفه دوم در دست چپ حضرت صلی الله علیه وسلم مهربانی

مهربانی کرده فرموده اند که ای عالم قرآن ضرور بعد از ان حضرت
عالم شیخ چند آیت از قرآن خوانده اند بعد ازان در هر روز قرآن
قرآن را از سر تا پا یاد کرده اند بعد از ان مهربانی حضرت قاسم شیخ
بعد از عبور چهل سیر مصافحه را بجا آورده اند در مجلسی که
حضرت عالم شیخ گفته اند که در خانه عارف شیخ آقا بیولا آمده که
از مریدان حضرت قاسم شیخ است بجمع علوم مشایخ و علمای عظام
مشغله بوده اند لیکن علمش از سر قند بیرون آمده بزیارت
انحضرت در رسیده از وی احوال پرسیده اند
وی گفت انحضرت بجهت شیخ آمده در خانه شیخ
نشسته اند اما احوال اهل سمرقند باین لطیفه است عبدالله خان
محاصره کرده دروازه فیروزه یکی از دروازه های سمرقند است
بضرب توپ شکسته شده بود جوانمرد علی خان قنات
مردم را ظلم آورده دروازه را از نو خاک ریز کرده و محکم
ساخته اند در این مجلس من که مولانا جان بابا نام یکی از خدام درویش
شیخ بوده اند حضرت قاسم شیخ پرسیده اند ای مولانا جان بابا
حضرت درویش شیخ براق خان را بسر محمد خان جلوه داده
آورده اند مولانا جان بابا گفته اند که حضرت درویش شیخ جلوه
داده براق را بعنف گرفته از سر مسلمانان بخارا کرده اند
بخارا را بسر محمد خان داده اند بسر محمد خان شهر بخارا را بدون
شیخ نیاز کرده ضابطه براق خان محاصره غالب شده و بسر محمد خان
مغلوب و مقهور در این وقت عبدالله خان محاصره غالب شده خواهد علی خان

مخصوص و مغلوب بات اکنون کیفیت آشتی و آدمی شمارا مناسب است
این سخن را حضرت قاسم شیخ از زبان مولانا جان ما شنیده از
خانه شیخ آق سولاغ آمده بتدریج عرض کرد که قریب بسیم قندبات یافته
حضرت عالم شیخ رخصت گرفته تعلیقات آمده بعد از تنزل
بقریه میر عمر الخضرت بدیدن شیخ و ملاقات شیخ و اضطرار شیخ و دیدن
و همراه شیخ را نیز دعوت نمود علی خان فرستاده بود و گفته بود که او
سمرقند را تاجانبار کند تا عبد الله خان را از سر وی دور کنیم شما
مرد علی خان باد دولت این سخن را شنیده قبول نکرد و این مشایخ
آمده عدم اقبال او را دیده حضرت را رسانیدند الخضرت دران مجلس
امر عبد الله خان حاضر بوده استماع کرده فرموده بود که بعد
از نجاه و دو روز عبد الله خان سمرقند را میگیرد و قضارا نجاه
و دو روز از نه ها را بر فلک میاندازد امر عبد الله خان که در
مجلس نشسته بعبد الله خان گوید که چنانکه سمرقند را گیرد دوست
کند یکی مولانا عمر الله و دیگر او حاضر شاه و دیگری منصوص را ای
ولیت در واقع بعد از گذشتن نجاه و دو روز چنین شد کوریا
بوقوع پیوست در لمجات است که حضرت خواجه مولانا با یاران
سلطان خواجه احمد بسوی تشکستان آمده شب بیاز خفته شتابی
بوده شد یکی از ین دو شب بیمار شد یکجانب محاذی راه آبی یک
شب خفته کشیده بود و شب دیگر راه برده شد و چون بلب دریای
سیحون رسیده کشتی در آن روز یافتند وقت آن خفته شد
دو شب را گرفته بدریا در آمده شد پاره از دریا را قطع کرده

کرده بوده نزدیک شب بهلاکت رسیده شب خود مرده را از
دست نا شده بخشته نهاد تا کرا بوده شد وی بجانب صوفیه یابرانه
کار کرد و دیا بین شب از نظر مردم و فور رفته شد و شتابی
نشسته شد حضرت خواجه مولانا مروی بجانب کعبه کرده این سبب را خواجه شد
و در نا امیدی شب امید است ؛ پایان شب سیه بسفید است
زمانی نگذشته بود که حضرت قاسم شیخ آب خورده را از
بلب دریا کشیده و شتابی را بجانب حضرت خواجه کرده شد
بملازمت رسیده آمده شد در لمجات است که چهار قطاع
طریق در راه پیش آمده شد و گفته شد که هر چه دارد از مال شد
و الا زنده اندازیم و دیگر نه هلاک کنیم حضرت قاسم شیخ در دو دیگ
گفته شد که ما از دروغ نیم هیچ نداریم اگر گمان دارید ما را بگذارید
مال متاع مرا میگیرید بعد از ان یکی از آنها از آب فرو رفته آمده خود را
گرفته و حضرت قاسم شیخ چنان او را بر زمین زد که بحال
خفته شد شد کلان آنها را بر زانو خرد میکنند تقصیر کوریا
آمده باهم قطاع طریق رسیده شدند و نیز در ملازمت مولانا
و اهل چهار قطاع طریق پیش آمده شد و سب آنها را بسته شد و
کلان آنها را بر زانو خرد میکنند تقصیر کوریا آمده باهم قطاع
طریق رسیده شده شد و لمجات است که حضرت قاسم شیخ با اهل
بوده شد یکشنبین کبیر خوش داشته شد و در عصر ان حضرت
دو کوشنبین کبیر مشهور بوده شد یکی بخارا و دیگر سمرقند
کوشنبین کبیر بخارا بنا شکنند از بر سه کوشنبین کبیر بنا شکنند

اتفاقا کرمیه رسیده از سخنان شنیده که آنحضرت نکوشتین
کبیر رفیق داشته اند بخانه آنحضرت آمده مهمان شد
تعاقا در خانه آنحضرت آرد و شعبه چنان میکند مرا آنحضرت
حضرت تنها سر مرکب سوار کرده با سپاهی میروند در
راه دیوار پیش آمد آنحضرت مرکب را با همراهان
گذاشته از دیوار بگذرانیدند چون پهلوان این حال
مشاهده دید تنگ گوبان بلند صوت را گفته برگشت دیگر
مثل آن وقتی از اوقات گوشتین کبیر از کجا آمد تا که با حضرت
گوشتین کبیر آنحضرت او را بگوشتین شیر بچه شاه
محمد نوشاهی موصوف اند که تو هر دو پهلوان گوشتین کبیر
چون مست شدند پهلوان بی ادبی بآنحضرت و بجانب شمر قند کشیده
رفت وقتی که از قلعه شد آنحضرت برسیده اند که
پهلوان کجا شد صوفیه گفتند که کشیده بجانب شمر قند
رفته است بعد از آن آنحضرت فرموده اند که از این جا شد
نباشد این آنست از شاه محمد بیلطید حالا معلوم شد که
بشمر قند رسید یا نرسید بعد از آن معلوم شد که بشمر قند
نارسیده فوت شده است در نکحات است حضرت قاسم شیخ
بزیارت علم صفوه حضرت مولانا خواجگی که از جمله
باکمال حضرت خواجه احرار بوده اند رفته اند بعد از نماز ضحی
هر دو عزیز آنجا رفته اند روح پر فتوح حضرت
قطب العالم در حلقه عزیزان حاضر شده اند بخلل کلمات یا فعا

حضرت مولانا شمس الحق را بیدار کرده گفته اند ای قاسم شیخ
نصیب شما همین مقدار است حضرت مولانا خرقه از حضرت
قاسم شیخ پرسیده اند که از کدام راه آمدید و بکجا رفتید
بود بدر پیش تمدرم باغ توقف کردند حضرت قاسم شیخ
گفته اند که از راه قریه باد کران در زیر فلان باغ از آب
جمید الدین صوفی که در عقب مانده بود در خانه شیخ
در کجا خواب کردیم حضرت مولانا خرقه گفته اند که آنجا
پرسیدم دی شب در واقعه دیده بودم در آن باد کران
جمعی نشسته و ما بیآنند بر سر ایشان نام علم نبشته بود که علم
مورد ما است از واقعه بیدار شده اند نشنیدم که در واقعه
ما همچنین لایق علم بر در علم کلامان ما نیست مگر قاسم شیخ باشد
الحمد لله که در واقعه راست دیده ام غلط نکرده ام حضرت
مولانا خرقه در مزار حاضر الانوار حضرت قاسم شیخ قدس
سره رفته حضور یافته اند و ملاقات حضرت قاسم شیخ
در واقعه دیده اند که در رکاب ایشان رخانی که پدر عبد الله
خان است دو یک میآیند هر چند آنحضرت با سخن پرسیده اند
جواب نداده اند آنحضرت گفته اند که نهایت کار آنست که از
مردن خود بیدار نشوند از این در گاه هم و مستغنی از
شما هم نا چار آن دو یک در جواب گفته اند که ما هر دو بیدار
بوده و آمده ایم این خانه از آن ما است از این سبب مستغنی
عامه مسلمان باز شما را چه پرسیدن نمی دانیم و رحم کردن نمی دانیم

باز تا دنه اینکه بیکی از شما نمی رسید از کجا میدانید
پس باعث ازین واقعه آنحضرت عبد الله خان را انعام
شریف کرده تو در ملاقات است حضرت قاسم شیخ طالب شیخ
رکه جامع مقامات ایشان است فرموده اند که چرا خدمت عم
خود شیخ داود را نمیکنند که وی مرد عزیز است وی در دل
گفت که جلالت شما را از حالت عم خود بهتر میدانم آنحضرت
بر دل وی اشراف یافته گفته اند که کسی گوید که از حالت داود
بالیت قاسم بهتر است گوید چه گنجایش این معما را خواهد داد
هر کجا دل میرود ناچار میباید شد در ملاقات است در اذکار
خلوت یکی از جمله وظایف آن زنده ی نافوا خلق کرد آنحضرت ذکر را
قرار داده نقل از امیر خلیل میدانی کرده فرمودند که نماز جمعه
شوق نمودن انگیزیست اما فرضیت خلعت حور و قصور
ملاقات است چند گاه نذری بود انها را بیک مرتبه ادا کرده
آنحضرت بخانه خود فرستادند خواجه محمد لیلا یکی از
خواجه گان گرفته در نقل کردند تقاضا کشت آنحضرت فرمودند الخواجه
از سر ازکار شکسته است شما را نادان گرفتیم چون خواجه شدند
بوطن خود جانب بخارا روان شدند در راه در جای فاضل
مانند است خواجه را دزد برد خواجه فهمید که نادان گرفتند
حضرت شیخ را این بود است تا چار گشت یک گاه چند
گرفته آمده بحضرت شیخ نثار کردند حضرت شیخ گفتند چه
تا هم تبر نادان گرفته اید هم گویان مرا آفت شدند سخن شخص

شخصی در بین مجلس بود در گوش خواجه را گفت که در فلان
قریه سمرقند است آنحضرت کس فرستاده گرفته آورده دادند
در ملاقات است حضرت قاسم شیخ بحضرت تعرفه سلاطین زیارت
حضرت خواجه احمد یسوی میرسیده اراده کردی اگر رای حضرت سلطان
عبد الله خان قرار گیرد منفعت عامه است زیرا که در وحدت
سلطان امید است این فقیر یک خوب خوب دولت کند
تا سبب دار ما میرویم اما صوفه بیاوده در سر ما میرد کتاب وقف
بکار خواهد شد آنحضرت گفتند که ما از برای منفعت عامه میرویم
کسی خودش دارد میرود و گرنه نمیرود کوپای عبارا آلوده شده نه
سبب خوب صوفه را دزد برد و پای صوفه را خشک زده بود آنحضرت
جدا شده در سرکسان ماند سرکسان پا نمانده نشنیده اند که وی متقدم
آنحضرت بوده است او را از سرکسان اخراج کردن در ملاقات است
یک امرا عبد الله خان نزد قاسم شیخ آمده گفت که عبد الله خان
سلطان بلخ کرتیم خان نام دارد و سر عم عبد الله خان است
تیم خان نیف خاطر شده با تفاق بسمرقند رویم آنحضرت فرمودند
این سخن رسنده خطر در زمین نشنیده گفته اند که تیم خان نمی آید
آید نام من در میانه مشایخ نباشد الواقع گفته آنحضرت است
آمده است در ملاقات است کاوذریخ نبرد قاسم شیخ آمده گفت عبد الله
خان خواهد که خود رفته تیم خان را آورده سر سمرقند سوار
بشود آنحضرت گفته اند که ای عزیز خواهش اهل صحبت دل قوی
دارید که عبد الله خان بعد از شش سمرقند را بگیرد در الواقع ام چنان شد

بعد از نشش ماه بسمرقند را عبد الله خان بگرفت ابو المحمد شیخ که از نسل
شیخ کمال الدین است گفته اند که با بابا سلطان از کمال اخلاص و ارادت
خود شانه تراشیده بحضرت شیخ نیاز کرده بود و وقتیکه
کریمه را ناخت و صوفیه را تاراج کرد الخفت شبرا با سلطان
سلطان خود و کوبانی شانه مذکور را بانشاندند و خشند و در سنبل
مقوله الخفت بوجوه سپوست و در لمحی ست که وقتیکه عبد الله خان
بسمرقند را گرفت مولانا پاینده میانکالی از قدما ندیمان الخفت بود
ایشان را خصمت طلبیدند که مبارکی وی گرفتن بسمرقند کرده
عبد الله خان را دیده بیایند الخفت مانع آمده اند بالاخر
ممنوع نشده روزی نشده بود چون بتاشکند رسیده بود خبر آمد که
عبد الله خان بسمرقند را بر تافته آمدند ناچار از راه عبد الله
خان را نادیده آمده بود در لمحی ست که شیخ کلان از اولاد
شیخ عاید که از خلفا حضرت شیخ خواجه اند بعد از خلوت بخارا و صوفیه
رسانیده که فیضی که از روحانیت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
بر سر کیه قابل میرسیده بشد الخفت فی الفور بر خاسته قلب وی
مشرف نشده خصوصه بود فیض بر کیه قابل از فرد و یوزار میرسد
از بروه البیت حضرت صلی الله علیه وسلم بطریق اولی میرسد و
هم شیخ کلان بمولانا خواجه محمد کلکار درین اعتکاف حضرت از دو صد
کس زیاده نشد وی گفت من نیز درین متحیرم الخفت فی الفور
آگاه شده ذکر را فرو آورده و شیخ کلان را طلبیده گفته اند که در
بخارا در اعتکاف حضرت قاضی زیاده از ده و دوازده کس نبوده

نبوده و درین شهر سیستان جمعیت دو صد کس نیست و در لمحی ست
و بتوانه قریه از کمال مرورت و در ترکستان الخفت چند شده
مانده بود وقتیکه آمد بصفت کرده و صوفیه الخفت از علت کرد وی
پرسیدند وی در جواب گفت که روزی در حلقه ذکر شیخ شانه
حضرت سلطان مدین بوده و دم هو او در گوش من تاثیر کرد و گذشت
گران شد الخفت گفته اند که تو در حلقه ذکر دیوانه شدی حضرت
وی آورده بوده شاید که ازین جهت سر بوده باشد تا بنا و الله اعلم
گفته حضرت شیخ بوده ست و در لمحی ست مولانا زینتی نام
شاعر در مدح الخفت قصیده گفته بعرض رسانیده ست
الخفت جامه مبارک خود از سر شده داده اند وی بیرون آمده
گفت که شیخ بمن گفتن داد الخفت این سخن را گاه شده گفته بود
که آله جامه گفتن وی با وقتیکه او بخارا رجعت کرده ست در راه
فوتیده ست بآن جامه ندفون شده ست در لمحی ست
یکی از سلاطین زمان یک جامه نیاز فرستاده ست خود نپوشیده
او را بکلفه علی داده بود چون در زمان اند عالمی یک جامه نیاز
آورده ست او را خود پوشیده بود این رباعی را گفته اند ست
بخشنده جان جمال روزی کند ۱ مجبور سود و صال روزی کند
از ترس خدا اگر نه ترک حرام ۲ روزی ده تو حلال روزی کند
مولانا محمد یوسف سمرقندی گفته اند که روزی یکی از امرا باز وجه
خود تنگ بسیار نیاز آورد الخفت او را با هر آهن زوجه اش
بر یک چوله تعیین کرده تنگ نیاز آورده او را تمام بمهمانی

درآورده بود بعد ازین گفته اند که معاملات این چنین است و در یکی از امرا وقت صید رشتا توبه کرده کوشه گرفته زراعت میکرد یک بار بخدمت نیاز فرستاد و مقبول نیافتاد و آن امیر این را از نتیجه حلال بود کویا عرض کرده است که حضرت قصه امیر تیمور و حضرت سید امیر کلال حکایت کرده بود قصه این است که تیمور بخدمت حضرت سید امیر کلال قدس سره مماک خراجی در پیشگی امیر تیمور درآمد از کمال شادی عرض داشت کرد که من کمتر ملکی بندگی حضرت رسیده نمیتوانم رسید نی تصدیع باد و این است که ازین مخدوم زاده کاری را فرستاده نشد عین عنایت نمیباید حضرت سید امیر حضرت امیر حمزه را فرستاده فرمود امیر تیمور بشود زر آورده مماک خراجیان تمامها نیاز حضرت امیر حمزه کرد هیچ قبول نکردند بعد امیر تیمور دامن مالوف حضرت سید که پوخارست نیاز کرده او را نیز قبول نکرده بعد ازین حضرت امیر حمزه گفته بود که شیخ من را نیاز نیست بلکه شیخ در بین است که ما نیاز را از وجه حلال آورده است بسته خود را اگر قبول کنم بعد ازین ما در دکان نشینیم خرج را قبول کنند بقبول شیخ از قدما میرسد ازین حضرت شیخ گفته اند که از حضرت بلده فرشته تشریف آورده اند عبد الله خان در سمرقند بود دوستان با حضرت فرستاده که ما پسری دوده نیست حضرت نیاز کردیم که مراد دعا باو آورند چنانچه سلطان احمد میرزا بحضرت خواجه اورسیده پسر بوده نیاز کرده و مقبول افتاده بوده است امید ما نیز این چنین است که مقبول کرده از حضرت عدم

عدم جنبل را مکتوب کرده فرستاده اند که من از خود عبد الله خان شنیده بودم که زر و نقره و پل این بلاد بنوکر بی بسر سپرده تا خراج روم ناچار و دل و آرم که خراج تمامی مماک ملخ را آورده بنوکر بدهم تا بسیار کیفیت خراج آنها آورده بنوکر بدهم بعد ازین سی دوده بسر بوده بسیار کرده بود بسبب اوقات کذاری کرده و من دولت خواه عبد الله خان هستم دلم نمیخواهد که خراجات نوکر بی کم کرده عدم قبول ازین سبب بعد از رفع مجلس گفته اند که ماکاه ماکاه چند کلمه بر حق میزدیم عبد الله خان میخواهد که باین قدر بیزار نوکر خصوص کرده اند ما نوکر نمیشویم کویا پسری دوده را نیاز قبول نکرده اند و در ملحات است که وقتی عبرت از وجوه غلات در میانه خلایق پیدا شده است عبد الله خان نزد الخفت سه هزار من غله عرضه کرد الخفت در جواب گفته اند که اکثر غلات کندمینه بصوفیه و غیر صوفیه کفایت نکند اکر عبرت بکار نخواهد رسانید احتیاج صوفیه غیر صوفیه را دیده میشود بنوز بالله منها و در ملحات است که عبد الله خان در وقت ابو الخیر سلطان را کشت بمخصوص من دخله کان آمنا فتنه الله حضرت را بعضی اقربا ابو الخیر سلطان و بعضی امرا در الامان کویان پناه کشیده آمده اند روزی عبد الله خان بزیارت حضرت آمد الخفت بعبد الله خان سیاست بسیار کرده اند بعد ازان با بمخصوص این بیت ایما کرده اند: حبب را آب فرو می نبرد حکمت چیست شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش بعد ازین فرموده اند که دریغ روزکار بهتر از تو کسی بسلطنت پیدا نشد ناچاره

حضرت سلطان و غیره از بزرگان ایران زنده و مرده بسلطنت تو
مالکی خوانده اند عبد الله خان در بین ملازمت دو هزار تنکه نیاز
گرفتول نکردند آخر بشیخ جمال تقسیم کرده اند و در ملک حضرت
خدا بنده از نزد عبد الله خان خراج میداده اند و قضیه اگر سراج
شده اند پادشاه خراج را گرفته اند اما خط بحضرت خراج را
از نزد عبد الله خان صادر کرده بمصرف داده اند و در ملک است
شخصی نزد بحضرت صد تنکه نیاز آورد او را بلحاظ در آورده
بصوفیه خانقاه تعیین کردند که بدهند تا نیاد استه اند از نزد او
شوق در انها پیدا شده نیت بدآموز شوند گفته به پسوه زنان
کرمینه فرستاده اند وفات بحضرت قاسم شیخ قدس سره در کرمینه
و مدفن ایشان هم در انجا است زیارتگاه است ذکر حضرت پیر
شیخ عزیز هم قدس سره ایشان مشهور بشارت یافته شده حضرت شیخ
خدا بنده آورده اند چنانچه بحضرت در نزد پیش شیخ گفته اند که پیر
روز عید در میانه نود هزار کس بر مقام عشق از مرده شده اند
بشارت مشرف شده اند که هو الواقع از ان زمان تا باین زمان
باسم پیر هم عاشق مشهور شده اند تقریبا و تجدید و تخمیر و حیرت و جذبه
در انجا عجب بکر و رسمی عجب در ان بوده است بکر و رسم
اما مقوله حضرت عالم شیخ عزیز معتبر است زیرا که مغلوب شدن
مرشد در نماز تیمم و غیره عیب است اما دلالت این بیت مشکل و در حضرت
مقبول بیت نه مقبول چون کمال در نقص نادانی است جاده نگارم
حضرت در دست سباح در نزد قبر شیخ بهم خلوت نشسته اند که

که این دو بزرگوار پیر هم شیخ را رخصت نکرده اند در حضرت
حضرت قاسم شیخ در نزد در پیش شیخ در پای ملک شده خدمت
میکرده اند و قندی که در ایام خلوت جای نماز این دو عزیز و اصل
بود بوسط حضرت پیر هم شیخ و حضرت قاسم شیخ طلبیده کرفته نصف
نمد را جای نماز کرده و نصف دیگر را جامه کرده پوشیده پیرهن
نگاه داشته اند حضرت قبر شیخ پسر حضرت پیر هم شیخ را در نزد
پیاله تا بحضرت بابا بارکش و در مرید ساخته اند بعد از انتقال ایشان
خود مرید شده پیاله تا بسیار خدمت کرده اند بعد از انتقال ایشان
بحضرت میاق حافظ مرید شده اند و از این عزیز رخصت یافته اند
بعد از انتقال ایشان بحضرت قاسم شیخ خدمت پیاله را آورده
گفته اند که شما از ما پیش قدمید از من شیخ رخصت یافته اند بعد از
بعبارت ترکا مثل اکه آز توفی و دولت باش بار پس گفته مرید
کرفته هفت بار رخصت کل در آورده این کلمات را گفته اند کبر اکر تو نباشد
چون حضرت شیخ خدا بنده چشم بشوخ چشمی دوخته التفات بدنیا نکنید
و کرنه چون قاسم زراعت کرده هر چه نان و کاه حواله کند تمام
خواهد رسید حضرت پیر هم شیخ در خلوت حضرت قاسم شیخ قتیل شده اند
و قتیکه ذوق عشق میاید چون آدم صحیح بیاید مشغول میشده اند از
کمال غلبه عشق افتاده این بیت ترکا را خوانده اند جاندین کچمای
ایشل تیماپس قصد قبلی بین نقیل او کاپس مدت بانی کرده اند
حضرت قاسم شیخ در نزد حضرت پیر هم شیخ در موضع سپید اند
خلوت نشسته اند حضرت پیر هم شیخ همه چیزها کرا زنگ و مال و متاع

دعوات شب و روز دست و دهنت همه را بیان کرده بود حضرت قاسم گفت
این همت شما چون همت حضرت امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه
کفة الثقلات بسیار کرده بود اکنون شما جانب تا شکنند و تر نگردانید
رو بدید هر کسی که لایق رخصت است رخصت بدهید اما دیوانه
شمس که در زندان است البته بدهید که ما هوا مر الحضرت را کی آورده
بود دیوانه شمس را که نبود از حضرت مقبول پاخته بود انچه از شقه الله
صوفیه منقوش است در خدمت مشوره نه در صحبت دیوانه شمس بی
ادب بود بدین خدمت توفیق نیافت حضرت عالم شیخ از علیا به
بموضع سپید آهو ملازمت حضرت پیر ما شیخ ور و وقت
نخورده بود موذن تکبیر گفت در دل ان شخص خطره آمد که ایا
بنده بحضرت معلوم است اگر موذن را اندکی فرصت منع میکرد
بجماعت میرسیدم بعد از نماز سر اتاق فرموده بود که ای عالم ما
موذن را بشارت کردیم تقلید حضرت پیر ما شیخ را بشنو سی سال خطبه
هفده روز رمضان را خوانده بود ایام عشره اخیر رمضان
ایام وی مخالف است صوفیه منقوله از حضرت آمده بود نا خوانده
بخلوت در آمده بود نیت رمضان کرده بود چون شیخ صوفیه
ادرج کرفت بر خواسته در سماع شده بود تا آدینه خلوت بر
خواسته سماع میکرده بود ما و جمله خلوت بوده بود مولانا صادق
گفته بود در خلوت پیر ما شیخ چشم بوشیده ذکر میکفتم دیدم
که بصورت ان شخص آدم بعده بود لیکن زنانه شده بود بعد از
شد که ملائکه بالا رفتند بعده بود حضرت عالم شیخ گفته بود که

که حضرت مرشدم فرموده اند که نا نوازش نیابد نوازش صحیح نیافته
نا نوازش نقبل آورده دم حضرت پیر ما شیخ از میانه سر بر آورده نظر کرده
نا نوازش صحیح شده در سماع شد پیر یکه بود باده فروشی سمارش
خود را بر بساط سایه دیوارش مولانا شاه چنین میدانستم که
از کمابر جذبه بودند یکی مشکل سلسله جذبه بوستین کول کفته نشسته
کرده چهارت رسانده بود بنشر و پیر ما شیخ آمدند حضرت شیخ
شیخ کفته اند که خدا را در بوستین کول کفته منتوان نا فتح
حضرت عالم شیخ در سر قصد در واقعه دیده بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم را صاحب مجلس دیده بود بیاد وقت حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم بصورت پیر ما شیخ منشده بود بیاد وقت حضرت
پیر ما شیخ بصورت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم منشده بود که
حضرت عالم شیخ ملازمت آمده بود فرموده بود ما این سالها
میدیم این بیت را بسیار میخوانیم شد روی مودت قبلام این
ارام مشو نا در خاز خویش جا افتد کسی حضرت پیر ما شیخ
بهشاد و هفت در آمده بود وقت نزع روح شد این دو بیت
را خوانده بود پیر ما شیخ که از آمده شده جان داده بود بنده را که
بتقصیر خویش عذر زیاد رسانه خدا آورده بود و به سر او در
خدا او ند بیش بس شنوده اند که بجا آرد بیش ذکر حضرت تخلص
خاکسار بنده سی و اند سال است مولانا و اسرار شده سالها صحبت
کرده رخصت بجهار شیخ آمده و سال جناب شیخ را یکه تنها
کفته اند هیچ کس اخر آمر نکرده بعد از ان بحضرت قاسم شیخ آمده بود

شده و بسالها خدمت کرده با پدر ایشان معمار خدمت یافته اند

ذکر حضرت افتخار شیخ قدس سره ایشان از خلفای حضرت شیخ

در یکه هفت سال با ولیای کرام صحبت بوده و هفت سال در کوههای یکه

و مدینه را عمر را بر یافت کرده اند و حضرت شیخ محمد بکر را این شیخ

چنین بکر را خدمت یافته بوده اند حضرت مولانا صادق در علم

حدیث از این حضرت شیخ محمد بکر مرخص بوده اند حضرت افتخار

گفته اند که در یکه با سید هندی آشنا بودم بجز لنگ هیچ ندرشت اما

در قشلاق در یکه مدیض شد لنگ را مانع پدر گویا از خود دور

انداخت جانب بدن حضرت افتخار شیخ فرموده اند که سید جمال گ

بخارا رحمه الله و خضر یک از زیارت مدینه را خواهش کار کرده اند

انکار کرده اند بسبب انکار سیادت سید جمال با جمیع عظیم با

روضه رسول علیه السلام در آمده گفته اند که یا جد امس فرزند

شما هم یا نه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم گفته اند که این

فرزند من است بعد از زمره خضر را نکاح کرده داده اند قبر ایشان

در ولایت سمرقند و قومی بدرشت تر از زیر کرد حضرت شیخ محمد بکر

از حضرت علی کرم الله وجه فرموده اند که جمیع معانی قرآن در فاتحه

است و جمیع معانی فاتحه در بسم الله است و جمیع معانی در لفظ

با است بست سیاست که سر دو بر دوم لفظ از لمعانی مرتفع

نداند نخشید و معنی لفظ نداشتم

ذکر حضرت هادی شیخ علیهادی

قدس سره در علم فقه و اصول و در علم لغت و حدیث و تواریخ آن وقت بی نظیر

بوده اند و از جمله اولیای او بی بوده و حضرت ابو بکر صدیق رض

نفس العلف و بهت او در اسر گرفته بدرست آنحضرت صلی الله علیه وسلم

رسانده مصافحه کنانده اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را در شانه

و شفاعت کرده اند و بحفظ قرآن مشرف نموده اند و در بهشت رود و آن را

حفظ کرده بود و در اکثر اوقات بحقیق احادیث و آثار کرده میبودند

فلان همسایه فقه حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی از این حدیث و از این آیه

تحذیرت کرد حضرت بزرگوار حضرت ایشان مجتهد بوده اند و لفاس غیر

گویا در زمان ایشان بوده هر چه میگفته اند آن میشده است بدرجه

بزرگوار در پیش شیخ بوده مولانا شیخ نام داشته اما مادر

ایشان دختر مولانا حافظ سلطان محمد گویا بوده حضرت مولانا

حافظ بدر و پیش شیخ فرموده که یا این پسر را تحصیل علم قال الله

ملا محمد علم نام نهادی شما که شیخ محمد تحصیل علم حال شده نام این پسر

محمد عالم شیخ نهید و وقتیکه بمرتبه علم رسیده اند حضرت مولانا عفو

الله تحصیل علوم کرده بمطالعه شرح مواقف رسیده بوده اند کتاب

بلخ آمده سیر کرده سر بلاد کابل رفته بخدمت مولانا صادق

شده علوم درسیه را تمام کرده اند نامش حضرت سلطان محمد

بیگ و شیخ خدا آباد و غیره و از بلاد کابل بلده فاخره

بدخشان صاحب خود علیها آمده خدا رسانند که بیکی از نخ بقه حضرت

در آمده سلوک کنند حضرت سلطان العارفین در دو رقعه تلقین

کرده خواهش کنند که بملاقی کنند حضرت شیخ خدا آباد در بسط شده

خط برخ کرفتند و وقتیکه بخدمت آمده اند بحضرت پیر دستگیر شیخ که در

پیش آهو پشت آمده مرید شده با ضوفیه ذکر به ملازمت خدمت

کرده در یافت شانه کشیده تا آلا خیر از پیرهم شیخ رخصت
حاصل و اختیار یافته از جمله مشایخ شدند سلوکش بر همین منهاج این
بوده که از خمس مطعوماتش و مشروباتش بجز ارتاله با نمک و آب
نمیخورد و از خمس دیگر با صوفیه میفرستاده خود و هر سه چهار از بعضین
هر سه روز از خود این چهار ده خلوت میساخته خود در این
سه شبانه روز یک لقمه طعام و یک قطره آب نمیخورد با صوفیه
زیاده میفرستاده و سه ساعت بخفتن وقت نماز را نمیخوابیده و ذکر
از آن میکفته خود و مای ریاضیات و از تبعیناتش و ریدت منش اصل با
سال و در میانه صوفیه در یافت شانه اختیار کرده از جمیع
از خود و بیگانه بریده با بستیهای آن خانه بر بسته فنا نفسه
کرده رخصت یافته خود بملک عالم شیخ این بوده که در ثلث
اخر شب نماز خفتن میگذارده و بعد از نماز چهار رکعات
چلفه ذکر از آن میکفته بوده و بعد از نماز خواندن کتاب خوب را آخر
کرده بر خواسته و نماز تهجد گذارده بمطالعه علوم مشغول میشده خود
بعد از ادای صبح دو رکعت سنت صبح را گذارده بتلاوت
محفوظه مشغول میشده خود بعد از فرض صبح باوراد و چهار رکعات
و بعد چلفه ذکر از آن کفته و فراغت پیش را تمام کرده بعد از شش
رکعت نماز اشراق و استخاره و استعاذه طواله بطالبه علم
علوم دینی فرموده خود بعد از آن بخانه فتوی در آمده کتب
فتاوی را دیده از صحیح و سقیم اصلاح بذیر کرده بعضی فتوی
را مهر کرده و بعضی را رد کرده با اهل فتوی میکذرانیده خود بعد

بعد از جواب فتوی با حتیاج فقرا داده خود و با مدورخت و صبح شد بنا
میشده خود تا نیم روز خانه و نمیرخواستند و در همه اوقات حتی الامکان
نشسته میشدند و کسی که مصافحه کند تا وی دست نکشد دست خود را
نمیکشیدند و کسی را بر آستانه راه نمیدادند و تفویض نمیفرمودند
ظاهر ایشان در رویش و رفتار و گفت کردار و در اکل و شرب
یعنی در افعال و اقوال و احوال و ذکر و فکر و در وجود صحبت
صلی الله علیه وسلم بوده اند که در معاملات و سیر با اهل و عیال و حدت
کار خود و فرزند و برادر خود با تفرقه مشغول بوده اند و در وجد و سماع
بدتوا لخان و میان و تنبیان و پیراهن کان بسیود و طبیعت بیکانه
و غالب التوجه بوده اند و در ورد و نشر و یک توجه بر بسته بوده اند حتی
که مخلص و ناخلص در وجد میشده اند و مشرف القلوب بوده اند مریدان
شانه و انکار با اعتقاد و خلاص در دل آلده بوده او را بر مشرف
الت ارت الخبار میکرده اند و در زمان قاضی محمد شاه بزیارت آمده بوده اند
از سر ایشان سجده پیشانی کشته کونت او را لخته آورده اند و بوده اند
که این کونت از زمانیت خادم را لخلبیده تحقیق کرده اند و واقع
از حقیقت ایشان نبوده و کونت غیر را بر غلط آورده اند و در
صدر حال بسیار احتیاط داشته اند و در بسیار از مخلصان را خلاف
فرزند پسر نه داده با اجازت پدر و مادر و اقربا نام او را ملا عالم
نهاده اند و این پسر را نشر و بزرگوار نذر کرده میبرده اند و میکفته اند که
نام این پسر را ملا عالم نام ما نند تحدیث بزرگوار بر خود ایشان
او را ملا عالم نام نهاده اند و در وقت غنیمک ایشان شکسته بوده از بالا

عنبکی از مطالعه باز نمانده بودند ملا حوئی نام مخلص در شدند در
حضرت پدید که عنبک بزرگوار شکسته است از ضرب شمشیر خونریز یک
عنبک کرفته بملازمت بزرگوار آورده بی انکه انکار کنند فرمودند
که ای ملا حوئی عنبک نیاز ما را بنهاد پدید که عنبک ما شکسته است
ما را از مطالعه باز داشت کویا عنبک را طپیده کرفتند مولانا چنان
انجا میل در حضرت پدیدند که سپاهیان بسیار بشمشیر با چاپل کرده
جمعیت آورده از ضرب پدید رشته شمشیر بزرگوار را کرفتند و فرمودند
که ای ملا حوئی چاچل میل عنبک ما حضرت پیریم شیخ ما در الله
را بمن داده فرمودند که این شمشیر را بکیر پدید و هر کسی که بشما انقیاد
نکنند او را بزنید اکنون بدانند که حضرت مولانا شریف قدس سره اول
بحضرت علامی شیخ مرید شده رخصت یافته بوده اند بعد از ان بحضرت
خواجه فتح الله سه ماه خدمت کرده رخصت یافته اند بعد از زیارت
بحضرت مولانا کمال میل سلوک کرده رخصت یافته اند بعده
بحضرت مولانا کمال مرید شده در طریقه خواجکان سلوک کرده اند
ما در اینکه حضرت مولانا کمال در قید صوبت بودند خدمتکاری میکردند
در اخیر نشر حضرت واپس یافته اند **ذکر مولانا ابراهیم قونغانی**
قدس سره مشهور آنکه ایشان از خلفاء حضرت شیخ قاسم شیخ کرمینکی بوده الله
و سپلیه و ملک علما جده دکشته اند الکمال نهای سلوک در سرستان نمنکان
انحضرت بوده و صاحب واردات و کیفیات و وجد و وجود و موجد
و توحید بوده و صاحب عشق و جذب بوده و صاحب علوم عقلی
و نقلی و علوم غریبه عالب بوده و حکمتهای بر سوز و کداز از

از ایشان بسیار بوده و کویند که حضرت مولانا ابراهیم از حضرت
پیریم شیخ تشریف مخصوص بوده اند **ذکر مولانا خواجه محمد اوزکندی**
ایشان از خلفاء حضرت مولانا ابراهیم قونغانی بوده اند و بسیار ایشان
صفوه از الخفت بوده اند و کم یاب و غیر مشهور بوده اند در زمان سیحان قلی
خان از اوزکند بترازان در سرستان مبارک بیجار تشریف آورده اند و از انجا
بلده سمرقند رفته اند و ازان جا بتلاد اوره تپه و خجند و خوقند
و مرغینان و اندجان و نمنکان رفته اند و علما فضلا و مشایخ
درین بلاد بسیار بوده اند که همه مسلم داشته اند و اکثر این علما و مشایخ
مرید شده اند فقیر کمینه سید ناصر الدین مرغینانی و فقیر سرستانی بخت
حضرت پیریم علیه السلام رفته است در زمستان بوده قبح فرآمده زیارت کرده
از انجا باز کشته و باز کفته که اکابر اولیا و مشایخ و مجتهدین و علما و فضلا
بسیار بوده مرا بسوء ادب نمود که این اکابر را زیارت کرده بکذرم
بطوف بخت حضرت پیریم علیه السلام و زیارت حضرت خواجه این پیر خانه دیکر
عزیز و مشایخ بکنم یعنی زیر کرده رفتن را از همین آورده اند بزیارت
بزرکان رفتم و بسیار عزیزان نمنکان کویند که حضرت خواجه محمد
اوزکندی از زیارت باز کشته بقلعه سوزنکان فرآمده اند با جماعت عزیزان
انکور برده زیارت کرده اند حضرت مولانا فرموده اند این ولایت
شما آباد شود و هفت پشت شما پادشاه این عزیزان و نمنکان باشند
فی الواقع عزیزان نمنکان آباد شده هفت پشت پادشاه حکومت
نمنکان بتبالتوبای میرزا خطم شده اند **ذکر حضرت مولانا شریف**
ایشان اول بحضرت علامی شیخ مرید شده رخصت یافته اند بعد از حضرت مولانا

خواجه فتح الله مرید شده رخصت یافته اند بعد از آن در طریقه
خواجگان بحضرت مولانا کمال مرید شده رخصت یافته اند بعده
بحضرت خواجه مولانا خواجه محمد اوترآری مرید شده رخصت یافته اند
حضرت ایشان صاحب تصنیفات بوده اند چون حجة الذاکرین و
حجة السالکین و دیوان شریف و غیر از علوم صوفیه و در سیبیه
و صاحب نفس قدسی و کیمیا نظر بوده اند و بسیار از مشایخ و علما
مرید و مرخص بوده اند و مشایخ این زمان کمینه خادم الفقرا در
سلسله و مسلک آنحضرت است **ذکر مولانا عوض بصیر** قدس سره آن
حضرت از چهار کس مشهور رخصت بوده اند اول حضرت خواجه عبد الرحیم
خادم الفقرا فی المدینة دویم حضرت مولانا کمال سیم حضرت مولانا خواجه
محمد اوترآری چهارم مولانا شریف قدس الله اسرارهم و حضرت مخدومنا
مولانا محمد سعید این مرشدنا حضرت مولانا نیاز محمد چقماقی نقل از پدر
خود فرموده اند که روزی مولانا عوض همین خانقاه را تعمیر می
کرده اند چهار پنج بالا را او کم کرده است یکی از مخلصان چوبهای خانه
خود را نذر کرده است بالارهای آن خانه را آورده انداخته
کوتاه آمده است بعد از آن حضرت مولانا بر آمده گنج مشرق جنوبی
را نشان داده اند بعده بالارها را بر آورده مانده اند زیاده آمده است
وقتیکه این خانقاه را حضرت مرشدنا مولانا نیاز محمد چقماقی
قدس سره بعد از خرابی این خانقاه تعمیر را تازه کرده اند همان
بالارها کوتاه بوده چون بر آورده بموضع او مانده اند دراز آمده
ذکر حضرت عثمان شیخ زیکستانی قدس سره حضرت ایشان بحضرت مولانا

مولانا خواجه محمد اوترآری مرید شده رخصت یافته اند در سلوک
جهریه احتیاط تمام داشته اند بعد از ایشان فتور در خانه
در آن جهریه رفته است **ذکر حضرت مولانا محمد** یعنی حضرت ایشان
املا قدس سره حضرت املا در ابتدا بحضرت عثمان شیخ مرید شده اند
رخصت یافته اند بنیت حج بجانب خوارزم رفته بوده اند یک پیکاهی
نماز تهجد ایشان ترک یافته از این حیثیت پگاه گشته عازم بخارا شده
بعد از چند روز بخارا آمدند همان پیکاهی که نماز تهجد ایشان ترک شده
همان حضرت عثمان شیخ فوتیده برحمت حق پیوسته بوده اند بعد از آن
در طریقه عشقیه چشتیه سهروردیه بحضرت شاه خضر خواجه مرید شده اند
در سه ماه رخصت یافته اند بعد از آن در طریقه خواجگان ما
بحضرت پادشاه سلیم خواجه مرید شده رخصت یافته اند اکنون بدانند
حضرت شاه خضر خواجه از مریدان مولانا شیخ بختیار اوشی بوده اند
و کثیر السن بوده اند یعنی از چهار صد سال بالا حصر کرده بوده اند
بپانصد سال عمر دیده اند و نیز بدانند که حضرت مولانا شیخ بختیار اوشی
مرید خواجه معین الدین سنجری و هو مرید شیخ عثمان هارونی و
هو مرید حاجی شریف زندنی و هو مرید شیخ مودود چشتی
و نیز بدانند که شیخ بختیار اوشی از خلفای مولانا نظام الدین
اولیا بوده و هو خلفا مولانا زکریا ملتانی و هو خلفا شیخ شهاب
الدین سهروردی و نیز بدانند که مولانا میرزا بهادر مرید مولانا
عطاء الله خواجه سکرتی بوده و هو مرید شیخ حسین بخاری و هو مرید
مولانا عطاء الله پاینده چهارجویی و هو مرید مولانا شیخ حسین چهارمی

و نیز بر آنند که پادشاه سلیم خواجه یلخی پسر خواجه ابدال و هو مرید
خواجه مجنون و هو مرید خواجه هاشم و هو مرید خواجه اسحاق
و هو مرید خواجه محمد امین و هو مرید خواجه کلال جویباری
و هو مرید حضرت خواجه عظم بوده

ذکر حضرت مولانا میر لطیف

المشهور بحضرت ایشان شهید حضرت ایشان از مولانا شرف رخصت
یافته و نیز از ایشان میرزا بهادر و مولانا عوض بصیر رخصت یافته اند
صاحب سرانجام عجیب و آوازه غریب و مرشد بر کثیر از علما و مشایخ
بوده اند حضرت ایشان مولانا لطف الله شهید بعد از مولانا میرزا
بهادر بحضرت ایشان شهید مرید شده رخصت یافته اند و حضرت
مولانا ترسون مجذوب و مولانا میر صالح تاشکندی و مولانا رضا
از خلفای حضرت ایشان شهید بوده اند و مولانا میر صالح تاشکندی بعد از رفتن
ایشان شهید بحضرت ایشان شهید اخذ نعمت کرده اند و نیز بر آنند که
مولانا میر صالح و مولانا رجب از جمله مرشدان این کمینه خادم
الفقرا امیر سید احمد ناصر الدین

ذکر حضرت سید محمد ذکریا خواجه

المشهور بلقب خلیفه تاشی محمد و بحق النار قدس سره حضرت
ایشان بحضرت مولانا تقی حصاری مرشد بوده ایشان از خلفای
دویم میرزا بهادر بوده تا بنا بحضرت مولانا میان معصوم سرهندی مرید
بوده و در تعلیم طریقت بشیخ صادق سمرقندی نسبت بمیرزا بهادر
داشتند و در گذشت بر خواجه شبان روزی بیعت بیر دویم
میان معصوم داشتند حضرت خلیفه تاشی محمد در شبان روزی
پنج هزار نفوس و اثبات را ترکی میکردند این کمینه خادم الفقرا را

بفضل حق سبحانه و تعالی کشف بمرتبه بود که نباتات و جمادات و حیوانات
از سر زده و مخفیات با میداد کمینه سخن میکردند خصوصا ماکولات
و مشروبات و ملبوسات از شمه و حرمت خویش اخبار میکردند بالجمله
عارضه این دولت از سنه ۱۱۹۱ از دل گشت حضرت سید تا بیر اعظم
فرمودند که بحساب سال است که در یک شبان روز پنج هزار
نفوس و اثبات را ترکی میکردم هنوز است که میکویم این دولت
عظمی که بر تو بود بر من موصول نگشت و این تحقیق که بر من گشوده
بی اختیار من قولا و فعلا در من آویخته بگشف خود دانسته
کردند و قضیه که من کمینه خادم الفقرا صاحب این دولت عظمی بودم
در شبان روزی سنزده هزار نفوس و اثبات میکردم و حضرت پیر
اعظم امتحان بودند کما هی کیفیت این بنده اثر کرده میفرمودند
ای فرزند از سوال زبان من تواند چیز بکوید زیرا که تو را زبان
خود یافته ام شاید که این علم من از زبان تو ظاهر کردد و الله اعلم
بسبب این بود که هفده مجلد مکتوبات از سیلوک خفیه و جهر
و بکبره صدور یافت و در قبر پیر اعظم در مشهد خواجه بیست
بود و قبر مبارک مرشدش الدین تخلص در کلوه حکمال است حضرت پیر اعظم
سید صحیح النسب بوده طریق و وصول نسبت ایشان صدور یافته از ایشان
به پیر دویم چهار دختر بوده میر علم و مرشد الدین و میر نظام الدین و
ایشان مرد و دختران در دولت بیکم و ماجر بیکم و عارف بیکم و خان بابا بیکم میر
شمس الدین زاده و پیر دویم دختر بوده بابا خواجه میرزا خواجه نار بیکم و ماه بیکم
و زینه بیکم و باجده بیکم و زلیخا بیکم اکنون بدانند که ماه روی بیت

حال دختر بیگم بنت حضرت میر اعظم سید ذکریا خود و در قید نکاح
این کمینه خادم الفقرا درآورده هنوز است که هستند و ساکنه
بیگم بنت میر شمس الدین مخدوم نیز در قید نکاح نبنده است
که هست نقل مشهور است که در سمرقند تعلق کثیر از قدوم میرات
حضرت ایشان شهید را یک یک تذکر فرمودند بکرار آنکه در
سمرقند زری را بخانه فرو فتد یا تلف در یک دشت عظیم یک بار
لوازمه گذر از سبب فرآمدن بسیار گفته اند تا که آفتاب فرو
رفته و وقت نماز شده قطع صحبت کرده در خور شیدند و انگه حضرت
مخدوم علیه السلام بوده از برآمده خود در وضو شدند و خلفا و صوفیا
میران ایشان شهید بخدمه پیش آمدند حضرت ایشان شهید باواز
بلند خطاب با فتاب کرده فرمودند که ای آفتاب بر آ تا ما نماز
دیگر را بخوانیم آفتاب آمده بمقام مشرق رسیده باستاد و حضرت
ایشان نماز عصر را بطریق پیش و سنت بخوانند بعد از آن
او راد عصر به را خواندند بعده آفتاب فرو رفت و ایشان
بعد از اذان نماز عصر قوم گفت گو کرده با یکدیگر گفتند که ختم
ولایت حضرت ایشان شهید شد و من بعد کسی دیگر این چنین
نخواهد شد و این حکایت را حضرت میر اعظم شنیده بعد از نماز
عصر سبب را ازین کرده مع پنج ده نفر بیاده بزیارت حضرت صوفی
عبد الخالق غجدوانی روان شدند از قریه کوچکمان که از تواابعات
چغانیان است بقصد حضرت مذکوره چون رسیده زیارت را آمده
زیارت نشسته و سوره عم را خوانده ختم کرده فاتحه بخوانند بعد

بعد ازان آفتاب فرو رفت نماز شام را اذان گفتند و
بنده کمینه خادم الفقرا ازین حضرت میر اعظم تعلیم ذکر نقشبندیه
گرفته بودم ذکر مولانا نیاز محمد صفائی البخاری را ازان
مولانا عوض البصیر بوده و از خلفای مولانا محمود حضرت ایشان املا
بوده و از خلفای مولانا چاچ ایشان الله بوده اند و کثیر از مشایخ
چغانیان مولانا میرزا مهاده و مولانا شریف و مولانا ابراهیم سوختاری
دریافته و دیده شده بودند و کثیر از اکابران و صلحا دعوت ایشان
الله عنه بوده اند و حضرت مخدوم مولانا سعید پسر الخفت بوده اند
و کثیر از صوفیه مثلاً ملا یار نکه مخدوم ملا ایشان بلخی و ملا اندر محمد
فرموده اند که وقتیکه قوت خان قتلغ بجانب بخارا عزم کرده
و از نیاکان نالایق بحضرت میر کلان در عرض اصلاح نموده کرده
فرستاده است که نکه حضرت میر کلان قدس سره تاریخ گفته اند
که قوت خان ان الله کشته شده خواهد از آه کرده و در واقع
در همان تاریخ کشته شده از یخ گفته است و نیز بهمین صوفیان میر کلان
در چیکه بوته بیک نالایق مذکور نبرآمده گرده گفته فرستاده اند
حضرت میر کلان در تاریخ گفته و گفت روز را تعیین کرده اند
که در همین تاریخ روز بوته بیک نابود خواهد شد و در واقع
هم چنین شده است و نقل مشهور است بمجرد از ترس که در میدان
فتح الله قدش بیک مرا خوانده بود وی گفته که در جلقه حضرت میر کلان
نشسته بودم که قضای حاجت مرا عارض آمد و کثیر از خلفا و دیگران
و غیرهم در وقت و بیرون خانقاه بر بودند بیرون برآمدن بسیب

نمیشده بیا طی بحضرت بزرگوار متوجه شده گفته است که من از
قضا قضای حاجت عاجزم میترسم نرسیده از شدت غلبه
چشم کشاده خود را در پیرون یافته است بعد از قضای حاجت
کرده دو رکعت نماز گزارنیده سر خود را در جیب شیشه بحضرت
متوجه شده است خود را در حلقه بزرگوار در درون مسجد یافته است
ازین بزرگوار من کمینه ذکر قلب و ذکر روح تعلیم گرفته ام و بانیک نظر
بزرگوار در تنور ذکر روح نزد بزرگوار یافتم مقاصد بکرد قول
و هشتم بهره بالخصوص اسوسته شدم **ذکر حضرت مخدوم خواجه عبید**
الشهید باین مخدوم اوده بتکرار شنیده حضرت ایشان متوجه
این ایشان مرحمتی این شیخ عبید الله مولانا که از اولاد شیخ احمد
خازن قدس الله سرهم از مخدوم حضرت ایشان بجده بزرگوار رخصت رشد
بوده در شهر ده پیلکار رخصت یافته بودند و در بین شهر ده پیلکار
قطب العالم شده بودند تا پیش پیشنا و پیلکار تا نود و پیلکار باین
پیلکار قطبی منصوب بودند روزی بگرازصوفیه در کتاب بیان فرموده
خوانده گفت است که این آثار قطبی را در شما میبینم گویان دو
مرتبه تکرار کرده است و حال جمع شده است حضرت ایشان بسکوت
گرده خبر نکفته اند بعد از چند زمانی سر برآورده فرموده اند که
جد من شیخ عبید الله با شیخ افغان قطب العالم بوده اند پادشاه هم
ملک در مجلس عظیم از حضرت جد ما مرسیده اند که در بین وقت ما
قطب العالم در ملک ما در جمیع حیات باشند جد ما فرموده اند که آری
و باز پادشاه گفته است که در تجلیس باشد جد ما باز گفته اند که آری

آری پادشاه باز گفته است که در بین مجلس که باشد جد ما گفته اند
که قطب العالم منم بگاه رو در جنازه مرا بخوانند و از مرتبه اظهار
برآیند پس فردا جنازه تو را بخوانند بعد ازین دانند که قطب العالم
هستم باز حضرت بزرگوار این حکایت را گفته بصفحه تنور
شده فرموده اند که ای مشوه و خلیفه تو کتاب خوانده بود و مرا
بسکوت و جالا مرا نگذاشت و سر آن را اظهار کردی بعد ازین تو
تو بمیری و واقع همین حادثه در عالم بوقوع آمد **ذکر حضرت**
مولانا عبد الرحیم افغان قدس سره العزیز حضرت بزرگوار
بحضرت ایشان املا مرید شده رخصت یافته اند و ایشان کثیر
الدعوات و مستجاب الدعوه و صاحب مواهب حقیقی حقیقی
و ملازم قصیده بردهٔ شریفه و صاحب ختم الاحزاب و ختم خواجه
و خارق عادات و کلمات بلیغ و سخنان فصیح و رموز
دقیق بوده اند و قطب آن و غوث دوران و با تردد
بوده اند و قصه که من کمینه بتعبید ارادت در آمدم بعد از رشت بگاه بمه
رو در حضرت اختیار یافتم و سخنان قطبیانه شنیدم با هم
چنانکه از حضرت مرشدنا مخدوم عبید الله محمد اوده تبعیه
بعد از ارادت بعد از یک شب در بگاه رو در حضرت اختیار یافتم
و سخنان قطبیانه شنودم و ایشان صاحب کرامات و مقامات
و ولایات رفیعه و مستجمع الحسنات و قاضی الحاجات طلبه و رافع الدرجات
امریه بوده اند و سر حضرت ایشان را املا بوده اند و
حضرت ایشان املا یک کرته بدن خود را از بدن کشیده داده اند

و بعضی اوقات ظاهریه یا باطنیه را بایشان بسیار دیده اند که مردمان را بهدایت کنند و کثیری از بندگان خدا را علوم الهیه و معارف ربانیه از حضرت ایشان استفاده یافته اند

ذکر حضرت مولانا شاه نعمت الله

حضرت سید نعمت الله علیه الرحمه ایشان سید زاده اند از اولاد حضرت امام علی النقی علیه السلام و در علم تصوف بزرگ بوده اند اول کسی که بیمار گی از سادات ضعفا یافته اند که از زمان حضرت امیر المومنین علیه السلام تا بحال کسی بدین بیماری گرفتار نشده بود بعد از ایشان حضرت مولانا شاه نعمت الله شد سپس مرید بوده بعد از ایشان بمولانا محمد حضرت اعلا مرید بوده اند بعد از ایشان بخلیفه مرغام الدین حاجی محمد شوشتری مرید بوده که از ایشان یکی از خلفای حاجی حبیب الله اند و ایشان بمیان معصوم مرید بوده اند بعد از ایشان بحاجی خواجه حسن بابا مرید بوده و ایشان مرید سید حسن خان خواجه گوشکی و هو مرید خواجه شاه کابلی و هو مرید سید ابراهیم صوفی خواجه مبارک و هو مرید خواجه علی کلو و هو مرید شیخ محمد جامی و هو مرید خواجه محمد ابن ده سید بعده و نیز مرید اند که حضرت مولانا شاه مرید حضرت شفاعت عزیز اند و در کنجی بوده و ایشان مرید سید محمد عزیز اند و هو مرید مرید محمد عزیز اند و هو مرید مولانا علی عزیز کاریزی و هو مرید شیخ حسین خارزمی بوده حضرت مولانا شاه کثیر الله عزوته و الخلوت و المشی الی الله عزوته بوده اند من کمینه خادم الفقرا از ین حضرت مولانا شاه خبر ها دارم که نزد ایشان کسی ندیده بخوبی فاتحه کرفت بودم و بر فاتحه داده اند نیز حضرت یافته بودم ای فرزندان باید دانست که ضعف بین مکتوبات بر شما نوشتم و از پیران کامل سه ذکر که ذکر قلب و ذکر روح و ذکر لطف

و اثبات تعلیم کرفته بودم بجای تعلیم یابید فضل الله بر شما ثابت کرداند عالمیان شما را براه حق مستقیم دارد آمین یا رب العالمین که بر یاران ساده و پاک از اهل الله غیبیه بمقامات عالیه برسیده بود یابید عطا الله بعضی را تعلیم ظاهر و بعضی را تعلیم باطن رسانیدم خدای تعالی مبارک کرداناد و عاقبه الامر بخیر کناد و بعضی اوقات بجهت یاد آوری فرزندان معاندو مشکک بیچاره رسانند حرف بکوید که یابنده خواهیم و ثابت محمد مصطفی ایم و اولاد علی مرتضی ایم ما را کار به بنده کی حق است و در اخذ سنن و مستحبات است و این طریقه ما طریقه خانه دان رسول است صلی الله علیه و آله و ما مورث ایم این سلسله را تا آدم ابی البشر بطنا بعد بطن بر جا دارم و ما یاره کان سید زاده کان را امر الله و رحمة الله دارد رسول الله و آل حضرت ائمه اعظم و رحضرت ائمه عظیم و من تبعهم ایشان علیهم الرحمة و الغفران کسی که بیعت ای فرزندان ما و آمیکه از ما یادت حلفای این خانه دان هست خلفای دیکر مرید نشوید و اکر از ین سادات کسی نباشد خلفای این خانه دان چنانچه نزنید و اکر نعوذ بالله از خلفای این خانه دان کسی نماند از هم طریق عزیز ما یادت را در نیابید مرید شوید و اکر این چنین سادات را نیابید بخدا و رسول خدا نالیده و زاریده تبعا پیر و آخاذ شوید و کتب فقه و بر ین مکتوبات خبک زده باشید خدای تعالی شما فرزندان ای فرزندان را از طلب علم حال و قال و اخذ سنن و اتباع ائمه سلف خالی نباشد و اکر از خدا ترسان سخن شنیدن کجا دارید کلام الله

خوانید و اگر بسخن با خدا گفتن خوش آید دعا مأثوره عربیه
مناجات وقار پیشه و ترکیه سر و فق شرع بجا نید و اگر بسخن از رسول خدا
شنید خوش دارید حدیث خوانید و اگر بسخن ناگفتن بحضرت
خوش دارید صلوة خوانید و اگر باز دنیا منجوانید کمال ادب را زینها
و خط مشق کنند و زنهار با اغنیا و با اهل ضحکت نکنید از
عوام الناس دور و جدا گزین باشید کما قال العارف الله فی سبا
مرد عامی اگرچه ولی بودی ؛ خر بسی در رکوه بوعلی بودی الدعا
والسلام علی اولادک و اخوانک الی یوم الدین علی من تبعهم و تبع
من تبعهم اجمعین افتتاح هذا الکتاب و اختتامه بفضل الله
الوهاب والله اعلم بالصواب
اللهم اغفر لکاتبه و لقاریه
و لسامعه و لمن نظر
و عمل فیه بحق
محمد
صلعم

گر زنده ماندم نباشد سال زندان دام
سر دهم بدعا تا دم آورند بدام

ای فرزند بدانید که این بنده کمینه امر پسید احمد
ناظر الدین که پدر شما بود حضرت پسید زین العابدین
عزیزان لب آبی را دیده و صحبت ایشان را رضاء
و مرتضاء فاتحه و [illegible] کرفته بودم و این
حضرت

بیان کرده اند حضرت شیخ الامام مرغوز ساله هزار و یکصد و ازده ایل
ایشان طیار کرده با جمعی آن چهل مفتی بلده پیشی آمده از حضرت
سلطان سر آنهای غریب دیده و عجوبها عجب شنیده باین طریقه
مرید کشته و حضرت شیخ بدست مبارک حضرت سلطان توبه
کرده مرید شده بی خلوة نشسته رخصت یافته بر ایشان
شیخ خرقت نشسته خلایق را ارشاد نموده اند حضرت شیخ
علم الدین پسر از کبار خلفاء حضرت امام مرغوز بوده و خلیفه
علم الدین حضرت شیخ محمد الدین بغدادی بوده اند شیخ محمد الدین
را او خلیفه بوده یک شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ او را ایشان
پیشقدمی بوده اند و میفرمودند که حضرت اسماعیل شیخ او را ایشان
این سلسله عالیه سلطانیه اند ما در امیر تیمور کورکان
سکنه بلده کش بوده اند ابن محمد خان ابن حسن خان ابن البنغ
ابن کورکان سلطان خان ابن ارسلان خان ابن یسنجر خان
ابن عماد خان ابن جمال الدین خان ابن الیاس خان ابن ایجل
خان ابن بیم قرا خان ابن قلیچ ارسلان خان ابن جاقی خان
ابن منصور خان ابن عمان ابن اولیا قرا خان ابن عبد الرحیم
ابن عبد الجلیل ابن عبد الرحمن بطال غازی ابن عبد الحنان
ابن حضرت امام محمد حنیفه ابن امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه
حضرت معوت خواجه یسوی سراد را بر آباء شیخ بوده اند و نیز در
بوده اند در کعبه معظمه ده خلوت نشسته بحضرت خضر الیاس جهل سال ایام
صحبت شده ارشاد و خلافت کرده اند و پدر عمر و پس حضرت سلطانا شده و نیز

سلطان ابلیک خان

محمد خواجه اتابک برآورد ابراهیم شیخ بوده صد و ده سال عمر دیده و
و هشتاد و سال بخضر خضر الیاس صحبت شرف مردم هدایت برده و
و آن ان را کرامات این بوده که بیست مجرد در اتابک خواجه و فرض
او را در کعبه معظمه مکشوف او رده بود پسر آن حضرت منصور شیخ که آن ان را
دو پسر بوده یکی ۵ فخر الدین شیخ و پسر دیگر عبد الملک اتابک پسر تاج الدین
یکی اتابک و نیز مدرانند فخر الدین شیخ ابن منصور شیخ نام عالم
مکفته اند پسر ان ان جمال الدین شیخ الیاقی پسر ان ان عماد الدین
شیخ الیاقی پسر ان ان ناصر الدین شیخ الیاقی پسر ان ان جمال الدین
شیخ الیاقی پسر ان ان بهاء الدین شیخ الیاقی بوده و نیز مدرانند که
حضرت صوفی خواجه دانشمند زاده پسر بوده یکی مولانا سیف الدین پسر
چنانچه مذکور شد و دیگر ابدال شیخ پسر ان ان احمد شیخ پسر
ان ان خواجه اتابک ان ان رانیچ پسر بوده بهاء الدین شیخ
فرزند دانشمند شیخ صدر شیخ عزیز شیخ زاده بهاء الدین
شیخ را پسر بوده عطاء الدین شیخ زاده نور الله شیخ زاده
صدر دوک شیخ زاده که پسر عزیز شیخ مذکور خواجه علی شیخ زاده
پسر نور الله شیخ زاده مذکور شیخ زاده محمد ست از کبار مشایخ
چدیه ست و نیز بوده اند که شیخ احمد فرزند چونه را که پسره حضرت
سلطان آتا حصار پسر بوده عماد شیخ علی شیخ عثمان شیخ
محمود شیخ و این ها هر چهار پسر از کمل مشایخ بوده اند پسر عثمان شیخ
علاء الدین شیخ کامل و مکمل بوده اند و نیز مدرانند که از نسل علی
شیخ ابن عبد الملک شیخ ابن صدیر شیخ بوده که برادر حضرت سلطان

است و دو پسر بوده یکی صفطفی شیخ حسین شیخ صفطفی شیخ پسران ان
احمد شیخ پسر ان ان خواجه اتابک ان ان محمود شیخ پسر ان ان
شمس الدین شیخ پسر ان ان احمد اتابک پسر ان ان ذو النون شیخ
او را بو ملاق شیخ گویند از کبار مشایخ چدیه پسر ان ان
حسین شیخ ابن عبد الملک شیخ مذکور ابراهیم شیخ ان ان را دو پسر
بوده یکی اتابک شیخ و دیگر جمال شیخ پسر عثمان شیخ محمد شیخ
و پسر جمال شیخ یوسف شیخ و این هر دو شیخ از کبار مشایخ
سلکانیه بوده اند و نیز مدرانند که حضرت سلیمان اتابک از خلفا حضرت
خواجه صوفی دانشمند بوده اند و نیز مدرانند که متولی پسر مزار حضرت
اتابک حضرت سلطان العارفین بلبو خواجه عزیز زمین بوده
کمینه سید ناصر الدین بحریقت اخذ نموده ست اکنون ان ان خواجه
خواجه عزیز زمین را مدرانند بلبو خواجه ابن ذو الفقار خواجه ابن
سلطان خواجه ابن شاه شیخ ابن میرزا بزرگ شیخ ابن مؤمن شیخ
ابن احمد شیخ ابن باتا شیخ ابن محمود شیخ ابن افتخار شیخ ابن
عثمان شیخ ابن ابراهیم شیخ ابن حسن شیخ ابن توبک شیخ ابن
موسی شیخ ابن اسماعیل شیخ ابن عالم شیخ ابن هارون شیخ ابن
مؤمن شیخ ابن اسد الله شیخ ابن عالم شیخ ابن اتابک شیخ ابن
هارون خواجه اتابک ابن عماد شیخ ابن شیخ احمد فرزند چونه ابن کبیر
تاج باتا نسبت حضرت سلطان العارفین خواجه بسوی ابن ابراهیم شیخ
ابن محمود شیخ ابن افتخار شیخ ابن حسین شیخ ابن عثمان شیخ
ابن اسماعیل شیخ ابن موسی شیخ ابن مؤمن شیخ ابن هارون شیخ ابن

اسحاق بن ابن عبد الرحمن بن ابن عبد الفتاح ابن حضرت امام محمد
حنیفه ابن حضرت امیر المؤمنین علی المرتضی کرم الله وجهه در نسخه
دیگر این چنین نوشته اند که عبد الرحمن بن ابن عبد الفتاح
ابن عبد الجبار ابن عبد الفتاح ابن حضرت امام محمد حنیفه مذکور
و در نسخه دیگر این چنین نوشته که عبد الرحمن بن ابن شاه عبد
الغفار ابن شاه عبد الجبار ابن عبد الفتاح ابن حضرت امام محمد
حنیفه مذکور آمده و الله اعلم
خویش بداند که یوسف خواجه عزیز در دولت این بنده بوده
کرده و خیل بکثرت شده اند و ایشان از نسل حضرت صوفی خواجه
اشخند میباشند باین طریقه که فاعلم ان یوسف خواجه ابن قوام
ابن قوام خواجه ابن خواجه شیخ خواجه ابن بابا شیخ ابن احمد شیخ ابن
قرا شیخ ابن بهاء الدین شیخ ابن قرا شیخ ابن احمد شیخ ابن عبد الله
شیخ ابن قطب الدین بن شیخ ابن بهاء الدین شیخ ابن احمد شیخ
ابن داود شیخ ابن مولانا سیف الدین شیخ ابن حضرت صوفی خواجه
اشخند الذی یسمی باللقب مولانا زاهد اوزبک قوتلغ ابن صدر
شیخ ابن ابراهیم شیخ بن حضرت سلطان خواجه احمد سید طاهر
اعلم فرزند بدان و آگاه باش که بسیار عزیز اند این نسبت
عالیه سلطانیه حدیقه را بطریق ارث و توارث رسیده نزد کوبا این
نسبت نجاندان علیه محمدیه بابا محمدیه قریشیه حضرت قثم
ابن عباس ابن ارسلان حضرت خواجه احمد ابن حسن سالار شیخ ابن
عبد سالار شیخ ابن سعید سالار شیخ ابن طیب سالار شیخ ابن

ابن عثمان سالار شیخ ابن طیفور سالار شیخ ابن طیب سالار شیخ
ابن علی سالار شیخ ابن عمر سالار شیخ ابن حضرت عبد الحنان
ابن عبد الفتاح ابن شاه عبد الغفار ابن شاه عبد الجبار ابن عبد
الفتاح ابن حضرت امام محمد حنیفه ابن حضرت علی کرم الله وجهه از جمله
مشایخ حدیقه اند و مرشد خواجه بهاء الدین نقشبند و مشهور است در
ولایت زمان محمد ذاکر خواجه ابن علاء الدین خواجه ابن میر زاهد خواجه
ابن محمد شریف ابن محمد شاه خواجه ابن خواجه ابن حسین ابن ابن
منصور ابن قثم ابن عباس فرزندان دیگر قثم ابن عباس
کبیر مشایخ بوده اند ای اتاکوئی اتا سیوج اتا و علی سالار اتا و در آن ملک
دیگر غیر مشهور بوده اند ای فرزند اکبر عبد الله اند اولاد حضرت محمد حنیفه اکثر
حدیقه اند کوبا که گفته میشود جمیع اولاد حضرت امام حضرت نوزده
منتشر اند از حدیقه اند کبرا سادات حسینیه و حسینیه سلاسل اربعه
تمسک کنند و خالی از نسب مصطفویه نیستند یعنی صاحب نسبتند اما
بعده معلوم حضرت خاندان علویه و سید حسینیه و غیر ان
حدیقه بوده باشند که حضرت شیخ شیوخ زمان و سرور مشایخ
اعیان و سید حر آزاد خواجه عطاء از حضرت سادات بابا
یوسف خواجه سیر اسم و هو ابن کانه خواجه ابن میر صالح شیخ ابن
سید حسن شیخ ابن سید میر بابا شیخ ابن سید میر شیخ عزیز ابن
سید حاجی شیخ ابن سید احمد شیخ ابن خواجه نصر الله بابا ابن
امیر علی بابا ابن قوتلوق خواجه خان که لقب ایشان بابا دشت
ملک بابا بابا یعنی حضرت یوسف خواجه عزیز سیر اما اولاد کبیر اجازت

محمد رحیم چیمکنی بوده اند دویم کسی که حضرات ایشان را اجازت داده اند
حضرت خواجه عزیز ابن خواجه امکنگی بوده اند سیم کسی که اجازت داده اند حضرت
سلطان خواجه عزیز ابن خواجه امکنگی بوده اند چهارم کسی که اجازت داده اند حضرت
ابراهیم خواجه عزیز ابن خواجه امکنگی فرزندی نداشتند که حضرات عالم
شیخ از اولاد حضرت سلطان بایزید بسطامی قدس سره میباشند
باین طریقه که عالم شیخ ابن محمد شریف شیخ ابن شیخ شمس الدین ابن
شیخ محمد علی ابن شیخ احمد ابن محمد شریف شیخ ابن سلطان نذر ابن
سلطان ابراهیم ابن سلطان محمود ابن سلطان بابا ابن سلطان ولد ابن
سلطان بایزید بسطامی ابن عیسی ابن آدم ابن سروشان ابن عیسی ابن
عبد الله ابن مغیره ابن حلیمه بنت سید احمد ابن سید برهان ابن سید
عبد الله اصغر ابن امام زین العابدین ابن امام حسین ابن حضرت
علی کرم الله وجهه والد ماجد جده دیگر نیز سید میباشند سید
رضی ابن بابا رحیمه بنت عبد الرحمن ابن سید بدر الدین ابن سید
شمس ابن سید برهان الدین قلیچ ابن سید محمد رومی ابن سید
اسحاق ابن سید یونس ابن میر خلوتی ابن سید فخر الدین ابن سید
محمد اکبر ابن امام حسین علی ابن امام محمد تقی ابن امام محمد رضا ابن
امام موسی کاظم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام
زین العابدین ابن امام حسین ابن حضرت علی کرم الله وجهه مادر
ابو بکر صدیق رضی الله عنه ام الخیر بنت صخر ابن عامر ابن کعب ابن
تیم ابن مره ابن مادر حضرت عمر رضی الله عنه خنتمه بنت هاشم ابن
مغیره ابن عبد الله ابن عمر ابن مخزوم ابن یقظه ابن مره مادر حضرت

۷ امام محمد تقی

فصل سیم

اما بعد بر خواص عوام از مخلصین حضرت سلطان
خواجه احمد یسوی اند الله برکاته پوشیده نماند که در یوم القیمه بالمام حضرات
و بامر حضرت خضر و الیاس علیهما السلام از بلدهٔ یسی ترم ببلدهٔ
آمده دختر موسی خواجه و خواجه را بنکاح خویش کرفته
عائشه خوشنام دختر از ایشان در وجود آمد و فرزند نشدند یکی از پسر که

حضرت عثمان رضی الله عنه از دو ابنت کریز ابن ربیعه ابن حبیب ابن عبد شمس ابن
عبد مناف مادر حضرت علی کرم الله وجهه فاطمه بنت اسد ابن هاشم
ای فرزند اکنون بدان که مادر حضرت سید عاشق یوسف زلیخا
حضرت شاه بابا باشد از اولاد سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سره
باین طریقه که شاه بابا بنت صوفی عبد الخالق ابن صوفی عبد الرحمن
عشق ابن صوفی تکریزی از جانب مادر پنج پشت از اولاد سید احمد یسوی
و از جانب پدر شمس الدین است چنانچه مذکور شد و هو ابن سید شیخ
ابن عبد الله شیخ ابن عبد الله شیخ ابن عبدی شیخ ابن عبد الله
شیخ ابن یوسف شیخ محمد موسی ابن میر محمد ابن میر محمود ابن
سید رضی ابن سید ضیاء الدین ابن سید کمال الدین ابن
شیخ محمد علی ابن شیخ احمد ابن محمد شریف شیخ ابن سلطان
نذر ابن سلطان ابراهیم ابن سلطان محمود ابن سلطان بابا
ابن سلطان ولد ابن سلطان بایزید ابن عیسی ابن آدم ابن
سروشان ابن عیسی ابن عبد الله ابن مغیره ابن حلیمه بنت
سید احمد ابن سید برهان ابن عبد الله اصغر ابن امام زین
العابدین ابن امام حسین ابن حضرت علی کرم الله وجهه و

اورا شاه زاده نام کردند ایشان را شهید شده نزد یکی او دختر بود
او را گوهر خوش تاج نام کردند او را بسپر خواندند خضر سلیمان
خوجه تزویج کردند حضرت سلطان صدر نشین بحضرت خضر الیاس
بحبت داشته بودند در وقت رحلت خود حضرت سلیمان خوجه
را در مقام خلافت مانده بودند و ایشان در وقت رحلت جمعه
شیخ احمد قراچوق که پسر خوجه و نبیره حضرت سلطان ابرآهیم در
مقام جمعه خلیفه کرده بودند و ایشان نیز صد و پنج سال بحضرت
خضر الیاس پیوسته عزم صحبت داشته بودند و ایشان در وقت رحلت
خوجه پسر خود عماد یانوز را خلیفه کرده بودند ایشان باین دو
بزرگوار نسبت پسر خوجه بحضرت پیوسته بودند و ایشان در وقت
رحلت خوجه یادگار خوجه اتا را خلیفه کرده بودند و ایشان
باین دو بزرگوار نسبت پسر خوجه صحبت داشته بودند بعد از ایشان
این دو بزرگوار غایب شده بودند و ایشان در وقت رحلت
خوجه اتا یانوز پسر خود را خلیفه کرده بودند و ایشان را چهار
پسر بوده عماد و شیخ صفا شیخ سید الله شیخ عالم شیخ اما خلیفه
عالم شیخ شده بودند بعد از ان سر ایشان سید الله شیخ خلیفه
شده بودند بعد از ان نسبت گسسته و با خذمت ها
مشغول اکنون بدانند که انساب دو پسر سلیمان خوجه
را بیان کرده میشود سلیمان خوجه بنده و پنج سال بحضرت خضر الیاس
صحبت داشته بودند بحضرت را سه پسر مشهور بوده ضیاء الدین
شیخ عبد العزیز شیخ دوم بکر شیخ احمد قراچوق که از حضرت

حضرت گوهر خوش تاج بنت حضرت سلطان بوده بعد خانه
مذکور شد یعنی سلیمان خوجه ابن ماهم شیخ ملقب بحضرت پیر اتا
اتا ابن هندو اتا ابن سلطان اسحاق ای فرزند بدانکه ایشان
دختر حضرت صدر نشین ابن حضرت ابرآهیم اتا را بتزویج گرفته بودند
از ایشان دو فرزند شد یکی هندو اتا مذکور و دیگر خوجه اتا مذکور
بدانند که سلطان اسحاق ابن اغوز خان که از دختر خان شاه بود
اغوز خان ابن بوبک اتا ابن سلطان خوجه محمد اتا که ملقب بلقب
بلاس پوش اتا از ایشان دو پسر شده بعد یکی بوبک اتا مذکور
و دیگر سلطان ابو بکر که هر دو از دختر پادشاه روم شده بودند
سلطان خوجه محمد اتا ابن سلطان ابرآهیم که شهرت ایشان ابن ادهم
اکنون بدانند که ابن سلطان ابرآهیم ابن ادهم عبارت سلطان
ابرآهیم ابن ادهم ملقب بسلطان ابراهیم ابن ادهم اتا که
ملقب بلقب خوجه روشنایی ابن سلطان جلال الدین اتا که مزار
فیض آثار ایشان در بلده فاخره کاسان که بلده نمکسان
روزه راه است و بلده قوقند پنج روزه راه است قدیم
خوجه روشنای مذکور در هر جا بسیار است اما بعد از ینکه ایشان
یقین از ینکه در بلده فاخره کاسان است سلطان جلال الدین
اتا ابن سلطان جعفا ابن سلطان سلیم ابن سلطان ابو الخیر
سلطان قندار ابن سلطان مولود ابن سلطان خالد ابن سلطان ولید
ابن سلطان کعب نسب از دختر پادشاه روم شاه بیت عبد الرحمن
بابک بدر حضرت اسحاق بابک که پادشاه ترکستان و اوزکند و صدر

وفاق و بسراق و چمکنت و سیرام و تمور خفقان و ماغستان
و بیع کنت و الغش کند نسبت و آن آن ابن سلطان محمد جلیب ابن حضرت
ابو بکر که ملقب بلقب پیر صدیق عزیزان است که قبر ایشان در شروف
بلده فاخره مرغینان است و در لیث مندو و صوبه است ابو بکر ابن
سلطان جلال الدین رو مر آن را نیز پسر دیگر هست که تو ملاس
آقا گویند و نیز بدانند که حضرت ابو بکر مذکور را حضرت شاه اسمعیل
نسکر تا ابن حضرت شاه منصور ابن حضرت امام محمد حنفیه نکاح
خویش کرفته بود از آن دختر یک پسر تولد یافته که حضرت امیر قلندر
و لی الله از نسل ایشان در بلده فاخره مرغینان بسیار است
حضرت سلطان جلال الدین و مر خلیفه اول ایشان اند بعده بدانند
حضرت خلیفه اول را از چار پسر اولاد بسیار است یکی عبد الرحمن
دویم عبد الله سیم محمد چارم سلطان الدین مذکور بدانند که
ضیاء الدین شیخ ابن شیخ خواجه مذکور را یک پسر بوده پسر ش
الدین شیخ نام دارد پسر ایشان جنید شیخ پسر ایشان ابدال
شیخ پسر ایشان منکو شیخ پسر ایشان دو تا اما آن را
پسر بوده یکی ابدال شیخ دویم رمان منکو شیخ سیم کرد
ابدال شیخ نیز دختر بوده است یکی سلونج دویم زنست
سیم فور بیکم چارم ماه سلونج پنج ارکدر حضرت
پسر بوده تولد مرخان نام از ماه سلونج یک پسر بوده
مولانا باباشیخ پسر ایشان ابو خواجه پسر ایشان عرب
خواجه پسر ایشان حمزه فاخر از ایشان دو پسر بوده یکی عبد

عبد اللطیف قاضی یکی قاضی بابا از عبد اللطیف قاضی دو پسر بوده
یکی صلاح قاضی یکی بابا تر قاضی از بابا تر قاضی دو پسر بوده یکی اورنز
محمد دیگر رشکور محمد از رشکور محمد پسر بوده آدینه یکی قاضی قل
قاضی ملا شاه حیدر شیخ بدانند که عبد العزیز شیخ ابن سلیمان خواجه
مذکور را یک پسر بوده که عبد الله خواجه پسر ایشان موسی خواجه
پسر ایشان عیسی خواجه پسر ایشان یحیی خواجه ایشان را دو پسر بوده
عیسی خواجه دیگر عیسی شیخ پسر عیسی شیخ مولانا شمس الدین
و ایشان را دو پسر بوده یکی حسام الدین خواجه دیگر صدر جهان
خواجه پسر صدر جهان خواجه کمال الدین خواجه و ایشان را هفت پسر
بوده محمد خواجه رشکور شیخ یادگار شیخ محمود شیخ خالد ابو شیخ قاضی
خواجه لطف الله خواجه محمد خواجه را یک پسر بوده ملا خواجه و ایشان
را نیز هفت پسر بوده ذکر شیخ نورش قاضی برهان شیخ خواجه
مرد شیخ سیف الدین شیخ افضل چیی خواجه اکنون بدانند که ایشان
ذو النون شیخ را گفته میشود که آی فرزند حضرت ذو النون شیخ
که ملقب بسو ملاق شیخ اند از جمله شیخ حمزه اند و ایشان از اولاد
برآمده زاده حضرت سلطان میباشند که صدر شیخ ابن ابراهیم
شیخ ابا ابن بابا ابن حضرت که ذو النون شیخ ابن احمد ابا ابن شمس الدین
شیخ ابن قوام شیخ ابن خواجه ابا ابن احمد شیخ ابن صفطی شیخ
ابا ابن ابدال شیخ ابن عبد الملک شیخ ابن صدر شیخ ابن
ابن ابراهیم شیخ ابا که بدر حضرت سلطانند و نیز بدانند که ابراهیم
شیخ ابن محمود شیخ ابن افتخار شیخ ابن حسن شیخ ابن عثمان شیخ ابن

اسحاق شیخ ابن موسی شیخ ابن عیسی شیخ ابن هارون شیخ ابن
اسحاق یا ابن عبد الرحمن شاه ابن عبد الفتاح ابن حضرت امام محمد
حنیفه ابن حضرت علی کرم الله وجهه و نیز بدانند که حضرت اسلام
شیخ از جمله مشایخ جهریه اند از اولاد عاشق یوسف اما مشایخ
ما ایشان از اولاد حضرت عمر رضی الله عنه می باشند اسلام شیخ ابن
حسین شیخ ابن قوتلوک بیک اتا ابن جنگ اتا ابن علی خواجه اتا
شیخ خواجه اتا ابن احمد خواجه اتا ابن یسوی خواجه اتا ابن عاشق
یوسف اتا ابن عبد الله شوریده اتا ابن شیخ لاهی خورا اتا ابن
شمس شیر ابن امام مرغوزی ابن اسماعیل ابن ابراهیم ابن حسین
ابن حسن ابن عبد الرزاق ابن عبد الجبار ابن عبد الرحیم
ابن عبد الرحمن ابن کلف ابن معافی ابن محفوظ ابن محمد ابن
عبد الوهاب ابن ابو الحسن ابن عبد الله ابن حضرت عمر رضی
الله عنه مولانا ابراهیم شیخ از اکابر خاندان حضرت عمر رضی
ایشان از اولاد اولاد قرا خان میباشند ای فرزند ابراهیم
شیخ غفران را سه پسر بوده یکی خان خواجه دوم اتا
خواجه سیم قراخواجه فرزندان قراخواجه در میانکال ساکن
خواجه را سه فرزند بوده یکی خان خواجه که فرزندی ندارد
خواجه عزیز را سه پسر دوم اتا خان خواجه دوم اتا خان خواجه سیم
زمان خواجه که فرزندان وی اتا خواجه آی خواجه یک
خواجه منصور خواجه بدانند که سید خواجه مذکور فرزندان
زمان خواجه همه از دختر اسلام شیخ ابن شمینه پت دیگر

دیگر ابراهیم شیخ ابن شاهم شیخ ابن صالح خان خواجه ابن یوسف
خان خواجه ابن بابا خواجه ابن اسحاق خان خواجه ابن اسماعیل
خان خواجه ابن یحیی خان خواجه ابن شعیب خان خواجه ابن ابراهیم
خان خواجه یحیی خان خواجه ابن خالد آر خان خواجه ابن غزنی
خان خواجه ابن ارسلان خان خواجه ابن موسی خان خواجه ابن
حسین خان خواجه ابن الیاس خان خواجه ابن نصر الله خان خواجه
ابن یحیی علی قوشچی اتا ابن اولیا قراخان ابن قلیچی قراخان ابن
اسحاق خان ابن موسی خان ابن عبد العزیز باب ابن شاه عبد
الغفار ابن شاه عبد الغفار ابن شاه عبد الجبار ابن امام
علیه ابن امام محمد نقیه ابن امام محمد حنیفه ابن حضرت علی کرم الله وجهه
ای فرزندان بدانند که براق خان ابن ارسلان خان دو پسر داشتند
یکی خالد آر خان بودند چنانچه مذکور شد و دیگر اولیا قراخان
و این ان دو زن داشتند یکی از عرب بود دیگر از هندوستان
از زن هندی شش پسر داشتند اول قبچاق دوم قرغز سیم قپچاق
چهارم خلج پنجم قطر ششم قوراج از زن عربی یک پسر داشتند که
اوغوز خان و این ان دو زن داشتند از زن سلطانیه پسر
داشتند آی خان کون خان ئیلدز خان از زن خزر دو پسر
داشتند کوک خان کاق خان تنگیز خان این شش پسر که
شوکت شاهی و سلطنت سلطانی اثر کرده لحق فقر فاقه را
پیش گرفته هر یکی از ایشان مشایخ شده اند از ان تا باین زمان
این طایفه علیه بر سلسله جهریه استوار اند ای فرزند مراد شیخ ابن

اجداد شیخ ابن شیخ صوفی ابن بابوش صوفی ابن الله سپرد صوفی
ابن خدا کریم صوفی ابن بیگ میرزا صوفی ابن صاحب الدین صوفی
ابن خاتا صوفی ابن قرا صوفی ابن غوز خان بند سور از خلف شاخ
جدیه اند در ترکستان چنین مذکور ان بوده صاحب خوارزم عالی در
بوده اند و مرشد ان بزرگان شیخ عزیزان بوده و مرشد
ان چنان حضرت مولانا خواجه محمد اوترار بوده اند که عوام خواص
آخوند عزیزان گویند و نویسند که مصراع صوفی از محمد شاخ
جدیه اند ان را صوفی عزیزان گویند و ان چنان از هفت اقلیم
یک اقلیم را فتح بعده و مرشد ان چنان مولانا خواجه محمد اوترار بوده
بند که بعد ان از فضلای کبار بیت که از قبایل قراقر میباشند ای
فرزند بزرگ که میرزا سید عزیز از اولاد شیخ جدیه اند و صاحب
بوده اند و ان چنان دو مرشد داشته اند یکی عبد الرحمن خواجه خواه
سیاه آتا و دیگر شیخ محمد خواجه خلیج آتا میباشند و در
دیگ شبانه روز در وقت جذب را ترک نکرده اند
ان را سید خواجه عزیز این مرتضی خواجه سید آتا می
باشند و یعقوب صاحب عزیز از شیخ جدیه اند و از آثار این
خانه دانند یکی واسطه سلسله خواجه شیخ عثمان صوفی و مولانا
شریف میرسانند حضرت یعقوب شیخ حضرت ان عبد الصمد خواجه
عزیز اند اول کسی از بنده کمینه خادم الفقرا و المساکین احقر
یافته ان بوده اند و این حضرت از جانب اولاد خلیفه
عزیز اند میباشند که قبر مبارک ایشان در تاشکند میباشد الحال

بزرگوار و تبرک دار جانب مادر از اولاد سید اتا میباشند و این جماعه
سید آتا نی پدر کشش گویند و دویم کسی که از بنده رخصت یافته
خلیفه حافظ نائش محمد بوده اند که در دهم معارف حضرت مولانا محمد
املا اند فرموده بوده اند که حضرت مولانا و مرشد ما مولانا نیاز محمد حنفی
مرید بوده اند و نیز بحضرت خواجه ما و مقتدی ما حضرت شیخ ذکر خواجه
مرید بوده خدمت کرده اند از رخصت یافته اند این
مقدار معلوم حالیانیان ما که از کمال علمیات و آداب بهره دارد
کما هاکما هش میداند لیکن من کمینه راضی و خوشوقت بودم چهارم
کسی که رخصت یافته مولانا عبید الله ترکمن بوده در بخارا وقت
تمام درسته نزد کسی که رخصت یافته ملا محمد فاضل خجندی بوده
و خدمت بسیار کرده بوده و جذب قوی و نسبت در اصل خلیفه
بهره دار میکرده و سر آثار حقیقت را بس دار میکرده و قتیکه جذب
او قوته میکرفت مشهور العقل میشد و مدار هر چه میکفت لیکن من
از وی راضی بودم و کاهش نمیکشیدم و در اکثر اوقات او را در
نمیداوم و تندی میکردم همه بنا بر حکمت بوده این مقدار معلوم حالیانیان
بوده باشد که ملا محمد فاضل بجذوب شیرین بخذوبان است و بسیار کس
از مردمان ظاهر از احوال وی غافلند و بر سر آثار وی عالمند
ششم کسی که رخصت یافته ملا عبد الرحمن اسیم اوزبک حضرت خواجه ذکر
خواجه که بر مبارک ملا محمد امین نهاده بند و راهبر و سالک بوده است
هفتم کسی که رخصت یافته ملا حیات فکی اوش بوده و سالها در
خدمت بوده و در سلوک جذبه و اوعیه قوته تمام داشت و هیچ وقت

مرا از ار نداده است و علی الدوام من از وی راضی بودم و برکات
السلسلة النسبیه یعنی بسیار کس فایده یافته است و تمام اولاد او
همه صادق و مخلص بوده و زوجه وی از اولاد اولیا و از خانه
که از اولاد حضرت امام محمد حنفیه است نام زوجه وی بابا جانم از
اولاد زوجه دوم پسر بوده یکی عبد الرازق نام و دیگر عبد القادر نام
و نام زوجه دیگر وی بابا رجب است که از وی فرزندان بسیار است
همه فرزندان بد بخت که خواجه احمد غزنوی این چنین خواجه ابن خدای
قلی شیخ خراسان اما از مشایخ حضرت بودند مرشدان حضرت
مولانا خواجه محمد او تر آر بوده که از اکابر مشایخ این خاندان
علیه میباشند و خواجه عزیز نیز از فرزندان حسین حضرت عزیزان
بوده اند و از خواجه احمد خواجه پسر عزیز نیز خورد سال بوده خواجه
عادت بسیار کار همیشه در سلسلهٔ جدیه از ابتدا سال شانزده
بوده اند پسران ایشان عبد خواجه پسران خواجه بادشاه خواجه
پسران ایشان باقی خواجه پسران ایشان شکور خواجه پسران ایشان باقی
خواجه پسر خواجه احمد خواجه اند کور عبد الرحمن خواجه پسران ایشان
حنیفه خواجه است از خدا سال شانزده پسر بوده است عثمان خواجه
حسین خواجه قرشی خواجه هر کدام این سر ها صاحب اولاد
و احوال دو صد و سی بوده اند خدا سال شانزده در عفر
مولانا شمس الدین او ذکر کنند بوده اند نقل است که خواجه احمد خواجه
مذکور در خدمت مرشد خود مولانا خواجه محمد او تر آر بسیار سال
خدمت کرده اند و خدمت را با تمام رسانیده بوده اند اما

اما حضرت مولانا بنا بر حکمتی و مصلحتی در خدمت نگاه می
داشتند روز و در حلقه حضور کرا نه نشسته بودند ابواب فیوض
و فتوح مسدود شده فقره افاده استفاده در
حلقه هیچ نمانده بود بلکه فقره جمع و اصول منقوض شده بود حضرت
مولانا بحضرت حق سبحانه و تعالی سپرده و بنا بر مقتضای او حوالی
تصرفات و خلیفه مناسب کرده اند از حق تعالی کامل شده اند که خواجه احمد
خواجه را رخصت دهند بعد ازان حضرت مولانا بسیار حیف داشته
فریاد کرده گفته اند که ای خواجه احمد خواجه با شما رخصت کار مبارک نیست
باز الحاح یافته اند که خواجه احمد را رخصت دهند باز حضرت مولانا
و الا مر آواز خود را بلند کرده گفته اند که ای خواجه احمد خواجه شما رخصت
کار مبارک نیست باز ها قف نداد کرد که ای خواجه محمد در حق خواجه احمد
چندان تکلیف بعد ازان حضرت مولانا بنا بر صدق اخلاص فرموده اند
ای فرزند ارجمند خواجه احمد شما رخصت اختیار مبارک باشد الحاصل بعد
ازان صوفیان عرض کرده اند که باز کور را این چه حال است که در
یک زمان و در یک مکان خواجه احمد را رخصت کار و رخصت کامل
رخصت اختیار داده اید بعد ازان حضرت مولانا جواب داده اند که خواجه
احمد اولاد صدیقت آباء و اجداد او مرا میگذارد که فرزند باز
رخصت دهید بشارت از غیب بلا ریب سه بار شد بنا بر این رخصت
داده شد اکنون بیان خواجه احمد خواجه خرد بیان
این است خواجه احمد ابن حسین خواجه ابن عذری قاضی خواجه ابن شمس
خواجه ابن الغ خواجه ابن ایمنی خواجه ابن شاه محمد خواجه ابن حسین

خواجه ابن انجی خواجه ابن عثمان خواجه اتا ابن محمد خواجه اتا ابن
احمد خواجه اتا ابن یعقوب خواجه ابن حسین خواجه ابن عبد
الجلیل باب خراسان اتا ابن یعقوب خواجه اتا ابن حسین
خواجه اتا ابن عبد الرحیم ابن عبد الرحمن بنجاک غازی
ابن عبد المنان ابن حضرت امام محمد حنفیه ابن حضرت علی
کرم الله وجهه ابن ابو طالب ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد
مناف ابن قصی ابن کلاب ابن مره ابن کعب ابن لوی ابن
غالب ابن فهر ابن مالک ابن نضر ابن کنانه ابن خزیمه ابن
مدرکه ابن الیاس ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان
ابن اد ابن اود ابن الیسع ابن الهمیسع ابن ثابت ابن قیدار
ابن حضرت اسماعیل عم ابن ابراهیم علیه السلام تارخ ابن ارزین
ناحور ابن ساریع ابن ارغون ابن فالغ ابن عامر ابن شالخ
ابن ارفخشد ابن سام ابن حضرت نوح علیه السلام ابن ملک ابن
متوشلخ ابن اخنوخ ابن برد ابن جهلائیل ابن قینان ابن
انوش ابن شیث ابن حضرت آدم علیه السلام و نیز بدانند که
نسب حضرت ابو بکر را نوشته میشود حضرت ابو بکر ابن قحافه
ابن عامر ابن عمر ابن کعب ابن لوی نسب حضرت عمر ابن است
عمر ابن خطاب ابن نفیل ابن عبد العزی ابن ریاح ابن زر
عبد الله ابن قیط ابن رزاح ابن عدی ابن کعب نسب حضرت
عثمان ابن است حضرت عثمان ابن عفان ابن ابی العاص ابن
ابلة ابن شمس ابن عبد مناف و نیز بدانند که پسر خواجه احمد مذکور

مضر ابن

صفات اثاریه کنند و لامعه را اطلاق بر ظهور تواجد و مواجد و وجود کنند ملایحه را
اطلاق بر ظهور انوار غیب و آثار شهادت کنند ای فرزند مادامیکه طالب در جذبه
و جنون است و ضایف بنده گی بجناب حق تعالی برابطه مطلق و ذکر مطلق است چنانچه
در مکتوب بالا مذکور شد وقتیکه طالب در سلوک است ضایف بنده گی بجناب
معبود مطلق است بملایحه و ملامعه و مشارقه و مطالعه و محاضره و مکاشفه و مشاهده و توحید
و انس و قرب و قرب القرب و قرب الاقرب است هفت اولی ازین دوازده مرتبه کنایه
از درجات استکمال و اکمال و کمالات ایمان سبعه است و پنج ثانی ازین دوازده عبارات
از مقامات استرشاد و ارشاد و اسلام خمس است در تهیات کمالی در رشاد ایمان
و اسلام سالک طالب راغب صادق بتهلیه و تذکیه دوازده اطوار خلقیه محتاج بتصفیه
و تحلیه دوازده لطایف امریه مشتاق باشد بنا برین اعتبار سالک صادق
راست چهار سلوک کردن لازم و واجب آمد بقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
ادخلوا فی السلم کافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین الآیه
مخاطب باین خطاب مستطاب بفهم حضرات این خاندان سلطانیه اویسیه ناصریه
منصوریه قدس الله اسرارهم اهل اسلام باشند امر باشد باینکه از کمال تحلی
بحلی طاعات و تزیین بزینت عبادات امتثال اوامر و نواهی بر وفق میزان
الشریعت اقوالی و الطریقت افعالی و الحقیقت اسراری بوجه مبالغات و اتم
کمالات کرده نقوش کونیه که غبار و زنگار مرآت باطنیه است از صحایف اطوار
خلقیه و الواح لطایف امریه دور ساخته در ابحار انوار اذکار غرقاب در آفتاب
آثار افکار زراءت باب در شهاب شقات تجلیات ذات صفات الوجود کالعدم چون

انها عباده صدرت عنه بل من حيث الزمان نسبة شريفة الله ووصلة بينه وبين الحق
فان العارف انما يحق وصوله اذا استغرق في ملاحظة جناب القدس وبالجملة عداه حتى
ان لا يلاحظ نفسه ولا حالا من احواله الا من حيث انها ملاحظة له منتسبة اليه
ثم الطلام والاضافة وهدايت الله تعالى لتنوع الى انواع لا تحصى عدا لكنها تنحصر في اربع
مرتبة الاول فاضة القوى التي يتمكن بها المرء من الاهتداء الى مصالحه كالقوة
العقلية والحواس الباطنة والظاهرة والثاني نصب الدلائل الفارقة بين الحق
والباطل والصلاح والفساد والى ذلك اشار بقوله وهديناه النجدين وقال فهديناهم فاستحبوا
على الهدى والثالث الهداية بارسال الرسل وانزال الكتب واياها عنى بقوله
وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا وقوله ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم والرابع
هي ان يكشف على قلوبهم السرائر وعرفهم الاشياء كما هي بالوحي والالهام
والمقامات الصادقة وهذا النوع مختص بالانبياء والاولياء واياه عنى بقوله اولئك
الذين هدى الله فبهداهم اقتده وقوله والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
فالمطلوب اما زيادة وما عنوا اي اعطيوا من الهدى او الثبات عليه او حصول
المراتب المرتبة عليه فاذا قال العارف الواصل حتى به ارشدنا طرائق السير
فليتوجهوا عنا كلماتي اهوالنا وتحيط غواشي نستضئ بنور قدسك فنورك
ثم الطلام فاعلم ان كلامنا في تفسير سورة الفاتحة في تفسير القاضي وقد سبق له
عبد الحكيم في تفسير اهدنا الصراط المستقيم ان هداية الله لا طريق الحق في جميع
الاعمال والاقوال والاعتقادات الاخلاق والمقامات والمعارف اولا مة الاسلام
فانها مشتملة محيطة على جميع ما في الحرف وهي متنوعة انواعا عجيبة متنوع الامور

انها عبا[ده]

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بشده ذاكريت مذكوريت را ازميان برداريد تو حيث شهودي وبوجود
تفرقه نمانيد وخدمت بنده كي پيشه داريد يعني نزد اين طايفه امرست از حق تعالى
بانيكه از برهان بسوي عيان از معقول بسوي شهود عبور بسوي حضور از ذكر بسوي فكر از
بسوي وجدان بواسطه امتثال اوامر ونواهي واشتغال طاعات وعبادات ترقي نمايند هر عارف
بنابر معرفت باصطلاح جاي سعيد ونكبات شريفه وتحقيقات عميقه وتدقيقات عزيزه همين
آيت را مسلوك كنند وخود را چون نجوم الاهتداء وهداه الاولياء فهميده طالبان را
بدلالت الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله برداه اهدنا الصراط
المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين نمايند اما حضرات
قدس الله اسرارهم طريقه هداية واهتداء را بامتثال امر الله كما قال الله تعالى واسئلوا
اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون الاية تصيد وتصيد ارادت بندست زانو نزد انو تعليم
علوم اذكار وافكار گرفته وچندين اوقات مجاهده نموده نتيجه شغل وآثار قبول ديده وازين مشايخ
اجازت وبالاختيار يافته باذكار وافكار باطنيه تلاوت داوراد لسانيه عوام وخواص را هدايت
كنند مكاشفات ومشاهدات ووقعات وروياداد خود را بر نقشبند واحاديث وروايات موفق سند
قال في تفسير البيضاوي من هداه شاء نه بحصك بالعبادات والاستعانة ليكون اول على خصوص
والثاني من البرهان الى العيان والانتقال من الغيبة الى الشهود فكان المعلوم صار عيانا والمعقول
مشاهدا والغيبة حضورا نسي اول الكلام على ما هو مبادي حال العارفين من الذكر والفكر والتأمل في
اسمائية والنظر في آياته والاستدلال بصنايعه على عظم شانه وباهر سلطانه ثم قفا بما هو منتهى امره
وهو ان يخوض في لجة الوصول ويصير من اهل المشاهدة فيراه عيانا ونبه حيث شفاتم الكلام
والتعريف والتنبيه على ان العابد ينبغي ان لا يكون نظره الى المعبود ولا وبالذات ومن العبادة

المذكورة بحيث يخرج عن الاحصاء لكنها تنحصر في اجناس اربعة مرتبة باعتبار
الايصال الى المقصود الاول افاضة القوى المحركة والمدركة التي بها يتمكن
من الابتداء الى مصالحه اي بانها ينتظم معاشه ومعاده من الامور المذكورة ثم
ان المصالح مشتبهة بالمفاسد فلا بد من نصب الادلة التي بها يفرق بين الحق
والباطل في الاعتقاد بتلك الامور ويميز بين الصلاح والفساد في العمل بها ثم ان
من تلك الامور ما لا طريق للعقل الى معرفته وجه حقيته وبطلانه وصحته وفساده
فلا بد من ارشاد اليها بارسال الرسل وانزال الكتب ثم بعد ذلك ان اهتدى
الى مصالحه بالمجاهدة بان تجلى ظاهره بالاقوال والاعمال الرضاضية وباطنه
بالاعتقادات والاخلاق السنية يكشف غلبة السرائر بحيث يكون في كل مرتبة منه ارشاد
ودلالة الى ما فوقه حتى يتم السفر والسلوك والسير الى الله تعالى ويبتدئ السير في الله
وهو لا يكاد ينتهي فيكون للكشف والهداية مراتب غير متناهية تم الكلام
وايضا في حاشية الاية المذكورة اعلم ان المطلوب من قوله اهدنا الصراط المستقيم
اما زيادة الدلالات التي حصلت له او الثبات على ما حصلت او حصول مرتبة
اخرى مرتبة على ما حصلت وذلك لان طالب هدايت الطريق المستقيم ليسلكه في سلوكه
مقامات واحوال ولكل منها بداية ونهاية ولا يصل الى النهاية ما لم يصح
البداية ولا ينتقل من قام او حال الى ما فوقه الا بعد الرسوخ في ما تحته
والثبات عليه فما دام هو في اثناء المقام او الحال ولم يصل الى النهاية يطلب
زايده ما يتخلله من الهداية والتوفيق الا بعد الوصول ليرسخ له المقام
او الحال ويصير ملكه وبعد ذلك يطلب مرتبة من الهداية مرتبة على ما يتخ

يرتقي من تلك المقام او الحال الى ما فوقه تم الكلام وايضا في حاشية تفسير الهداية بين
ان طلب الهداية من العارف الواصل ليس طلبها للحاصل فيلزم ان طلبها من غيره
لا يكون بطريق الاولى والوصول في اصطلاحهم هو الفناء عن مشاهدة الغير
على ما مر قال قطب العارفين الشيخ محي الدين من شهداء الخلق لا فعل لهم فقد
فاز ومن شهدهم لا صفوة لهم فقد جاز ومن شهدهم عين العدم فقد وصل
وهذا مرتبة عين اليقين وعند هذا يتم السير الى الله وهو المسمى بالتذكية والتخلية
تم الكلام وايضا في حاشية تفسير الهداية في تحقيق السير العارف الواصل اعلم
ان المحققون قالوا السفر سفران سفر الى الله وهو متناه لانه عبارة عن العبور
على ما سوى الله تعالى واذا كان من سوى الله متناهيا فالعبور عليه متناه وسفر
في الله وهو غير متناه لان نعوت جلاله وجماله غير متناه لا يزال الاعتقاد العباد
يترقى من بعضها الى بعض واليه اشار قوله عليه السلام لا يزال يتقرب الي بالنوافل
حتى احبه فاذا احببته كنت يده وسمعه وبصره فيبطش ويسمع ويبصر هذا اول
مرتبة حق اليقين للمسافر بشرهان نور المشاهدة في كلية العبد تم الكلام وايضا
في حاشية التفسير في بيان الجهاد بالنفس في اية والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
الاية اي جاهدوا انفسهم بانواع العبادات والرياضات فينا لا في الكرامة
او الجنة وسائر مطالب اللدنية لنهدينهم سبل الوصول الينا هو البقاء والفناء
وغيرها تم الكلام في تفسير القاضي او مقيدة على معنى ان المنعم عليهم جمعوا بين النعمة
وهي نعمة الايمان وبين نعمة السلامة من الغضب والضلالة تم الكلام فعليك
علم كل ما ذكر في تفسير سورة الفاتحة وفي تفسير القاضي في تفسير قد افلح من زكيها

انما هو بالعلم والعمل وفي الحاشية مذكرة النفس بالعلم والعمل ثم الكلام والفلسفة فمرجعها جواب
العلم ولكانه لما اراد به البحث على تكميل النفس والمبالغة فيه اقسم عليه بما يدل على
العلم بوجود الصانع ووجوب ذاته وكمال صفاته الذي هو اقصر درجاته فتوقف
النظرة وتذكرهم عظائم الآلاء ليجدهم على الاعتراف بشكر نعمائه الذي هو مشتهر
كما لا يخفى العلامة ثم العلام ای فرزند بدانند این سلوک عالیه علیه سلسلهٔ
ناصریه منصوریه جامعهٔ جهریه اصول سلوک ایمانیه واسانید سلاسل اسلامیه
زیرا که اشتغال فکر بنظرهٔ وقوی علمیه بر وفق مسایل اجتهادیه وآیات وحسنه
ومحکمات الهامیه است وصاحب عباد واذکار بر سنن طریق کاذوزن طلاق است
ودیگر در رنجانیات آورده اند که طریق سلوک طایفهٔ علیه علائیه زاد الله فتوحهم
اعلی المواد سلوک جمع مشایخ است قدس الله ارواحهم واقرب سبیل است
الی المطلب الاعلی والمقصد الاقصی وهو الله سبحانه وتعالی فانه رفع حجاب الهیات
عن وجه الذات الاحدیه الاشارة والکل بالهویة الغیبیة الی الوحدة حتی تشرق
سبحات جلاله فتحرق ماسواه وتحقیقت نهایه سیر سایر مشایخ بدایت طریقه
ایشانست به اول درامد ایشان درجهٔ فنا است وسلوک ایشان
بعد از جذبه است یعنی تفصیل وصل بوصل انیکه مقصود از آفرینش
عالم وآدم همین است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون
وهر کاهیکه خواهند باین نسبت شریفه مشغول شوند اول باید که
صورت آن کس را که این نسبت ازوی گرفته اند در خاطر آورند
تا آن شیخ مجسوم پیدا شود پس لازم آنست مجسوم را بصورت وخیال آنچه

مطلوب است

مطلوب است متوجه بنقطهٔ قلبیه شوند وخود را بان مجسوم رسانند وهر چند که
ان نسبت قوه میکرد و میرا شعور باین عالم کمتر میشود واین را مدام وثبت
کنند واز ین جا گفته اند بیت وصل خلاق کرم جوئی کرد کار زمردمی مردمی
کردیجون باین مرتبه رسید این مجسوم در نسبت شریفه اصلا بوجود
غیر شعوری نماند آنرا فنا گویند ثم السلام ودیگر انیکه روش این طایفه
باورادماثوره وباذکار ماموره وعبادات مشروعه ورضیات محمدیه واخلاق
ممدوحه وراه قناعت ودوراطراق لیل ونهار ودوراز مان ودیگر متقوی وعملیات
ودیگر حضرات این سلوک سلطانیه جهریه همه از موالی وعلمای جامع الطریقین
الطریقین یعنی باخفا وجهر آمده اند وهیچ یکی از این حضرات از نبینا صلی الله
علیه السلام تا بزمان قدوة العارفین حضرت آلیسوی از زمان ایشان تا باین زمان
زمان یکطریقه را مشغول شده ودیگر طریقه را رد نکرده اند هذا ذکر بیان
نسبت واسامی حضرات وصلت النسبة من عالم القدس بحظ اللطف الی سیدنا
صلی الله علیه وسلم ومنه الی حضرت علی رضی الله عنه ومنه الی امام حسین ومنه
الی امام محمد باقر ومنه الی سلطان ابراهیم ادهم ومنه الی نسبت اخذها
من شیخ حذیفه السمان وهو من سلطان ادهم فرغنی وهو من حضرت علی رضی الله عنه
وهو من حضرت نبینا صلی الله تعالی علیه وسلم ومن سلطان ابراهیم ادهم
الی شقیق بلخی ومنه الی شیخ حاتم اصم ومنه الی شیخ شقرا الحنتبی ومنه
الی شیخ جعفر کبیر حداد ومنه الی شیخ عبد الله حفیف شیرازی ومنه الی
شیخ ابو العباس نهاوندی ومنه الی شیخ کامل فرخ زنجانی ومنه الی شیخ

ومنه الى شيخ نجيب سهروردي ومنه الى شيخ ابو القاسم كركاني ومنه الى شيخ ابو علي
فارمدي ومنه الى خواجه يوسف همداني ومنه الى خواجه احمد يسوي والمشهور بين
الاتراك شيخ احمد يسوي وهو ابن ابراهيم شيخ محمود شيخ ابن افتخار شيخ
ابن عمر شيخ ابن عثمان شيخ ابن حسن شيخ ابن اسماعيل شيخ ابن موسى
شيخ ابن يونس شيخ ابن هارون شيخ ابن اسحاق باب ابن عبد الرحمن
باب ابن عبد الفتاح ابن امام محمد حنفيه ابن حضرت علي رضي الله عنه وهذا
النسب مشهور بين الكتب الانساب العلوي اما اللمحات عبد الفتاح ابن
عبد الجبار ابن عبد الفتاح ابن امام محمد حنفيه وفي اللمحات شيخ احمد
يسوي مريد شيخ شهاب الدين سهروردي وهو مريد عمه شيخ ابو
نجيب سهروردي المذكور في السبق وايضا في اللمحات شيخ ابو القاسم كركاني
مريد شيخ ابو الحسن خرقاني وهو مريد شيخ ابو يزيد بسطامي وهو مريد
امام جعفر صادق وهو مريد امام محمد باقر وهو مريد امام زين العابدين
وهو مريد امام حسين وهو مريد امام حضرت علي رضي الله عنهم وفي رواية
ابو يزيد بسطامي مريد حضرت قاسم وهو مريد سلمان وهو مريد ابي بكر الصديق
وفي رسالة خواجه محمد پارسا شيخ ابو القاسم كركاني مريد شيخ عثمان مغربي
وهو مريد شيخ ابو علي كاتب وهو مريد شيخ ابو علي وهو مريد شيخ ابو علي
رودباري وهو مريد شيخ جنيدي بغدادي وهو مريد شيخ سري
سقطي وهو مريد شيخ معروف كرخي وهو مريد شيخ داود طائي وهو مريد
مريد شيخ حبيب عجمي وهو مريد شيخ بصري حسن وهو مريد حضرت علي رضي الله عنه

ابن ح

وفي رواية سلطان خواجه احمد يسوي مريد سلطان ابو سعيد ابو الخير وهو مريد شيخ
ابو الحسن خرقاني المذكور وفي رسالة احمد باب سلطان خواجه احمد يسوي يدخل في قيد
ارادة واثنا وسبعين ومائة شيخ ويدرس في بلاد بين المكة والمدينة خمسة
وثلاثين سنة وفي اللمحات شيخ شيوخ هذه السلسلة حضرت ارسلان باب ارشد
سلطان خواجه احمد يسوي بالاشارت مع البشارة من النبي صلى الله عليه وسلم
الى مقامات العالية وحالات الرافعة ورياضات النافعة ثم دخل بامره اي بامر ارسلان
باب في قيد ارادة خواجه ابو يوسف همداني ونسبة الصيادية بسباع الطير منسوب الى خواجه
احمد يسوي بامر شيخ شهاب الدين سهروردي وفي خدمت حيدر كثير بمقدار
ثلاثة الوف من اولياء العظام الصوفية وبمقدار اثنا عشر الوف من الملوك
والسلاطين كلهم الى الله ومستغرق في جمال الله والصاحبون في الغار بقدر تسعة
وتسعين الوف من المشايخ الكبار ومعلم ذكر حضرت سلطان يسوي حضرت خضر
عليه السلام فاعلم من صور السلوك في السلسلة وصلت النسبة الى حضرت سلطان
خواجه احمد يسوي من خليفة الاول اي حضرت امير المؤمنين ابي بكر صديق رضي الله عنه
ومن خليفة الرابع اي حضرت امير المؤمنين اسد الله علي رضي الله عنه كما عرفت
وايضا من خليفة الثاني اي حضرت امير المؤمنين عمر الفاروق رضي الله عنه بان
وصلت النسبة من خليفة الثاني الى حضرت اويس قرني ومنه الى حذيفة اليماني المذكور
ومنه الى حضرت سلطان ابراهيم المذكور كما كتب في كتب العشقية وفي شجرة الاحباب
السلاسل الاربع وايضا وصلت النسبة من حضرت خليفة الثاني الى ابنه حضرت
عبد الله ومنه الى ابنه حضرت شيخ ابي بكر ومنه الى حضرت شيخ عثمان

السلسلة ومنه الى ابنه حضرت شيخ حسين الواصلي ومنه الى ابنه حضرت شيخ ناصر الدين
الى ابنه الثاني ومنه حضرت شيخ عمر پرنده ومنه الى ابنه حضرت عثمان پرنده ومنه الى ابنه حضرت
شيخ محمد پرنده ومنه الى ابنه حضرت شيخ حسين پرنده ومنه الى ابنه حضرت شيخ
عمر بابا بيتاني الذي هو اب شيخ خاوند طهور الناشكنده والنفر منه الى ابنته حضرت
تقاي بي بي جه بعيتها قراپي جه اتا ومنها الى السلطان العارفين وقدوة المقتدين
حضرت خواجه احمد يسوي والنفر صلب النسبة من امام الحسن ابن علي رضي الله عنه
شيخ الى بنته حضرت بي بي ومنه الى ابنه حضرت الى باير المذكور ومنه الى ابنه شيخ عثمان
العقبة المذكورة وعلى هذا العباس وصلت النسبة ارنا فارنا الى حضرت سلطان
خواجه احمد يسوي كما عرفت والنفر وصل النسبة من خلفه الثالث اي حضرت امير المؤمنين
عثمان رضي الله عنه الى بنته بي بي شعبيه ومنه الى ابنها حضرت عبد الفتاح ومنه الى
ابنه اسحاق باي ومنه الى ابنه هارون سيخ ومنه الى ابنه يونس سيخ ومنه الى ابنه موسى سيخ
ومنه الى ابنه ايكا علي شيخ ومنه الى ابنه حسين سيخ ومنه الى ابنه عثمان شيخ ومنه الى ابنه عمر شيخ
ومنه الى ابنه اسحار سيخ ومنه الى ابنه محمود سيخ ومنه الى ابنه ابراهيم سيخ ومنه الى ابنه سلطان
العارفين وقدوة المقتدين سلطان خواجه احمد يسوي والنفر وصل النسبة من حضرت
امام محمد حنفيه ابن علي مرتضى رضي الله عنه الى ابنه حضرت عبد الفتاح ومنه الى ابنه
حضرت عبد الرحمن باي ومنه الى ابنه اسحاق باي المذكور وعلى هذا العباس وصلت النسبة
ارنا فارنا اي صلت النسبة من ولد الاولد من ولد الى ولد وعلى هذا قياس
ذلك الى سلطان العارفين حضرت خواجه احمد يسوي فبيادة حضرت سلطان
من جناب امير المؤمنين امام حسن ابن امام علي مرتضى رضي الله عنهما فحضرت سلطان

من صدلق وحبيب النسب والحسب سيد حبيب وعمر وعثمان وحنفي فسلوك حضرت سلطان جامع السلاسل
الحقاق والحلفاء الاصفياء مالك مشايخ الانبياء وليا بيغ طرائقت حضرت سلطان
خفته الصدقه وعشقه العمرته وجبرته الغنائمه وكبروبه العلومه والنفر منسوب الى حضرت
امام حسين رضي الله عنه حسينه ومنسوب الى امام حسن حسنه ومنسوب الى
اويس القرني اويسيه ومنسوب الى السلطان ابن ابراهيم ادهم ادهميه
ومنسوب الى شيخ معروف الكرخي كرخيه ومنسوب الى جنيد بغدادي جنيديه
ومنسوب الى السلطان بايزيد طيفوريه ومنسوب الى شيخ شهاب الدين سهروردي
سهروردي وعلى هذا العباس وصلت النسبة ارنا فارنا الى حضرت سلطان خواجه احمد يسوي
جامع السلاسل والطرق وسلسلة سند المشايخ وصلت النسبة من سلطان خواجه
احمد يسوي الى حكيم اتا ومنه الى زنكي اتا ومنه الى صدر اتا ومنه الى لقمان بابا ومنه
الى شيخ علي ومنه الى شيخ مودود ومنه الى شيخ خادم ومنه الى شيخ جمال الدين
ومنه الى شيخ خدار داد ومنه الى فقير شيخ ومنه الى عالم شيخ ومنه الى شيخ ذكريا
ومنه الى مولانا عوض بصير والنسبة اخر اخذ باي ومولانا محمد اوتراري وهو
من مولانا ابراهيم فوغاني وهو من مولانا قاسم شيخ كرمكي وهو من شيخ خدار
داد المذكور وهو النفر من مولانا ولي وهو من شيخ خدار داد المذكور والنسبة
اخر اخذ باي مولور سريف وهو من عالم شيخ المذكور وصلت النسبة من مولانا عوض
بصير الى مولانا محمد نيازي حنفي النجاري ومنه الى سيد ناصر الملة الدين المرغناني الرزرند
كل بزرك وايران اهل تحقيق الذكر مسلك فوده بدلت زانو ابراهيم كوشن بليب
كرده بي تغير وتبديل كرفته آمده اند وبهيچ يكي ازين دو طريق را ترك نكرده اند

گاهی جهر و گاهی باخفا مشغول شده اند قدم بقدم نفس بنفس بتبعیت پیران کرده اند
و متابعت را فرض دانسته اند و از جمله اصول دین و منکشف و فنون ایمان
و اسلام فهمیده اند انکار و عناد و تقدم و تعلی را از جمله ارتداد شمرده اند
من نفسه فتاوی بحر العلوم و من جمله مکر الشیطان تمنی التقدم و التعلی علی مقام
شیخه و حاله فی طرائق المریدین لان ذلک التمنی خلاف الآیة و الحدیث اما الآیة
کما فی قوله لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و فی العوارف ینبغی للمرید ان لا یحدث
نفسه ان یطلب منزلة فوق منزلة الشیخ بل یجب علیهم کل منزلة عالیة حاصلة له
یعلموا من برکة شیخه و یتمنی للشیخ غرائز المنجی و غرائز المواهب و بهذا یظهر جواهر
المرید فی حسن الارادة و اما الحدیث قوله علیه السلام فعلیکم بالسمع و الطاعة و ان
کان عبدا حبشیا و قوله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداه اقتده فبهذا التمنی
من المنزلة المذکور علامة نقصان الاقتداء و فساد الارادة و البیعة فان المرید
اذا خطر بباله هذه المذکورات وجب علیه التوبة و الاستغفار لانه یبطل بیعته و ارادته
بنصوص المذکورة و من جمله مکر الشیطان و حیلته ان الطالب اذا وجد فی خاطره
فرقة عن صحبت مرشده و برز حسن طاعته فی زاویة من زوایا کما هو مسلک المتقین
فلا بد ان یحذر عن ذلک الخاطر فی قلبه جدا و ینبغی ذلک عن خاطره بقدر الامکان لانه
هو خاطر الشیطان و مقصود الملعون ان یفارقه هذه الحیلة عن صحبت مرشده
و سلک فی زاویة بنسوخ خطور المذکور لکان مردودا ابدا یعنی لا یحصل مقصوده
و لا یحل اشکاله من احد اولیاء الله تعالی و سیماه عند هذه الطایفة مردودا و شقیا
معلونا و من جمله وسواس الشیطان القی فی خاطر الطالب ان الادب فی خدمة

الرشد

منکران طریقه سلطانیه ناصریه منصوریه بسیار بوده اند بعضی سخنان قاضی را ایراد میکرده اند
و از تحقیق سخن قاضی بعضی آنها بی خبر بوده اند و بعضی آنها عناد او استنکار را میگفته اند
حتی از حقایق و دقایق که درین سلوک سلطانیه ناصریه منصوریه اویسیه در هر یکی
از چهار مسلک صغری و کبری و علیا و عظما از دفاین لاهوت و جبروت و ملکوت
و ناسوت خصوص از جذبه و جنون ظاهر و هویداست منکر محض و صاحب
عناد خالص و جابر بحت بوده اند و از هر کتب معتبر جواب میشنیده اند اعتبار نمیکرده اند
تفسیر قاضی نزد جمیع ناس درین زمان اعتبار تمام داشت ناچار شاهد کشیده
در این رساله اند که اندک نوشته میشود و دیگر از کتب معتبره نیز ایراد میباید
بعضی آنها را بعبارته و بعضی آنها بمضمون ای فرزند نزد صوفیه علم شهودی
و کشوفی و حضوری معتبر بود بنابرین اعتبار صور توحید ذات و اثبات صفات
بثلاثه علوم کند ای فرزند در سیر و سلوک هفت ایمان هفت توحید است که
بارشاد مرشدان میسر است اول توحید معرفة الله دوم توحید جمال الله سیوم
توحید لقاء الله چهارم توحید مالکیت پنجم توحید مخاطب باختصاص عبادت
ششم توحید مخاطب باختصاص اعانت هفتم توحید مخاطب باختصاص
هدایت ای فرزند آگاه باشید اینجا دقیقه است هر کس لایق استماع آن نیست
توحید جلال الله حصولی و موهوبی است نه تحصیلی و کسبی بنابرین وجه یعنی
بنابر عزت و عظمت و حرمت این توحید متعالی درجات علوی ارشاد
مرشدان این طایفه سلطانیه ناصریه منصوریه بر سبیل امر بطلب میسر شدن
این توحید نشده است و بنابر این سبب این توحید را از تواحید عد نکرده اند

ای فرزند مناسب این توحید سبعه با ایمان سبعه از نظر اهل شهود مستور نیست اما
توحید تفویضیه واسطه میانه سیر و سلوک ایمان سبعه که آخر علوم علماء طریقت این
خانه دادهٔ عالیه علیه ناصریه منصوریه ذکیه سنیه سلطانیه است و میانه سیر و سلوک
اسلام خمسه که اول علوم علماء حقیقت این مسالک سنیه سلطانیه ناصریه منصوریه
در سیر و سلوک پنج اسلام پنج توحید است اول توحید تفویضیت دوم توحید
تنزیهیت سیوم توحید صمدیت چهارم توحید احدیت پنجم توحید لاهوتیت ای
فرزند مناسبت این توحید خمسه با اسلام خمسه نیز از نظر اهل شهود و کشف
پوشیده نیست اما توحید ماهویت و توحید هویت صرفه واسطه میانه سلوک
اسلام خمسه که آخر سلوک اهل تحقیق طائفه سلطانیه ناصریه منصوریه است و میانه
سلوک سنیه مصطفویه صلوة الله علیه اول سلوک عارفان بالله و مشتاقان
حضرت لقاء الله است در سیر و سلوک سنیه سنویه مصطفویه صلوة الله به
توحید است توحید محضیت توحید اعطائیت توحید اظهاریت در این
به توحید به کمالات میسر شود کمالات نبوة کمالات رسالت کمالات اولوا العزم
ای فرزند بعد از بلوغ نبی مؤمن و حین البلوغ و بعد از اسلام کافر
و حین الاسلام معرفت الله تحصیل این معرفت الله باستدلال است حصول
معرفت الله بعد از اسلام و حین الاسلام فوق معرفت الله بعد از بلوغ
و حین البلوغ است بنا بر اعتباری و بالعکس نیز فوقیت بنا بر اعتباری
کما لا یخفی فی نظر ذوی النظر کمال معرفت الله بعد از وصول بحق است ای فرزند
بدانید در اولیاء اویسی و مادرزادی این کمالات ذاتی است در مسند شریعت است

اما این کمالات در اولیاء کسبی و تحصیل در مسند طریقت است فوقیت این دو کمال
از دیگر نیز بدو اعتبار است کما لا یخفی عند حضرتک و عند اهل الحضور و عند ادراک
اهل الغیب است و نیز باستماع رسیده باد که کمالات اولیاء اویسی در طریقت اقدم
و افضل است بر کمالات اولیاء کسبی هکذا معرفت اهل بلوغ نبی المؤمنین
مقدم و محترم بر معرفت اهل اسلام نبی الکافرین کما لا یخفی عند حضرتک و عند
اهل الحضور و عند اهل ادراک اهل الغیب است ای فرزند محصل این کلام بعد از معرفت
حق جل و علا وصول الی الوصول است و بعد از وصول الی الوصول وصول الی
الحق است بعد از آن کمال معرفت الله است بعد از کمال معرفت اهل الله است بعد از آن
خدمت الله است و کمال خدمت الله بعد از کمال معرفت رسول الله است کمال معرفت
رسول الله بعد از کمال شیخ که اشق از کمال معرفت رسول الله است کمال معرفت رسول الله
مکرم و معظم از کمال معرفت الله است بل لا اعتبار له و لا اصل له بدون معرفت الرسول
و کماله بین کمالات الانبیاء صلوة الله علی نبینا و علیهم اجمعین هکذا خدمة الشیخ
اقدم علی خدمة الرسول و خدمته اقدم علی خدمة الله خدمة الشیخ عین خدمة الرسول
و خدمته عین خدمت و بالعکس کما لا یخفی فی کشف اهل الکشف ای فرزند هر کس اصل خود
نشناسد از کجا آنکس را وصول الی الوصول میسر شود وصول الی الوصول اصل
خدمة الله است مقصود اصلی اولیاء الله است معرفت حقیقت شیخ هر کس را
بتحقیق تحقق پذیرد خدمت الله رفیق آنکس باشد و گرنه او را مؤمن
مقلد گویند نه ولی تحقیق کما لا یخفی و شهادات اهل الشهود مقصود
اصلی اولیاء الله بچهار مسلک بمنزله چهار رکن کعبه است که در این ارکان

اربعه حجاب محرابست هر یکی او حجاب قبیله از حجاب مذهب و یکی از حجاب محراب نماز اگذارند
وطواف کعبه کنا هو حقه بجا آرند بنابر این سبب هفت سیر اول از دو از سیر سلک صغیر را
سیر مقامات نام نهند و سبب هشتم از دو ازده سیر سلک صغیر را موقفه نام کویند
طریقه بیان سلوک این هفت از زمان حاضر طالب و فقکه بسعادت توبه رسید بجهار توبه
امتحان اندازند اول امتحان رابطه مطلق و توجه مطلق و ذکر مطلق دویم خدمت به بدن
و بمال سیوم امتحان تجدید بیان و خشیت چهارم جبلام امتحان تکشف و تعریف اکر صاحب
انقیاد و تسلیم بود از جمله مریدان تعلیم طریقت مبارکست و کرنه از جمله عوام اجیاب
در سند رحمت نکاه دارد ای فرزند کسی که بعتقاد اندر آید تعلیم طریقت و حق این سبیل
تضلیل محض و تعریف از راه راست زیرا که اعراض باعراض از شریعت
رساند معرض از شریعت قباحت بسیار العیاذ بالله فی تنبیه الضالین بود
مصنفات صاحب طریقت سلطان خواجه سورضیا ایتها المرید فاسمع باذن رو جهد
لا بادن بفهم تفهمان بانه لا تنال بحصول ذلک الحال موزورا ولا تنبیه لها نفک
اصلا بل نظر بنفک بنظر الحقارة و دنایة جمیع المخلوقات و ارنی هذه الحالات در شریعت نیست
ابدا و الا لتکون قربانا للشیطان و انت اذا تفارقک الشیخ و صار جدید شیخک هو الشیطان
یقول علیه السلام لم یکن لشیخ فشیخک الشیطان و الاحوال صدرت عنک بسبب سحر او استدراج
و انت ساحر کما ذکره صاحب العوارف فی بعض مصنفاته فکما حصل لک من مستحسنات الاشیاخ
رحمهم الله تعالی حال المذکور فاجزم و اعتقد انها من برکة شیخک جدا و کما حصل لک من الاشیاخ
و الحسن بصری و ضریک بن شومیت اخلاق رزینک التی هی الحاصل من ترک الادب هذا ادب الصالحین و سیرة المومنین من اهل الطریقت و الله تعالی اعلم و تجلیات

للا تدخل فی الغرور و الکبر لان الابلیس و الشیطان عرش فلا یخرج المطالب من احاطة تعرف
المذکور و قال بعضهم ان اهل تجلی للرحمن و الشیطان التجلی الایاهی احدهم تعرفانه ما وراء
تجلیات الاسماء الصفاتیة فیتزلک لا یعرفهم احد من الاجباء و المخلصین و من ادعی
حصول تجلیات الذات لاحد من بنی آدم الا فی حق موسی علیه السلام فهو مدفوع کما فی الاحیاء
و المرصاد و المرید لا یخلص من مکر الشیطان و حیلته فلیس بخوفه بعد الفضایل و المواهب یوما فیوما
قال الانسان و ان کان فضله اکثر لکن لا بد له ان یکون خوفه اعظم کما قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم المخلصون علی خطر عظیم لا یتسع ان الشیخ بلعم و الشیخ برصیصا حصل تجلیات و کشوفات و لا یصل احد
بمرتبتهما فی عصرنا حتی اطلعا علی اسم اعظم الذی بهما بالغرور و ترک الادب صار مخذولین و ملعونین
بامر الله تعالی کبیرة الشیطین و کما لا یتسع ان الشیخ حسن ابن منصور حلاج بترک الادب علی دین
نبینا صلی الله علیه و سلم مبتلا بیلیة المشهورة کبیرة الا لکبین الی آخر الآیة و لا شک انه اذا صدر
عن الانسان منکرات الشرعی ینزل من درجات العالیة و ان کان کاملا و مکملا کما فی فتاوی و مناهج
الحنفی رحمة الله تعالی فیا ایها الطالب لا تترک لک لحصول ادنی مقام من مقام الطریقة لان الغرور
من ترک الادب بل هو کبیرة فی الطریقة لا یبتناه و هو یبعد ابواب الله رجاء العالمة سما لا تنقل
سواء الادب علی حق مرشدک لانه خلیفة الله تعالی و بیعته بیعة الله تعالی و رضاه رضا الله تعالی
و عقوقه عقوق الله تعالی لکن عقوق الله تعالی مرفوع بالتوبة و عقوق المرشد لا یرفع عنه
اصلا لانه قال فی فتاوی الصوفیة عقوق الشیخ و الاستاذ اذا بلغوه حد التبنة و فی حق الشیخ
و الاستاذ لا یفلح ابدا تم الکلام فاعلم ان لا بد للطالب ان یعلم الشیخ و استاذ الذکر سواء
و سواء فی التعظیم لان الاستاذ باب الشیخ فی تعلیم الطریقت و فی ایصال الی اسرار الحقیقت و فی اضافة
انوار المعرفة و قال شیخ بدر الدین رحمه الله علیه ان المرید اذا رای النقص و العیب من شیخه و اعتقد علی

فذهب بعده لحذمته وهو مناف فينبغي للمريد ان لا يرى شيخه الا الكمال وان راى نقصا
لكان امر مادام نقص شيخه مرئيا في نظره وان نظر الله لا ينظر الا الكمال فمن صح عين قلبه
ولا بد للمريد ان راى افعال شيخه واطواره مجبوبا في نظره وان راى امرا مرئيا الامور هو غير
المحبوب فلزم عليه التوبة والاستغفار من الحال والنقد لا بد له ان لا تخيل ان الشيخ لا يعلم
بسره وهو عالم بسيره ولا حاجة له علم سيره والا يسيء بالنقص اقتداء ورحمة لذلك المريد والنقد
لا بد له ان لا حل حصول ذلك المرئي للشيخ على السهو والخطاء كما ترى ان السهو والخطاء لا ينقص
ان في الشرع ولا النقصان في الطريقة جدا وقال بعضهم ان النقص والعيب اللذان ظهرا
في المرشد هما نقص وعيب المريد حقيقة ولهذا وجب التوبة عليه والاستغفار والنقد خطاء
المرشد انفع من صواب المريد في نفسه وعلم ان صدر من المرشد منهيات الشرع لزم على المريد
ان يحل باحد وجه جميل لان النبي عليه السلام قال اختلاف امتي بين قومه كالنبي
بين امته والرجوع في النبي بط وكذلك في المرشد فقد صلوة والوجه الثالث انه لزم في كلامه
ان المرشد لا بد ان يكون معصوما عن الذنوب وهو خلاف العقايد ولا يقول به احد
في السلف والخلف وفي جامع العلوم طالب الدنيا اذا طلب حق بريكي مريد شود واگر مرشد
نشود مريد نشود مقيد طريقت باشد بلكه هيچ نوع مصلح نشود كما قال المتجاهلون الباطلون
بالنص والاجماع واقوال المجتهدين والشرع ذلك انهم ومقتداهم جاهلون عن علم
النافع الذي لا يخاف آفته بالنص لا يعلمون علم الباطن والقلب وهم لم يعلم هذه
العلوم واذ عرفه صاحب الطريقة فهو احمق مع هذا شبه ولهذا العقاد الشيطان فيه اكثر
ولا بد للمريد ان لا يترك بخلاف رضاء شيخه والا يضاع جميع رياضاته ومجاهداته جبا
وان طرح المريد عن خاطر شيخه فهو باطل بحيث لا يصلح شيخا ولا بد ان يوقن نفسه

والقباح فقد اجمال واعمال ذلك الى نقصان نفسه لا الى نقصان شيخه وان كان هذه الافعال
من خلاف الشرع كما وقع ذلك من خضر وموسى عليهما السلام لما بيناه فيما ايها المريد فلا
ترتد عن شيخك بردة بتلك علة المذكرة ولا تترك نفسك عن صحبته بذلك ولا تجوز بتلك
شيخ بسبب المذكور لان لكل منا امارات الارتداد عن شيخك والانكار عنه وهذا علة من قليل
المريدين لا دواء لها وان اتفق جميع المشايخ الذين كانوا على وجه الارض شيئا واحدا
لا يصلح لها لان لا دواء لهم وشفاء لهم اصلا ابدا ولا تعتبر كلام بعض المتصوفة المتقبلة
الذين قالوا بان عندهم ان للمريد اذا راه عن مرشده نقصا بحسب احكام الشرعة جاز
ان يرجع عنه واراد بشيخ آخر وهذا عندهم كلام باطل بوجوه الاول انه كلام ابليس
الجهالات ومن قدم في الطريقة بالجهالات فهو احمق ومن تبعه اضل كذلك والوجه الثاني
انه لزم خلاف الاجماع وخرق الاجماع اثم والان المرشد بين قومه كالنبي بين امته
والرجوع عن النبي بط وكذلك عن المرشد فقد صلوة والوجه الثالث انه لزم في كلامه
ان المرشد لا بد ان يكون معصوما عن الذنوب وهو خلاف العقايد ولا يقول به احد
في السلف والخلف وفي جامع العلوم طالب الدنيا اذا طلب حق بريكي مريد شود واگر مرشد
نشود مريد نشود مقيد طريقت باشد بلكه هيچ نوع مصلح نشود كما قال المتجاهلون الباطلون
بالنص والاجماع واقوال المجتهدين والشرع ذلك انهم ومقتداهم جاهلون عن علم
النافع الذي لا يخاف آفته بالنص لا يعلمون علم الباطن والقلب وهم لم يعلم هذه
العلوم واذ عرفه صاحب الطريقة فهو احمق مع هذا شبه ولهذا العقاد الشيطان فيه اكثر
ولا بد للمريد ان لا يترك بخلاف رضاء شيخه والا يضاع جميع رياضاته ومجاهداته جبا
وان طرح المريد عن خاطر شيخه فهو باطل بحيث لا يصلح شيخا ولا بد ان يوقن نفسه

عن الايصال الا بترك الآلام والمراد بالسخنة اما هو المعنى اللازم من التبع اهل الله
فعدا بترسلوكه وشبهه والاصح سخنة ان كان سخنا لانه يمتدح بذلك وتبطل علة
بالاعاق فطرح نفسه عزوجل رحمة العالمين الى اسفل السافلين فلا يصح ان يصحب
اخذامة النبي صلى الله عليه وسلم بذلك الناقص المبتدع لان القاب اهل الله سبيا لنقاب
الله ورسوله ومن كان كذلك فهو عدو الله ورسوله وهو اذا قرين للشيطان لانه عدو الله
ويجب على كافة الناس ان يحارب عدو الله تعالى لان كلما كان عدو الله يكون عدو
المسلمين ايضا كما قال الله تعالى ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه اى حاربوه لان محاربة
الشيطان من فرائض الاسلام كما في النظم الكامل وفي النصاب وبحر العلوم وفي جامع الحرين انتهى الكلام
وقال بعض المحققين السنخ كالمجتهد والهامه كالاجتهاد والخطاء في الاجتهاد صواب
والخطاء وذكر الهام الله تعالى الصواب قطعا ولان الالهام مغلق ومشكل ومتشابه
ومقطع وغامض الاوصاف والتأمل والالهام لازم فان الواقف العامه
بكتاب الله هو من عند به فهو حق وقد يذهب في التوفيق خطاء وهو تخصيص الصواب
والهداية لا باس البتة ولان الهام السنخ وحي الشيخ فوجب بر الهام السنخ
وصدق المرشد كما في كتب الاعتقاد ولان الكلام الوحي للالات الثلاث لنتفع والالتزام
وطابق كذا الكلام الالهام ولالات الثلاث الصوت وفهم المعاني في كل الوجوه خاصة الانبياء
والنتوخ ليس كذلك وهذا فرق بين الانبياء والاولياء المرشدين ومن هذا
وحي الانبياء برهان قاطع في الاحكام ووحي الاولياء للمرشدين ليس كذلك بل برهانا
لانفسهم وصدق المرشدين فالخطاء من المرشد معفو اهل السنة
اما تعمده ذنب لكن ليس من اسباب الارتداد والالحاد المرشد معفو ما هو هكذا في

اهل اعتقاد

اهل اعتقاد اهل السنت والجماعت كما في عقايد النسفي اما اللمرشد لزم التوبة والاستغفار
بسبب بعد الذنب انتهى الكلام اى فرزند شبه از دل شما مرفوع باد رشد
وارشاد اين درويش كه پدر شما ست ذاغ وجبل است زيراك در وقت تولد پدر و مادر زنده
حاضر خستن ومن معاينه نظر ميكردم وبر دفع شر ورسيا طين وام الصبيان باجميع
حفظ ملائكه لنطاق باني ميكرديم وباجميع ارواح اعظام در عالم ارواح مصاحب بودم ومرا
عزيز ميداشته اند وفتكه مرا بيش ازين كه باين دنيا فرو آرند بركوشش انتيا
عظام واوليا كرام منادى ندا در داد كه اى فرزند ان سنة الانبياء محمد مصطفى صلى الله
عليه وسلم بدنيا رود ومرد مانرا هدايت تمام رساند وران نشر من سايه وحمله
اهل علوى وسفلى مبارك باد كردند ومن نيز مبارك باد كردم ازين وجه بود كه
انبيا عليهم السلام معاون ومحمد من بوده اند در تنكه ومشكل مدد مرسانيده اند
على الخصوص بعضى پيغمبر اولوالعزم كفضل ترتيب مرسوان من بوده اند حضرت آدم وحضرت
نوح وحضرت ابراهيم وحضرت موسى وحضرت داود وحضرت عيسى وحضرت محمد على
صلوة الله وسلام عليهم اجمعين وفتكه باين دنيا اقدام اول كسيكه مرا تربيت
داده اند خضر عليه السلام بوده اند بعد از ان جدا على ابن فقير حضرت شاه منصور
امام محمد حنيفه ابن امير المومنين اسد الله حضرت شاه مردان على رضى الله عنه ابن
ابو طالب بعد از ان دو بابا يه من وبه روپسر ند حضرت امير قلندر ابن حضرت
شاه مسلسل زنجير باابن شاه منصور مذكور بوده اند اول كسيكه مرا اجازت
وخصت وبشارت داده اند حضرت خواجه حافظ شيراز بوده اند ودر منقبت
حضرت امام حنيفه رضى الله عنه شعر باز كرده ياد ميكنند جنانچه خود باين بيات

در روضه مبارك

بسیار و ممدح بیشمار در پایان منقبت حضرت شاه منصور که مرشد حضرت خواجه حافظ بوده اند
بشارت داده اند و نام بنده را گرفته اند چنانچه گفته اند بیت سلطان زمانه ناصر الدین
شد معظم او بعز تمکین شاهیکه بناهر ملک دین است در خور دهزار آفرین است
تو بادهٔ خاندان ملک است کلدستهٔ بوستان دین است هم پسر شنشه زمان است
هم نقد خلفه زمین است انوار دلایل سعادت تابنده چو نورش از جبین است
در ملک جهان بعشق شاهی انصاف که کوهر نمین است بیشش بیان فکر اشش اسلام
سپر است دلالتگر آئین است انجا که کمال رفعت اوست خورشید فلک چو خوشه چین است
جا هیکه شکوه شوکت اوست کردون چه بود چه جای این است کلک از کف دست درباره
شمشیر بهازبش سزاوار ای فرزند دلبند تر از آرزوی مطالعه بشارت بندهٔ بی بضاعت
در دل آید ابیاتی بسیار که از منقبت جد اعلی حضرت امام محمد حنفیه و حضرت شاه منصور
قدس سره همه مطالعه کنید بل که از اول دیوان حضرت خواجه حافظ تا آخر باید دید
و تامل بتمام باید کردن و نثر حضرت خواجه کمال خجندی قدس سره بشارت داده اند
چنانچه حضرت خواجه حافظ قدس سره گوید بیت زاهم مزین بوصف زلال خضر کنم
از جام شاه جرعه کشی آب کوثرم شاهانه از بعرشش رسانم سر بر فضل مملوک آنجنانم
مسکین این دم در بارت نمیشود از بنده این سخن از گفته کمال دلیلی چیاورم
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر کی افکنم آن دل کجا برم منصور این
محمد غازیست خرد من در این تخمینه نام بر اعداد مظلوم عمدالست من همه بر مهر شاه بود
و زر شاه راه عهد بدین عمر نکنم کردون چو کرد نعتی از نام شاه من نظم در جرا نکنم از که
شاهین صفت چه طرحه چشیدم ز دست شاه کی باشد التفات بصید کبوترم از شاه

سر گر حکم کرد دار شود در پیاله تو منگ فتاده میبرم بال پر سند ارم این طرفه تر که هست
غراز هوای دیدن سیمرغ در سرم اقرا ای آخر الابیات در جای دیگر میفرماید
خوش مقدم مرحبا ای طایر میمون قدم زانکه شرح آرزو مندی بیاید در رقم تا نه پندارد کسی
بجران خون عاشق میخورند نالهٔ شبگیر در کار است آه صبحدم گر چنین در حلقهٔ
پیچد زلف افسر بند یار بهره شنوان بردن ایدل ای دل افسون برم صحبت عشاق
بد نامت کند زاهد برو خوش نگه کن بادهٔ دوشینه مجلس متهم گر هر کعبه خواهی الامحال
با نعمت لاله آدم گل وان همه بیابان وحوش آن گذشت ابدال که غوار از جور رقیب
یار باز آمد بحمد الله عزیز محترم ساقیا می ده که باز آورند عشق نوش کلک خواجه
منشور حافظ زد رقم خواجه توران شاه عادل ابن جلال دین بود افاق صلح و جود
الورد غوث الامم مورث جاه جلال مقصد فضل کمال مظهر انوار رحمت مبصر حسن شیم
کان مروت معدن صدق صفا جوهر عدل ستاد عنصر لطف کرم رافع اوضاع
بدعت ناصر اعلام دین جای اثار طغیان قامع ظلم ستم صاحبیکان کجا خواجه سنی کجا
کاخ دانی تو بی ای صاحب لطف کرم بخت بیدار ترجو میاید بصوای وجود حضرت بود
کردون هنوز از نذر شبیخان عدم بخت بود خوابهای شکست احوال پابر جا تو هر کرا
دل شکند سیر و زکرد دلاجرم تا نه پندارد یکه تنها میزید بر قلب غصم همت از یاد دل باد
اصحاب اجم ز نهار انکار صاحبدولتان کاندرس سود اگر مرتبو جهل کرد دو ظلم
شرح احوال ابو الحق بر عجایب فترت بنده کی یارب توان کرشکر این نعم
ز ابیات آخر الابیات و نیز میفرمایند معنی کی بیرون بر بطرب بیلیاقی از سرشده
بر بطرب کی بلهم نشینی و عیش کنم دمی خوش بر اریم طبیعی کنیم معنی ز اشعار

بیک غزل باهنگ خنیاگر اندر عمل که ناوجد کارسازی کنم برقص آیم و خرقه بازی کنم

بافبال دارا و اباج بخت همایون میوه خسروی درخت پناه زمین پادشاه زمان همه برج دولت شه کامران که تمکین او رنگ شاهی ازوست چنان آسیی مرغ ماهی ازوست فروغ دل دیده مقبلان ولی نعمت جمله صاحبدلان جهان دار دین پرور داج ور کزو بخت کی گشت بازیب وزر چگونه و هم شرح آثار او که عقلست حیران در اطوار او برابر باخلاص دست دعا کنم رو در حضرت کبریا که یارب بالای نعمای تو باسپرار اکبا حسنای تو بحق کلامت که آمد صدم بحق رسول خلق عظیم جهان باد فرخ زبخت بافبالش ارسپته تاج بخت زمین تا بود مظهر عدل جور فلک تا بود مرتع جد ثور خدیو جهان شاه منصور باد غبار غم از خاطرش دور باد بجد اعدای خسرو جم نکن شجاع عرصه میدان دنیا و دین بمنصوریت شد در آفاق نام که منصور باشد بر اعدا مدام فریدون شکوهی در ایوان جم تهمتن جزوی بمیدان رزم فلک را گهر در صدف چون تو نیست مهر جم رجون تو فرخنده نه تنها فراجنت دهد از فرنگ که بهرام چنبر نپیچد زرنگ اگر ترک هندو بتازد بروم چین جو جم جمله داری بزیر نگین همایون بهجت همایون نظر کردارد بسیط زمین زیر بر بجای سکندر همان پیما بدانا دکشف کن حالها جود ی وصفت نثار کنم بر دعا اختصار اوا الی اخر الابیات میانه بشارت حضرت خواجه حافظ قدس سره و میانه تولد بنده پسصد پنجاه و شش سال گذشته بوده است بعد ازان بکسی اجازت و رخصت بشارت داده اند حضرت مرشدنا و سخنا مولانا نیاز محمد جغتائی بوده اند باین طریقه که بعد از دفن مولانا ابراهیم سوخاری در مجله کرانش خانه در قشلاق شه نقشبند در خانه ملا محمد امین مکتب دار کثیر از علما و صلحا بوده اند از حضرت مولانا مذکور پرسیدند که حضرت مولانا را علما و اهل الحلیوة از اذکار جهریه صوفیه فرموده خود اصلا اذکار جهر نکفته در کناره بسماع کرده میبوده اند و گفته اند که من سلسله جهریه دارم این سلسله بکجا خواهد رسید الله رب العالمین و انجنس مولانا ابراهیم چون مولوی اصلا مفرموده اند که و گفته اند که ما امانت دار سلسله علانیه ایم بالاخر از عالم رفته اند اسرار باصله و حقیقته مطور ماند انجنس کما بمثل این دو عزیز در سلسله اسرارها و بر پسالت است که سلوینه نایب مناب سلسله سلطانیه جهریه میباشم کشف این اسرار از حضرت کما امده دارم تا که این جماعه از علما و صلحا را اطمینان حاصل شود حضرت مرشدنا و سخنا مولانا نیاز جغتائی فرموده اند که این سلسله سلطانیه جهریه سهل روزیست که یک ترک از سعادت ترکیه بعالم وجود آید کما کانا این سلسله سلطانیه جهریه در حلقه مبارکه او زاده الله برکات سلسله الی یوم القیمه اظاهر کرده در وقت رحلت از دنیا از وصول نسبت پرسیده اند حضرت مرشدنا و سخنا مولانا نیاز جغتائی فرموده اند که یک ترک از غیب بیاید این فقیر نسبت خاندان سلطانیه بلکه فنا و غایب شد حضار از صوفیان پرسیده اند که آن مرد ترک کیست و نام او چیست در جواب فرموده اند که مردی بود چون صدف فطره و گوهر یکتا مشی

کلاه یک ترک است از ما و باید رسید و از اشاره باین تقریر بیک واقعه عظیم بدست داده میانه بشارت مناشاه غلام معصوم و میانه تولد بنده صد پنجاه سال گذشته بوده است بعد ازان بکسی که اجازت و رخصت و بشارت داده اند حضرت مرشدنا و سخنا مولانا نیاز محمد جغتائی بوده اند باین طریقه که بعد از دفن مولانا ابراهیم سوخاری در مجله کرانش خانه در قشلاق شه نقشبند در خانه ملا محمد امین مکتب دار کثیر از علما و صلحا بوده اند از حضرت مولانا مذکور پرسیدند که حضرت مولانا را علما و اهل الحلیوة از اذکار جهریه صوفیه فرموده خود اصلا اذکار جهر نکفته در کناره بسماع کرده میبوده اند و گفته اند که من سلسله جهریه دارم این سلسله بکجا خواهد رسید الله رب العالمین و انجنس مولانا ابراهیم چون مولوی اصلا مفرموده اند که و گفته اند که ما امانت دار سلسله علانیه ایم بالاخر از عالم رفته اند اسرار باصله و حقیقته مطور ماند انجنس کما بمثل این دو عزیز در سلسله اسرارها و بر پسالت است که سلوینه نایب مناب سلسله سلطانیه جهریه میباشم کشف این اسرار از حضرت کما امده دارم تا که این جماعه از علما و صلحا را اطمینان حاصل شود حضرت مرشدنا و سخنا مولانا نیاز جغتائی فرموده اند که این سلسله سلطانیه جهریه سهل روزیست که یک ترک از سعادت ترکیه بعالم وجود آید کما کانا این سلسله سلطانیه جهریه در حلقه مبارکه او زاده الله برکات سلسله الی یوم القیمه اظاهر کرده در وقت رحلت از دنیا از وصول نسبت پرسیده اند حضرت مرشدنا و سخنا مولانا نیاز جغتائی فرموده اند که یک ترک از غیب بیاید این فقیر نسبت خاندان سلطانیه بلکه فنا و غایب شد حضار از صوفیان پرسیده اند که آن مرد ترک کیست و نام او چیست در جواب فرموده اند که مردی بود چون صدف فطره و گوهر یکتا مشی

کلاه

رسید بدر یا خدمت فرو رفت فی الحقیقت کی هر چه بعد از وصول کمال حال بقیام
بدر خشید آن کوهر یکه در دست این مرد رخشید هزار چندان کوهر ممن فقیر دکوهر
غیران ما قدس الله اسرارهم بود بعد ازان باز چندان التماس کرده اند هیچ
نگفته اند حضرت یا بابا بسیار گریه کرده اند و خنده ما نزا عرض کرده اند این مقدار را
التفات نموده اند از هر که اید بیرون فرمان آن عطار شو مرا اکنون و صاحب
نسبت و سلسله خواهد آمد بعد ازان یا عمر سکوت کرده اند و از عالم رحلت نموده اند
مبانه بشارت حضرت مولانا قدس سره و عبارة قوله بنده به سال گذشته بوده است
اما بنده کمنه در هژده سالگی در مفید اراوت در آمده و به بیست سالگی صاحب نسبت
و سلسله و سلوک شدم بعد ازان کسی که اجازت و رخصت و بشارت داده
اند سید اعظم سند اولیا سید الاتقیا سید محمد ذکریا متوجه بوده اند یا بنظر بقه حضرت
بزرگوار رکیل صعب داشته اند و صعوبتی از وصول نسبت بر سیده اند حضرت
بزرگوار قدس سره فرموده اند که منی کمنه از شصت دو شانخ خبر به و از یک
عزیز نشنیده به مرخصم الله تعالی یک ترک از پنج اتراک به جد بیاید این نسبت
و سیلاسپل که از شصت به مشایخ قدس الله اسرارهم بر این فقیر رسیده مابه افزوده
نماید و این کیسل صعب که در هیچ مشرب نمیکنید چند روز مهمان است ان شاء الله تعالی
از این کیسل صحبت میشوم و در بیرسال صحیح و سلیم زنده میباشم آن وقت که حضرت
بزرگوار قدس سره بشارت داده اند بنده هشت سال به بوده ام در بست یک
سالگی این دولت علیا و این سعادت بشارت داده اند بزرگ از حضرت

بزرگوار قدس سره از مرتبه ناپیدائی بمرتبه لاهوتی و ناسوتی همه بر طریقه معراج میسر شد اما بر
بنده راسبنده مسر شد بود در فی رف که بعد ازان چندین گاه قطع وادی پیاده
میکردم و بهر جایی که نظر بصیرتم میرسید یک قدم میکردم باز نظر میکردم و بجایی
منظوره قدم مینهادم و بهمین نظر چندین گاه راه میرفتم گویا شب راز
روز و روز را از شب نفرقه نمیکردم حضرت بزرگوار قدس سره معهود نموده اند که
هر قدم در ین وادیه متعدس تو میزنی و راه میروی پانصد ساله راه یا پانصد
هزار ساله راه است اما تعالی منی بیچاره این است که پانصد هزار ساله راه
میکفته اند در قصد ارادة این حضرت بزرگوار قدس سره بوده ام مرا دوزخ را
پیر افتاد و هفت درکات دوزخ را پیر کردم مرا دوزخیان و ما لکان دوزخ مراجعه
میکرده اند و آتش در دوزخ بود میکر نمیکنند و مرا راه میداده اند و بالا حضر پهلو
جایز بیت رفتم در انجا چیزان میبوده ام بعد از چندین مدت آواز ده و غلغله
جماعه از ناپیس رسید بعد از یا غه آواز رسول الله صلی الله علیه وسلم را شنیده ام
بزبان تزکی بیچاره فریاد کرده ام و گفتم یا بابا یا قول لب البسکاج موندم قال لم
در حال رسول صلی الله علیه وسلم دست در از کرده اند مرا کرفته اند و مرا دعا کرده اند
و از جماعه از انجا حاضر بوده اند دعا طلبیده اند از فرش تا عرش مرا بر برده اند
در کعبه بیت المقدس و در سماوات سبعه و در جنان ثمانیه در لوح و قلم بر
دو رکعت در عرش نماز دو گانه گذارده اند و مرا دعا کرده اند و از هر احدی
ارواح انبیا و اولیا و ملائکه ملاقات مسکر شده اند از بزرگی دعا میطلبیده و بنزد
در قصد ارادت ایشان قدس سره بوده ام مرا عالم کشف شود خیمهای بسیار بصورت

جاذبهای سلطان چون سلاسل پیوسته بی منتهی دیده ام و بر هر یک درآمدم نشسته
همین عالم صوری دیده ام عالم دیدم و حیران شده ام پرسیده ام چگونه عالم است که
هر یکی مرا به بعالم دیگر است در جواب گفته اند که این عالم همان عالم است در پیشگاه
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم زمرمی و ملاقات افتاد و بیاغ متحیر شده اند از جبرئیل
علیه السلام پرسیده اند کرده جواب شنیده ام اند و نیز در قید ارادت این حضرت بزرگوار
قدس سره در خلوت بودم حضرت بزرگوار قدس سره مرا باذان فرموده اند و نماز
برخواستیم و برفتم و پای جب را از در مسجد بیرون بردم و هنوز پای راست نبرداشته
بودم از خود رفتم حضرت خواجه جهان خواجه عبد الخالق غجدوانی را دیده ام
بگریبان من گرد شدم و به سال خدمت کردم تکبیر و رخصت یافتم بخود آمدم
دیدم مقتدم دیدم که پای راست از در بیرون نبرده ام بخود اندیشیدم
که مرا بسیط زمان شده است و عالم ارواح کشف افتاده است شکر کفتم بعد از آن
از در مسجد برامدم اذان گفتم بحی علی الصلوة رسیده ام مرا غیبتی پیدا شد
حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الحق والدین نقشبند را دیدم مرید شدم به سال
خدمت کرده ام رخصت و تکبیر یافتم بخود آمدم که دیدم هنوز کلمه حی علی الصلوة را
تمام نکرده ام بعد از آن بکلمه حی علی الفلاح مشغول شدم باز از خود غایب شدم
حضرت مولانا خواجه امکنه که نقشبند را دیدم نیز با این حضرت بزرگوار مرید شدم
به سال در خدمت استاده ام از ایشان حضرت نیز رخصت و اجازت یافتم باز
بخود آمدم دیدم که هنوز کلمه حی علی الفلاح را تمام نکرده ام با لاجرم اذان نگفته
و نماز دیگر اعظم درامدم این واقعه ها را عرض کردم حضرت پیر اعظم قدس سره شکر گفته

و مبارک بادی کرده اند و نیز در قید ارادت حضرت پیر اعظم قدس سره بوده ام شش
پیغمبر حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت داود و
حضرت عیسی صلوة الله علیهم اجمعین با هم استاده مرا اجازت و رخصت باذکار چهره
داده اند و گفته اند همه کار با ذکار مبر و علانیه گفته ایم و ترا دعا میکنیم و هر کسی که
داخل طریق ما کرد و پرورش میکنیم تا کار این روش و مسلک تا انتشار شود و نیز
در قید ارادت حضرت پیر اعظم قدس سره بوده ام دفتر اول کتاب هدایه را نزد روضات
حضرت مولانا کمال الدین بخارا در سپیر قبر هر روز گاه پیر ورق و گاه چهل ورق
و گاه زیاده از این مذکوره میخوانده ام و مصاحب اربعین بوده ام و در ریاضات و
خلوت خانه از گذشته ام شش علی ملاقات بشریه میکشیدم غیر از فروض نماز پنجگانه
و باکی النفاتی کردم و هر گز در خلوت خانه از نیک ده ام بعد از نماز ظهر در خلوت
خانه دفتر اول هدایه را مطالعه میکردم مجمع عظیم السلام علیکم کویان از هر جوانب
خانه فرو ریزان میامدند سلام بزرگواران بلخ رسیده اند و مبارک بادی کرده اند
و از هر بزرگوان بلاد قدس الله اسرارهم در مشرق و در مغرب و در یمین و شمال
بوده اند بر وجه غایبانه میامدند و مبارک بادی کرده اند و من بحضرت پیر اعظم قدس سره
عرض کرده ام مبارک بادی کرده اند و شکر گفته اند و نیز در قید ارادت حضرت
پیر اعظم قدس سره بودم در شهر سبز در مزار فیض آثار حضرت امام محمد در خلوت
از بعباس بودم صد هزار اند صد هزار یعنی بی نهایت و بی عدد از جمله جنیان
بر پایان مرید شده اند اکثر این جماعه از جمله مشایخ و سالک و زاهد و عالم بوده اند
با ذاکر در خلوت خانه بودم هر یک کاهر تعلیم و توجه کرفته اند بعد از خلوت

از تعلیم بی‌گاهر چهارشنبه و پنجشنبه میامده اند تعلیم و توجه مشغول فته اند هنوز سبک است
و در هر سال که خلوت مشغول جوان اول قدم بیایند تحصیل علوم باطن کنند و شتر
در قید ارادت حضرت پیر اعظم قدس سره بودم در بلدهٔ فاخرهٔ آدش در غار کوه
نخوت هشت سال ریاضات شاقه کشیده و از مردم غربت میبودم و گاه گاه از
برای دفع وحشت بجناب صمد رو ماه میکردم جمع ارواح عظام مرشد شده اند و گفته اند که
ما پدران حضرت آدم علیه السلام میباشیم در عالم ارواح مانده ایم و جمع ارواح کرام
آمده مرشد شده اند گفته اند که ما فرزندان نبی آدم علیه السلام میباشیم که بعالم وجود
نامده در عالم ارواح همه میمانیم و شتر در قید ارادت حضرت پیر اعظم قدس سره
بودم خدمت کار میکردم از روحانیت حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه تربیت
یافته خرقهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم پوشیدم و نیز تربیت از جد اعلی حضرت
علی رضی الله عنه تربیت یافته و نیز تربیت و جاهیت از حضرت سلطان بایزید بسطامی
و سلطان خواجه احمد یسوی و حضرت خواجه تکراه بودانا و حکیم آتا و عبد الله
ابن معاز جبل و شیخ ابو مزید عشق و شیخ ابو الحسن عشق و خواجه حسین کاشغری
قدس الله اسرارهم تربیت یافته مجاز و مرخص شدم و حضرت ابرحبی قدس سره
معلم ذکر جهر من بودند و ملا تورسون محمد مسکف من در کتاب دیدم که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم گفته اند که در سال دویست در ولایت مشرف از میانهٔ قبایل
اتراک از فرزندانم کسی عروج کند نام او ناصر الدین سال آنجا امتان نمز اهدایت
بهم رساند بعد ازان اول کسی که بجهت صورت و سیرت اجازت و رخصت داده اند
مولانا امر غایب الخجندی ثم الشمنکانی بوده اند و املا ابراهیم خطیب مغز موده اند که

باهمین جوان مسمی ناصر الدین شیخ بلدهٔ فاخرهٔ شمنکان خواهند شد شما میبینید و لیکن من اگرچه
بحسب حیات زنده و کانی نه بینم و بحسب روحانیت شاد خواهم شد سلوک در نسبت من از سن
جوانی تقویت یابد این تشار و اشتها در باطن خلائق پیدا شود و حتی مشرق تا
مغرب جنوب و شمال فرو گیرد املا با محمد بلتوی گاهم الشمنکانی از حضرت مولانا
نقل کرده مغز موده اند که اهمین جوان مسمی ناصر الدین از نسبت خراوندیت
الحمد لله پاره زر شده است بنده در بلدهٔ فاخرهٔ شمنکان در خدمت آخوند ملا درویش
در مدرسه باشا تحصیل علوم مشغول بودم حضرت مولانا سیادتپناه حضرت
موسی خواجه و سید رمضان قدس سره در واقعه فرموده اند که فلان جوانیکه گاه
بنزد ما میاید و میرود او را در وقت در یابید که او صاحب سلسله و سلوک خواهد شد
حضرت مولانا از غیب بحضور آمده اند دفعه در ثلث اخر شب چهارشنبه صوب
حجرت باغی او رکنی را فرستاده مرا گیر آنده اند و من رفتم حضرت را نزد در خلوت
خانه دیده ام سلام کردم بعد از جواب سلام دفعه عنایت نموده اند که ای فرزند
این پیگاه در واقعه دیده ام که حضرت سادت پناه خواجه ما قدس سره شما را
فرزند خوانده اند الحمد لله تعالی نسبت بزرگواران بشما خواهد رسید سبب
این بود که شما را گویا نده آورده ام من هم این سخن را از زمان در بارشان
شنیده ام دفعه بقید ارادت در آمدم در سلک خدمت کاران شدم و گاه
گاه میشد که نزد خطاب کرده مغز موده اند که این جذبه و جنون را از مولانا املا
میترسم که جذب نکنم زیرا که در آن جوانی در قید ارادت ایشان بودم و نیز
در قید ارادت ایشان حضرت الیاس علیه السلام را در بلدهٔ فاخرهٔ بخارا در مسجد

در مسجد ریگستان بکسب صورة ملازمت کرده اجازه رخصت یافته بودم هنوز بساط جعفر
علیه السلام گاه گاه باذکار خلوت بساط بنشیدم و یاران مرا در یابند و نزد رفتند
ارادت حضرت مولانا قدس سره بودم صوفی حسن سلاخ و دیوانه عظیم زاور لب
ریگستان بخارا و دیوانه تمور را نزد دروازه مدرسه کان بادام یافته بخارا و در خلص
بودم بقسم این پسه عزیز از جمله مردان بوده اند ای فرزند از پیران ظاهر پیه ذکر
تعلیم گرفته ام یکی ذکر قلب دیم ذکر روح سوم ذکر سر دو دیگر اذکار را از جبر
و زا اخفا در عالم غیب از ارواح مقدس مرد و جانب تعلیم و توجه کرفتم و با لهام
الهی و بعلم لدنی بکشف مغیبات و شهود مطوبات مشکلات و مغلقات را تبیین و تبیین نمودم
و بیر عزیز مرید شدم مرا رخصت اختیار داده اند و بهر شش جندین بار بانشار آن
غیب و با شار آن لار بیر با لهام حرکه و بکشف صحیح مامور نشدم عمل نکردم و بتقلید از آن
ندر آمدم ای فرزند بشریت خضر علیه السلام و به تربیت جدّ اعلی حضرت شاه
مسعود منصور نور الله مرقده و بتربیت عبد الله ابن معاذ جبل انتهاء من بابتداء
دریج یافته بود و در تفصیل سلوک دور تبشیر بمقام عاجز بودم یعنی بعد از بیعت من
به بزرگواران اجمال من به تفصیل رسید اسرار و اشار من بعیان کشند منهو
و معلوم و بشهود آمد اول کسیه که بیعت کردم مولانا امر غایب قدس سره دوم مولانا
نیاز محمد جتی قدس سره بوده اند سوم پیر اعظم سیادت پناهی ولایت دستگاهی
سید محمد ذکر با خواجه قدس سره بوده اند ای فرزند از این پسه بزرگوار زاد الله
برکات سلسلهم الی یوم القیمة اسلوک کردم کوهر مقصود م بدستم رسید و هیچ آرزو
در خیالم نماند بعد از ان بهر عزیزی مرید شدم بجز دعا کرفتن هیچ چیز در دلم نبود

ای فرزند حضرت مولانا امر التمنکانی پر شریعت و طریقت و حضرت مولانا جعفر پیر ولایت
جذبه و جنون بوده اند و حضرت سیادت پیر اعظم پر کلا حقیقت و آرکان معرفت
بوده اند زاد الله برکات سلسلهم الی یوم القیمة و دیکر پیر انکه در قید ارادت
ایشان در آمدم قدس الله اسرارهم همه پیر صحبت بوده اند اول پیر سیادت پناه
سید عثمان خواجه سید اتایی ذوم سیادت پناهی صوفی خواجه عشق سوم مولانا
امر صالح تاشکندی مهارم مولانا محمد رجب التمنکانی پنجم مولانا شاه رحمة الله الحصاری
ثم البخاری ششم مولانا افغان عبد الرحیم هفتم مولانا محمد مخدوم اوره تیکی ای فرزند
کثیر از مریدان ایشان خود را بحال این کینه قیاس کرده اند کمراه شده اند ای فرزند
اکنون ما حصل رسید و نشکه طالب بجهار بتوبه امتیاز افتاده و چندین بار سوخته
و کداخته شده از غل و غش پاک کشت و بدولت خلوص رسید یعنی بست و چهار
صفا یافت و تا شر بجوارح کرد همه در عبادت حق راسخ و مستقیم شد همچنانکه بیان یافت
اکنون تعلیم ذکر باسم اعظم و اسم ذات که اسم الله بست مبارک بست ای فرزند بحقیقت
مولانا شریعت را تبرکا بعبارة نوشته میشود در مکتوب ششم چه الذاکر من بست طالبا
حقیقت و برادران طریقت بوانند که در اصطلاح صوفیه ذکر قدس الله اسرارهم
اسم اقدس که عبارت از اسم مبارک الله بست که مستمر بجلالة این اسم مبارک را به اطلاق
فرمایند یکی آنکه این اسم مبارک را اطلاق میکنند بر ذات مطلقه مجرده از جمیع نسب
و اعتبارات حتی که از نسبت تجرد و اطلاق و غیرها از هر کونه هر چیزی را که عقل و خیال
و وهم در یافته بست دویم آن که این نام مبارک اطلاق میشود بر مرتبه الهیت که
احدیت جمیع ایجاد فعله و موجوده بست سیوم آنکه این نام مبارک را کفته میشود

از او خاسته شود احدیت جمع جمع اسماء تعلقه و انتفاعاته و جوبه و امکانیه را که مسمّی
این نام مبارک است باعتبار اول مدرک مفهوم و مشهود هیچکس نتواند بود
کما اخبر هو عن نفسه و لا یحیطون به علما و از روی رحمت و شفقت حذر و حذرکم الله
نفسه و این مرتبه لا تعیّن است پس ازین مرتبه است مراتب تنزلات وجودیه که علی کرده
اگرچه افراد و اشخاص از بحر تمایز بیرون است هر یکی ازین مراتب مظهر است و مرآتیکه
آن ذات اقدس در آن ظهور کرده باعتبار این ظهور است مدرکیت و مفهومیت
و مشهودیت تعیّن اول عبارتی ازین است که حضرت حق تعالی و تقدس خود را
بجمیع اسماء و صفات و شیونات اعتبارات از یکدیگر و از حضرت ذات ممتاز نیستند مندرج
و منقدح اند چون انداج درخت و شاخ و برگ میوه در دانه احدیت جمع اسماء که
در میم اول و دوم و سوم این نام مبارک مذکور شد اشارت بتعیّن اول است
لیکن میم اول و دوم و سوم اشکال است چنانچه غیر خفی است تعیّن ثانی عبارتی ازان است حضرت او
سبحانه در ازل الازال خود بجمیع اسماء و صفات بطریق تفصیل دانسته که ذات و صفات
از یکدیگر ممتاز نمانند این مرتبه فرع مرتبه اولی است بغیر تیکه بتفصیل مراجعال را وارد
حقایق ممکنات عبارت ازین صور علمیه بتفصیل است هرگاه که حق از ین حقایق را
آنچه شرط وجود خارجی است روحا و مثالا و حسا بحصول پیوست هر طبق آنچه
در علم بود بخارج میاید پس اعیان خارجیه فرع صور علمیه اند در اصطلاح این
طایفه عالیه علیه ذکیه قدس الله اسرارهم و افاضت علینا انوارهم تعیّن اول را حقیقت
حقیقت محمدیه میگویند پس همه اعیان خارجیه و همه حقایق فرع حقیقت محمدیه باشند
تم الکلام ای فرزند قلب بر زخ است میانه عالم خلق و میان عالم امر پس هر قلب را دو روی

یکروی بجانب عالم خلق است که طور قرب و حدت عبارت ازین مرتبه است و شرح فیوض
قدسیه یازده اطوار است طور نفس مرضیه طور نفس راضیه طور نفس مطمئنه طور نفس فانیه
طور نفس ملهمه طور نفس لوامه طور نفس امّاره طور عنصر نار یه طور عنصر هوائیه طور عنصر
مائیه طور عنصر ترابیه بواسطه برکات اسم ذات که او را بآن اطلاق کنند کل همان اطوار
بصلاح آید یعنی تسلیم ذکر اسم احد و توجه بوجه سفلی قلب مبارک است تا بآن وقت که
ظهور انوار و علامات بنظر رسید آنچه از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی عبور نکند
اخلاق رذیله و صفات ذمیمه ثابت بود و روی سفلی دلرا مشغول ذکر و توجهات
فکر صفای نگذارد و وساوس شیطانی و هواجس نفسانی را راسخ بود و لطیفه قرب و حدت نظر
بوجه عبارت از روی سفلی قلب است و للقلب وجهان وجه الاول بها احد عشر لطیفة
ظلمانیة الغالب و النفوذ و وجه الثانی نمر کبرا احد عشر بکمیات انوار النشأة الروحیة علامات
صفا بافاض وجه سفلی قلب اینکه جوارح اعضا بر بیت شریعت کرده و چون
عضو دست و پا و گوش و چشم و زبان و دندان و حلق و حاجر و نشوش و غیرها
من الاجزائی الادمی محنت از منکرات و مشغل کما مو ما بشد و استخلاص النفس
خلق باخلاق سنه کرده یعنی چون نفس امّاره و نفس لوّامه و نفس ملهمه و نفس فانیه
و نفس مطمئنه و نفس راضیه و نفس مرضیه و لطیفه قرب و حدت از منهیات محنت باشد
و فسکه و رشان سالک همین حالات مذکوره ظاهر کرده بلکه چون عادت قدیم
رسوخ بنده و بعد ازان توجه بجانب قلب مبارک است تا بآنوقت زمانیکه تا نفرد کل
اعضا کنند و هر نماره مورزبان کرده آنی و زمانی بلکه یکطرفة العین از ذکر باز نایستد
صورت ذکر بحقیقت ذکر تبدیل یابد که تذکر حرف اسم یاد کرد خالص چون گشتش

طبیعت تشنه بآب و دل گشنه بطعام و قشنگ جواهر قلبیه از اخلاط بشریه بیرون آید
و از شرارت جنود و غالب و ملوک النفس مستخلص گردد از شر پسران و سواس که بیابان
خرگاه گاهی جنود و غالب است و تماشا بستان هواجیت که نزدل گاه لقمانی ملوک
النفس است تقلب بخلوت گاه و احدیت نماید تمام اخلاق سنه جلیه گرجون نماز
و روزه و زکواة و حج و غیرها من النوافل و الفرایض و جمیع اوصاف خفیه چون صبر و قناعت
و توکل و غیرها من النوافل و الفرایض همه از صفاع اضطرار بر دل کرده و یاد کرده
و مکرر و با و شبهای حتی تباشا در کوشه دل این سالک عبور نکنند بمقتضای خطاب مستطاب
حضرت حق سبحانه و تعالی لولاک لما خلقت الافلاک علیه افضل الصلوة و
اکمل التحیات زنهار در حاشیه دل غیر حق تعالی دیگر نقش نه بندد و بالاخر بنیاد کنرت
تجلیات نماید حتی مادام گاه و صفاع و تجلیات اصلا نشود مگر تجلی وحدت ذات اقدس یعنی
از اتصاف بصفاع الهی و از تخلق باخلاق ربوبیت بناهر اجتناب و تجلیات کند الکمل
مراتب کمال و اشراف محامد کمال که تجلی ذاتی است متحقق باشد حالا سالک بعد از ین تجلی
همه با صفتی حرفی و بی رنگی بحیث گردد از ین وجه طالبان این خاندان علیه سهل
روز مفرد و مجرد و مجذوب و مجنون باشد الجذبة من جذبات الحق توازی عمل عبادة الثقلین
رویی نماید و بالوان مختلفه کرد و هیچ احدی از احوال او ندانند مگر کسی او را تجلی
ذاتی شده باشد و این ذاکر اسم ذات منتسبه بسمات و گاه معلوم بعلامات و گاه اهل
معامله و گاه اهل محبت و گاه اهل توحید و گاه اهل کمال و گاه اهل حال و گاه اهل
بدایت و گاه اهل نهایت و گاه اهل ورع و گاه اهل خوف و گاه اهل اشارات
و گاه اهل بیان و گاه اهل موعظت و پندش و گاه اهل خرد و دانش و گاه اهل علوم

و کرامت و گاه اهل رموز و لطائف و گاه اهل مواظبت و مداومت و گاه اهل نوامیت و فنا
و گاه اهل وجود و فنوت و گاه اهل عزوجود و گاه متحقق بحقیقت و گاه مستهلک
بحرقه رانعه و گاه توحید بوحدت و وحدانیت و گاه متحقق بتفرد و فردانیت و گاه متفکر
باظهار الاخر و گاه متذکر باذکار باذن الله و گاه صاحب رقص یا و گاه صاحب وجد
نفاع و گاه صاحب عبارت و تقریر و گاه صاحب اشارت و تحریر از فرزند متوجه باسم
ذات حضرت ملک علام کنز الانعام مرتبه تجلیات انواریه و اضافه و تعلقه صفاتیه
طلب نکند ذاکر باین اسم از جمیع دولت کبرای و سعادت عظمی حاصل است زیرا که کرامات
دینی و عنایات دنیوی باین نام خیر الانام منوط و عزت صوری و حرمت معنوی باین اسم
جسیم و فخام مربوط است خواهد مواومت و متابعت مواظبت این اسم اعظم بسیار است
بیت حرز جانهاست نام دلبر ما : ما اعز ابه و ما اعلا : نام او گنج نامه لاهوت
پس پنهان غیب از و پیدا : همه یکا مظاهر و ذاتند : همه اشیا مظاهر یکا : لا از ین فرق الوجود الا
محو شد نفس غر نام پیوا : هستی مطلق است وجود حق : این هو این انت از فنی
او تو از میان بر خواهد : پس وحدت شد از همه یکتان : جان جانان یکتا وحدت
نشکر بد جو ماهر از دریا ای فرزند مشایخ محققین و عرفای اهل یقین هر یکی بالهام
حق جل و علا طریق و سلوک اختیار کرده اند شیخ عبد الله یافعی در کتاب در النظم
نوشته اند که بعضی از مشایخ اسم ذات را بحرفی ندا کفته اند بعضی یا الله یا الله
در قلب کفته اند و بعضی از مشایخ بترکیب حرفی ندا کفته اند بعضی الله الله کفته بجای
دل مشغول شده اند اما طریق سلطانیه یا حربه منصوریه جامع است هر دو را کویند
یعنی در اشتغال باستغراق یا الله یا الله کویند و در اشتغال بتوجه الله الله کویند

یعنی در صعود و حرکت قلبیه الله گویند و در نزول حرکت قلبیه نیز الله گویند ای فرزند
بدانید نزد اکثر علما اسم اعظم اسم مبارک است چنانچه حضرت مولانا شریف در کتاب
حجة الذاکرین تعیین کرده اند تیمناً و تبرکاً بعبارته نوشته میشود این است بدانکه
اکثر علما راسخین و کبرای عارفین بر آنند که اسم اعظم اسم مبارک الله است در اول
کتاب قدیم و فرقان عظیم پیش از همه ائمه حسنی الهی مذکور شد در بسم الله الرحمن الرحیم
و شیخ عالم و عارف ابو عبد الله بونی قدس سره در کتاب شمس المعارف آورده که نزد
اکثر علما محققین و وارثان علوم خاصه سید المرسلین علیه من التسلیمات و التحیات اتمها
و اعمها من الله رب العالمین اسم اعظم کلمة الله است و نزدیک است برین اجماع منعقد
گردد علامی رازی قدس سره در تفسیر کبیر آورده که از میان ایماء الهی اسم الله را
اسم اعظم داشتن بتحقیق اقرب است زیرا که این اسم بحسب لفظ و معنی خصوصیاتی است که
در هیچ لفظ کلمه و در هیچ اسم از ایماء الهی آن خصوصیات نیست بدان ای طالب
بصیرت که کبرای دین و عظمای اهل یقین دلایل بسیار و براهین بی شمار از برای
اثبات اعظمیت و اشرفیت این اسم بزرگوار عالی مقدار اقامت کرده اند از آن
جمله ده دلیل اختیار کرده اند ایراد نموده میشود دلیل اول آنکه علمای محققین
و عرفای مدققین در کلام الله از اول تا آخر ملاحظه بلیغ و احتیاط تمام نموده اند
هیچ اسم از ایماء حسنی و کثیره عدد کتابت در قرآن برابر اسم الله نیامده است
زیرا که این شریف با آنکه در بسم الله است در تمام قرآن دو هزار و هشتصد و هفت جا تکرار
یافته است و کثرت تکرار دلیل واضح است بر آنکه اشرف و اعظم است دلیل دوم امام حجة
الاسلام قدس سره در کتاب مقصد اقصی فی شرح ایماء الحسنی متقابله آورده که اسم

الله اسم ذات است دلالت میکند بر ذاتیکه جامع جمیع صفات کمالیه است از صفات و دلالت او بر آن ذات
متعالی صفات بمثابه نیست که هیچ یکی صفات الوهیت چه صفات لطف و چه صفات قهر از تحت احاطه
او بیرون نیست و هیچ اسم دیگر را این جامعیت و احاطت که او را ثابت است استحقاق آن دارد که
اعظم و اشرف ایما باشد دلیل سوم آن که همه ایما بسوی مضاف است و وی بهیچ اسم مضاف نیست
مثلا گویند عزیز اسمی است از ایماء الله و نگویند الله اسم از ایماء عزیز اگر کسی سوال کند
و گوید که الله در آیت و انی در آیت الی صراط العزیز الحمید الذی له ما فی السموات و الارض صفت
واقع شده است چون گفتیکه او را بهیچ اسم اضافه نمیکنند جواب میگوییم که اگرچه بعضی از قرا
لفظ الله را جر خوانده اند امام نافع و ابن عامر برفع خوانده اند بر استیناف و خبر در
در ما بعد او آمده و امام ابو عمرو حفص در آیت تقدیم و تاخیر اعتبار کرده گفته اند که
تقدیر این است که الی صراط الله العزیز الحمید الذی له ما فی السموات و الارض دلیل چهارم
اصح اقوال نزد اکثر علما محققین آنست که این اسم شریف بحقیقت مشتق نیست از هیچ
لفظی عقول عقلا را بکیفیت اشتقاق او راه نیست همچنانکه ثابت و محقق شده که
کنه ذات حضرت باری تعالی مجهول مطلق است و در ستر و خفا بر وجهی است که عقل هیچ عاقل
و فهم هیچ کامل را بمعرفت او راه نیست پس این اسم بمسمای خود مناسبت تامه است که هیچ اسمی
از ایماء حسنی این مناسبت نیست پس ازین حیثیت لازم آید او اشرف و اعظم اسما باشد
دلیل پنجم آنکه بنای توحید و ایمان و اسلام بر او است و کلمه توحید باو تمام باشد
و کافر بسبب تکلم باین کلمه در اثنای شهادت از حضیض کفر بر اوج ایمان ترقی
کند اگر صد بار کلمه لا اله الا هو گوید یا کلمه لا اله الا الرحمن گوید ایمان از و مقبول
و مسموع نباشد با آنکه هو اشارت بذات باری تعالی است و رحمن اسمی است خاص

الله صح

اللفظ

وارد که

و غیر حق سبحانه را رحمن نگویند بخلاف رحیم و گر نگویند زیرا که هو از برای اشاره است پس احتمال
کافر لا اله الا هو گوید در هو لغتش او نشود و در لا اله الا الرحمن اگرچه رحمن
خاص اللفظ است اما یکبار اتفاق افتاده است که او را اطلاق کرده اند که بر مسیلمه کذاب و فشکه
و حوس بغرر کرد و جمع از جهال بر وی گردیدند دران ایام او را رحمن الیمامه گفتند بگفتار
کافران این کلمه را هم حکم باسم او بکنیم تا فشکه لا اله الا احد از زبان او را مومن گوییم
پس اما حفظ اموال و نجات از عذاب در آخرت موقوف بر معلم باین اسم شریف
باشد دلیل ششم اینکه این اسم خصوصیت دارد بهم ایم دیگر نسبت و آن آنست که
هر حرفی را که در اول او اسقاط کنی آنچه صحیح المعنی باشد و مشتق در صفت باری تعالی است مثلا
چون همزه از اول او بیندازی لله بماند حق تعالی در صفت خود میفرماید که لله ملک
السموات و الارض و لله خزائن السموات و الارض و اگر لام اول نیز اسقاط کنی له بماند
و حق تعالی میفرماید که له ملک السموات و الارض له الخلق و الامر و اگر لام ثانی را نیز حذف کنی هو بماند
و آن اشاره بغیب هویت حق تعالی باشد کما قال الله تعالی هو الله احد هو الحی القیوم هو الله الذی
لا اله الا هو پوشیده نماند که واو در هو زائد است باین دلیل در تثنیه و جمع بیفتد چنانچه گویی
هما هم و در ضمیر متصل نیز بیفتد چنانچه گوئی انه دلیل هفتم آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید
قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایما ما تدعوا فله الاسماء الحسنی این دو اسم را بذکر مخصوص گردانید
و امر کرد در دعا باین دو اسم بزرگوار تو پس جویید و این دلیل روشن است بر آنکه
این دو اسم اشرف اسماء اند باز گوییم پس گوییم باز این دو اسم ایم الله اشرف است از رحمن
بدو دلیل اول آنکه الله را در ذکر مقدم کرده است بر رحمن دوم آنکه ایم رحیم دال است
بر کمال رحمت و پس بر صفاتی که دیگر مثل کمال قهر و عظمت و قدرت و قدوس و غیرها

ولالت ندارد بخلاف اسم الله که بر جمیع ایما متقابله دلالت دارد پس باین جامعیت اشرف است
از اسم رحمن و چون از هر اشرف اشرف باشد پس اسم اعظم ایم الله بود دلیل هشتم آنکه
حق سبحانه و تعالی از ابتدا آفرینش آدم علیه السلام تا حضرت خاتم علیه السلام حفظ کرده است
و نگاه داشته که در دور هیچ قرنی از غیر حق سبحانه اطلاق نکرده اند و هیچ بتی را و کافران
در هیچ زمانی مسمی باسم نکرده اند اما اطلاق آله بر او را صورت استحقاق آنکه بر جمیع کرده اند
و این دلیل واضح است بر اشرفیت و اعظمیت این اسم دلیل نهم آنکه اول آیات قرآنی
بقول جمع از علمای اسلام است و بقول بعضی احدث است بر هر تقدیر باسم الله در اول
قرآن پیش از همه ایما چنین مذکور شده است و این دلیل لایح است بر اشرفیت و اعظمیت
این اسم دلیل دهم آنکه در تفسیر که منسوب بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره است
آن طوالع التنویر من مطالع التفسیر است جنین آورده که دلیل بر آنکه اسم الله اعظم
ایماست آن است که بر همه زبانها مذکور و ورد همه طوایف مشهور است و مومن و کافر و فاجر
این نام مبارک را دانند مخالف و موافق مخلص و منافق این نام را بر زبان رانند و حضرت
حق سبحانه و تعالی را باین خوانند چنانکه موحد و منافق و موحدان گویند پروردگار ما الله است
و کافران و مشرکان نیز گویند که خالق و آفریدگار ما الله است و لئن سئلتهم
من خلقهم لیقولن الله و ایجنان گویند ما را کرامت از الله است بت پرستان گویند
ما را حصول شفاعت از الله است که هولا شفعاؤنا عند الله پس همه متفقند با نوعی جامع
بر الملک لله الواحد پس معلوم شد که این جمله در میان مرکوز طباع خواص و عوام
از همه انام بوده این برهان غیبت واضح و دلیل است ظاهر و لایح که اعظم ایما چنین
اسم مبارک است که صاحب این اسم مبارک تواند بسیط این اسم در همه طوایف مختبر و مشهور است

و آن از خواص این اسم است بتوجه همه طوایف بجناب حضرت سبحانه و تعالی بواسطه این اسم است

بیت موفق تر سایه بود بر سنج ؛ جمله را رو بر سوی آن سلطان الخ ؛ بر تو رو رو بو سعت

همه را رو بتوست از همه رو ثم الصلاح ای فرزند مسبوق نگاهدار و سر تحجب خود را

از خود دور ساز بدو خود را بمربی اخلاص و صدق رسانید تا که هر رنج و محنت

در این سلوک میکشید بواسطه این اسم اعظم سود مند شود و گرنه این اسم را هر کس داند

ای فرزند هر تعلیم از خواص در این طریقه سلطانیه ناصریه منصوریه که اصل اصول

سلوک سایر مشایخ است شیخ بر وفق استعداد مرید میکند اسم اعظم مرشد و هر خدمتی را که

شیخ اشاره و صلاح فرماید بحیرت مرید در روی است سعادتی و دولت دنیوی منوط

و مربوط بر روی همه اول ابتدا از ذکر زبان یا جهار تسبیح و غیرها از لوازم طریقت

سلطانیه ناصریه منصوریه و آداب استقامت و ادعیه استقامت نموده و در درجه دوم

رابطه مطلق و توجه مطلق و ذکر مطلق سلک نموده و در درجه سیوم تعلیم ذکر باطن بتوجه سلطان

قلب لا بد و بتوجه علوی قلب بنا بشرط حفظ انفاس علی قدر در جاذبه همه اسم اعظم

مرشد این ایراد دلایل و التزام بر اینها از برای مبتدی است و گرنه مرید صادق را استدلال

دلیل و التزام برهان تضیع ادعا و التزام امور معلوم و مرغوب بود ای فرزند در این

طفقات طریقه سلطانیه ناصریه منصوریه اهتمام کمالات و ارتفاع خطورات بشر خصوص و محبت

بشر دیگر مرا الجذاب دل بجناب محبوب حقیقی زیاده بود اگرچه در سهل روزانه کل اندکی

مشغول و رزیده از خواص این طریقه و صاحبان این طریقه طالب را در اندکی شغل جذبه

قویه روی داده بت خود پرستی شکسته و زنار بت بسته کسیکه آه اشتیاق از جان کنده

پرستش خانه ناکی از دیده چکیده شوریده احوال غوغا در ملک الیوم از سینه ها

بر دارد جولیده احوال کف کف زنان جامه در رانده جان بجانان ارتحال رخصت کنان از بر

افتاده عشق بازی کنند بیت هر جه عزاز شور شی دیوانه کرد ؛ اندرین دور او پیغانه کرد

ای فرزند این سلوک سلوک پر مغان است ؛ روش فقر و تجرید مشتاقان است و سلسله اهل شوق

جان پیوسته است ؛ و نسبت خاندان مبتلا زالم زده گان است در طرفة العین بصد هزار بیقرار

بزبان حال مترنم با بتهالت بیت غافلت منزل ماه است و ره خاموشان است ؛ حالیا غلغله در گنبد

بیت ای فرزند هر سالکان این خاندان گاه جوزا نشینند بر سر سوز نگران و از بیطاقتی

سوخته دل عف عف زنان و گاه جوزا کوه تکلمن زده و صدای استغفار بر در بر بند عبا

برده و گاه جوزا در یا موج زنان بسلوک آمده و آواز شور آنگیز بر اهل التقا کفتا

نموده نغمه بر خیزند و طرب انگیز مرا پیمایند بیت دنیا و غفور و قیصر خاقان مرا ؛ تسبیح فرشته

صفا رضوان مرا ؛ دوزخ بود ابهشت مرشدان ؛ جانان ما راجا نا جانان مرا ای فرزند

سلوک سلطانیه ناصریه منصوریه کار دلها است و خود را خود در محبت حق کشتن و

هر سلاح پیش آمد بر سینه کوبو سپاس انه مردوند و مخلص حق پرستان همه مقبول و مرحومند

گاه بکوت در آمده التجا کنند و گاه در میانه جمع در آمده رضا جویند گاه پسر خوشبرا

غم گویند و گاه هر الیکه در راه محبت اهل مرسد ما یند غزل سبک دست کن از سینه

بده راطل گران ما را ؛ بخود در مانده ام از ما مرانی دار ها ما را ؛ غم خود هم کاهند جشم ما

بر ما خوش آن وقت ؛ که پاز ره بر حجاب غیب خود از ما نمانی ما را ؛ جمال خود نما ما نمت

کردم از وجود خود ؛ که هست این نیست ثم بقا بعد فنا جاودان ما را ؛ نه در کونت منزل

عشق را نه در مکان جای ؛ ره بنما برون از عرصه کون مکان ما را ؛ از برای اشتر غیب

و اعظمیت اسم مبارک امد حضرت مولانا شرف قدس سره فرموده فصا یص بنیر کلمه

بعبارة نوشته میشود اما سبب اول آنکه در لفظ الله الف لام تعریف را که از اصل کلمه نیست
حکم اصلی داده اند و لازم او دانسته چنانچه هرگز از وجود نشود بخلاف ایجاد معرف بلام که گاهی
آلت تعریف را حذف کنند و الرجل را رجل گویند و هرگز الله را له نگویند دوم آنکه الف لام
الله را عوض همزه فرض داشته اند بمذهب کسی که گفته که الله مشتق از اله است و هیچ اسم دیگر
این حالت نیست که الف لام تعریف عوض از همزه محذوفه باشد محقق نماند که اختصاص
هر یک از این دو خصوصیتی بابتنا بعقید اوست بآن دیگر والا لازم کلمه بودن نه عوضیت و کلمه الله
حاصل است و عوضیت بلزوم در الناس که اصل او اناس بوده محقق سوم آنکه
همزه این کلمه را در وقت حذف بگذارند یا الله گویند و در وقت قسم حذف کنند بالله گویند
و هیچ دیگر این خصائص نیست چهارم آنکه مقسم شدن یا قسم مخصوص آن کلمه مبارکه است که
تا الله گویند حروف دیگر از ایجا نیاید بخلاف آن که کلمه ایم و ایمن که از برای قسم
موضوعند مخصوص باین اسم شریف که ایم الله و ایمن الله گویند یعنی قسم خدا یا این اسم
اشرف اعظم دنیا نیاید ششم آنکه گاهی در وقت خطاب کلمه حرف ندا را از این اسم بگیرند
و میم مشدده را عوض از آن در آخر الحاق کنند اللهم گویند و این صورت در غیر این کلمه
الله اصلا موجود نیست هفتم آنکه با وجود الحاق میم مشدده باخر این اسم الف لام
تعریف نیز از اول او بیفکنند و گهم گویند هشتم آنکه بعد از حذف حرف آخر او را
بهمان حرف مجرور گذارند چنانچه الله لا فعلن گویند نهم آنکه گاهی در این صورت با وجود
حذف حرف جر، الف لام را بیفکنند چنانچه لاه لا فعلن گویند اگر کسی گوید که در خصوصیت
الف لام را که لازم گفته بوده اند این سخن که در حقیقت مذکور است چگونه جمع شود با
جواب گوییم که ذکر ثانی بمنزله استثناست دهم آن که تثنیه و جمع و تصغیر و تبدیل

و تغیر در این کلمه راه نیابد و این خصائص مذکوره نیز دلالت دارد بر عظمت این اسم جنابخ
علم الکلام ای فرزند استعداد طالبا جوی استعداد خود نمیدانی و استعداد خود را چون استعداد
مشایخ قدس سرهم الله اسرارهم حال ندانی نخستین اشخاص هر نگ و مکر سب بواطن هر واحد چنین
هر گز بمقدار توجه باید نمودن و بر وفق اندازه اش باید بشارت کردن مقصود از این گفتار
اینکه ولایت فطری و جبلی و ذاتی هر یک انواع است ولایت استعدادیت ولایت حالیت
ولایت مقامیت و ولایت استعدادیت نیز هر یک انواع است ولایت تعلمی و ولایت موهبتی
ولایت تعبدی و ولایت حالیت نیز هر یک انواع است ولایت اختیاری و ولایت اضطراری و ولایت
انواری و ولایت نیز هر یک قسم است ولایت نسبی و ولایت وصولی و ولایت حصولی هر یک
بر سبیل دوام الله الله الله ورد کنند از نتایج این طهور کنند و اندیشه سالک ذاکر اسم
متعلق باسم الله باشد هر چند از کار الله اندیشه نشود قدم بنیاد و نگلکن آنقدر رسوخ
بندد و تجلی انوار پدید آید سالک را محو و فنا نماید و او را از خود و ما سوی خود بجز
ادراک خالص علم مکنات همه از نظر علمش بر خیزد و چندین گاه در احاطه این نور
پرورش یابد قوت نور در قوای مدرک او سالک حال شود علی قدر در جایگاه شعور
یا خودی علم لدن اقامت نماید شمیم انوار تجلیات بر صحن و بطن جمیع حواس و مدارک
و سالک ذاکر الله بیابد و تمامت انوار علی قدر قدرت و همت سالک بر روزن حواس چنان
افتد که در هر حسی از حواس و مدارک قوتی پیدا شود و در رجه اقرا بدو که بواسطه آن حس
بر هیئت صور و اشخاص و اشکال عالم غیب پی برند غرایب ملکوت و عجایب شفیا و علویا
بشهود دست دراید و بواسطه حس یا همه اش از عالم غیب ندا شنود اصوات و نغمات
عالم بر سبب چون تشنه یابد تا تشنه نماند و خود بر سقایکه در خواب و خیال مشاهده

چنین شنیده اند این سالک ذکر الله در سیر ارسیدند و شنود ملائکه و ارواح انبیاء و ارواح اولیاء
و ارواح مشایخ و اولیاء عشاق و ارواح اولیاء زوباد و ارواح اولیاء عیاد و ارواح اولیاء
غزلی و غیرها و آواج الاولیاء و بوی حلال و بوی حرام و بوی شبه و بوی مکروه و غیرها و بوی محرم
و بوی نامحرم و بوی خوش و بوی ناخوش و غیرها چه چیز است و چه حال و چه کیفیت است بوی خوش و بوی
ناخوش چه نوع است و چه قسم است و بقوة ذائقة باطنیه انس امتیاز کنند و دانند که طعم طعام
عالم شهادت چه مناسبت است بطعم طعام عالم ملکوت و طعم طعام این عالم بطعم طعام عالم جبروت
چه نسبت است و طعم طعام این عالم بطعم طعام عالم هوت چه اضافه است و طعم طعام طیب و طاهر
بطعم طعام حرام و شبهه چه مناسبت و چه مماثلت است و بواسطه قوة لامسه باطنیه انس دانند و امتیاز
ملموسات ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی و ملموسات سموات و ارضین و لوح و قلم و عرش
و کرسی و جنات و دوزخ و حور و کلام اذکار و افکار و تقدیسات و تسبیحات و تهلیلات و تکبیرات
و غیرها و الجماد و المعاملات چه شوکت و چه طراوت است و آن مرتبه ولایت تعلمه گویند
ولایت نشر گویند کم کس است از این ولایت عبور کند ای فرزند هر سالک که با این رسد
عظمه و بینات کرمه از خود نرفت و بر اهن ذکر معظم استقامت ورزند بکمال و ظائف بنده
و بر ریاضات گوناگون درمانده نگشته یک بره دار ز بر مواطبت استغراق و اجذاب دل را
و انجذاب و فنا بکیان دره بحر ند ذکر صرف و تفکر خالص با بخار الصاع بخشیده و بتبعیت جوی
صعب بست جهار هزار پیغمبر صلوة الله علیهم اجمعین بخطوات شیاطین ناگرده بمثل کوه
ثبات گرفت و ممکن گرفت این مرتبه را و ولایت تذهبه گویند از مرتبه گذشتن
تیز نیز اصعب است ای فرزند هر سالک با این همه استقامت این واردات و کیفیات را
غفلت نماید و گنج خلوت خانه را گرفته نوشید و محروم و از از هر مألوف و محبوب روی

گردانیده علی قدر همت و طاعت روی باین کلمه کرده خالصا لله گوی را اختیار کند این مرتبه
تعبده گویند ای فرزند بعد از ظهور این مرتبه از روی عزت بنده که خود را عاجز نشمارد
تفرصور جلیات بمقتضای عبودیت اشتغال پذیرد بخصوص صباح دولت مذکوره اطلاع یافته
محنت و مشاهده اجمالی در رویت تفصیلی داشت همه را اجمالا منجملس فهمد و در هر معاینه نظر
ظهور جمله و کلیه مفهوم میشود او را بجنس و وسواس و خطوات شیاطین و هواجس و تخیلات نفس
حکم کند از پیچون طالبان قدم بصدق زند بالاخر اخلاص پای لک سالک را در بادیه طلب اندازد
باز نور عالم غیب پدید آید سالک را هر ساحل نهد اکنون چب سلطانی رخ نماید این مرتبه را
ولایت انواریه گویند ای فرزند اگر پای لگان سلطانیه ناصره منصوریه در سهل رو زبان دل
مشغول رو بدهد اول قدم است و دل خوشی طالبان است بعد از این مرتبه قدم بپای روی پران قدس الله
اسرارهم زند روز بروز نسبت ارتباط فروگیرد دیده ها پر آب رخسار زرد چون گل ارغوان عشق
سلطانیه بود این زمان این مرتبه را ولایت نسبیه گویند که ولایت ندانستم که از کجا بر آمدن
سالک بمرتبه اشتیاق سلطانیه بشارت دادن مبارک بود زیرا که سالک در این مرتبه بنزدیک جانان
میرسد باین مقام شود بیت تا دل بتو بسته از غیر تو نپیوسته خورد و لم پس خونها کنید یم پس چانها
قومی بهوا چو عجز در قطع بیابانها جمعیت طایفه دیگر باد اغ محنت فاغ
اهم از طرب اینها هم از طلبانها تا دامن وصلت را آرام بکف روزی ما هم پس فکرت شبها بکریانها
باشد که بدر دراندیشه درمانی برد از دل ما درد اندیشه درمانها چندان بدهم بیرت
جا گیرد بر سینه جوی پستک زنم خیزد آواز ز همه پیمانها در راه تو هر بیابان پس درت جدا جانش
بیمانه میخانه بشکن همه پیمانها ای فرزند اشتیاق سلطانی را در جایگاه مقامات است که فوق
ذکر سلطانی بود زیرا که در اشتیاق سلطانی با هوتی بود ذکر با هوتی فوق ذکر لاهوتی از ذکر عشق

سلطانی بود

این مرتبه را ولایت وصولیه گویند ای فرزند بعد از این مرتبه ذکر هویت غیب است ذکر شوق
سلطانی بود که فوق ذکر استیاق سلطانی است این مرتبه را ولایت حصولیه خوانند اما
ولایت تفصیلی دارد انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد این مقدار گفته شود که ذکر زبان
موصل بسوی رابطه مطلق است و این موصل سوی توجه مطلق است و این وصول موصل سوی
ذکر مطلق است و این موصل سوی توجه بتوجه سفلی قلب و این موصل سوی توجه بتوجه علوی
قلب و این موصل سوی ذکر سلطانی و این موصل سوی حب سلطانی و این موصل سوی عشق سلطانی
و این موصل سوی اشتیاق سلطانی و این موصل سوی شهود سلطانی است حال اما حاصله در باطن
دو از ده است اما ذکر زبان ترجمان باطن است در رجال بدایت و در وسائط و نهایت این طایفه
سلطان ناصره منصوریه میباشد بلکه در رجال انتهای کمال نبوت و کمال رسالت و کمال اولوالعزم است پیش میباشد
زیرا که نبوت و رسالت و اولوالعزم است ظاهر و اشکارا است مناسبت این به کمال مجلی و علانیه تا به است این همت در ابتدا
و انتهاء ذکر جهر افضل است زیرا که تنبیه در لحاظ ظاهر از حیث نبوت متعلق است و منتهی محقق در وسط سلوک ولایت
ولایت مبهم پوشیده است مناسبت شان او اخفاء و ابهام اخفاء و باطن پیش است کما حقه المحققون ای فرزند بدانند که
این هویت سلطانیه است که در این مورد ذکر خواهد شد عبارت از آنست که حقایق طبقات غیبیه است
بعد از استماع این جمعیات بدانند که خلاصه است در این که کلمه الله از جمله اعلام است ما از جمله اسماء هر واحد را دلایل
و براهین است چنانچه مولانا سراج نوشته اند تمنا و تبرکا بعبارته آورده میشود این است از قائلین بعلمیت پیش قولست
ایراد میباید اول آنکه بعضی مسلوبند که همه این اسم موصوف باشد یعنی اجزاء یکدیگر را و کنند و هرگز خلف نشود
کما قال الله تبارک و تعالی قل هو الله احد و قال الله تعالی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و دیگر آنکه همه اسماء را
یاد و اضافه کنند و هرگز او را بهیچ اسم اضافه نکنند مثلا گویند رحیم الله است و نگویند الله است رحیم است
و گویند که کریم اسم الله است و نگویند الله است کریم و این هر دو دلیلست بر علمیت این اسم قول دوم قول حق

ندارد

ز متفنن ست بهیچ تعینی بلکه از جهت اطلاق حقیقی و کلیه ذاتی مجهول ست بهیچ علمی و فکری مرا من سراوق جلال او را

بیت آنم که در دو کون ز نامم پدید نیست ؛ غیر از صفت که جز بمقامم پدید نیست ؛ عالم ظاهر نام من ست باطن

ومن بوجهی کی نام نشانم پدید نیست ؛ گویم بهر زبان بدگوشش نشنوم ؛ ومن طرفه ترک گوش زبانم

پدید نیست بیت هر چه آن برهم نهاده است حس عقل و واهمه ؛ کبریا یابد سنک طفلان اندران اندازان اندازان

وجون مراد از وضع اسم تعریف مسمی ست بغیر حصول معرفت ذات از قبیل محال ست پس وضع اسم علم

انجا پی فایده باشد بیت شرح بیناجه گویمی نامم نشان بیجه جویمی ؛ آنجا که وحدت آمد تمام نیست

پس ثابت شد که اللہ اسم صفت ست من اسم علم واللہ تعالی اعلم هر جا بیان بصیرت محقق نماند که این

اسم اعظم را اسم علم نمیدانند و اسم صفت میگویند انعقاد دارند که اسم اللہ مشتق ست لکن در ماخذ اشتقاق

خلاف کرده اند از انجمله بیان ماخذ در پی قول بیان مرتبه بود و درین مقام بیان آن اختصار باشد اگرچه در ماخذ

این اسم اقوال بکر نیز هست قول اول جمهور از علماء بر انند که اللہ مشتق ست از ولاه بمعنی والد و دلیل

او آنست معتبر ست معنی اول پناه کرفتن معنی دوم والد شدن یعنی سوم مشتمل بودن و مجموع این معانی

از اسم اللہ مستفاد ست اول پادشاه کریناه نیاز مند هست دوم او که خدای که در معرفت او عقل

عقلا واله و حیران ست سوم او ست جهیکه دل و جان محبان در طلب وصالش مشتاق و بیقرار ان ست

قول دوم بعضی از علما میکویند که اللہ ماخذ از الهیه ست الهیه در لغت عبارت از عبادت ست و بعضی

کرفته اند که ماخذ الهانه ست هر بر وزن رهبانیه والهانه نیز بمعنی عبادت ست جنانچه در حدیث

وهیب بن الورد آمده که اذا وقع العبد فی الهانه الرب ارفق فی عباوته یعنی چون بنده در عبادت

مالوه باشد یعنی معبود که چون کسانکه بمعنی مکتوب ست اللہ معبود هست سزای عبادت ست و عبادت

غیر او بیهوده و بیاست قول سوم بعضی کویند که اللہ مشتق ست از الاه الیه مصدر ست که او را به معنی

یکی ثابت بودن دوم در تحیر رجوع بیکدیکر دن سوم متحیر شدن و این به معانی از اسم اللہ مستفاد ست

اول او ست ثابت و قایم ازلی و ابدی دوم او ست پناه دهنده کران که در شدائد به او رجوع

بنده یا او ست سیوم او ست ذاتی که جون و چکونه که در ادراک او عقول ائمه عاقلان واله ست و حیران

تم الکلام ای فرزند بداند که از مناظره و مناقشه علماء مشایخ چه مقصود ست و از سر چیست جویی این

در و پیش چه مطلوب ست غرض تصحیح و درستی قلوب نیاز مندان اهل صدق و صفا بتوفیق الله بذکر

این اسم معظم ثابت و استوار باشند خواص اسم ذات و خصائص قلب را دریابند از جمله خواص کرا باشند

ای فرزند ذکریه حدس اسرارهم ذکر سلطانیه قلبیه کویند اکنون شیخ را لازم انیکه چون سلطانیه قلبیه فرماید

در عروج بمعراج قلبیه و در نزول بمنزل کاه قلبیه ذکر لاهوتیت قلبیه مراعات نماید که شرط واجب سلطانیه

قلبیه ست بعد از کمال محبت ذاتیه قلبیه ربانیه سلسله عشقیه در عشق محب صادقه ضبط چکونه دهد که این نشان از لوازم

شیخ مکمل ست این مرتبه را در اصطلاح این طایفه عشق سلطانیه قلبیه کویند و در آنجا نیز در صعود حقیقت

جامعه قلبیه ست بسطح معدس و وجوطا و بصحن قرب میرا از اشتغال و استراق بذکر لاهوتی دهد لکن مشغل

بذکر لاهوتی در رتبه سلطانیه قلبیه ست احق و خلوت از شغل بذکر لاهوتی در رتبه سلطانیه قلبیه ست اگرچه در هر دو

این طایف انفاس قدسی تنوسیه باشد اینمقدار بیان و تفصیل واجب ست که کفته شود تا کار طالبان آسان

و فهم بخشد بداند که در رتبه سلطانیه اقامت و قرار انفاس در موطن پشت ست در عشق سلطانیه قلبیه نشر بزبر و زبر

زیاده تر و این مرتبه نشر کمال یافت اکنون اضافت باشتیاق سلطانیه قلبیه مبارک ست ذکر باهوی لازم

این مرتبه نشر قلب یعنی در دحول نفسها کویند و در نفس هو کویند بعد از نشر قرار این کمال در شوق سلطانیه

قلبیه در سر نفس و در نزول نفس ذکر ضمیر واحد کویند که نه در روی یکی از علل ثلاثه جزیود و این ذکر را ذکر

غیب الهویه کویند بعد از تحصیل کمالات در این مرتبه ذکر غیب الغیب را در حضور سلطانیه قلبیه حضرت شیخ ذکر کند

و زید برکات سلسله الدوم الفیضه فرماید که اوج سعادت اولیاء دوران ذکر بود بعد از تحصیل این سعادت

بسر حد و دولت ابد الآبادی در شهود سلطانیه قلبیه ذکر الغیب الغیب هذا نهایت طبقات قلبیه و غایه اشتغال

طاقة البشریة الله اعلم بما علمت و اعلم و لا علمت و لا اعلم ای فرزند بعد از توسوء باطن طالب و قوع غلبات
غالب و بر مساق اسرار شهود صحیح پیدا شود از کمال احاطت نسبت کامل العقل و عارف النقل کرد و بحر علم عقل
فصل و جد جهد جدل تند هد و نقوی طاعت و عمل از حیطهٔ عقل او بیرون نرود و صورت چیست جویی طریق سلوک
وصل و توحید و اتحاد و وحدت صورت و ساوس هواجس میناید بخاطر حالا بطلان ندع قبل از وصول باین سعادت و پیش از
ظهور این کرامت بصور شاخ میمنود و اکنون حق بصورت بطلان میناید قال النبی صلی الله علیه وسلم
حسنات الابرار سیئات المقربین بهمه جا خاصه حق که چون عوام توبه و استغفار کنند لیل و نهار حسرت و ندا
جبار و رزند بهمه جا خوش قباب که عوام و خواص روزگار فاضل و جاهل تمارند سر ملامت و شماتت طعنه
بر جان عظم الدوله و کرم الحوله زنند اکنون مبارک که بنفی اثبات من غلت نماید حضرت مولانا سر نفعنا قدس سره نقل
از کتاب شجاع کرده مغفور باشد ان سبب بعضی از اکابر ان ذکر لا الا الله الا الله را ذکر عام و ذکر الله را ذکر خاص و ذکر هو را
ذکر خاص الخاص و حالانکه لا الا الله را ذکر خاص الخاص میتوانند گفت بود زیرا که بخلتی حق سبحانه و تعالی را
نهایت نیست و دران صورت هر ذکر را متصور نی پس در هر آنی نفر صفع میکند و اثبات صفع تا ابد الاباد من
از نفی و اثبات خلاصی نیابند شعر الکلام مختصر ماند که در اوایل اثبات اعظمیت اسم الله مکتوب شده و بتحقیق رسیده
اسم هو اشارت بحضرت ذات بحت ذکر الله ذکر مرتبهٔ جمالی باشد و ذکر هو ذکر صاحب مشاهده تفصیلی باشد که
در اثنای نصف النهار بودن مؤثر است الکلام و نثر حضرت مولانا سر نفعنا قدس سره العزیز مفرد تا کبر طالبان
حقیقت و سالکان سبل طریقت پوشیده نماند که هر نفسی که بر میاید مرکب از هو است باشارت بغیبت هو بت است
و هو یکی ایکاد حضرت الهیت پیش از سن در فصول پنج تحقیق یافته است که اسم است باء نهایت و او بیرآن الحاق یافته است
پس باید که صاحب پیش غافل نباشد که نفس او در آمدن و برفتن مشغول بذکر است هر گاه که حاضر بوده بر این
حضور خود را دوام نماید مطلوب بکمال و مرغوب طالبان دست میدهد و بسعادت جذبهٔ من جذبات الحق توازی عبادة الثقلین مستعد میشود حضرت سلطان الطریقت و برهان الحقیقت خواجه محمد باقی

فاخره

قدس سره بذکر هو مشغولی میکرده اند و در آمدن و برفتن پیش از ازاره بظهور میآمده و گاه باشد که اسم الله
مشغولی مرتکبوده اند و دران مشغولی عبد صوت بذوق تمام که میکنده اند و در کرده اند و نفس در هاکردن آواز ازاره میرآمده
و گاه بذکر حی استغال نموده اند و گاه مع حی الله میکنده اند این طریقه مشغولی را بتعلیم حضرت خضر علیه السلام
میکرده اند روزی در اثنان ذکر کشف پیوسته دیده اند که ملائکه ملاء اعلی بر کرسی عرش پاره مجلس نشسته
پاره دور او در قیام استاده بهمین طریقه ذکر میکوینده السلام و نثر حضرت مولانا سر نفعنا قدس سره العزیز
مفرد میفرمایند بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست از ثمرات این اسم مبارک عجب نیست که ذرات وجود پیکار
بخود گویا بیدار و از بعضی سالکان طریقه علیه سنیه حضرت سلطانیه منقول است که کتابی با خود داشته اند
در اوقات مشغولی ذکر همیشه همراه میبوده است وقتی که همان کتاب را در میان مجلس مانده بوده اند اهل
مجلس ان کتاب آواز ذکر اره مشنوده اند السلام ای فرزند این ورد شکسته بند زمانه
بحضرت مولانا سر نفعنا قدس سره بیک واسطه مرتبط میشود باین طریقه حضرت مرشدنا مولانا جمالی در سن
دوازده سالگی بعنایت ازلیت ارادت ایشان در آمده تعلیم و توجه از ایشان کرفته و چند سن کاه و حیفه اوراد قبول
ان ایشان بوده اند و بسیار خوش وقت خوش حال بوده اند و در همان سن مبارک مذکوره پیکاهر و جمعه
و پیکاهر و شنبه را نذر کرده بوده اند که درین دو پیکاه و ضیفه ذکر باطن باشد و در پیچ پیکاهر دیکر مناظره
و مناقشه و مطالعه مکروه اند مکتوبات حضرت قدس سره نزد عوام و خواص از علماء و صلحا ازین وجه
تبرکا ابرادی نمایند و دیکر اینکه در زمان این درویش و بلده بخارا اجماع الله تعالی الا نادرا الیوم العظیم
امیر صالح و عالم و متقی و غازی عجب العلماء و مخلص الصلحا مشفق السلاطین امیر الخفقان سلطان الامراء و سند
الکبرا حضرت شاه مراد خان زید توفیقه و عدد الخفق مهرا و کار اره کرده اند و از علوم باطن
نیز بهره مند اند جواب معقول و محبوب از هیچ عزیز نشنیده اند از کار مهاره را منع کرده اند فرا الواقع
ممنوع شد در هیچ بلده و قریه که در تحت حکومت آنحضرت بود از کار اره ممنوع بود حضرت ارواحنا

کنز از انبیا علیهم و علی نبینا الصلوة و التسلیمات و حضرت ارواح و غیرانا و لیا مشایخ قدس الله اسرارهم و حضرات رجال الله چون خضر و الیاس علیهما السلام و قطاب و ابدال و اوتاد و نقبا و نجبا و غوث و غوث الله تعالی علیهم اجمعین این بنده کمینه را اجازت و رخصت کامل داده مختار السلاسل گردانیده و اذکار جهریه و خفیه و افکار صحیحه و آداب طریقت و لوازم حقیقت تسلیم داده صحابی سلوک و سلسله سلطان طریقت گردانیده و آن مسلک موهوبیه حضرت حق سبحانه و تعالی سلطانیه نامزد منصوریه نام نهاده و فرقه پوشانیده و تکبیر گفته و دعا کرده اند از و تا کنیز الانعام خواسته و طلبیده ام مسلک مذهب موهوبیه را بمشیت عرشانه بیان فرمایم ای فرزند این مسلک جامع السلاسل و این مذهب جامع المذاهب و آن سلسله جامع السلاسل انشاء الله بیان کرده و فهم من عنوان الکلام کیفیت نحله لکا المسلک و نحله هذه المذاهب و هذه السلسله معلوم باعلام عینی و ملهم بالهام باین کمینه در دوش این کتاب بدانند که اسم از اسمای الله الاعظم از بعضی کتب و در اعظمیت برابر باشند اما بلکه اسم از اسمای الله را خاصیت مخصوص و فضیلت معلوم است اسم در خواص مخصوصیه خوش اشرف و اعظم از اسمای دیگر است اما عدم اجابت از نقصان صاحب نیست و دلیل این کتاب که از زمان ما تقدم تا بان هر یک از اولیا و انبیا و مشایخ و علما و صلحا قدس الله اسرارهم باسم از اسمای ذکر کرده اند علی قدر قطع حجب تجلیات و دولایات و کمالات و مقامات و مجاهده و مکاشفه و مشاهده و غیرها و انوار و الکیفیات روی داده از نتایج و ثمرات و الله اعلم انبیای نبینا و علیهم الصلوة و التسلیمات صاحب دعوت و عالم اسم اعظم بوده الی وقت ظهور و القابلیت و التاثیر و غیر ها حضرت مکرده اند و از الله تعالی امر غایر میشنیده اند و غیره از امور الله تعالی طالب صادق که علما را در اسم اعظم خلاف است جمع برانند که هیچ یک از اسمای الله اسم اعظم نیست از بعضی بلکه همه در اعظمیت برابر اند بعضی اسم اسمای الله تعالی اعظم است از بعضی و طایفه را دلیل است بر دعوی خود و اما طایفه که نفی اعظمیت میکنند دلیل ایشان این است که میگویند اسم کلمه است مرکب از حروف مخصوصه که وضع کرده اند بر آن معنی که بآن شناخته شود و نزد اطلاق بآن اسم

بر آن بعد بر هیچ یک از حروف نه اشرف و اعظم باشد از اسم دیگر بلکه شرف اسم بسبب مسمی است و اشرف موجودات و اعظم ایشان حضرت باری تعالی است و جمیع اسمای او دلالت دارند بر ذات او و سبحانه هر اسم باعتبار صفتی از صفات کمالیه پس جمیع اسمای او اشرف و اعظم باشند نسبت بیکدیگر لیکن صفتی که بعضی اسمای او دلالت دارند بر آن اشرف و اعظم است از صفتی که بعضی دیگر دلالت دارند بر آن چنانچه صفات جلالیه اعظم است از بعضی اسمای حسنای آلهه بخلاف صفات جمالیه چنانچه در میان صفات مغفرت و خواصیکه در ذوات حروف یافته نمیشود موجب تفاوت تفصیل این سخن بعد ازین میاید ان شاء الله تعالی مخفی نماند که در مشکوة از سنن ترمذی و جامع ابو داود آورده بسند صحیح از بریده بن خصیب اسلمی گفته است عن بریدة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول اللهم انی اسالک بانک انت الله لا الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد فقال لقد سال الله باسمه الاعظم الذی اذا سئل به اعطی و اذا دعی به اجاب رواه الترمذی و ابو داود و در کلام نیز حضرت مولانای مذکور فرموده اند تا آن طایفه که اثبات اعظمیت بعضی اسمای کنند نسبت بعضی اسمای الهی سخن ایشان در بیان مطلب آنست که هر اسمیکه از اسمای الله دران تعظیم الله تعالی بیشتر است آن اسم اعظم است از اسمیکه دران این تعظیم نیست مثلا اسم رحیم اعظم است از اسم رحیم جنابی بجهت آنکه در اول اسم اعظم است از مهیمن زیرا که حق سبحانه در صفت خالقیت شریک ندارد بخلاف مهیمن زیرا که مهیمن شاهد صادق است و در صفت شاهدیت و صادقیت خلق شریک دارند حاصل کلام طایفه اولانست که چون فضیلت در اسمای ذات مکرر باعتبار مستمر و مستمر همه اسمای حسنی یکسان فضیلت در میان اسمای نباشد و حاصل کلام طایفه ثانیه منع حضرات این است حاصل آنکه خلخالی در شرح مصابیح گفته است خواص حروف و آحاد حروف نزد شیخ منوط بوده جنابی است بقا نوشته شده خواص حروف مجهول طویل المزل است ان شاء الله تعالی اگر وقت مساعد در مرتبه لایق آن تحقیق آن خواهم نمود مخفی نماند که علامه رازی قدس سره در کتاب لوامع البینات

آورده است که علما را در اسم اعظم خلاف است بعضی گفته اند که اسم اعظم در میان اسماء الله متعاس نیست بلکه بنده
خدای تعالی را بهر کدام اسمش یاد کند و قتیکه مشغول باشد در بحر معرفت او تعالی و باطن بسالک بمثابه متوجه
بحق سبحانه و اندیشه بتمام از ماسوی الله تعالی منقطع و منفرد شده باشد و حقیقت جامعه بکل از ماسوی
فارغ و آزاد گشته باشد چنین بجا بدا کر توجه و بهزار کوشش جویدان اسم او را اسم اعظم و در آن حاصل شود
و بعضی بر انند که اسم اعظم متعاس است این جماعت دو فرقه شده اند فرقه میگویند که اسم اعظم معین است
لیکن غیر از حق سبحانه و تعالی بهیچ احدی ندانند و نشناسد و هیچ مخلوق بران اطلاع نیست و فرقه دیگر
میگویند که اسم اعظم اسم معین است انبیا و اولیا و بعض علماء محققین بران اطلاع دارند که و آنی قرینه
نانه را خلاف در اینکه اسم اعظم از اسماء الله کدام است و در آن سه اقوال است یکی از علماء و عرفا منقول است
و هر طائفه یکی را اختیار کرده اند و بران دلایل و براهین اقامت نموده اند چنانچه گویند اسم الله است قیل اکبر
و قیل اسم هو و قیل الحی القیوم و قیل کهیعص و قیل بدیع السموات و الارض و قیل ذو الجلال و الاکرام و قرآن نیز
تمام الکلام ای فسر زند از حیطان تر تیب بسم الله الرحمن الرحیم تمام دلالت بر مراتب العلیا بیرون نیست و بنود
بواسطه این پنج اسم یعنی هر دو لالت و کمالات و تمام احدیت و رضا بر هر کس مطوی مرموز است بحالت
اعتبار بوده بعد از یافتن شرایط وجود او باز بهمان حالت اعتبار بحضرت واهب العطایا که واجب الوجود
مطلق است پیدا کرد و در مرتبه از مراتب معینه در مظهر کثیر الآیات کما امر ظهور کند پس از اجزاء هستی
خویش که الله تعالی به صفت از صفات بعلم حکمتش تر بیت و تجلی کرده در آسایش ولایت و کمال و کرامت
و جمال و عزت و جلال نگاه دارد و در این عالم با اهل عالم بیک کبر از ایما عبودیت و بیک صفت از صفات
علمیت نشنیده داده نشنه و مشاهده کرد اینند پس از دانستن این مختصات تفکر و تدبر داده مشود
در اسم الله الرحمن الرحیم به اسم بواسطه تجلیات و دوام بافته این به اسم ولایت کما لایاید بتفکر بواسطه تجلیات
ذات الوهیت و ولایت علیا و بواسطه تجلیات و دوام بافته ولایت خبیثه و محبوبیه کما لایاید بانشاء الله تعالی

یذکر بالتفصیل عن قریب حضرت مولانا بنده گوید منوط بانند بدان ای طالب صادق که رحمان و رحیم مشتق از رحمت
رحمت بمعنای رقت قلب است و انعطاف یعنی مهربانی که مقتضی تفضل و احسان است گویند رحمت را
مبدا است و منتهای مبدا آن رقت و تمرد است که از قبیل انفعالات است و منتهای آن بفضل و احسان
است که از قبیل فعل است و چون این هر دو را بر رحمت وصف کنند مراد مبدا باشد یا منتها باهر دو آما چون
حضرت الله تعالی و تقدس را بآن وصف کنند البته مراد منتها خواهد بود پس زیرا که حضرت واجب الوجود
رقت نه از نامتناهی الانفعال منزه است در تحقیق اورده که معنی رحمت اراده که حضرت حق سبحانه و تعالی
بایصال خیر و دفع شر و اگر این اراده نبودی هیچ موجودی از کتم عدم بعرصه وجود نامدی زیرا که
آن زمین عباد از ایصال خیر و جود بموجود و دفع شر عدم از کرم و این بر الله بر رحمت از صفات
ذاته باشد و در نفسه طوالع اورده که اگر رحمت را اراده خیر کرند از صفات ذاته است و اگر ایصال
خیر بغیر مستحق و ترک عقوبت از مستحق از صفات فعلیه باشد و بعضی گفته اند که رحمت بسه معنی
آمد اول عفو و مغفرت و دوم کما فی قوله تعالی اهل ان یتقی و یغفر لا تقنطوا من رحمة الله ای مغفرته و دوم
عافیت و سلامت کما قال الله تبارک و تعالی اهل من ممکنات رحمنا الله ای عافیته سوم رزق
و موهبت کقوله تعالی قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی ای رزقه پس رحمان رحیم بمعنای آمرزنده
و عافیت دهنده و روزی رسانیده باشد و بعضی گویند رحمت رحمان بمعنای روزی دادن
بر زق عموم دارد بنیت نیک و مومن و کافر و رحمت رحیم بمعنای آمرزش که ان مخصوص باهل
ایمان است و در هر دو رحمت عام و رحمت خاص یعنی عافیت منقسم است بعافیت دو قسم دارد یکی عافیت
دنیوی دیگر عافیت اخروی کافر ظاهر و بنا بنا شر رحمت رحمانه عافیت داده تا حدی دنیا را
بهشت ایشان ساخته که الدنیا سجن المومن و جنة الکافر مومنان را در آخرت بنا بر
رحمت رحیمی عافیت بخشیده عافیت کافران عافیت فانی و عقوبت ابدی بود عافیت

عاقبت جاودانی بود و فراغت سر مدت بیت مده بر جهان فانی جهانیانرا ۲ بخشت دو پیه روز از برهم ابوبکر نر
ای طالب صادق لفظ رحمن خاص است بر غیر حق سبحانه اطلاق نمیکنند و لفظ رحیم عام است بر غیر حق سبحانه
اطلاق میکنند لفظ رحمن اگرچه خاص است معنی او عام و لفظ رحیم برعکس او است بدانکه در مصحف امام
لفظ رحمن را بالف نوشته اند بلکه در همه مصاحف نشر بالف نگتوب است نکته در آن است الف
در اصطلاح صوفیه دلیل است بر اسرار هم اشارت بتعیین اول کرا حدیث دانسته است چون حضرت
سبحانه و تعالی بر همه رحمانیه منقطع وجود عالم است عالم کثرت را بظهور آورد و در پرده کثرت
بجلالت پیله حدیث دانسته را میتوره کرد و اینرا چون الف از صورت لفظ رحمن از برای اشعار کرده است
بر این نقطه این معنی را گنجایش نیست تفصیل این مجمل ان شاء الله تعالی در مقام لایق تفصیل داده
خواهد شد و بعضی بر قرطاور آورده که بعضی این اسم را غیر مشتق گفته اند بجهة آنکه از ایجاد مختص است
بالله تعالی و اگر مشتق از رحمت بود بر موصوف انفعال یافتن رحمن بعبد گفتند رحمنا بک رحیما
بعباد گویند ضعف این دلیل ظاهر است زیرا که اختصاص مناقر اشتقاق اصلی نیست و عدم
انفعال بر موصوف بنابر اختصاص است که سبب آن اختصاص بمنزله علم شده و معنی صفتی منظور نمانده
جهة دلالت داشته باشد بر عدم ترتب اصل وضع قول اصح این است که مشتق از رحمت است و از اینجه
سبا نوشته اند و بعضی بران رفته اند که رحمن اسم غیر مشتق است و دلیل بر این قول آنکه ترتیب اسم
رحمن را در دعا بالیت کنند انتیتند جنانکه از مضمون آیت قالوا و ما الرحمن و مضمون یکفرون بالرحمن
فهم میشود و اگر نه بایستی که غیر بانرا اشتباه نکنند و زجاج در کتاب معانی القرآن آورده که اسم
رحمن بزبان زبور بعبرانی و رحیم بعربی و اصح آن است که رحمن نیز اسم عربی است اما تو در روایت منکور نوشته
و بعضی از اهل کتاب مشهور و در اخبار آمده که عبد الله ابن سلام گفت که یا رسول الله در

و ادعوا الرحمن نیز خواندن او را بنام الله خواهید خوانید بنام رحمن که این هر دو نام خاص است و او را
اسمای بسیار است و صفات علیا بی شمار است هر که دهر او را بنام خواند و هر طایفه او را بصفتی دانند
بیت هر کس که بهر نام ترا در بن کوی ۲ بستایش تو میزند زهر سوی ۲ هر طایفه بخصوصی ۲
خوانند ترا بلفظ کوی ۲ مرغان جمن بهر صباح ۲ خوانند ترا باصطلاحی ۲ که بادهٔ که جام خوانیم ترا
نه دانه که دام خوانیم ترا ۲ جز نام تو در جهان چیزی نیست ۲ ایا بلدم نام خوانیم ۲ ای بعضی بعضی جانی
بهر صبان کرده جباب افتاح ۲ ای بالطاف رحمن شب بروز ۲ در دل زنده دلان مهر افروز ۲ ارجمندی
دل هر زنده ولی ۲ سر خ روی دو هر جا جمالی ۲ جرم بخشنده بخت بنده ۲ در بر روی همه بگشاده
پرده عصمت کحل بر پنهان ۲ جله رحمت جونیس کنعان ۲ خانه نخل ز تو جشمه نوش ۲
دانه نخل ز تو شهد فروش ۲ لب پر از خنده ز تو غنچه باغ ۲ داغ بر سینه ز تو لاله داغ ۲
غنچه شاد ز باغ تو نیم ۲ لاله سان شسته خو داغ تو ایم ۲ هر که دل ز تو دلخوش باشد ۲ هر چه در
غیر تو که دیدم کرده توست ۲ هر چه پرورده پرورده توست ۲ جنبش طلعت خود پرده نشر ۲ پرده دار که
با پرده بهی ۲ با تو بر سلسلهٔ عالم زن ۲ سلسلهٔ بر هم زن ۲ هر چه بر چیده بود زندانی
همه ز آینه ایستی بزدای ۲ تا بنشانی از فزون زهمه ۲ بنگرم روی تو وی پردون زهمه ۲ آرم
از رنگ سوی بی رنگ روی ۲ یابم از کاشن بی رنگ بوی ۲ مخفی نماند که حضرت رحمن الدنیا
والآخره در حدیث قدسی میفرماید رحمتی وسعت کل شئ مراد از این رحمت رحمانی
بود که منبض وجود عالم است که منبعث شده جون نفس از باطن وجود و منبسط شد بتنفس الرحمن
و متفاض و منبسط شده بر جمیع حقایق ملکوتی و صورتهای ناسوتی ظاهر شده و در مراتب تعینات
نور و تنوعات چه در کون مظاهر مختلف نور ظاهر شده آن نور با انواع ظهور
حق نور و تنوع ظهور شئون عالم ۲ توحید همین است و دیگر وهم عزیز فرزند العلام ای فرزند

صبا خلق باشید زنهار از برای دنیا دون نشوید و از برای دنیای دون نشوید پاکیزه و دست بر نور زید که
دنیا فنا است فتنه مقتضی بسوی نزاع است نزاع مقتضی بسوی کدورت و همت منظر رحمت حق باشد
و از رفتن مرد خلس نشوید و با مدد مرید شادی نکنید زنهار مناسبتی با مریدان پیدا
سازید و حقوق شرع از دست ندهید و بر روی طریقت امر مطل نگذارید تا که نفوذ ثبات
با مریدان پیچه بخشد ای فرزند این تحقیق از برای این است حضرت خالق یکتا و قادر بی همتا
در ازل الازال در عالم ارواح بحکمت کامله خویش بعضی را بعضی مناسبتی داده است تا
بمقتضای آن مناسبت در این عالم متجانست پیدا شده با همدیگر تمایل و الفت ورزند موفق
حقایق کاملیت بحکمت سبحانی قدس سره در نظر مریدان در نظر صحیح نقش بندد و تعلیم و توجه
در طریقت معرفت در دلها نگارد و دولت را که در عالم تقدس و اطلاق بحسب روحانیت
تناسب و تمثیل نداده است در این کارخانه سخن و بنا و تدلس و تقیید پدید نشده تناکر و تخالف
افعال و احوال ایشان نشان نشده از نشأت صاحب نظران و از نشأت دیده بینان خالی و مجرد
مانند پس مدار کتاب در کتاب اضافه و استعاضه بمناسبت اذکیه است در این مقدر ظهور نیابد و در تکمیل
و ارشاد و اهمال مناسبت کار کرد کند ای فرزند انکار پیدای است در اثبات خصوص حق تعالی را بلیه
دارد هر چند نسبت البوة و بنوة و استادیت و خدمت در میان باشد مناسبت پدر و مریدی را
معدوم میدارد زیرا که تا کفو پیدا نشود تناسب و تجانس و تعارف کفو نبود بلکه هیچ نبود و
هذا اصول الاسرار و اصحاب الاخبار و اقوال الابرار حضرت دیان علی الاطلاق دوستان خود را که
انبیاء و اولیاء اند بعصمت و محافظت نگاه دارد و مریدان صاحب عناد و انکار را بحوالی
صور کرفتار سازد از وصول بحقایق محروم ماند و از خدمت دور تر گردد و همان
سعادت بعد بیت عناد و انکار و استکبار کمتر کند از اتمام فیضه تا بعناد این سلسله را انکار آرد

ای فرزند هر که با جمال الله دور صورت سهل است و کدام طالب صدیق که ربط قلبیه او را کامل است
در خدمت حاضر است و بر پله روی طریقت شاغل و قابل و مایل و ناظر است زنهار از برای دلبس
مانده کان طریقت حضور و صحبت و آداب سلسل و مسالک اکابر دین قدس الله اسرارهم
بسیار قوی و کرم دارد تا که بهره یافت این دایره عزیز انسب قدس الله بالسرهم الاقدس
بسر امر مرید به سعادات ابدیه برسند و از بزرگان این خاندان کردند زنهار که فایده عمر
منوط بهره یافت هاس صحبت است و کرنه بالکلیت محروم و ناامید مانند ای فرزند نفوذ و اثبات که
در این طریقت است نه ذکر بوالهوس نیست باندک تنبیه قانع باشند بلکه هر یک چون الله الغالب
همت را مقرر دارند فطرت اصلیه که قابل کرامات کبیر و فنا با پیر است امید است بالمره با سوای او مسلوب ساخته
بغیر افعال رزیله و صفات و همیه و اکتسابات از هشتش ایران که اصول او غناصر است و از همیات
اسماء و سلطنت او شیاطین است بجا رو به کلیه لا بعد ازان ضبط حال و استعداد اصلی خود کرده
بکلیه الا الله حضرت رب الیوت را لقدست ذاته و تنزهت صفاته اثبات کنند و فنا که نفوذ اثبات
شیخ و مرید فریفته لذات شهوانیه شوند و حظات بدنیه و دنیه نشوید بدستیاری حضرت جلت
و عظمت الآله ماضی و استقبال و حال یکسان کردد از درجه مسلم الثبوت بمرتبه عین العین
الیقین ترقی نمایند و بهر همت که دارند چون قافله محققان کامل صوفیه ذکیه او صل الله انفاسهم
الیقین بر کات همتهم و رز فنا مرتبه بقا عنهم بر حضرت حق نمایند فنا، حالا و صلیه را فاضه
بالمره فراموشی و عدم شعور که دولت باکرامت است نیز در قید نفوذ و آورده و ساز
بعاد کمالا اصلیه را که متفاوت المراتب چون ولایت صغری و ولایت کبری علیا و ولایت
عظمی و غیرها کمالات انبیاء و علوم رسالت رسل علیهم السلام بنبوة الانبیاء و علوم رسالت رسل علیهم الصلوة
والسلام در مرآت اولیاء الله رفع الله همتهم پرتو زنند در جانب اثبات ماخذه

نایب قدم باشند لس سیر باید نمود تا طالبان حق جل وعلی در ربقه اهل سلوک و سلسله در آمده
بمقامات بسیار و منازل بی شمار استعداد یافته از جمله خواص متمکن گردند و جویای موجود حقیقی
طریقت بافضای مطالب و اعلاء مقاصد که عدم حجاب زمانیات است برسند زمان ظهور عالم
امر و خلق زمان صداوند است بر یکی چون کشف خواص امت کشف افتد آمین الحمد لله رب العالمین
ای فرزند دلبند اس سر که بهنجام ورجز که میکشم تا بندگان قوی الهمت و رفیع الارادت
طالبان صعد باشند از تحت تصریف زمان برآیند اول و آخر و ابد را بنظر یکی بینند از مضیق شر بیت
بالکلیه های باشند بصیقله توجه صدر نقوش انتباه از نگار دل را زدوده پاسبان دل کنند بیت مانند مرغ
باشان بان بر بیضه و پاسبان بیضه دل زاهدیت مبنی و شوق و تشنه ای فرزند محرم اسرار آلهی و
سالک مسلوک ناسناهی سعی کنید سالکان ربانیه طالبان حقانی که هستند بجانفشانی طریقت
تشنید بخدمت حضرت لانا یعقوب چرخی قدس الله سره العزیز در تفسیر قل اعوذ برب الناس بحقوق مفوض حضرت
ای الهی پناهی رسالت و پشتگاهی صلی الله علیه وسلم حذر فرموده اند ذکر کالتقوی الاسد الحدیث
یار بد بد تر بود از مار بد بیمی از صحبت مخالفان مباش و مردانه بجاهل پناه طلبیدن از خود و ریاست
و من بد تر از آن صحبت این بی دولتان تاثر کند عمل و شریعت غرا و ملت بیضا خلاص در
طریقت بنوی و سلوک مصطفوی بهتر است از دولت بر دو بعد ازان هزار ریاضات و مجاهدات و کشوفات
و فتوحات ظهور کند حذر ریاضات و طاعات استدراج و مکر است همین است حکم مفتیان اهل قبول
و علمای اهل یقین از یاران موافق و طالبان صادق و سالکان مهدی و عالمان
اهل مسایل که باعث تفکر و تذکر میباشند و بسبب اشتغال و ذکر متعال میشوند شاید متقاطعین
نمودن و نباید تباعدت خواستن کرعایت سلوک و سلسله همین است بیت خلوت از اغیار باید
پوستین بهر دراید نه بهار علت لازم این خاندانیست تا بآن وقت حضرت حق بجانی و تقا

بلطف ابتدا و بکرم بی منتها جنان بخود مشغول سازد که خود سالک در میان نگنجد آن زمان
باین سالک مفرد مهلک نیست دنه شود در مملکت وجود سالک جز حق تعالی مالک و متصرف هیچ
چیز نگردد و حضرت پیر اعظم اگر نوعی غلبه مفرد نموده اند بیت من بجای میروم کار نجام قدم تا خود
شغل میورزم را آنجا دم نامحرم است ای فرزند طریقه نقشبندیه انتباه چهار است اول لا اله الا الله
دوم لا اله الا انت سیوم لا اله الا هو چهارم لا اله الا الله عدد چهارم لا اله الا هو و این چهار کلمه نقشبندیه انتباه در تعلیم
از اول تا بحال عدد مراتب تعلیم دهند اما در تعلیم اذکار اخفا تنها لا اله الا الله تعلیم دهند
بهذا مسلک من مسالک السلطانیه الناصریه المنصوریه الجهریه یقول علیه السلام لکل نبی مذهب و لکل
شیخ مسلک من مذاهبنا بنیه کیفیه تعلیم لا اله الا الله سر دو طریقه است طریقه اول این است که کلمه لا را
از تحت ناف بقدر دو انگشت که موضع لطیفه سر به بردارند تا بر موضع سینه که مقر لطیفه
نفس است و اسم آله را از سینه بجانب راست تا تحت دو تا و رقه شکسته جای لطیف روحیه است
ضرب زنند و کلمه الا را از جای لطیف روحیه بموضع لطیفه نفس قرار دهند و اسم الله را
از انجا بموضع که محل قلب است در جانب چپ زیر تحت تا و رقه شکسته است بشدت تمام زنند
طریق توجه چنان قلب لا اله الا الله کیفیت تعلیم دارد طریقه دوم این است که کلمه لا را
از مقر شیطانیکه معدست تا بمقام ضمیر که قرار گاه عقل است ببرند و کلمه الا را از قرار
گاه عقل بجانب تا ناخن دست و پا ضرب شدید نمایند و کلمه الا را از آنجا بعزم از ناخن
دست و پا از راه از قرار گاه عقل بمقر شیطان معدست مشدد بزنند و اسم الله را
از مقر شیطان از راه قرار گاه عقل بجانب چپ تا ناخن دست و پا بکمال شدت الا شدید
نمایند کیفیه توجه انجا نیز کیفیت تعلیم دارد شغل تا باین توجه صدر مطلق تا بآن زمانیکه
سالک بمرتبه اطلاق رسید بعد از مرکز معید باین اطلاق سجود کند مرتبه بی رنگ و بی

صفحه

او را
او صاف حمیده و اخلاق سنیه سالک گردد کوید او را ران شنود او را رود او را رود و پوید او را پوید و بیند
یعنی تمام افعال او باشد یا از و باشد و هر احدی او را بیند از تمام صفح خود داند بعد از تحقق این
مرتبه ذکر تفصیلی توحید معرفت الله مبارک ست از برای تحصیل توحید معرفت جبار تعلیم لازم ست که افتتاح
سیر تفصیلی بوده باشد انتتاح سیر اجمالی ذکر زبان بود و آخر او توحید مطلق اول تعلیم رابطه بهدایت
و تعلیم مراقبه تفکر و دوم تعلیم رابطه معیت و تعلیم مراقبه تجانی سوم تعلیم رابطه هویت و تعلیم مراقبه رضا
جبار تعلیم رابطه حبرت و تعلیم مراقبه فنا و البقا و الرابطه الهدایه هر توجه المرید بجناب حضرت الرشد
یا تجانی و صورت سترا و علنا و المراقبه التفکر هی الملاحظه فی صفته الله تعالی انفاقا کان او انتسابا
و الرابطه المفیده هی العلم الحاوی حالته محسلة فی کل الحالی و الزمانی و المکانی بالعلم و العدد و غیرها من الصفات
علی سبیل الحلول و الاتحاد حتی یحصل عدم الشعور بالغیر الی غیر الله تعالی المراقبه التجانی و هی الاسماء الحسنی
حضرت الحق جل و علی و ما دانی من لوازم المعبودیت و الاعانت و الهدایه و غیرها من صفاته السنیه
و کمالاته الکثیره الرابطه الهویت هی تذکر المخلوق خالقه بدون الملاحظ فی صفاته البشریه الامکنیه
و الجهدیه هی موجبا الاستغفار و الجهد و بدون التفکر فی صفاته الفعلیه المتعالیه الذاتیه و بدون
السؤال عند الله تعالی من الحال و الجلال و غیرها المراقبه الرضائیه هی طلب المطلق عن الله سبحانه
و تعالی بتفویض الامور الیه المتعالی الرابطه الحبرت هی تذکر الصبر و محبت المحبت مراقبه فنا و البقا
هی عدم الشعور بالغیر و ایکانه و صفاته جل و علا ای فرزند هر کسی را که توحید معرفت الله حاصل کرد
او را در عالم غیب و شهادت بهفده ایکا خوانند اول تائب دوم متغفر دوم ذاهد و متقی سوم صابر
و قانع و جهار م متوکل و غریق پنجم ذاکر ششم متفکر هفتم مبارز هشتم متوجه نهم شاکر
و هم راضی یازدهم اصحاب لوائح و دوازدهم اصحاب لوامع سیزدهم اصحاب شوارق جهاردهم
اصحاب طوالع پانزدهم اصحاب طمس شانزدهم اصحاب مکاشفه هفدهم اصحاب مشاهده ای فرزند

تا طالب از زده مقام و از هفت دایره عبور نکند باین ایکا میرکه مذکوره موصوم نکردد و الاول مقام التوبه
و الاستغفار التوبه هی الرجوعه عن الاثم او عن الغفلت بالندامه و الخشیه و الاستغفار مسئله الغفران
عن الحق بوجود العصیان او البطاله الغفله عن ذکر الله تعالی الاثم اشان ظاهر هو ما تعلق بالظاهر
کالسرقه و الزنا و باطنی هو ما تعلق بالباطن کالبغض و الحقد و الکبر و الثانی مقام الزهد و الورع الزهد
هو الاجتناب عن آمال الدنیا و ما حویها و التقوی هو الاستقامه فی الشرع و الاحتذار عن التجاوز
و زجر جده بالزیاده و النقصان و الثالث مقام الصبر و الشکر الصبر هو سطیم ما انزل الله علی العبد من
الحسن و النعم و الشکر هو الشروح بما اعطاه الله تعالی للعبد من القلت و الکثره الرابع مقام التوکل و التو
التوکل هو الاتکا علی الحق و التوکل هو الزوال عن الحق الخامس مقام الذکر هو انسان طاهر
هو تذکر ایاه من ایکا الله تعالی بلسان الفصیح بالذوق و الشوق و الاشتیاق و باطنی هو تذکر القلب
بالانکباب و الخشیه او بالهیبه و الاستغراق و السادس مقام الفکر هو التبحث و التجسس و التفحص فی الآلا
و النعما و الآثار و الایکا و الصفا و السابع مقام المعرفه هو انسان یسفر الی الله و هو عبور
عن ماسوای الله تعالی و بنده السفر مشتاه و سفر الله و هو تحیر العقول فی تفوت الجمال و الجلال
و هو غرمشتاه و الثامن مقام التوجه و هو توجه الوجه بالتولا الی الله توجه بالکلیه
و التبرا عن غیر الله خالصا لله تعالی و جل التاسع مقام الشکر هو ما اعطاه الله من
الثقال و الجمال و المال لا مستحقه و العاشر مقام الرضا و هو تحسین ما خلقه الله من کل الوجه
بوجه الحق الدایره الاولی هر دایره فنا و عنصر الثانیه اصحاب الطوالع الدایره
الثانیه هر دایره فنا و عنصر المائیه اصحاب الطوامع الدایره الثالثه هر دایره
فنا و عنصر الهوائیه اصحاب الشوارق الدایره الرابعه هر دایره فنا و عنصر النار یه
اصحاب الطوالع الدایره الخامسه هر دایره فنا و لطیفه النفس اصحاب الحضره

الدایرة الی آویسنه ای فنا، لطیفة القلبیة اصحابها اصحاب المکاشفة الدایرة است بقیه هر دایره نا
نفس الناطقة الی الله تعالی اصحابها اصحاب المشاهدة ای فرزند کسی را حقیقت مقام توبه میسر شود
خمار کبر و زر کردد و بواسطه نظر او خشک برکت دهد و کسی را مقام زهد و تقوی میسر شود و اشتهای طعام
و سکاشفه ی کرم رود و بهد نه عرش و نه فرش و نه لوح و نه قلم و نه کواکب و سیاره و نه
و نه دو زخ ماند و عزیا من بحجابات الملک و غرایب الملکوت و کسی را حقیقت مقام صبر و ایثار روزی دهد
جمادات و نباتات و حیوانات و غریبا من الانس و الجن کاه مادی کوبان مدح کنند و کاه مردود و مذموم کنند
و کسی را حقیقت مقام توکل و عزلت روزی دهد صاحب اعتقاد کردد از ایشان بیزار دود از
زمین کیاه نروید جمیع مخلوقات عداوت دل او در حق تعالی نکردد و کسی را حقیقت مقام ذکر روزی دهد بخزانه
حق آرام نیابد و کسی را حقیقت مقام فکر کشف افتد صاحب علم لدن باشد و کسی را حقیقت مقام معرفت
کشف افتد روی بما سوا الله نکند و کسی را حقیقت مقام توحید روزی دهد محو از محال و بخار کار او باشد
و کسی را حقیقت مقام شکر روزی دهد پیش نهاد بامداد و افاضه مردم کوشد و کسی را مقام رضا روزی دهد
همه وقت منتظر برحمت حق باشد و کسی را حقیقت فنا عنصر تراب روزی دهد مرتبه انسانیه کشف افتد بقای
بدو نا بی کاهش کند و تردد مشاهده انوار عباد الله فی جمیع الاعیان و الاشخاص از نظر او لمحه بر نخیزد بحدی
حقوت تعقل نماند و با نفس مجنون پندارد و حیوانات متوجه و منانیه انس کردد و کسی را حقیقت فنا عنصر آب
روزی دهد مرتبه حیوانیه کشف الله تعالی عباده آن فعلی به برنخیزد کند و تابع حق باشد تردد مشاهده
انوار عباد الله فعلی با نه الامتیاز از انواع و فصول او خاصه مرفوع کردد و حقیقت حیوانیت در جبلت
نفس باقی ماند و همکلام حیوانات کردد و کسی را حقیقت فنا عنصر باد روزی داد مرتبه نباتیت کشف
افتد عباد الله قولی مشغول شود و کلام اللفظ صفت او باشد نور و انوار مشاهده انوار عباد الله و
از خواص حیوانیت مثلا ادراک و توهم و غریبا ماند و مناسبت نباتات پیدا کند و از هر نوع نباتات

موعظت و نصیحت شنود و کسی را حقیقت فنا عنصر آتش روزی دهد مرتبه جسمیت کشف افتد عباد الله اعتقادی
مشغول باشد و اصل خود را عدم عرف شناسد و از هر فوائق و مدارس جادات رموز ان معارف شنود
و در مدارس معانی فهم دو کسی را حقیقت فنا عنصر روزی دهد مرتبه جوهریت کشف افتد و اطمینان و اطاعت الله تعالی
باید بجز طاعت اقدار اشیاء دیکر حضور نه پسند بمقتضای محل شی برجع الی اصله با صول جواهر رسیده
متمکن باشد از اوصاف موصوفه بیرون صفه و از نسبت منسوبه بیرون نسبت عاری و ناموس نکند خالص لله
و کسی را حقیقت توحید الصفه روزی دهد مرتبه اطمینانیت کشف افتد بجزه حدیث حق در دل آنکس ثبوت
بخشد و نقش نه پذیرد و همین مقدار دانش طالب ممکن است و مطلوب واجب و کسی را تانس حقیقت روزی دهد
مرتبه جبروت کشف افتد و ما به الامتیاز واجب و ممکن برخیزد و شریعت حال این کس را معفو کذارد و کذا
ای فرزند آکاه باشید این کلمات مبینه و این مسطورات معینه مرتعشان زلال حقایق و مناهل
کمال دقایق از مرتشار فنع الغرر و از مبالغات شرح الصدر و نکاشته شکن در مورات فرج الحزین
نشد از بن وجه در دل افتاده که زیاده تر تفصیل این است توبه عبارات از رجوع غفلت است غفلت
بر جمیع انواع است اعم از ظاهری کفر و کناه کبیر است اخص در نسیان و دهولیت ای فرزند آکاه
باشید جمیع مشوقات و مهمات از طاعت بر طاعت حق سبحانه علی قدر اقتضای نشریت و قوه طاعت
او میت بر مجاهدات و مجاهدات و اتباع الایجاد الصفا منظ بودن است و مبتدا از طاعت
بر طاعت حق سبحانه نیت صحیح قلبیه کردن و بر اوامر و نواهی حاضر بودن است که این نیت صحیح دا کاه
بودن بر ضروریه نهصد هزار سال مقدم است بر مرتبه معطله و مندرک که این او قات طاعات
و عبادات بوجود نیاید و ذکر زبان هزار مرتبه معدوم بر نیت صحیح دا کاه بودن بر ضروری ذکر ابدالی
جنون صلوة و صوم و غریبا نهصد هزار سال مرتبه معدوم بر ذکر زبان است و ذکر قلبیه نهصد هزار
سال مرتبه مقدم بر ذکر ابدالی است و ذکر سر سه نهصد هزار سال مرتبه مقدم بر قلبیه است و ذکر روح

نهصد و دو هزار ساله مرتبه مقدم بر ذکر سریه است و ذکر خفیه نهصد هزار ساله مرتبه مقدم بر ذکر روحیه است
و ذکر خفیه نهصد و دو هزار ساله مرتبه مقدم بر ذکر خفیه است و ذکر سلطانیه نهصد هزار ساله مقدم بر ذکر خفیه است
و ذکر انانیه نهصد هزار ساله مرتبه مقدم است بر ذکر سلطانیه و ذکر حقیقت جامعه انسانیه نهصد هزار
ساله مرتبه مقدم است بر ذکر انانیه ذکر حقیقت جامدیت نهصد هزار ساله مرتبه مقدم بر ذکر جامعه
انسانیه است ذکر حقیقت احمدیت نهصد هزار ساله مرتبه مقدم بر ذکر جامدیت و ذکر حقیقت محمدیت
نهصد هزار ساله مرتبه مقدم بر ذکر حقیقت احمدیت و ذکر حقیقت محمدیت نهصد هزار ساله مرتبه
مقدم بر ذکر حقیقت محمدیت هر واحد از همین دوازده لطایف مذکور را هفت طبقات است که
بهفت نام موسوم است ذکر سلطانیه قلبیه و حب سلطانیه قلبیه و عشق سلطانیه قلبیه و اشتیاق سلطانیه
و شوق سلطانیه قلبیه و حضور سلطانیه قلبیه و شهود سلطانیه قلبیه هکذا ذکر سلطانیه سریه و حب سلطانیه
سریه و عشق سلطانیه روحیه و اشتیاق سلطانیه سریه و شوق سلطانیه سریه و حضور سلطانیه سریه
و شهود سلطانیه سریه و هکذا ذکر سلطانیه روحیه و حب سلطانیه روحیه و اشتیاق سلطانیه روحیه
و شوق سلطانیه روحیه و حضور سلطانیه روحیه و شهود سلطانیه روحیه و علی هذا القیاس الی آخر اللطایف
ای الی آخر لطیفه حقیقت المحمدیت ای فرزند هر واحد از این هفت طبقات معتبره بیان کرده شد
در هر یکی از دوازده لطایف مذکوره شنیدید و دانستید و ذکر هم گفتید متقدم بر متاخر نهصد هزار
ساله مرتبه مقدم است و هر واحد از همین هفت طبقات مذکوره در هر واحد از دوازده لطایف
مذکوره هزار تجلیات است از تجلیات صفات اثاریه و نهصد هزار تجلیات است از تجلیات صفات
اضافیه و نهصد هزار تجلیات است از تجلیات صفات افعالیه و نهصد هزار تجلیات است از تجلیات
صفات ثبوتیه و نهصد هزار تجلیات است از تجلیات صفات شیونات ذاتیه و نهصد هزار تجلیات است
از تجلیات صفات سلبیه و نهصد هزار تجلیات است از تجلیات صفات ذات و نهصد هزار تجلیات است از تجلیات

ذات الصفات و نهصد هزار تجلیات است از تجلیات الواحدیت و نهصد هزار تجلیات است از تجلیات ذات الاحدیت
و نهصد هزار تجلیات است از تجلیات ذات الوحدت و نهصد هزار تجلیات است از تجلیات ذات البحتیه
و میانه هر واحد از همین تجلیات مذکوره نهصد هزار تجلیات است از تجلیات مع الصفات جمالیه و نهصد هزار
تجلیات است از تجلیات جلالیه و میانه هر واحد از همین تجلیات جمالیه مذکوره و تجلیات جلالیه مذکوره
نهصد هزار ساله حجاب است از ظلمات و نهصد هزار ساله حجاب است از انوار پس بدانید و آگاه
باشید که متقدم بر متاخر در کل همین تجلیات مذکوره و ظلمات و انوار مذکوره نهصد هزار ساله مرتبه
مقدم است مقام توبه و استغفار نهصد هزار ساله مرتبه مقدم بر مقام فسق و فجور همچنانکه فسق اهل سنت
و جماعه نهصد هزار ساله مقدم بر فسق دیگران بود و مقام زهد و تقوی نهصد هزار ساله مرتبه مقدم
بود بر مقام توبه و استغفار و مقام صبر و قناعت نهصد هزار ساله مرتبه مقدم بود بر مقام زهد و تقوی
و علی هذا القیاس الی آخر المقامات ای الی مقام الرضا اصحاب فناء عنصر ترابیه نهصد هزار ساله مرتبه
مقدم بر اصحاب عنصر ترابیه و اصحاب فناء عنصر مائیه نهصد هزار ساله مرتبه مقدم بر اصحاب فناء عنصر ترابیه
و اصحاب فناء عنصر هوائیه نهصد هزار ساله مرتبه مقدم بر اصحاب فناء عنصر مائیه و علی هذا
القیاس الی الآخر ای الی تانس نفس الناطقه الی الحق جل و علا ای فرزند بدانید سالک
سابق و متقدم بحسب ربط و مراقبه نیز همین نسبت دارد یعنی نهصد هزار ساله مرتبه مقدم بر لاحق
و متاخر بود پس اصحاب هر ذکر و اصحاب هر رابطه و اصحاب هر مراقبه و اصحاب هر مقام و اصحاب هر فنا و اصحاب
توحید و اصحاب هر انس و هر اصحاب تجلی و اصحاب هر ظلمات که عبارت از قبض مبتدی و انجذاب متوسط است
و اصحاب هر انوار که عبارت از بسط مبتدی و از وصل متوسط است و اصحاب هر جمال و اصحاب هر جلال
نهصد هزار ساله مرتبه مقدم بر پست قدم سالکان و طالبان باشد هذا مسلکنا اما در بعض
کتب هفتاد هزار روایت کرده اند و در بعض کتب صد هزار روایت گفته در حدیث نبی صلی الله

صلعم انجنین آمده است قال النبی علیه السلام بین نور جلال الله و نور جلال [illegible] هفتاد هزار حجاب است اگر خواهی که بدانی که چند حجاب است نظر کن در اعمال خود هر عملی که در حقیقت مذموم است لازم است از و انکه توبه کنی و اگر توبه نکنی و وجود سالک تنگ است اسم از اینجا باشد لازم است انکه توبه کند و اگر تنگ است اضافه از اضافات است لازم است انکه توبه کند و اگر تنگ است فعل از افعال باشد لازم است انکه توبه کند و علی هذا القیاس هر فعلیکه و وصفیکه مذموم است لازم است انکه توبه کند ای فرزند گناه سالک وجود طالب است که رونده راه را از مقصد قاصد و مطلب را از مطلوب محجوب گردانند پس موجود شریف و اخلاق او مذمومیت هر چیز که ماسوای وجود مطلق است حجاب راه یافتن حق سبحانه و تعالی است جناب همایون حضرت رسالت شریعت محجوب به منزلت مخبر مکرمت علیه الصلوة و التحیة و التسلیم در هوای هویت چنان طیران نموده عنان براق برق جنبش محبت را بمهمیز شوق در میدان طلب مرکوز انداخته آرام و بی طاقت از شوق جنا مطلق بهیچ مقام اقامت نکرده اند با هیچ احدی و با الفت مجالس نگرفته اند تا دولت و مالکان محمدا با احدی من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین مرد شریعت آن است که بیا بیوشنگ انما یبایعون الله یافته اند با وجود همه این کرامت حق و عنایت بحق او انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة موده اند و از حق تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر خطاب یافته اند و بر خواص اصحاب خود رضی الله عنهم حسنات الابرار سیئات المقربین گفته اند پس ای فرزند حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم اتباع باید نمودن و در هر مقام آنرا متابعت باید نمودن و بهر تجلی بنا باید ذوق کردن قدم پیش ما نهادن خوب است و بهر منظر عالی النظر دل آزرد و از انتظار یافته است رسیدن مرغوب است ای فرزند اکنون آگاه و انتظار باش

و دانا باشید که بحقیق مقام زهد و تقوی کرده میشود و در این مقام بسیار عزیزان قدس الله اسرارهم بحسب قدر موقف راه رفته اند و سخن گفته اند زهد بر دو قسم است زهد عوام و زهد خواص زهد عوام این است که جمیع احوال از جاه و جلال و ملک و مال و عز و اقبال و حرمت و شوکت و رفعت و بسطت و التذاذ دنیا و اشتهاء هوا و اجتناب از همه چیزها که باین مذکورات متماثل است باجتناب پیوسته است و در پاداش جوینده زهد خواص آنست که باجتناب و در اجتناب نیز بسیار بجهت و تفاوت آخوت بجوید حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر گفته است که الزهد ترک ما یشغلک عن الله و شیخ شبلی فرموده است الزهد تحویل القلب عن الاسباب الی رب الاسباب تقوی نیز بر دو قسم است تقوی عوام و تقوی خواص تقوی آنست که بجز واجب الوجود در خیال نداشته باشد قال النبی علیه السلام الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله تقوی خواص آنست که خود را از اهل الله شمارد و بفقه گفته اند که زاهد آنست که زر و سفال را امتیاز نکند یعنی عدم وجود در نزد زاهد چون بسیار باشد قدر حقیقت نداشته باشد ای فرزند این مقدار باید دانست حضرت ذو الافضال و الاکرام بفضل کرم دولت و اقبال و جاه جلال زهد ضد زهاد نباشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ای فرزند بر زهد و تقوی که غرور انگیز شود و وسیله آن باشد هیچ بلا بدتر از این نیست که خود بین و خود رای شده کار شرع بهوا حس نفس نماید رسید طریقت گوید یا از شریعت و از مذهب جنید محجوب مردم دنیا آمیده مانده و هر طعام و شراب و هر لباس و پلاس که در شریعت و از سنت نبی مخصوص و در مذهب جنید محبوب است مخمور و نه آشامیده نه پوشیده و نه نشسته علما و صلحا و پیران و اصول را بر دقیق شرع غرت نورزیده و سلوک و سبیله گویان علوم شرعیه تحصیل نپذیرفته و خود را بصورت زهاد پیوسته و بسیرت همه باشد غزالی دلی که بسته بند حقیقت مجاز بیچ در نرسیده تا نماند از همه باز مجرد آن کز شرط ره یکتا نگرفتن بیرد و کون نکرد و ند غنم همت باز جوغنچه دهن بسته خوا

بخنده بجوهل خویشتن بیرون انداز ۲ تو بی محابا خود را نه زود و خام انداز ۲ بهر صحبت نه نهر دی
از نشیب فراز ۲ اکنون بتحقیق مقام صبر و قناعت کرده میشود صبر آنست که قدم مجاهدات را
در طاعات و عبادات ثابت دارد و هرچه بلذت صوری و حظ نفسی تعلق دارد ثبات پا زند و بهر اهل
محبت و اهل الفت و اهل صحبت است از خود منقطع دارد حدیث الصبر مفتاح الفرج است صبر
ظفر و فتح شبیع حدیث مشهور است فاصبر کما صبر اولوا العزم آیت است بس کسی که در ریخ امراد
و آه و کار و در رنج و علل نهار و در صوم و ایثار نفس خود را نگاه دارد تحکم من تشبه بقوم فهو
منهم از کبار اهل الله و اعاظم امت رسول الله باشند ای فرزند با فتاوین عزت و بر سیدن
ذلت و بر کثره الآه و بر کرفتن بلا ایمن باشید که خبر ایمن است و بر حضرت شما شیخ دهنده نرسد
مرخ و کندم و ارزن و قرها تالت جوار و اسپانک سرمایه ایشان و وجود و کالید فعالی نشود سنک
قوه بنا ظاهری بدهد و زر نادر بوطه کداخته نشود از کدورت عشق صفا نیابد و پروانه آتش در نشو
پسوزد با سم شافی نخوانند و دانه جنین کاه در زمین خاک آلود نشود و زنبور نمیرد و تا الم
کرم و پسری نخورد و زنبور نباشد و لاجین پاسبته نشود و در دست شاهان و صاحب دولتان
نه نشیند یعنی هرچه خوبست قناعت آنست که حالا قبل الموت را چون حالا بعد الموت نتواند یعنی
بعد از مردن و قلت و کثرت هیچ نسبت را کار نمیشود پس سالکان راه باید چون باشند که قلس کثرت اموال
و املاک النوع بنیابد و حالات قبض را چون حالا بسط و حالا هجر آن چون حالا وصل و حالات
جلال را چون حالا جمال و اند ای فرزند این عالم عالم اسباب است اسباب را مادام که کس زنده
معطل کذاشتن از جماعت باشد با تعریف اسباب خود را از قاعان تحرمون محراز تر چون و سقاط
و بیکار چیز نبود اکنون آکاه باشید که بتحقیق مقام توکل و عزلت کرده میشود توکل آنست که
جمیع مهم خود را در جمیع امور و احوال حق تعالی را وکیل و پا بسته و اسباب را صفیره صرف فهد آیت

حدیث

حق تعالی و علی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین این آیه همین معنی را افاده کند و آیت و من یتوکل علی الله
فهو حسبه الآیه نیز مظهر این معنی باشد و آیت و توکل علی الحی الذی لا یموت الآیه نیز هر همین معنی اشارت
بالبات را میدهد عزلت آن است که بجز اخذ سنت نبوی صلوات الله علیه وسلم و علی صحابه و سلم
و بجز اتباع طریقت مشایخ قدس سرهم السری ایشان جنبک نزدوند و السلام تمام بدکر از صحبت مکمل خود
مستقال ذکر را از و کرفته از مرآت جهان نمای خویش زنکار اغیار و غبار اخلاق و عوایق
از و دور کند بشرط آنکه بنود تو البته در خدمت مکمل و مرشد خویش باشد و رضا و خوشنودی شیخ عزلت
مریدان باشد و قتیکه خدمت کار و کمالات یابد کوشه کیرد و بالکلیه راه جوابس که مصداق خفته و شود و رست
مسدود کردانند اتصال اشارت بایکدیکر از میانه سالک و اغیار بردارد بیت تو بند از جوابس
پرازعیب ریب ۲ که ناز شهادت بری ره غیب ۲ در چشم کوشش زبانبر بوشند ۲ که هر یک بران در جون
غل بسته بند ۲ ای فرزند بی اجازت شیخ کوشه کرفتن حرام است هرچند کار و ذکار باطن سالک را
ملکه شده باشد و هرچند طلب ضایر و رکار و دل سالک مستولی شده باشد و اهل تفرقه دنیا و آخرت
بحضرت مرشد کذارد و کرنه صورت تخیلات و تمثلات در دل نقش بندد و این سبب کمراهی کردد
هذا مسلکنا بعضی از محققین طریقت و حضرت قدس الله اسرارهم از حدیث لی مع الله وقت
پسندیده کلب او صورت التماثیل موقف جنین کفته اند بیت جوابس از خانه دل که با صورت ۲ ملک را
جنین عبرت نفرت ست ۲ چه کوی تو در خانه دل که او ۲ بود منزل خاص اسرار هو ۲ ای فرزند
بسیار مشایخ قدس الله اسرارهم در باب توکل و عزلت سخنی کفته اند از این مسلک متزلزل نمایند
اکنون حاضر و آکاه باشند که بتحقیق مقام ذکر کرده میشود و ذکر بر دو قسم است ذکر فی الفناء و ذکر فی
البقاء ذکر فی الفناء این است که همه اوقات بنفی اثبات کنند و دل را از نشر خفر خلاص دهند و قلب را
خلاص دادن باشد و در قلب زنکار اغیار و غبار تعلقات باشد و در قلب مطالعه یوم لا ینفع

مال و لا بنون الا من اتی بقلب سلیم یا میتوا و ذکروا نعمی اذکرکم ذکر بر و دوام کویند ذکر فرالبعا این است که
بحکم و اذکر ربک اذا نسیت ذکر کویند بجز عدم شعور و محو و استغراق و اثبات صرف دیکر نکذاشته باشد
مراد تمام ذکر انجاذکر فرالبعاست بنا مسلکنا اکنون بحقیق مقام ذکر کرده میشود ذکر آنست که از مجاهده
و مجاهده آید و ازین جا بمکاشفه آید و از انجا بمشاهده آید و همین دولت را غنیمت داند بنا مسلکنا
اکنون بحقیق مبادرت کرده میشود ذکر این است که بحلقها ناپوتی و ملکوتی و جبروتی را قدر استعداد
دیده و بر بحلقها ناپوتی شغل نموده و بدل آرام و بی اقامت باشد پیر راه باشد همین مرتبه است
اکنون بحقیق مقام توجه کرده میشود و توجه بخدا بوده نست و از غیر حق نمودن کشتن جانست
این ابیات دلالت براین مخبر کند بیت در آتش فکندت چو خلیل بنشو چو خلیل خداوند جبر
در افتادن او بر سر جبر مثل که داری بمن اجتناب ای خلیل بکو رو که اما الیک فلا له میسرم
از غیرت پادشاه قول لا احب الآفلین و کلمه وجهت و جبر در مقام توجه است بپشت پازده
جای دو کون را که هنوز از شرم چشم جمالت به پشت پا دارد اکنون بحقیق مقام شکرده
میشود این است که حرف نعمت بحسی کند یعنی هر کس بمرتبه خود باشد که مشایخ قدس الله اسرارهم
در تکمیل و هدایت خلق شغل کند و علما درس کویند و سالک سلوک کند و عاشق در عشق بسوزد و ساز
و رزبد جان بازد و متعلم در تسلیم علم بکوشد و در پی حفظ کردد اکنون بحقیق مقام رضا کرده میشود
مشایخ طریقت و اکابر حقیقت اعاظم موقت قدس الله اسرارهم فرموده اند که این مقام اعلای ابواب
اهل عروج است که از فنای پا لکان سالک قدس و قاصدان مقاصد انس طریقت تا انجاست
و آن مقام یست تخفیف نما و موجب کمال اعتلاست و تقنی نما و موجب سرمایه تعالیست یعنی لقا دازی و بقا
لم یزلی این مقام حاصل است ای فرزند اهل مقام رضا کسی باشد که خود را از قیود نا سوت او نما
تجلی کند بشهر همت خوش بپرده لاهوت اعلی رساند از آن اصحه مدارج اهل الله سعی بلیغ الفصال

و شه رافت بی انفصال که وصل الله بهت مقام و رفت بهد و آن مقامست که خلعت شوکت شاهرا و رو رطه اطراف
از نجا پوشانند شراب رضوان بجلنار جق را از ین جا نوشانند از عاشقان پیر مرشد بوده و از زندان
باده پرست جو لیده حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در ین مقام خبر میدهند ان الله اختص لخاصتی بادة
شرابا ماذا شربوا طابوا و اذا طابوا طابوا شوا طاروا و اذا طابوا طابوا شوا طاروا و اذا طابوا طابوا بغلوا و اذا بغلوا و صلوا
و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا انفصلوا و اذا انفصلوا فنوا و اذا فنوا بقوا و اذا بقوا
صاروا ملوکا نهم فرمقعد صدق عند ملیک مقتدر الحدیث ای فرزند هر پیر را نهم این اسرار جلالی و جبار
مقامات معلوم و هویدا شود اکنون بحقیق بیان اصحیح بعون مبارک ست و چنانکه عنصر تراپیه فانی شود
و شهرها و خانه ها و کوهها و بیابانها و طلها و چمن ها و کلشن ها و زراعتها پخته پاینده
و نازو تر مرکمال چنین مینماید و چنانکه عنصر آبیه فانی شود دریاو جوی و نهار و چشمه و حوض و قنوات
همه مرکمال چنین و مرکمال تراوت و کوارا و صاف بی بهیت و بی محنوف که در البها غسل کرده و وضو
ساخته میشود یا غوطیده و در جواهر و دیکر از سنک پاره های قیمت بها هر از هر صنف یافته
نمایید ای فرزند بدانند که آتشفشان جون کوه و عقبه مینماید و کاه کناه عظیم مجوز کوه و عقبه
نمایید ورک و پی بجون ابهار و انهار و جوی و چشمه مینماید فرق میان و افعا عنصر مائیه و میانه
و افعا عنصر تراپیه از جهت رک و پی بامتیاز سخن مشکل ست ای فرزند آکاه باشید که آغاز
باز زبادل کشید و چنانکه عنصر هوائیه فانی شود هوا جون اول بهار و اول پیره ماه باشد نه کرم
و نه سرد و نه باد و نه رعد و نه پاره ابر خشک و نه تر نه باران و نه برف نه باد تند و نه بی باد
یعنی هوا معتدل باشد و بهر منزل و بهر بوستان و بهر شهر بستان و بهر کوهستان و بهر بیابان رود
خوش کوار باشد و دل کش نماید و از هر پرنده و چرنده و هر دشته و انبیه و هر مرغزار معشد
و هر کلستان و خارستان و هر جوی کول و هر دریاو چشمه و جون و قد و ق نماید و کرنه

وگرنه محقوق و بدنماید میانه و اقعا فنا عنصر هوا نیه و میانه و اقعا فنا عنصر نزا یه و فنا عنصر مایه
بفرقه بایشارت سیخ مشعل ب و قسمک عنصر نار یه فانی شود و چون روبای عنصر هوا نیه نماید ماده
اجماع یه بشود یعنی تمثیل و رهر دو یکی باشند چون بشکل صفتا نکوس و صفت فعلیه یکر بود و چون بلحق
و غیرها اما قبل از فنا، ماده عنصر هر دو بچیب نسبت بنا بین باشد زیرا که آتش قبل از فنا
منکر و کرم باشده باد قبل از فنا تیفه و پس باشد اس مقدار کفته شود تا که اعتبار را شاید بهر مخلوقا
صاحب کبر و فنا دیشده و اهل تعصب ب عنصر آتش ب چون شعله ب و شیر فلنک و عقا و لا حمین
و صاحب سفاهت رنجلوه اهل حصیت عنصر باد ب چون خوک و خس و خار و بوجز و مار و کل خاط
و ناسپوته و غار پشت و اکر صاحب ای و با ارام و اهل سرایت ب عنصر اب ب چون کوسفند و بز
و ناکلو و نرمتای و قربقه و قوند و زو یزا ین حیوانات را بر این مذکورات قیاس باید کرد جماد و نبا تات را
علی قدر مناسبت بعناصر اربعه قبل از فنا و بعد از فنا با متیاز عقل یا بعامه خلق یا بالهام حق یا بکشف
صحیح بفضل باید یافتن و باید شناختن اتمقدار کفته شود در هر یکی این نباتا و جماد آه و حیوانا حرارت
یا برودت یا رطوبت یا یبوست غالب ب حکم بر این ب اکر انار فنا در هر یکی از این مخلوقا در واقعه
معلوم شود اشارت یابا شارت مبارک ب و کرنه امر بر مبارک ب ای فرزند تحصیل کلام بر سمع کما
رسیده باد که بهمین مخلوقا اکر بصورت حسنه و بصفت مرجه در عالم مثال و عالم غیب و عالم ارواح
و عالم ملکوت نماید اثارت بحال قبل از فنا ست اکاه باشید آغاز کلام باز باول کشند و قتکه
نفس فانی شود مضاف بسوی لک اسم از اسما، الله تعالی شده بخدمت حق سبحانه و تعالی مشغول شود
چون عابدیت و ذاکریت و سر زوقیت و مرهومیت و غیرها و بحیثیا صفتا اضافه نفسیه باشد زیرا
نفس از عالم امر ب عالم امر متباین بعالم خلق ب مصور بصورت نشود و چنانچه عالم مصور بصورت
شود و نمی بینند که کل عالم خلق اهل فنا ب بعد از موت یا بعد از فوت فانی شوند صورت قدیمه

جمادیت و صورت بناتیت و صورت حیوانیت نماند و صفت جسم کمانیت معدوم کردد اما نفس و بنا
بعد از موت فانی نشوند بلکه باعتبار علیین بود و نفس کافران بعد از موت باسفل سافلین
رود لیکن طور نفسه که از عالم خلق ب فانی شود و تحقیق تخصص این ب که لطیفه نفس
از عالم امر ب و طور نفسه از عالم خلق ب و لطیفه سر از عالم امر ب و طور سر سه از عالم خلق ب
و علی هذا القیاس الی الاخر بیان وقت شود که اطوار قلبیه و اطوار سریه و اطوار روحیه و بنیا
من الاطوار بعالم امر نیز اطلاق کنند اما طور نفسه را الیه بعالم خلق اطلاق کنند و بر عالم امر
اطلاق کنند جنابه نفسه اماره و نفسه لوامه و نفسه ملهمه و نفسه مطمئنه و نفسه راضیه و نفسه
مرضیه کویند اما لطیفه نفس را بعالم خلقه اطلاق کنند بلکه جنان مشهور ب که لطیفه نفس را
بعالم خلقه اطلاق و بر عالم امر نه اطلاق کنند ای فرزند طور نفسه بر هفت چیز اطلاق کنند
نفس حیوانی و نفس نباتی و نفس جمادی و نفس نزا یه و نفس هوائی و نفس ناری جنابه لطیفه
نفس بر هفت چیز اطلاق کنند نفس اماره نفس لوامه نفس ملهمه و نفس مطمئنه و نفس راضیه و نفس
مرضیه و کاه شود که لطیفه نفس را بر نفسه اطلاق کنند و کویند نفس حیوانی و نفس نباتی و نفس
جمادی و نفس نزا یه و نفس هوائی و نفس ناری بعضی از مشایخ قدس الله اسرارهم حیوانا
و اقعه مرهند بنفس تعبیر کنند بنا بر مخالط همین الطور صول ب یعنی بر مرتبا از جمله امار یه
و لوامه ب از جمله صفتا امار یه و التوار یه حق تعالی بر اطوار سبعه نفسه ب و هر وارداتی که
از جمله اضافه ب و نفسه ب از جمله صفتا اضافه حق تعالی بر لطایفه سبعه نوری ب ای فرزند
هر نسبت اضافه جانب مضاف راجح ب و غالب ب حالت قبل فنا همین ب و اکر آن نسبت
بجیب جنابه مضاف الیه راجح غالب ب حالت بعد از فنا همین ب و اکر در جانب مضاف هیچ نسبت
اضافه نماند حالت کمال همین ب و اکر نسبت اضافه در هیچ جانب مضاف و مضاف الیه نماند

حالت جمعیت همین ست ای فرزند اگاه باشید اغاز سخن باز بادل کشد و قصه طولانی
شود سالک صاحب توحید صاحب تجلیات صفات انفعالیه شود نسبت فعلیه در جانب فاعل مجازی
غالب ست حالت قبل از فنا همین ست و اگر در جانب فاعل حقیقی غالب ست حالت بعد از فنا همین ست حالت کمال
و معراج جمعیت را به نسبت اضافیه قیاس باید کرد بیان احوال قلبیه را در اینجا مختصر نوشته شد زیرا که
در اول مکتوب بیان قلبیه بتطویل رسیده بود ای فرزند اگاه باشید اغاز کلام باز بادل کشد و قصه
نفس ناطقه شود سالک صاحب انس و صاحب تجلیات صفات افعالیه ذات شود حواس خمسه ظاهریه
و باطنیه حالات صحیحه کامله پیدا کند مشغول باوامر مجتنب از نواهی باشد چون قوة باصره قوة
سامعه و قوة شامه و قوة ذائقه و قوة لامسه و چون قوة حس مشترک و قوة مخیله و قوة متصرفه
و قوة واهمه و قوة حافظه حضرت مولانا شریف قدس سره این ده حواس را نوشته اند تبرکا و تیمنا
بعبارته نوشته میشود بعضی از محققین گفته اند که سالک و طالب خالی از غضب و شهوت و سایر اخلاق
ذمیمه و درون را پاک پاکیزه از لوث حرام و شبهه بنشیند در مکان طالب از اماکنه شریفه باشد
مثل مساجد و معابد و طریق حواس را بر خود مسدود سازد و سمع و بصر باطن را مفتوح گرداند
و بر سبیل دوام الله الله الله گوید تا وقتی از اوقات این اسم چنان شود که متعلق اندیشه او غیر این
مفهوم هیچ چیز نماند و در این حالت چون شیخ قدم و زر و تجلی کند بر و پرتوی به نهایت او را
از خود و از غیر خود به شعور گرداند و چون سالک در احاطه این نور پرورش یابد از این نور
نوعی در قوت مدرکه او حاصل شود که با خود با احاطه و ظهور آن نور ان جنبت و بیخود را شعور
باز گردد و از آن پرتوی بر قوی و مدارک تابد و لمعه بر روزنهای حواس او افتد که در هر چیز
از حواس او مدارک قوتی پیدا شود و در هر چیز از این که مثلا بقوة باصره صور و اشکال عالم غیب را
بیند و عجایب و غرایب عالم ملکوت اسفل و اعلا مشاهده او کرد و از آن دیگران هیچ نیابند و بقوة

و من تکلم قبل شیخه فهو فی مقام الکلب المعوث و من تقدم شیخه فهو معام النبیین و المرسلین
و فی تنبیه الضالین و قد قالوا ای ملکوا بالطریقة ان المرید اذا صدر عنه اقوال و افعال
التی کانت شنعة احتمالا تها صوابا و احتمال واحد خطاء و لزم علیه مواخذته و عتابه
للتهذیب و ان صدرت ذلک من سایر العوام تحمل الکل علی الصواب لحسن عقیدته بالاد
للمؤمن اخوة و قالوا ایضا ان الکل منکر الذی صدر عن اهل الشرع لزم علیه شنیعة
واحد و الذی صدر عن اهل الطریقة ذلک لزم ثمان عشر شنیعها ای فرزند مقصود
از این گفتار و از این رنج بسیار اینکه این مسلوک و سلسله را و وی و پیش طریقه
عالیه سنیه سلطانیه ناصریه منصوریه اویسیه حقی است از زمان پیغمبر ما صلی الله علیه
و سلم تا باین زمان همه بزرگواران این سلسله رفتار و کردار خود را در متابعت
پیغمبر ان قدس الله اسرارهم بثبوت و منصوص داده اند بمقدار طریقة العین
و بخ بخ نفس قدم پیرون نهاده اند حقایق و دقایق حالات و کیفیات و مشاهدات
محاضرات و معاینات مجاهدات و مجادلات و اتفاقات و واردات خود را توفیق یافته
یافته خود کرده اند با وجود این کمالات رافعه و بشارات شارعه و آیات
واضحه جنبک بکتب اهل سنت و جماعت زده اند کتب تفاسیر و احادیث و فتاوی
و تصادیف جمع کرده دام الامکان بتفویر پیچیده اند و کرنه از مفهوم عن فتوی
کرفته و از قضاة حکم ربوده و مجمع جلسه کرد انیده و عمل نموده اند و پیش خود
هیچ قدم از طریقت خود پیرون نهاده اند و با آنرو رانفس و هوا نرفته اند
نجات و بهبودی خود را در متابعت پیران دیده ای فرزند در سبق از تقصیر
ماضی سخن بسیار گفتم وجه این بود که در زمان این درویش که پدر کمالات

الشيخ لازم وواجب وكمال الادب لا يحصل منك ما دام حضورك فرض خدمته فالافضل
عن حالك انك تجلس فرادى التي بعيد عن شيخك ويلازم في خدمته نادرا واحيانا
فاعلم ان هذا الخاطر من الشيطان وبذلك الطبيبة تفارقك عن صحبة الغير الذكور
وتجد اثر ذلك يوسوس بخبيث اخر مرة او مرارا وتطلب بالحاجة عنك صدور الافعال
والاقوال التي به موجبة وانت لا تتباعد عن ذلك بغفلة الحقيقة وياخذ منك الايمان والاسلام
ومقصود اللعين ليس الا هذا ومن غايته اذا بالطريقة ان يخرج عن او صاف التي هي
غرض الله تعالى ورسوله ويكون متصفا باوصاف المرضية وذلك لا يتصور الا في صحبة
هذه الطايفة وهو قريب كذلك فصفاء الثوب لا الثوب لانه يصير فرنقة فلا جرم هم
يحتاج في اسفاءه الا دق الصقال وكذلك صفاء قلوب الطالبين لا يحصل
بنفسها بل يحتاج الا دق المرشدين فاذا سبب الموصل الى الله تعالى موقوف
على المرشد وهو قصار الطريقة ومن مكر الشيطان ان يترك الاوراد والطاعات
التي يكون ورد اله بامر مرشد يخيل الناس حصل المعرفة والقاين والعبادة
بعد بامر نوعه بقوله تعالى واعبد ربك حتى ياتيك اليقين وهو قول الملاحدة
ومن قال بهذا فقد دخل عليهم ومن اعتقد بهذا فقد كفر ومن جمله
مكر الشيطان الاعراض عن ذكر الله تعالى وعدم قبول الخير والصحبة وان لا
يتحط بالموعظة ولا يتبرجر بالزواجر وان لا يميل الى الطاعة وان لا يرق عنه
ولا يرحم صغيرا ولا يوقر كبيرا وكل يورث في قلب المؤمن قسوة وصدا وهي
من اسباب عمى القلوب والبعد من الله تعالى الطل فتاور منهاج الصحبة ومن جمله
علاج مكر الشيطان هو لطريق الذي صدر عن المرشد على شيخه فنوفي مقام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين كتب في حسن الفقير واعلم ان يجب على المريدين
ان يتقبل بتلقين من شيخ من الذكر والتوبة وغيرها اذ الذكر الذي يذكر لم يحصل نتايجه
الا بتعليم شيخه وتلقينه لان الذكر بلا تعليم بدعة وحرام وتهامن امهات مهلكات النفس
والشيطانية كما قال الله تعالى وعلم ادم الاسماء كلها الاية فادم وسايرانبيا عليهم السلام لا يدرون
ذكرا ولا يقولون قولا ولا يفعلون فعلا الا بتعليم الله تعالى بلا واسطة او بواسطة جبرئيل عليه السلام فلازم
على حكام الشرع ان يمنع عما يذكرون الله تعالى ذكرا بلا تعليم الشيخ وهذا لا جاز الشيوخ
لبند باب البدعة والضلالة ونقل عن داود الطائي رحمه الله قال واشتغلنا بطريق الحق كما كنا
المجاهدة وريناطا عتنا وذوقا رنا فمرا قبتنا ذهب عني تحت الارض وعجبنا منه وسيذكر لكن
لا ابا بعنا بيد شيخ اصلا فاذا سمعنا ندا من هاتف يدا وود لا تريد شيخا وكان ذكرك ومجاهدتك
بلا تعليم شيخ وبدون خصته ولهذا رايت من مشايخ اذكارك ومجاهدتك لتعالى اصلا
هذا ان كان يريد بي استاذ بلا شيخ يقين يبدانه يدهنيك باشد وكان في العصر حبيب العجمي منصوبا
المشيخة فذهبنا بخدمته وبايعناه وتعلمنا عنه تلقين التوبة والذكر وغيرها وبهذا السبيل
قدر ريناه ومرقنا كل عبا تنا تصعد الى السما الى اعلى العليين واعلم ان طريق الوصول الى الله تعالى
متابعة الطالب على الصراط المستقيم هو الطريقة باحكام الشريعة ليلا نهارا اوبدوام ذكر الله تعالى
جهرا وسرا اودوام ذكر الله تعالى وحرص على اطاعة الله بين في ترجمة الاحياء خوض طريقة حضرت
شيخ ابي سعيد رضي الله عنه برواية هو مرامة حضرت داود عليه السلام وبيت فرامة
حضرت عيسى عليه السلام وتمامه وصل بسخاوة الانسان الى انبيا صلى الله عليه وسلم استدعى عن اليه الجليل
المشايخ والعلما من امته فدعاه فقبل الله تعالى دعاءه صلى الله عليه وسلم فقال عليه السلام شيخ
ابا سعيد رضي الله عنه من صافحني صافحت يوم القيمة سبعة مرة ووجبت عليّ شفاعته
ومن صافح بمن صافحني صافحت يوم القيمة سبعة مرة ووجبت عليّ شفاعته الى صافحتك
ومن صافح بستة او سبعة لم يمسه النار وعمره لا يقتل الا شهرة لطريقة خمس وثمانين الف سنة

وصافح عليه ابنه حضرت شيخ تاج الدين قدس سره وعمره ست وستين وثلثماة سنة وصافح عليه
حضرت خادم الفقرا في المدينة خواجه عبد الرحيم قدس سره العزيز وعمره ست واربعون وثلثماة
سنة وصافح عليه حضرت مولانا عوض بصير قدس سره العزيز وعمره اثنى وثمانون سنة وصافح عليه حضرت
مرشدي حضرت مولانا نياز محمد چقماقي البخاري وصافح عليه المخاطب بخطاب غازي سلطان اوليا سيد احمد خادم الفقرا
والمساكين امير سيد ناصر الدين المرغناني زاد الله تعالى بركات سلسلته الى يوم القيمة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين وعلى آله واصحابه اجمعين كتب في حسن الفتاوى
وفي شرح التحفة وفي رسالة البيعة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بدء بعد موتي اربع سلسلة
مني ومن اصحابي ومن رغب عن احد هذه السلسلة فليس مني ومن تبع وبايع باحد هذه السلسلة كانه بايع
بيدنا وان انكر باحد هذه الطريق الاربع فهو من جملة الكافر والخوارج والعياذ بالله اعلم انه وصلت السلسلة الحقية
من نبينا صلى الله عليه وسلم الى حضرت ابي بكر الصديق رضي الله تعالى عنه ومنه الى سلمان فارسي رضي الله عنه ومنه الى
حضرت قاسم رضي الله عنه ومنه الى حضرت امام جعفر صادق رضي الله عنه ومنه الى حضرت امام جعفر صادق نبيره
ومنه الى حضرت ابو موسى دينوري ومنه الى شيخ ابراهيم كشكياني ومنه الى شيخ ابو بكر امهاني ومنه الى حضرت شيخ عمي درجي
ومنه الى شيخ عبد الله ومنه الى شيخ جمال الدين اكبر البسطامي ومنه الى ابنه الصلبي شيخ عز الدين ومنه الى شيخ
اوسط بسطامي ومنه الى شيخ محمد بسطامي ومنه الى ابن اخيه شيخ نجم الدين بسطامي ومنه الى شيخ جمال الدين اصغر
بسطامي ومنه الى حضرت مير قوام الدين شيخ خياباني ومنه الى حضرت شيخ مختار الدين عشقي ومنه الى ابنه شيخ ابو يزيد
عشقي ومنه الى شيخ ابو الحسن عشقي ومنه الى شيخ خداي قل عشقي ومنه الى شيخ محمد عشقي ومنه الى شيخ الياس عشقي ومنه الى شيخ ابو الحسن عشقي

ومنه

وقد بايع بيدنا كان بايع بيد الله تعالى لقوله تعالى انما يبايعونك انما يبايعون الله صح

ومنه الى شيخ محمد صادق عشقي ومنه الى شيخ ولي عشقي ومنه الى شيخ قاسم عشقي ومنه الى شيخ ابراهيم عشقي
ومنه الى خواجه محمد عشقي ومنه الى مولانا عوض بصير ومنه الى مرشدي حضرت مولانا نياز محمد چقماقي
ومنه الى خادم الفقرا حضرت سيد ناصر الدين المذكور في الصدر واعلم انه وصلت النسبة العشقية من حضرت
نبينا صلى الله عليه وسلم الى حضرت عمر رضي الله عنه ومنه الى اويس قرني ومنه الى شيخ حذيفة يماني ومنه
الى سلطان ابراهيم ادهم ومنه الى شقيق بلخي ومنه الى شيخ حاتم اصم ومنه الى شيخ ابي تراب نخشبي ومنه
الى شيخ جعفر كبير حداد ومنه الى شيخ عبد الله خفيف شيرازي ومنه الى شيخ ابو العباس نهاوندي ومنه
الى كمال فرج زنجاني ومنه الى شيخ نجيب سهروردي ومنه الى شيخ شهاب الدين سهروردي ومنه الى شيخ
حضرت خواجه احمد يسوي ومنه الى حكيم اتا ومنه الى زنگي عطا ومنه الى صدر عطا ومنه الى امين بابا
ومنه الى شيخ علي ومنه الى شيخ مودود ومنه الى شيخ خادم ومنه الى شيخ جمال الدين ومنه الى شيخ خدايداد
ومنه الى قنبر شيخ ومنه الى بيرم شيخ ومنه الى عالم شيخ اليابادي ومنه الى مولانا شريف بخاري ومنه الى مولانا عوض
بصير المذكور ومنه الى مولانا نياز محمد چقماقي البخاري ومنه الى حضرت خادم الفقرا امير سيد احمد ناصر الدين المرغناني واعلم
انه وصلت السلسلة الجهرية من نبينا صلى الله عليه وسلم الى حضرت عثمان رضي الله تعالى عنه ومنه الى حضرت بنت
بي بي شمسية منكوحة حضرت امام محمد حنفية ابن علي المرتضى رضي الله تعالى عنهم اجمعين ومنها الى ابنها حضرت
شاه منصور ومنه الى ابنه حضرت شاه مسلسل زنجيرپا ومنه الى ابنه حضرت امير ولي كفش دوز ومنه الى ابنه
حضرت خواجه امير ولي ومنه الى ابنه حضرت سيد امير ولي ومنه الى ابنه حضرت شاه امير ولي ومنه الى ابنه حضرت شيخ امير ولي
ومنه الى ابنه حضرت خواجه شاه شيخ ومنه الى ابنه حضرت شيخ خواجه شيخ ومنه الى ابنه حضرت سيد امير علي سادات ومنه الى
ابنه امير حسين سادات اول ومنه الى ابنه امير حسين سادات ثاني ومنه الى ابنه حضرت سيد احمد شيخ ومنه الى ابنه سيد محمد
معدن السخا ومنه الى ابنه حضرت مولانا شاه محمد شاه ومنه الى ابنه سيد باقي بالله العارف ومنه الى ابنه سيد باقي بالله شيخ
ومنه الى ابنه مولانا شاه محمد شاه ومنه الى ابنه مولانا سيد ابراهيم ومنه الى ابنه امير سيد عمر ومنه الى ابنه
امير سيد ناصر الدين المذكور واعلم انه وصلت السلسلة الكبروية القادرية الجهرية من حضرت نبينا
صلى الله عليه وسلم الى حضرت علي حضرت علي رضي الله عنه روي عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه انه قال

يا رسول الله دلني على اقرب الطرق الى الله تعالى وافضلها عند الله وسهلها على عباد الله تعالى
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الزم ما وصلت به الى النبوة فقال علي رضي الله عنه
وما ذلك يا رسول الله فقال بملازمة الذكر حر الحلوة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هكذا
فضيلة الذكر وكل الناس ذاكرون قال علي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي لا تقوم الساعة
على وجه الارض من يقول لا اله الا الله وفي بعض كتب القادرية الله ثم قال علي كيف اذكر يا رسول الله
فقال صلى الله عليه وسلم اسمع مني قولها ثلثا وانت تسمع ثم قلها ثلثا وانا اسمع ثم
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا اله الا الله ثلثا فسمع علي رضي الله عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال
كما سمع منه ثلثا واجازه ان يلقن غيره فلقن ابنه الامام الى منهاج السبيل امير المؤمنين حسن
الراشد وهو لقن ابنه خاله السعيد في الدنيا والشهيد في العقبا امير المؤمنين حسن رضي الله عنه وارضاه
وهو لقن ابنه امام العارفين اولي الابدال والاوتاد امام علي زين العابدين رضي الله عنه وارضاه وهو
لقن ابنه امام الطاهر امام محمد باقر رضي الله عنه وهو لقن ابنه امام الخافق امام جعفر صادق رضي الله عنه
وهو لقن ابنه امام ذو الولاية والفيض امام موسى كاظم الغيظ رضي الله عنه وهو لقن الامام
الاعلى امام علي موسى رضا ثم يلقن منه قطب الاولياء المغوث والملجا شيخ ابي محفوظ الكرخي
لو ثم يلقن منه شيخ الاسلام محيي السنة حضرت عليه السلام سقط لو ثم يلقن منه شيخ الاسلام
ناصر المسلمين ولي بلاد ابو القاسم شيخ جنيد بغداد لو ثم يلقن منه شيخ المطلق والباحق
القادر ابي بكر جعفر الشبلي لو ثم يلقن منه شيخ الاسلام والمسلمين ابو الواحد التميمي لو ثم يلقن منه قطب
العالم الشيخ الشيوخ العالم ابو الفرج محمد الطرسوسي لو ثم يلقن منه شيخ الاسلام مرشد الانام ابو الحسن
علي الهكاري لو ثم يلقن منه قطب العالم الشيخ الشيوخ العالم شيخ ابو سعيد مبارك المخرمي لو ثم يلقن منه سيد
السادات منبع السعادات ناصر الاسلام والمسلمين محيي الملة والدين ابو محمد عبد القادر جيلاني رحمة الله
ثم يلقن منه سيخ الاسلام امام الانام ابو الحسن علي ابن ابي هدل ثم يلقن منه شيخ الانام مرشد
الانام شيخ ابي حضض الاهدل لو ثم يلقن منه سيخ الاسلام مرشد الانام شيخ ابو القاسم الاهدل لو ثم يلقن

منه

الشيخ الاسلام مرشد الانام شيخ ابي بكر الاهدل لو ثم يلقن منه شيخ الاسلام قطب الانام شيخ
ابو القاسم الاهدل لو ثم يلقن منه شيخ الاسلام مرشد الانام شيخ ابو حفص عمر الاهدل لو ثم
يلقن منه قطب العالم شيخ الشيوخ العالم ابو داود سليمان الاهدل لو ثم يلقن منه قطب
الاقطاب رئيس النواب العواد محمد حسن ظاهر كمال لو ثم يلقن منه شيخ عبد الرزاق المقرمي ثم يلقن
منه شيخ مغرب ثم يلقن منه شيخ محي الدين عشر ثم يلقن منه شيخ ابي يزيد عشر المذكور وانا سلمت
ان السلسلة الاخيرة يكتب فاحضر ثم اعلم انه وصلت النسبة الجهرية عن امير المؤمنين علي رضي الله عنه الى ابنه
حضرة امام حسن رضي الله عنه ومنه الى اخيه حضرة امام حسين رضي الله عنه ومنه الى حضرة شاه عبد المختص ومنه الى حضرة
شاه موسى ومنه الى حضرة داود المورود ومنه الى حضرة سيد يحيى زاهد ومنه الى حضرة سيد عبد الله ومنه الى
حضرة سيد موسى جنكي ومنه الى سيد محمد صالح ومنه الى سيد العالم جيلاني ومنه الى سيد عبد الرزاق ومنه الى سيد
القتال ومنه الى سيد عبد الوهاب ومنه الى سيد بهاء الحق والدين ومنه الى سيد عقيل ومنه الى سيد الدين الصغير ومنه
الى سيد الحسن رضي الله عنه ومنه الى سيد كبير رحمن ومنه الى سيد فضيل ومنه الى سيد كمال الحق الذي انضم شيخ
اسكندر ومنه الى المولى احمد ومنه الى شيخ محمد معصوم ومنه الى شيخ محمد صديق ومنه الى شيخ محمد
نقش ومنه الى حضرة مرشدنا شيخ الطريقة الحقيقة الموفق والاركان شيخ محمد ذكريا رضي الله عنهم
وارضاهم ومنه الى جامع هذه الرسالة الشريفة كان الله له ولشيوخه ولسلسلته
الى اليوم الصيرفي بفضله ومنه وكرمه علم انه وصلت النسبة الاخرى يكتب ما حضر ثم علم انه وصلت النسبة
التفريدية التجريدية التوحيدية الفقرية الفخرية القلندرية المختصة على آل والاولاد
رسول الله صلى الله عليه وسلم بالباس الخرقة وامام حسن وامام حسين رضي عنهما ثم
والديهما الى هنا ثم من حضرة امام حسن الى حضرة امام حسين ومنه الى امام زين العابدين ومنه الى امام
محمد باقر ومنه الى امام جعفر صادق ومنه الى موسى كاظم ومنه الى امام معروف كرخي ومنه الى سيد سقطي
ومنه الى سيد ابراهيم ومنه الى بادشاه حسن ومنه الى سيد سلطان الوسيلة ومنه الى سيد احمد ومنه الى سيد عبد القادر
جيلاني

رضي عنهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على افضل الرسل
والنبيين وعلى اله واصحابه الطاهرين الطيبين اما بعد اسلم انه وصلت سلسلة البكرية العلية
العالية من سيدنا محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم وعلى اله وصحابه الشفقة والكرم الى حضرت صاحب العهد
والوفا علامه الفضلا رضوا عنه ومنه الى حضرت شيخ حسن البصري ومنه الى حضرت حبيب العجمي رضي الله عنهما ومنه الى
حضرت امام داؤد طائي ومنه الى شيخ معروف كرخي ومنه الى شيخ سري سقطي ومنه الى شيخ جنيد بغدادي ومنه الى شيخ علي
اودبار ومنه الى شيخ ابي علي كاتب ومنه الى شيخ ابي عثمان مغربي ومنه الى شيخ مولانا دكاك ومنه الى شيخ ابوبكر
ومنه الى شيخ احمد غزالي ومنه الى شيخ ابي نجيب سهروردي ومنه الى شيخ عمار ياسر ومنه الى شيخ نجم الدين كبري
ومنه الى شيخ مجد الدين علي ومنه الى شيخ احمد ومنه الى شيخ عبد الرحمن اسفرائني ومنه الى شيخ علاء الدولة
سمناني ومنه الى شيخ محمود كمال الدين مزدقاني ومنه الى امير سيد علي همداني ومنه الى شيخ ابي اسحاق
جيلاني ومنه الى امير عبد الله برزش باوي ومنه الى شيخ سديد الدين محمود ومنه الى شيخ حاجي محمد خبوشاني
ومنه الى حضرت قطب الاقطاب شيخ حسين خوارزمي ومنه الى حضرت غوث الاعظم خليل رحمن الملقب
بلقب شيخ خليل مدني ومنه الى مولانا ولي ومنه الى قاضي شيخ كرمينكي ومنه الى مولانا ابراهيم قونوي
ومنه الى حضرت خواجه محمد اوزاري ومنه الى مولانا حوض كبير ومنه الى مولانا نيار محمد جغتائي ومنه الى حضرت
مرشدنا حضرت امير سيد احمد ناصر الدين المرغنائي وانا فوصلت هذه السلسلة الكبرية من مولانا حسين
خوارزمي الى امير علي قلم بانيده جهار جوي ومنه الى شيخ حسن بخاري ومنه الى امير عطا الله خواجه پسنه كي
ومنه الى مولانا امير زاهد هروي ومنه الى مرشدنا حضرت مولانا محمد جغتائي البخاري ومنه الى حضرت مولانا
الملقب بخادم الفقرا امير سيد احمد ناصر الدين المرغنائي زاد الله تعالى بركاته سلسلة اليوم العلية
اى فرزند بعد از اشاعه ترجمه الاجيا غفر له ظاهر كرد
در طريقت كبرويه مقررست جلوس شاگرد و اين نماز بيت كه
حضرت خضر عليه السلام شيخ نجم الدين كبرى را تعليم داده بود
از آن زمان تا باين زمان لازم طريقت دانسته اند

30543

در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون ده بار
و در رکعت ثانی قل هو الله احد ده بار و در رکوع
سبحان ربی العظیم و بحمده ده بار و در سجده سبحان
ربی الاعلی و بحمده ده بار بعد از فراغ نماز در سجده
درود ده بار اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و سلم و صل
علی جمیع الانبیاء و المرسلین و کلمه تمجید ده بار و کلمات
استغفار ده بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
و اتوب الیه و ده بار یا غیاث المستغیثین اغثنی
و ده بار آیه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قنا عذاب النار برحمتک یا ارحم الراحمین
بعد از آن حاجت خواهد باجابت رسید ان شاء الله
و این نماز نیز نماز حضرت خضر علیه السلام است هر که بعد از
نماز پیشین ده رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه
الم تر کیف پایان تا آخر بخواند بعد از فراغ نماز دعا کند
و منتظر بنشیند حضرت خضر علیه السلام در واقعه
در بیداری ملاقات کنند و دعا کنند و مرادات حاصل
گردد و این نماز نیز نماز حضرت خضر علیه السلام است و
حاجات است و دوازده رکعت است بشش سلام در هر رکعت
الله و الهکم اله واحد پنج بار و آیة الکرسی سه بار
سوره اخلاص است پنج بار خواند و هر حاجتی که
از دنیا و آخرت بطلبد محصول گردد البته بنگاه جمعه
غسل کرده بنیاد این نماز کند استغفار مذکور ده بار اللهم
صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم الی آخره ده بار
یا غیاث المستغیثین اغثنی ده بار آیه ربنا آتنا تا آخر ده بار
و طلبد باجابت رسید

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	۲۲	۱۲۷۹	اجمالی فاضل	عم الباقی

V٩٤٨

F
745